



انجمن زبان‌های ایران



انجمن زبان‌های ایران



دانشگاه گیلان

۱۰

دوفصلنامه
(ادب پژوهی سابق)

سال پنجم، دوره دوم، پاییز و
زمستان ۱۳۹۹ شماره پیاپی ۱۰

زبان فارسی و گویش‌های ایران

نشریه علمی

ISSN: 2476 - 6585

- مراحل اولیه شکل‌گیری نشانه نمود کامل در مقطعی از فارسی نو: رهیافتی از اطلس زبانی کنونی
۲۸-۷۰ به اطلس تاریخی روح‌الله مفیدی
- نقش کمیت‌نماها بر حضور بند موصولی در زبان فارسی گفتاری ۴۹-۲۹
نسرین اژیده و مهرداد نغزگوی کهن
- ردیابی ۳۵ رباعی منسوب به مولانا در نسخ خطی و چاپی دیوان سنایی و متون کهن تر ۷۷-۵۱
مهناز نظامی عنبران، رحمان مشتاق‌مهر و نصرالله یداللهی
- ذکر شمه‌ای از محاسن نسخه تهران در خوانش دیوان خاقانی ۱۰۱-۷۹
امیر سلطان محمدی و سید منصور سادات حسینی
- سازوکارهای به‌واژه‌سازی در رمان‌های دوره مشروطه مطالعه موردی: سرگذشت یتیمان، مصاحبه، نیرنگ سیاه ۱۲۴-۱۰۳
بهاره رفاهی و محرم رضایتی کیشه‌خاله
- گونه‌ای از بیان سوگند با ساخت نحوی شرط ۱۴۳-۱۲۵
فرهاد محمدی
- قالب‌های معنایی فعل «خواندن» در فارسی ۱۶۸-۱۴۵
مسعود دهقان و بهناز وهابیان
- نامه فارسی یهودی دندان اویلیق ۲ ۱۹۶-۱۶۹
نیما آصفی و ابراهیم شفیعی
- نگاهی تاریخی به ساخت تکرار و افزوده‌های میانی و تبیین آن در چارچوب نظریه صرف ساخت‌محور ۲۱۰-۱۹۷
میترا حسینیقلیان
- بررسی رده‌شناسی ترتیب سازه‌ها در گویش لری ممسنی ۲۳۰-۲۱۱
مریم محمدی، آمنه زارع و محمدحسین شرف‌زاده
- تحلیل نشانگرهای کلامی و سبکی در گفتمان حقوقی دادگاه‌های انقلاب ۲۴۴-۲۳۱
فرنکیس عباس‌زاده، بهمن گرجیان و الخاص ویسی
- تأثیر تلفظی زبان فارسی بر زبان مازندرانی (گونه ساروی) ۲۶۳-۲۴۵
محسن جعفرزاده کرچنگی، حسین قاسمی و مراد باقرزاده کاسمانی



دو فصلنامه علمی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب پژوهی سابق)

سال پنجم، دوره دوم، پائیز و زمستان ۱۴۰۰ (شماره پیاپی ۱۰)

صاحب امتیاز: دانشگاه گیلان

مدیر مسؤول: دکتر فیروز فاضلی

سر دبیر: دکتر محرم رضایتی کیشه خاله

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر بهزاد برکت (دانشیار ادبیات تطبیقی دانشگاه گیلان)

دکتر محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر عباس خائفی (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه گیلان)

دکتر مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)

دکتر محمد راسخ‌مهند (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی سینا همدان)

دکتر محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر حسن رضایی باغبیدی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه تهران)

دکتر علی‌اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر فیروز فاضلی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)

دکتر غلامحسین کریمی دوستان (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)

دکتر مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه علامه طباطبائی)

مجله زبان فارسی و گویش‌های ایرانی بر اساس مجوز شماره ۷۹۳۸۷ به تاریخ ۱۳۹۶/۲/۱۸ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر می‌شود و به استناد نامه شماره ۳/۱۸/۲۸۷۵۱ مورخ ۱۳۹۶/۲/۱۷ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اولین شماره دارای درجه علمی - پژوهشی است.

<http://zaban.guilan.ac.ir>

آدرس سایت مجله:

zaban@guilan.ac.ir

آدرس پست الکترونیکی:

zabanmag1395@gmail.com

آدرس پستی: رشت، بزرگراه خلیج فارس، (کیلومتر ۵ جاده

رشت - تهران)، مجتمع دانشگاه گیلان، دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، صندوق پستی: ۳۹۸۸-۴۱۶۳۵

تلفکس: ۰۱۳-۳۳۶۹۰۵۰

مدیر داخلی: دکتر معصومه غیوری

ویراستار ادبی: دکتر علی نصر تی سیاهمزیگی

ویراستار انگلیسی: دکتر شادی داوری

طراح جلد: رسول پروری مقدم

صفحه‌آرا: حمیده شجری

تاریخ انتشار: شهریور ۱۴۰۰

ناشر: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان

این نشریه در سایت‌های زیر نمایه می‌شود:

۱. مرکز منطقه‌ای اطلاع‌رسانی علوم و فناوری: ricest.ac.ir

۳. بانک اطلاعات نشریات کشور: magiran.com

۵. پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی: sid.ir

۲. پایگاه استنادی علوم جهان اسلام: isc.gov.ir

۴. پایگاه مجلات تخصصی نور: noormags.ir

۶. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی کشور: ensani.ir



دوفصلنامه علمی

زبان فارسی و کوشش‌های ایرانی

(ادب‌پژوهی سابق)

سال پنجم، دوره دوم، پائیز و زمستان ۱۳۹۹ (شماره پیاپی ۱۰)

- مراحل اولیه شکل‌گیری نشانه نمود کامل در مقطعی از فارسی نو: رهیافتی از اطلس زبانی کنونی
به اطلس تاریخی ۷-۲۸
روح‌الله مغیدی
- نقش کمیت‌نماها بر حضور بند موصولی در زبان فارسی گفتاری ۲۹-۴۹
نسرین آژیده و مهرداد نغزگوی کهن
- ردیابی ۳۵ رباعی منسوب به مولانا در نسخ خطی و چاپی دیوان سنایی و متون کهن تر ۵۱-۷۷
مهناز نظامی عنبران، رحمان مشتاق‌مهر و نصرالله یداللهی
- ذکر شمه‌ای از محاسن نسخه تهران در خوانش دیوان خاقانی ۷۹-۱۰۱
امیر سلطان محمدی و سید منصور سادات حسینی
- سازوکارهای به‌واژه‌سازی در رمان‌های دوره مشروطه مطالعه موردی: سرگذشت یتیمان، مصاحبه، نیرنگ سیاه ۱۰۳-۱۲۴
بهاره رفاهی و محرم رضایتی کیشه‌خاله
- گونه‌ای از بیان سوگند با ساخت نحوی شرط ۱۲۵-۱۴۳
فرهاد محمدی
- قالب‌های معنایی فعل «خواندن» در فارسی ۱۴۵-۱۶۸
مسعود دهقان و بهناز وهابیان
- نامه فارسی یهودی دندان اولیق ۲ ۱۶۹-۱۹۶
نیما آصفی و ابراهیم شفیعی
- نگاهی تاریخی به ساخت تکرار و افزوده‌های میانی و تبیین آن در چارچوب نظریه صرف ساخت‌محور ۱۹۷-۲۱۰
میترا حسینقلیان
- بررسی رده‌شناسی ترتیب سازه‌ها در گویش لری ممسنی ۲۱۱-۲۳۰
مریم محمدی، آمنه زارع و محمدحسین شرفزاده
- تحلیل نشانگرهای کلامی و سبکی در گفتمان حقوقی دادگاه‌های انقلاب ۲۳۱-۲۴۴
فرنگیس عباسزاده، بهمن گرجیان و الخاص ویسی
- تأثیر تلفظی زبان فارسی بر زبان مازندرانی (گونه ساروی) ۲۴۵-۲۶۳
محسن جعفرزاده کرچنگی، حسین قاسمی و مراد باقرزاده کاسمانی
- چکیده انگلیسی مبسوط مقالات 2-51

مشاوران علمی این شماره (به ترتیب الفبا):

حسین آقاحسینی (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)
عباسعلی آهنگر (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه سیستان و بلوچستان)
محمود جعفری دهقی (استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران)
بشیر جم (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه شهرکرد)
مریم دانای طوس (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
شادی داوری (دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی و مدرس دانشگاه علوم پزشکی تهران)
محرم رضایتی کیشه‌خاله (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
والی رضایی (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
بهمن زندی (استاد زبان‌شناسی دانشگاه پیام نور تهران)
جهاندوست سبزه‌علیپور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد واحد رشت)
ویدا شقاقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه علامه طباطبائی)
علی اشرف صادقی (استاد زبان‌شناسی همگانی دانشگاه تهران)
نرجس بانو صبوری (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه پیام نور تهران)
محمد امین صراحی (استادیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه گیلان)
بتول علی‌نژاد (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه اصفهان)
معصومه غیوری (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
رحمان مشتاق‌مهر (استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان)
مجتبی منشی‌زاده (دانشیار فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه علامه طباطبائی)
مهرداد نغزگوی کهن (دانشیار زبان‌شناسی همگانی دانشگاه بوعلی همدان)
علیرضا نیکویی (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)
محمدکاظم یوسف‌پور (دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان)



جمهوری اسلامی ایران
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
معاون پژوهش و فناوری

گواهی تعیین اعتبار علمی

براساس آیین نامه تعیین اعتبار علمی نشریات وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، نشریه با عنوان
زبان فارسی و گویش های ایرانی (ادب پژوهی سابق) وابسته دانشگاه کیلان در جلد کیسون بررسی نشریات علمی
مورخ ۱۳۹۶/۲/۲۷ مطبوع و با اعطای اعتبار علمی پژوهشی موافقت شد. بدون شک تلاش دست اندرکاران نشریه
سهم به سزایی در گسترش مرزهای دانش و ارتقای کیفی و کمی جایگاه علمی کشور خواهد داشت.
عدم رعایت مفاد آیین نامه مذکور موجب ابطال تاییدیه خواهد شد.

ممن شریفی

مدیرکل دفتر سیاست گذاری و برنامه ریزی امور پژوهشی

دبیر کیسون نشریات علمی

اهداف و حوزه پذیرش مقالات:

دوفصلنامه تخصصی «زبان فارسی و گویش‌های ایرانی» به موضوعات عمومی مرتبط با زبان فارسی و گویش‌های ایرانی می‌پردازد و هدف از انتشار آن، مطالعه، تحقیق و شناخت علمی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی از جنبه‌های گوناگون، و چاپ دستاوردهای نوین پژوهشگران در این حوزه است.

قلمرو پژوهشی این نشریه علاوه بر مطالعات تاریخی که عموماً مبتنی بر متون ادبی و علمی زبان فارسی در طول تاریخ هزارساله آن است، مسائل زبان فارسی و گویش‌های ایرانی امروز نیز هست. مطالعات مرتبط با نسخه‌شناسی و تصحیح متون، مسائل نظری مربوط به فرهنگ‌نویسی، بررسی‌های زبانی بومی‌سروده‌ها، ریشه‌شناسی واژه‌ها و اصطلاحات، واژه‌سازی در متون کلاسیک و مترجم زبان فارسی، تحلیل شواهد گویشی در متون ادب فارسی، نقد علمی پژوهش‌های زبان فارسی و گویش‌های ایرانی، و تحقیقات مرتبط با حوزه‌های آوایی، صرفی، نحوی و معنایی زبان فارسی و گویش‌های ایرانی با رویکرد در زمانی و همزمانی از اهم مسائل و حوزه‌های مطالعاتی و پژوهشی این نشریه است.

ضابطه‌های نویسندگان:

۱. نام و نام خانوادگی نویسنده(گان) کامل باشد (به فارسی و انگلیسی).
۲. میزان تحصیلات، رتبه علمی، گروه آموزشی، نام دانشکده، دانشگاه و شهر محل دانشگاه نویسنده(گان) مشخص شود (به فارسی و انگلیسی).
۳. نویسنده مسؤول و عهده‌دار مکاتبات مقاله معرفی گردد (مکاتبات فقط با نویسنده مسؤول انجام می‌شود).
۴. آدرس الکترونیکی نویسنده(گان) نوشته شود.
۵. آدرس کامل پستی به همراه ذکر کدپستی، و شماره تلفن همراه آورده شود.
۶. مقاله ارسال شده برای مجله نباید قبلاً منتشر شده یا به صورت هم‌زمان در مجله دیگری در حال بررسی باشد.

ضابطه‌های مقاله:

۱. مقاله باید شامل عنوان، چکیده فارسی و انگلیسی، واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی در قالب عنوان‌های مشخص، نتیجه‌گیری و فهرست منابع باشد.
۲. عنوان مقاله کوتاه و گویا باشد (به فارسی و انگلیسی).
۳. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه A4 باشد (از ۸۰۰۰ کلمه تجاوز نکند).
۴. چکیده مقاله حداقل ۱۵۰ و حداکثر ۲۰۰ کلمه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۵. واژگان کلیدی حداقل ۳ و حداکثر ۵ واژه باشد (به فارسی و انگلیسی).
۶. متن مقاله با قلم B Nazanin فونت ۱۳ و متون انگلیسی با قلم Times New Roman فونت ۱۱ تایپ شود.
۷. پاورقی با قلم B Nazanin فونت ۱۰ و متون انگلیسی Times New Roman فونت ۹ تایپ شود.

۸. فاصله سطرها ۱ سانتیمتر باشد.

۹. تمامی اعداد داخل جدول ها و همچنین اعداد محورهای نمودارها به فارسی درج شوند.

۱۰. نحوه ارجاع در داخل مقاله بدین گونه است که بلافاصله بعد از اسم افراد، سال انتشار اثر و شماره صفحه آن در داخل پرانتز درج گردد. مثلاً: (۱۳۵۰: ۲۵) و یا بعد از نقل مطالب، نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و شماره صفحه در داخل پرانتز ذکر شود. مانند: (ربیعی، ۱۳۹۲: ۲۵).

- در صورت تعدد منابع از یک نویسنده در یک سال، با افزودن (الف) و (ب) در کنار سال انتشار، مشخص شوند. مانند: (عنایت، ۱۳۴۹ الف: ۱۴)، (عنایت، ۱۳۴۹ ب: ۱۵۰).

۱۱. نحوه نوشتن منابع (اعم از کتاب، مقاله، پایان نامه، گزارش روزنامه، تارنما و...) باید به صورت الفبایی مرتب شوند. برای کتاب: نام خانوادگی نویسنده کتاب، حرف اول نام نویسنده کتاب. سال انتشار. نام کتاب (به شکل ایتالیک)، نام شهر: نام ناشر.

برای مقاله: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجله (به صورت ایتالیک)، شماره پیاپی مجله (دوره یا شماره مجله): شماره صفحه اول و آخر مقاله. برای مجموعه مقالات: نام خانوادگی نویسنده مقاله، حرف اول نام نویسنده مقاله. سال انتشار. عنوان مقاله (داخل گیومه). نام مجموعه مقالات (به شکل ایتالیک)، نام گردآورنده. نام ناشر. شماره صفحه اول و آخر مقاله.

برای پایان نامه / رساله: نام خانوادگی نویسنده پایان نامه، حرف اول نام نویسنده پایان نامه. عنوان پایان نامه / رساله (به شکل ایتالیک)، مقطع، رشته تحصیلی، نام دانشگاه و شهر. برای تارنما: نام خانوادگی نویسنده. حرف اول نام نویسنده. تاریخ دریافت از پایگاه اینترنتی، عنوان مطلب (داخل گیومه)، نام پایگاه اینترنتی. نشانی پایگاه اینترنتی. مانند مثال های زیر:

باقری، م. ۱۳۸۶. تاریخ زبان فارسی، تهران: ابن سینا. (کتاب)

قاسمی پور، ق. ۱۳۹۰. «ترکیب سازی در پنج گنج». متن شناسی ادب فارسی، (۱۰): ۱۱۷-۱۳۶. (مقاله)

سیمز ویلیامز، ن. ۱۳۸۲. «ایرانی میانه شرقی». راهنمای زبان های ایرانی، ج ۱، ویراسته ر. اشمیت،

ترجمه فارسی زیر نظر ح. رضائی باغبیدی. تهران: ققنوس. ۲۶۱-۲۷۱. (مجموعه مقالات)

مطلبی، م. ۱۳۸۴-۵. «بررسی گویش رودباری کرمان». رساله دکتری فرهنگ و زبان های باستانی،

تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. (پایان نامه / رساله)

Wilson, W. 2013/3/12. "Criminal Law", University of London International Programmers., www. London international.ac.uk. (Web site)

۱۲. در حروف چینی مقاله دقت شود که بخش های مختلف واژه های چندقسمتی، مانند «می» مضارع (مانند «می شود») و «ها» جمع (مانند «کتاب ها») و نیز واژه هایی مانند زبان شناسی و... الزاماً بایستی با نیم فاصله از هم جدا شوند. برای انجام این کار صرفاً از کلیدهای همزمان کنترل + شیفت + ۲ (کلید زیر F2 و نه کلید ۲

از ماشین حساب) استفاده شود. (دقت شود که از کلیدهای ترکیبی دیگر مانند **ctrl** + - استفاده نشود. زیرا با سامانه و نرم افزار فصلنامه همخوانی نخواهد داشت).

نحوه ارسال مقاله:

۱. نویسندگان باید هنگام ارسال، سه فایل را بارگذاری نمایند: ۱- فایل اصلی بدون مشخصات نویسندگان،

۲- فایل تعهدنامه و ۳- فایل فرم تعارض نویسندگان

۳. مقاله حتماً با سامانه مجله به آدرس <http://zaban.guilan.ac.ir> ارسال شود (تمام مکاتبات نشریه، از این طریق انجام خواهد شد).

مراحل اولیه شکل گیری نشانه نمود کامل در مقطعی از فارسی نو: رهیافتی از اطلس زبانی کنونی به اطلس تاریخی

روح الله مفیدی^۱ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۴

چکیده

این مقاله تلاش می کند بین نقش دستوری «ب» در کنار فعل زمان گذشته در اطلس کنونی ایرانی غربی نو و اطلس تاریخی فارسی نو ارتباط برقرار کند و رفتار آماری این نشانه در متون قدیم را در پرتو رفتار آن در گونه های زبانی کنونی تفسیر نماید. در نمونه گیری تاریخی پژوهش حاضر، در قرن های چهارم تا هفتم، ۲۲ درصد از افعال زمان گذشته دارای ساختمان ساده (غیرپیشوندی و غیرمرکب) با نمود کامل، پیشوند «ب» داشته اند، ولی در قرن های بعد، این آمار به تدریج افت کرده و نهایتاً به صفر رسیده است. از سوی دیگر، در قرن کنونی، سطح بسیار بالایی از دستوری شدگی «ب» در همین جایگاه در طیف وسیعی از گونه های زبانی ایرانی دیده می شود. نگارنده این دو پدیده زبانی (رفتار تاریخی «ب» و رفتار کنونی آن) را همسو می داند و معتقد است که روند واحدی از دستوری شدگی «ب» برای نقش نشانه نمود کامل در زبان های ایرانی غربی نو در جریان بوده که در گونه فارسی نوشتاری/ معیار، به دلایلی برون زبانی یا درون زبانی به تدریج متوقف شده و در تعدادی از گونه های ایرانی ادامه یافته و به سطح کنونی رسیده است.

واژگان کلیدی: اطلس زبانی، دستوری شدگی، فارسی نو، گونه های ایرانی غربی نو، نمود کامل

۱- مقدمه

یکی از پدیده‌های رایج در دستور زبان‌ها دستوری‌شدگی^۱ نحوه نگاه کردن سخنگو به رویداد است: نگاهی کلی به رویدادی تکمیل‌شده^(۱)؛ یا نگاهی از درون به رویدادی تکمیل‌نشده. این تقابل دید که به ترتیب، نمود کامل^(۲) و نمود ناکامل^۲ نامیده می‌شود، اصلی‌ترین تمایز در حوزه نمود دستوری^۳ است. به بیان ساده‌تر، مقوله دستوری نمود، حاصل دستوری‌شدگی نحوه نگاه کردن سخنگو به رویداد است؛ یعنی یک یا چند تکواژ برای این نقش دستوری اختصاص یابد. این توصیف در راستای تعریف عمومی دستوری‌شدگی است: شکل‌گیری عناصر دستوری مقیدتر^(۳) از دل مواد واژگانی آزادتر (نک. تروگات و دشر، ۲۰۰۱: ۸۱). در حوزه نمود، ممکن است برای هر دو قطب این تمایز (کامل و ناکامل) تکواژ دستوری‌شده‌ای وجود داشته باشد؛ یا اینکه فقط یکی از دو قطب، نشانه‌گذاری/شکار^۴ شود و قطب مقابل، نشانه‌ای نداشته باشد (یا در نگاهی انتزاع‌گرایانه‌تر، تکواژ صفر^(۴) به عنوان یک نشانه ناآشکار حضور داشته باشد). درواقع، در این تعبیر، شکل‌گیری هرگونه نشانه دستوری برای هر نقشی مصداق دستوری‌شدگی به‌شمار می‌رود. نمونه‌های (۱) و (۲) به ترتیب، نمود کامل و نمود ناکامل را نشان می‌دهند:

۱. الف) از جیحون بگذشت و نزدیک افراسیاب آمد. (احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۲۶۱)

andi qazâ boxordam mi del dard bəgīt. (ب)

(گیلکی؛ امانی، ۱۳۹۴: ۱۲۰) «این قدر غذا خوردم، دلم درد گرفت.»

komîn kīyahâ-š xoš besât. (پ)

(میملای؛ فتحی بروجنی، ۱۳۹۲: ۱۰۹) «کدام خانه [ها] را خودش ساخت؟»

۲. الف) هر روز برنج می‌خوردیم. (ماهویتیان، ۱۳۷۸: ۲۲۸)

har jâ šunam âraš bərarə mi hamrə bordam. (ب)

(گیلکی؛ امانی، ۱۳۹۴: ۱۲۰) «هر جا می‌رفتم، برادر آرش را با خود می‌بردم.»

kargâ vašjī da dārenda amīrenda. (پ)

(میملای؛ فتحی بروجنی، ۱۳۹۲: ۱۰۵) «مرغ‌ها از گرسنگی دارند می‌میرند.»

در جملات (۱.الف-پ) صرف نظر از نقش دستوری گونه‌های مختلف «ب»، همه افعال، نمود کامل دارند. این نمود در فارسی امروز هیچ نشانه‌ای ندارد (شبیه الگوی فعل دوم در

1. grammaticalization
2. imperfective aspect
3. grammatical aspect
4. overt marking

جمله ۱.الف) و در سایر نمونه‌ها نقش دستوری «ب» موضوع بحث در مقاله حاضر است. جملات (۲.الف-پ) همگی نمود ناکامل دارند. این نمود در گیلکی هیچ نشانه‌ای ندارد و در فارسی امروز و میمه‌ای (از گونه‌های مرکزی ایران) به ترتیب، «می» و [a] را می‌توان نشانه نمود ناکامل دانست (هرچند در این ادعا نیز مناقشه است و نقش نشانه وجه/خبری هم برای آنها مطرح شده است). با فرض پذیرفتن نقش نمودی برای عناصر مذکور، فارسی امروز و گیلکی فقط یکی از دو قطب نمودی را نشانه‌گذاری آشکار می‌کنند (فارسی امروز فقط نمود ناکامل؛ و گیلکی فقط نمود کامل)، و فارسی قدیم (در مواردی) و میمه‌ای برای هر دو قطب نمودی، نشانه آشکار دارند («ب» برای نمود کامل؛ و «می» و [a] برای نمود ناکامل).

در مجموع، در کنار موضوع روند شکل‌گیری و عمومیت‌یافتن پیشوند «می» در زبان فارسی به عنوان نشانه نمود ناکامل در همراهی با فعل‌های زمان حال (مضارع اخباری) و گذشته (ماضی استمراری) - که موضوع پژوهش حاضر نیست - بحث نقش دستوری پیشوند «ب» در همراهی با فعل زمان گذشته (ماضی مطلق) همواره محل مناقشه بوده و دستورنویسان و زبان‌شناسان، نقش‌هایی چون زینت، زاید، تأکید و نمود کامل برای آن قائل شده‌اند. پژوهش حاضر به این بحث مناقشه‌برانگیز می‌پردازد و با رویکردی آماری نشان می‌دهد که در قرن‌های چهارم تا هفتم، ۲۲ درصد از افعال زمان گذشته دارای ساختمان ساده (غیرپیشوندی و غیرمرکب) با نمود کامل، پیشوند «ب» داشته‌اند. از دید نگارنده، این آمار بالا به این معناست که نشانه نمود کامل، مراحل اولیه شکل‌گیری خود را آغاز کرده بوده است. با این حال، این آمار در قرن ۸ افت کرده و در قرن ۱۰ بسیار اندک شده است. نگارنده تلاش کرده از منظر جایگاه نشانه نمود کامل در اطلس زبانی کنونی (گونه‌های ایرانی غربی نو)، فرضیه آغاز شدن روند دستوری‌شدگی «ب» در بعضی مناطق در اطلس زبانی تاریخی را مطرح کند و به توضیح علت‌های احتمالی توقف این روند در فارسی نوشتاری/ معیار (از قرن ۸ به بعد) بپردازد.

پیکره این پژوهش - که بخشی از برنامه پژوهشی گسترده‌تری درباره نظام نمود و وجه در فارسی نو است - شامل ۷۷ هزار فعل است که نگارنده از ۵۵ اثر متعلق به قرن‌های ۴ تا ۱۴ استخراج کرده است (این پیکره در مقاله «شواهدی آماری از نقش‌های وجهی ب در فارسی نو: مطالعه‌ای در زمانی» از نگارنده هم استفاده شده است). مبنای محاسبه سال نگارش آثار تا قبل از قرن ۱۳ تقویم قمری بوده و برای دو قرن اخیر (قرن ۱۳ و ۱۴) تقویم شمسی مبنای قرار گرفته است. مسیر طالبی که تقریباً در مرز تبدیل تاریخ قرار می‌گیرد نیز استثنائاً در کنار سایر

آثار قرن ۱۳ شمسی قرار داده شده‌است. روش نمونه‌گیری به این صورت بوده که ابتدا از هر قرن، پنج اثر انتخاب شده و سپس از هر اثر، به‌صورت تصادفی دو تکه از متن، هر کدام با حجم ۷۰۰ فعل (جمعا ۱۴۰۰ فعل از هر اثر) به‌عنوان نمونه در نظر گرفته شده‌است.

۲- نمود دستوری و مناقشه بر سر «ب»

همچنان‌که در ابتدای مقدمه اشاره شد، اصلی‌ترین تمایز در حوزه نمود دستوری، تمایز نمود کامل در مقابل نمود ناکامل است. کامری (۱۹۷۶: ۳-۴) در تعریف کلاسیک خود، زاویه دید سخنگو را وجه تمایز این دو نمود می‌داند: در نمود کامل، سخنگو رویداد را به‌صورت یک کلیت واحد و تجزیه‌ناپذیر می‌بیند و مراحل تشکیل‌دهنده آن (آغاز، میانه و پایان) را در نظر نمی‌گیرد؛ و در نمود ناکامل، سخنگو از درون به رویداد می‌نگرد، آنچنان‌که انگار رویداد فاقد مرحله آغاز و پایان، و دارای قابلیت تداوم همیشگی در محور زمان است. وی (همان: ۱۶-۱۸) اصرار دارد که «تکمیل‌شده» بودن یا نبودن رویداد را نباید وارد تعریف کرد. در مقابل، دال (۱۹۸۵: ۷۸ و ۷۹) که تعاریف خود را براساس مشخصه‌های استنباط‌شده از داده‌ها و پرسش‌نامه‌هایش با رویکردی رده‌شناختی بنا کرده، ضمن اقتباس دو مفهوم «رویداد واحد» و «کل تجزیه‌ناپذیر» از کامری، مفهوم سومی را هم به تعریف نمود کامل افزوده‌است: «دارای نتیجه یا نقطه پایان معین». وی تصریح کرده که این رویدادهای «تکمیل‌شده» نوعاً (در پیش‌نمونه‌های خود) در زمان گذشته قرار دارند. دال و ولوپیلای (۲۰۱۳) نیز در *اطلس جهانی ساخت‌های زبانی*، همین مفاهیم را مبنای تعریف خود از نمود کامل قرار داده‌اند: «روش پیش‌فرض برای ارجاع به یک رویداد تکمیل‌شده در زبان مورد نظر».

روی هم‌رفته نمود ناکامل، پدیده‌ای یکدست نیست و این اصطلاح، طیفی از خوانش‌های نمودی (دست کم شامل عادت^(۵)، استمرار^(۶) و آینده) را به یاد می‌آورد و به‌گفته دال (۱۹۸۵) سرشتی چندمعنا دارد؛ و در مقابل، نمود کامل، پدیده‌ای تقریباً یکدست است. تنها پیچیدگی در مقوله نمود کامل که باید در اینجا مطرح شود، مقوله‌ای است که با عناوینی چون «نمود کامل قوی»^۱ (دال و ولوپیلای، ۲۰۱۳)، «نمود تکمیلی»^۲ (بایی و همکاران، ۱۹۹۴) و «نمود پایان‌بخش»^۳ (دال، ۱۹۸۵) از آن یاد شده‌است و دست کم ولوپیلای (۲۰۱۲: ۲۱۳) گفته‌است که

1. strong perfective

2. completive

3. conclusive

«می‌توان ادعا کرد که نوعی زیرمقوله از نمود کامل است». این ساخت، علاوه بر مفهوم «تکمیل‌شدگی» (از نوعی که در مباحث پیش اشاره شد) می‌تواند معانی ظریف دیگری نیز در بر داشته باشد؛ مانند ناگهانی بودن وقوع رویداد یا تأکید بر وقوع آن، وقوع کامل رویداد یا حاصل شدن کامل نتیجه یا اثرپذیری کامل مفعول، و نیز مشارکت فاعل‌ها یا مفعول‌های متعدد خصوصاً همه مصادیق یک جنس (با سور عمومی^۱).

تمایز کامل - ناکامل معمولاً با ابزارهای ساخت‌واژی (وند و واژه‌بست) نشان داده می‌شود، نه با ساخت‌های حاشیه‌ای^۲ (دارای فعل کمکی) (دال و ولوپیلای، ۲۰۱۳). در بعضی زبان‌ها نمود کامل، نشانه‌ای ندارد و نمود ناکامل، دارای نشانه است (مانند فارسی امروز در فعل دوم جمله ۱. الف و جمله ۲. الف)؛ و در بعضی زبان‌ها نمود کامل، دارای نشانه و نمود ناکامل، فاقد نشانه است (مانند گیلکی در جمله‌های ۱. ب و ۲. ب). همچنین ممکن است هر دو نمود کامل و ناکامل، دارای نشانه‌های جداگانه‌ای باشند (مانند میمه‌ای در جمله‌های ۱. پ و ۲. پ)؛ یا اینکه هیچ کدام نشانه‌ای نداشته باشند (که در این صورت باید گفت مقوله نمود، تحت دستوری‌شدگی قرار نگرفته است). برای این شق چهارم می‌توان نمونه‌هایی از فارسی قدیم را مثال زد که در آنها افعال گذشته مطلق، گذشته استمراری و زمان حال، هیچ کدام نشانه‌ای ندارند^۳. در زبان فارسی، پاسخ به این پرسش که تکواژهای «همی» و «می» از چه وقتی و چگونه نقش نشانه نمود ناکامل را برعهده گرفتند، نیازمند پژوهش آماری دقیق است و پاسخ‌های شمی و استنباط‌های کلی دستورنویسان تاریخی قطعاً کافی نیست. درباره ایفای چنین نقشی در فارسی امروز دست‌کم می‌توان به کامری (۱۹۷۶: ۸۸ و ۱۲۱)، ویندفور (۱۹۷۹: ۸۵)، طالقانی (۲۰۰۸: ۱۱۴) و درزی و کواک (۲۰۱۵: ۲) ارجاع داد و ماهوتیان (۱۳۷۸: ۲۲۸) و لازار (۱۳۸۴: ۱۶۶) هم به آن با نام «نشانه نمود استمراری» اشاره کرده‌اند. دستورنویسان سنتی معمولاً «می» را در فعل زمان حال، نشانه وجه اخباری می‌دانند و درمورد نقش دستوری آن در فعل ماضی استمراری هم تصریحی ندارند.

درمورد دستوری‌شدگی «ب» در زبان فارسی یعنی اینکه این تکواژ از معنای واژگانی خود فاصله گرفته و در خدمت اهداف دستوری قرار گرفته است، اصولاً اختلاف نظری وجود ندارد. منشأ واژگانی اولیه آن را هم اغلب قید/پیش فعل با معنای جهتی «به، بدون» دانسته‌اند (نک.

1. universal quantifier

2. peripheral

زوندنرمان، ۱۳۸۲: ۲۴۳؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۳: ۷۳؛ و همچنین بحث مفصل برونر، ۱۹۷۷: ۱۵۷-۱۶۱). درواقع، مناقشه درباره «ب»، بر سر نقش دستوری‌ای است که این تکواژ برعهده گرفته‌است. درخصوص سابقه طرح دیدگاه شکل‌گیری نشانه نمود کامل در فارسی، در وهله اول باید از دو دستور فارسی میانه نام برد. راستارگویوا (۱۳۷۹: ۱۳۲) معتقد است که «پیشوند be بر سر فعل، معنای اتمام عمل [و] انجام‌شدن حتمی آن را می‌رساند». برونر (۱۹۷۷: ۱۶۱-۱۶۲) نیز ضمن تشکیک در نظر قطعی راستارگویوا، احتمال واگذاری نقش نمودی به صورت ثانویه و پراکنده به be را می‌پذیرد. در بستر پژوهش‌های دستوری فارسی نو، به‌گفته ویندفور (۱۹۷۹: ۹۵)، بار (در آندریاس، ۱۹۳۹) نخستین کسی است که «ب» را نشانه نمود کامل دانسته‌است. همچنین باز به‌گفته ویندفور، مک‌کینون (۱۹۷۷) اولین کسی است که نقش نشانه نمود کامل «ب» را در بررسی ۲۵۹۳ فعل در تاریخ بلعمی نشان داد و با اشاره به زبان‌های اسلاوی و دیگر زبان‌های هندواروپایی توضیح داد که تحول یک پیشوند جهت‌ی به نشانه نمود کامل، پدیده‌ای کاملاً رایج است. روبینچیک (۱۳۹۱: ۳۱۰) نیز بدون ذکر نامی از نمود، عملاً فرضیه نشانه نمود کامل را پذیرفته‌است: «در زبان دوره کلاسیک، پیشوند «ب» به ماضی مطلق فعل متصل می‌شده‌است و بر انجام عمل برای یک‌بار و اتمام عمل دلالت داشته‌است».

با این حال، در سنت دستورنویسی فارسی نو، اشاره‌ای به نقش نمودی «ب» دیده نمی‌شود. دستورهای قدیمی‌تر مانند خیامپور (۱۳۷۵/۱۳۳۳: ۸۵) آن را بای زینت دانسته‌اند و دستور پنج استاد (قریب و همکاران، ۱۳۷۳/۱۳۲۷: ۹۵-۹۶) بای زاید (که «در اصل، بای تأکید فعل بوده‌است و به تدریج، حال بای زاید را یافته‌است»). دستورهای جدیدتر نیز اغلب، آن را بای تأکید دانسته‌اند^(۸). در مقابل، ناتل خانلری (۱۳۶۵: ج ۲/۲۰۴) تأکیدی بودن «ب» را کاملاً رد کرده و ضمن اشاره به اینکه در متن‌های فارسی میانه «بعضی از محققان، عمل آن را بیان/تمام و/انجام یافتن فعل می‌شمارند» و نیز با اشاره به رفتار گویش طبری، گفته که «از روی این مورد نمی‌توان حکم کرد که در فارسی دری نیز جزء صرفی ب چنین عملی دارد: مطلب، محتاج تحقیق بیشتری است». صدیقیان (۱۳۸۳: ۷۱) نیز وجود نقش تأکیدی را رد کرده، ولی نامی از نقش نمودی هم نبرده‌است. از سوی دیگر، نغزگوی‌کهن (۱۳۹۲) در پژوهشی زبان‌شناختی، معتقد است «ب... در راستای سخن بعضی دستورنویسان سنتی، تنها دارای نقش تأکیدی است». از دید وی «دور از ذهن نیست که حروف اضافه‌ای مانند «به» که نقش جهتی داشته‌اند، تبدیل به جزئی تأکیدی شوند».

۳- داده‌های آماری از فارسی نو

در کل پیکره نگارنده از فارسی نو، ۱۸۵۲ مورد وقوع «ب» با صورت‌های مختلف مشتق از ریشه زمان گذشته دیده می‌شود. این صورت‌های دارای «ب» عبارت‌اند از: گذشته کامل («ماضی مطلق/ساده» در اصطلاح دست‌نویسان فارسی)، گذشته ناکامل («ماضی استمراری»)، گذشته نقلی (حال/تام^۱ در اصطلاح زبان‌شناختی)، گذشته بعید (گذشته تام^۲)، گذشته نامحقق^۳ (با پسوند «ی» برای رمزگذاری رویدادی که شرایط و امکان وقوعش وجود نداشته)، گذشته التزامی، و صورت‌های ناخودایستای فعل^۴ شامل «مصدر مرخم» و «وجه وصفی». جدول (۱) فراوانی نمونه‌های دارای «ب» و فاقد آن را در گروه‌ها نشان می‌دهد:

جدول ۱- دسته‌بندی صورت‌های دارای «ب»

	گذشته کامل	گذشته ناکامل	گذشته نقلی	گذشته بعید	گذشته نامحقق	گذشته التزامی	مصدر مرخم	وجه وصفی	گذشته بعید نامحقق با «ی»
دارای ب	۱۷۰۶	۷۵	۲۹	۱۹	۱۳	۵	۳	۱	۱
فاقد ب	۲۲۷۷۶	۳۵۱۳	۴۸۸۷	۱۷۳۴	۳۷۳	۳۸۲	*(۷)	۴۰۹۸	۳

براساس جدول، ۹۲ درصد از موارد وقوع «ب» در افعال گذشته با نمود کامل است و سایر صورت‌های فعلی فقط ۸ درصد از کل نمونه‌ها را تشکیل می‌دهند. در واقع، افعال گذشته کامل، تنها دسته‌ای هستند که نسبت افعال دارای «ب» به افعال فاقد آن قابل اعتنا و معنادار است (و این نسبت در بعضی قرن‌ها و آثار، عددی کاملاً قابل ملاحظه را نشان می‌دهد: نک. بخش ۴). در مورد سایر انواع فعل، فراوانی و درصد «ب» آن‌قدر پایین و بعضاً ناچیز است که عملاً می‌توان ادعا کرد «ب» اصولاً جذب این افعال نشده بوده‌است.

در مورد گذشته ناکامل که فراوانی «ب» (و نه درصد آن) قابل توجه است، این نکته را باید مدنظر قرار داد که ۳۱ نمونه از این تعداد فقط در دو متن آمده‌است (۲۰ نمونه در سیرت رسول‌الله و ۱۱ نمونه در جوهر المعانی/الحکایات؛ هر دو متعلق به قرن ۷) و بقیه نمونه‌ها در شانزده

1. present perfect
2. past perfect
3. irrealis
4. non-finite forms

اثر دیگر (۱ تا ۵ نمونه در هر اثر) و درواقع، بیشترین نمونه‌ها به قرن ۶ و ۷ تعلق دارد (۴۹ نمونه). همچنین در کلّ این نمونه‌ها فقط یک باهم‌آیی «همی» و «ب» (همی‌بخواندیم) و سه باهم‌آیی «می» و «ب» (عجب می‌ماندند، می‌فروخت، می‌بایست) داریم و بقیه باهم‌آیی «ب» و پسوند «ی» (با خوانش عادت‌ی) هستند (۷۱ نمونه از کلّ ۷۵ نمونه). از دید نگارنده، این نمونه‌ها نشان‌دهنده تسری «ب» به صورت‌هایی متنوع‌تر در زمان گذشته هستند، ولی در آنها خوانش نمودی را نشانه نمود ناکامل تعیین کرده‌است. این افزایش تنوع صورت‌ها پدیده‌ای شبیه تسری گسترده «ب» به گذشته نقلی و بعید و التزامی در گونه‌های ایرانی کنونی است (نک. بخش ۵) که در آنها هم اصولاً خوانش نهایی را «ب» تعیین نمی‌کند، بلکه کلّ ساخت فعلی (مجموعه فعل اصلی و کمکی) بار انتقال خوانش تام و التزامی را بر دوش می‌کشد.

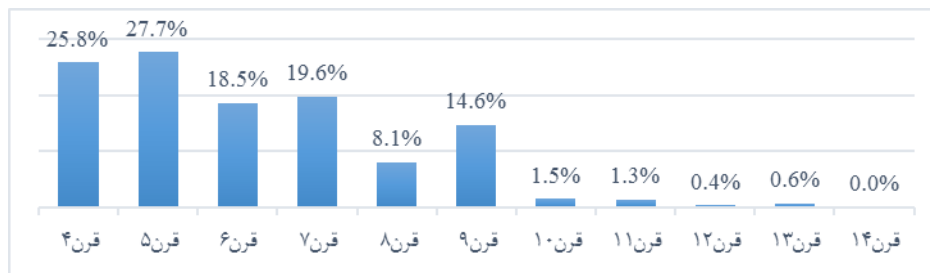
از سوی دیگر، در کل پیکره فقط ۱۲ نمونه باهم‌آیی «ب» و «ن» (و همواره با همین آرایش؛ یعنی «ب» قبل از «ن») دیده می‌شود (۰/۶ درصد از کل نمونه‌ها) که شش مورد از آنها نیز در دو متن (ترجمه تفسیر طبری و کشف‌المحجوب؛ هر دو قرن ۴) آمده‌است. پس «ب» در قرن‌ها و آثار وقوع خود اصولاً فقط با افعال مثبت می‌آمده‌است. تحلیل ساختمان فعل در نمونه‌های دارای «ب» نیز این نتیجه‌گیری را مطرح می‌کند که «ب» اصولاً فقط با افعال ساده ظاهر می‌شده‌است. ۹۸/۸ درصد از نمونه‌های دارای «ب» فعل ساده‌اند و فقط ۲۱ نمونه فعل مرکب دارای «ب» و ۲ نمونه فعل پیشوندی دارای «ب» در پیکره وجود دارد.

بر این اساس، منطقی است که قضاوت درمورد میزان گستردگی ظهور این عنصر (درجه تعمیم‌یافتگی آن) و سیر تحول الگوی وقوع آن، بر مبنای قلمرو واقعی ظهورش یعنی «فعل‌های گذشته کامل مثبت و دارای ساختمان ساده» انجام شود. درواقع، سایر صورت‌های فعلی گذشته (مندرج در جدول ۱) و صورت‌های منفی و افعال پیشوندی و مرکب، همگی قلمروهایی هستند که با نگاه آماری، «ب» چندان به آنها راه نیافته بوده‌است. جدول (۲) فراوانی و نمودار (۱) درصد وقوع «ب» را در قلمرو اصلی ظهور آن نشان می‌دهند:

جدول ۲- فراوانی «ب» در افعال گذشته کامل مثبت و دارای ساختمان ساده

قرن	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
دارای ب	۳۳۰	۳۱۶	۳۱۷	۲۷۷	۸۶	۳۰۱	۱۶	۱۹	۶	۹	۰
فاقد ب	۹۵۱	۸۲۳	۱۴۰۰	۱۱۳۴	۹۷۷	۱۷۵۵	۱۰۴۸	۱۴۲۰	۱۵۸۱	۱۴۳۸	۹۰۲

نمودار ۱- درصد وقوع «ب» در افعال گذشته کامل مثبت و دارای ساختمان ساده



۴- رواج و کنار گذاشتن یک نشانه دستوری

۴-۱- دوره زمانی

براساس داده‌های بخش قبل، بیشترین میزان کاربرد «ب» در همراهی با فعل گذشته کامل، در قرن ۴ و ۵ است. در این دو قرن، به‌طور میانگین، از هر چهار فعل گذشته کامل غیرپیشوندی و غیرمرکب، یک فعل (و اندکی هم بیشتر) «ب» داشته‌است (۲۶/۷ درصد). این آمار به معنای آن است که یک نشانه دستوری در بافت مورد نظر، بسامد کاملاً قابل ملاحظه‌ای داشته‌است. در قرن ۶ و ۷ بسامد «ب» در این بافت کاهش یافته، ولی همچنان آمار قابل ملاحظه ۱۹ درصد را نشان می‌دهد؛ یعنی از هر پنج فعل، یک فعل (ولی اندکی کمتر) «ب» داشته‌است. در قرن ۸ آمار به کمتر از نصف تقلیل یافته (۸/۱ درصد) و در قرن ۹ مجدداً افزایش یافته و به ۱۴/۶ درصد رسیده‌است. سپس در قرن ۱۰ آمار به رقم ناچیز ۱/۵ درصد رسیده و طی چهار قرن بعدی به تدریج صفر شده‌است.

نخستین نکته در بررسی آمارهای فوق این است که بسامد بالای «ب» در قرن ۴ و ۵ قاعدتاً نمی‌تواند نتیجه دستوری‌شدگی این عنصر در همین دو قرن باشد و طبعاً محصول فرایندی تدریجی در دوره‌ای طولانی‌تر منتهی به نیمه قرن چهارم (سال‌های نگارش نخستین متن‌های مفصل بازمانده از فارسی نو) است. در عین حال، افزایش ۱/۹ درصدی آمار قرن ۵ نسبت به قرن ۴ به‌لحاظ آماری چندان قابل اعتنا نیست و می‌تواند تصادفی باشد (اگر نمونه‌گیری‌های وسیع‌تر و متنوع‌تر در مطالعات آتی، درصد افزایش بالاتری را نشان دهد، می‌توان ادعا کرد روند دستوری‌شدگی «ب» در بافت مورد بحث، در قرن ۵ هم سیر مثبت داشته‌است).

از سوی دیگر، از قرن ۶ تا ۸ شاهد سیر منفی کاربرد «ب» در بافت مورد نظر هستیم؛ افزایش ۱/۱ درصدی بسامد از قرن ۶ به ۷ به لحاظ آماری قابل اعتنا نیست و می‌تواند تصادفی (نتیجه نمونه‌گیری محدود) باشد. سیر منفی قرن ۱۰ به بعد هم تدریجی است و افزایش ۰/۲ درصدی قرن ۱۳ نسبت به ۱۲ (خصوصاً با توجه به تعداد پایین نمونه‌ها، مندرج در جدول ۲ قطعاً معنادار نیست. در این میان، افزایش ۶/۵ درصدی قرن ۹ نسبت به قرن ۸ و سپس افت ۱۳/۱ درصدی قرن ۱۰ نسبت به قرن ۹ باید توضیح داده شود. در واقع، آمار قرن ۹ برخلاف انتظار و نیازمند بررسی است. بررسی آمار «ب» در تک‌تک آثار قرن ۹ می‌تواند راهگشای فهم رفتار آماری این قرن باشد، ولی عامل گویش منطقه‌ای (گونه زبانی نویسنده) را نیز باید در نظر گرفت. در نتیجه، این بحث به انتهای بخش (۴-۲) موکول می‌شود.

۴-۲- گستره جغرافیایی: «ب» در اطلس تاریخی

نخستین واقعیت آماری در این بحث اینکه در قرن‌های ۴ تا ۷ (دوره رواج «ب» با بسامد بالا) از بیست اثری که در پیکره حاضر وجود دارد، فقط یک اثر، هیچ نمونه‌ای از «ب» ندارد. از نوزده اثر باقی‌مانده نیز فقط دو اثر، آمار زیر ۱۰ درصد دارند و بقیه آمار بالاتری دارند. بنابراین، در قرن‌های مذکور، «ب» در همه کانون‌های تولید متن در پهنه فرهنگی زبان فارسی رایج بوده‌است. جدول (۳) فراوانی و درصد وقوع «ب» در هر اثر را همراه با فراوانی کل افعال گذشته کامل دارای ساختمان ساده نشان می‌دهد:

جدول ۳- فراوانی و درصد وقوع «ب» در قرن ۴ تا ۷ به تفکیک آثار

قرن ۴	قرن ۵	قرن ۶	قرن ۷	
نام اثر	زادگاه نویسنده	نام اثر	زادگاه نویسنده	قرن
تاریخ بلخی	بخارا	ذخیره	اصفهان-خوارزم	۶
تفسیر طبری	بخارا	روشن‌الچنان	ری	۴۶۳
کشف‌المحجوب	سیستان	کشف‌الاسرار	مید	۳۵۷
حدودالامام	افغانستان	چهار مقاله	سمرقند	۴۶۴
هنا یا المتعلمین	بخارا	اسرار التوحید	مهنه	۴۲۷
التهجم	خوارزم	مرویان نامه	آذربایجان	۳۲۸
تاریخ بهقی	۱۰۸	سیرت	فارس	۴۴۵
قابوس‌نامه	۳۸۶	مرصادالاماد	ری	۱۵۲
مفتاح‌المعاملات	۲۶۶	جوامع‌الحکایات	بخارا	۴۶۹
کیمیای سعادت	۱۵۱	اسلم‌الاقباس	توس	۱۷
حاشیه خزر	۲۲۸			
حاشیه خزر	۵۴			
سبزواری کنونی	۳۸۶			
۸	۷۵			
۷	۱۹			
۱۲	۳۵			
۳	۶			
۱۷	۱۱۴			
۱۱۸	۱۷			
۱۸۶	۱۱۸			
۳۰	۲۳			
درصد ب	۳۰			
فراوانی کل	۱۸۶			
فراوانی ب	۱۸۶			
درصد ب	۳۰			

حدود/العالم، هدایه/المتعلمین، ذخیره خوارزمشاهی و اساس/الاقتباس به مقتضای موضوعشان (به ترتیب، جغرافیا، طب، طب و منطق که همگی معطوف به واقعیات و تعمیم‌ها هستند) تعداد کمی فعل زمان گذشته دارند. در نتیجه، درصد وقوع «ب» در آنها ارزش آماری چندانی ندارد؛ زیرا این آثار با این بسامد پایین در هر دو گروه فعل (دارای «ب» و فاقد آن) طبعاً تأثیر چندانی در آمارهای جدول (۲) و نمودار (۱) هم نداشته‌اند. از شانزده اثر باقی‌مانده، هشت اثر آمار بالای ۲۰ درصد، شش اثر آمار بین ۱۰ تا ۲۰ درصد، و دو اثر آمار زیر ۱۰ درصد داشته‌اند. اگر به این سه دسته اثر، به ترتیب، برچسب قراردادی *دارای آمار بالا*، *متوسط* و *پایین* بدهیم، دسته‌بندی جغرافیایی حاصل چنین خواهد بود: در آسیای میانه (بخارا، خوارزم و سمرقند) چهار اثر با آمار بالا و یک اثر با آمار پایین (میانگین کل ۲۱/۶ درصد)؛ در خراسان قدیم (ایران، افغانستان و تسامحا سیستان) یک اثر با آمار بالا و سه اثر با آمار متوسط (میانگین کل ۱۶/۷ درصد)؛ در حاشیه دریای خزر دو اثر با آمار بالا (میانگین کل ۴۲/۵ درصد)؛ در ری یک اثر با آمار متوسط و یک اثر با آمار پایین (میانگین کل ۱۲/۵ درصد)؛ در آذربایجان یک اثر با آمار متوسط (۱۶ درصد)؛ و در مبد و فارس یک اثر با آمار بالا و یک اثر با آمار متوسط (میانگین کل ۱۶/۵ درصد).

نتایجی که از این دسته‌بندی حاصل می‌شود، عبارت‌اند از: الف) آسیای میانه از همان آغاز، آمار بالایی داشته و حتی در قرن ۷ هم این آمار بالا را حفظ کرده‌است؛ ب) خراسان و آذربایجان و قسمت‌های داخلی ایران (به جز ری) آمار متوسط رو به بالایی دارند، ولی تفاوت معناداری بین این قسمت‌ها با یکدیگر دیده نمی‌شود؛ پ) ری در قرن ۶ آمار متوسطی داشته، ولی در قرن ۷ کاملاً کاهش یافته‌است؛ و ت) در ناحیه خزری، آمار بالاست (بیشتر شبیه آسیای میانه است تا خراسان)، ولی آمار بسیار بالای مفتاح احتمالاً به دلیل ژانر خاص آن (یک اثر ابتدایی علم حساب در قرن ۵ با تنوع کم در افعال) است: از ۱۶۱ فعل دارای «ب» ۱۴۰ نمونه متعلق به فقط ۶ فعل است (بیشترین تعداد: برفت با ۵۸ نمونه؛ و ببخشیدیم با ۲۸ نمونه).

در مقابل، آنچه دسته‌بندی و نتایج فوق را تضعیف می‌کند، فرضیه‌ای است که ناتل خانلری (۱۳۶۵، ج ۲: ۲۰۶) در مورد «ب» مطرح کرده‌است: «موارد استعمال این جزء را بر سر فعل ماضی نیز نمی‌توان با دقت تام معین کرد. شاید یکی از علت‌های این ابهام، کمیابی نسخه‌های اصیل از آثار این دوره و تصرف کاتبان ادوار بعد در متن نوشته‌ها باشد». نگارنده نمی‌تواند در مورد میزان تأثیرگذاری این عامل (اینکه در کدام متن‌ها و تا چند درصد، آمارها را جابه‌جا کرده‌است) اظهار نظر کند، ولی در مورد علت تصرف کاتبان، دو فرضیه را صرفاً مطرح می‌نماید: ۱) بسامد

«ب» در گویش کاتب، بالا بوده‌است و در نتیجه، کاتب، الگوی دستوری گویش خود را بر متن تحمیل کرده‌است؛ ۲) کاتب، حضور «ب» را به‌عنوان یکی از مشخصه‌های دستوری متن‌های کهن شناسایی کرده و هنگام نسخه‌نویسی، بعضاً این ویژگی را به فعل‌های فاقد آن نیز تعمیم داده‌است. بررسی فرضیه خانلری و علت احتمالی آن، مجالی فراتر از پژوهش حاضر می‌طلبد.

در تکمیل بحث گستره جغرافیایی، بررسی سیر افول «ب» در مناطق مختلف در قرن‌های ۸ تا ۱۳ نیز جالب است:

جدول ۴- فراوانی و درصد وقوع «ب» در قرن ۸ تا ۱۳ به تفکیک آثار

نام اثر	قرن ۸				قرن ۹				قرن ۱۰			
	شمس‌الحساب	سمط‌الملی	اوراد/الاحیاء	نزهه‌القلوب	دستورالکاتب	تاریخ قم	معینی	حافظ‌ابرو	تذکره‌الشعراء	بهارستان	مهمان‌نامه	ارشادالراعه
زادگاه	فارس	کرمان	بخارا	قزوین	آذربایجان	قم	نطنز	خواف	سمرقند	خواف	شیراز	هرات
فراوانی کل	۲۱	۵۳۴	۲۰۰	۱۴۶	۱۶۲	۳۸۰	۴۸۴	۴۲۲	۳۱۹	۴۵۱	۲۷۸	۳
فراوانی ب	۸	۴۴	۱۸	۸	۸	۶۲	۱۱۲	۴۱	۱۶	۷۰	۶	۰
درصد ب	۳۸	۸	۹	۵	۵	۱۶	۲۳	۱۰	۵	۱۶	۲/۲	۰
نام اثر	قرن ۱۱				قرن ۱۲				قرن ۱۳			
	احیاءالملوک	تذکره میخانه	عالم‌آرای عباسی	جامع مفیدی	تذکره نصرآبادی	روزنامه	نادرنامه	عالم‌آرای نادری	تاریخ احمدشاهی	آتشکده آذر	مسیر طالبی	نزهت‌الاحیاء
زادگاه	سیستان	قزوین	اصفهان	باقق	اصفهان	فارس	تهران	مرو	تربت جام	اصفهان	هند	فارس
فراوانی کل	۳۸۷	۲۵۲	۲۸۶	۲۸۶	۲۲۸	۳۹۰	۳۵۶	۳۲۷	۳۲۲	۱۹۲	۲۸۰	۳۱۰
فراوانی ب	۷	۱	۰	۱۱	۰	۱	۰	۲	۰	۳	۰	۸
درصد ب	۱/۸	۰/۴	۰	۴	۰	۰/۳	۰	۰/۶	۰	۱/۶	۰	۳/۸

اگر سه اثر شمس/الحساب (ریاضی)، ارشاد/الزراعه (کشاورزی)، و کارنامه (آشپزی) را به خاطر تعداد بسیار کم افعال زمان گذشته کنار بگذاریم و نیز اگر به برچسب‌های قراردادی پیش‌گفته، برچسب بسیار پایین برای مقادیر کمتر از ۲ درصد (ولی بیشتر از صفر) را اضافه کنیم و برچسب پایین را برای مقادیر ۲ تا ۱۰ درصد در نظر بگیریم، دسته‌بندی حاصل به این صورت خواهد بود: در آسیای میانه دو اثر با آمار پایین و یک اثر با آمار بسیار پایین (میانگین کل ۴/۹ درصد)؛ در خراسان قدیم و سیستان یک اثر با آمار متوسط، یک اثر با آمار پایین، یک اثر با آمار بسیار پایین و یک اثر با آمار صفر (میانگین کل ۶/۹ درصد)؛ در آذربایجان یک اثر با آمار پایین و سه اثر با آمار صفر (میانگین کل ۱/۲ درصد)؛ در قسمت‌های داخلی ایران یک اثر با آمار بالا، یک اثر با آمار متوسط، پنج اثر با آمار پایین، پنج اثر با آمار بسیار پایین و سه اثر با آمار صفر (میانگین کل ۴/۴ درصد)؛ و در هند یک اثر با آمار صفر.

اگر صرفاً دسته‌بندی فوق را مبنا قرار دهیم، دست‌کم این نتیجه حاصل می‌شود که بسامد «ب» در آثار آسیای میانه و قسمت‌های داخلی ایران تقریباً برابر است و از خراسان اندکی کمتر است (بسامد بسیار پایین آذربایجان و هند قطعاً به خاطر متأخر بودن عمده آثارشان است). با این حال، فرضیه‌ای که این تعمیم‌های جغرافیایی را تضعیف می‌کند، کهن‌گرایی عامدانه نویسندگان بعضی آثار در استفاده از «ب» است. مقایسه درصد وقوع «ب» در هر اثر با میانگین قرن‌های قبل و بعدش (نمودار ۱) معیاری نسبی برای سنجیدن این فرضیه است:

آمار «ب» در آثار قرن ۸ (به‌استثنای شمس/الحساب که از محاسبه کنار گذاشته شد) تقریباً در یک محدوده است و تفاوت چند درصدی بین آنها می‌تواند توجیه گویشی (منطقه‌ای) یا سبکی (گرایش عامدانه نویسنده) داشته باشد. در قرن ۹ تذکره/الشعر نسبت به اثری از همان منطقه در قرن ۸ (اوراد/احباب؛ هر دو از آسیای میانه) کاهش چهار درصدی داشته که منطقی است (چون سیر کلی قرن ۸ تا ۱۳ کاهش تدریجی است). جغرافیای حافظ/ابرو (از خراسان) از میانگین قرن قبلش اندکی بیشتر است و فاصله زیادی هم با میانگین قرن بعدش دارد. این رفتار آماری در مورد بهارستان (از همان منطقه) تشدید می‌شود (۸/۱ درصد بیشتر از میانگین قرن قبل و ۱۴/۵ درصد بیشتر از میانگین قرن بعد) و در مورد تاریخ معینی (از قسمت‌های داخلی ایران) به اوج می‌رسد (۱۴/۹ درصد بیش از میانگین قرن قبل و ۲۱/۵ درصد بیش از میانگین قرن بعد). از دید نگارنده، محتمل‌ترین توجیه برای رفتار آماری قرن ۹ کهن‌گرایی عامدانه در لاقل سه اثر در این قرن است. در قرن ۱۰ شاهد اولین نمونه جدی از بسامد صفر هستیم: تحفه

سامی (سه نمونه دیگر تا آن زمان، حاوی تعداد بسیار کمی فعل زمان گذشته است). در دو اثر دیگر این قرن (مهمان‌نامه بخارا و جواهرالخبار) نیز میزان وقوع «ب» بسیار پایین است. در مجموع، فاصله آماری اندک این آثار با یکدیگر در قرن ۱۰ می‌تواند طبیعی (تفاوت گویشی) یا مصنوعی (کهن‌گرایی عامدانه) باشد و همین توضیح را در مورد سایر آثار قرن ۱۱ تا ۱۳ که فاصله آماری معناداری با میانگین قرنشان ندارند، می‌توان مطرح کرد. با این حال، دو اثر جامع مفیدی و تاریخ کاشان مقادیری کاملاً بالاتر از میانگین قرنشان را نشان می‌دهد (به ترتیب، سه برابر و نزدیک به شش و نیم برابر). این دو اثر نیز نمونه‌های خوبی از کهن‌گرایی عامدانه‌اند، زیرا الگوی بسامد «ب» در این مناطق، در آثار دیگر کاملاً پایین‌تر است.

۴-۳- تنوع افعال دارای «ب»

در کنار بحث گستردگی زمانی و جغرافیایی رواج «ب»، بررسی گستردگی دایره افعالی که قابلیت گرفتن «ب» را داشته‌اند نیز جالب است. شمارش افعال غیر تکراری نشان می‌دهد که در کل دوره، مجموعاً ۱۴۲ فعل ساده فارسی توانسته‌اند در بافت نمود کامل، «ب» بگیرند. دو دسته اطلاعات را از جدول (۵) زیر می‌توان استخراج کرد: اولاً الگوی تنوع افعال، بسیار شبیه الگوی درصد وقوع «ب» در نمودار (۱) است (آمار بالای قرن‌های ۴ تا ۷، افت نسبی قرن ۸، بالا رفتن مجدد قرن ۹، و افت شدید قرن ۱۰ و قرن‌های بعدی)؛ و ثانياً تعداد بالای افعال در هر قرن، مشخصاً نشان‌دهنده زیایی بالا و کارکرد تصریفی «ب» و ناقض فرضیه کارکرد اشتقاقی آن است (هرچند فرضیه کارکرد اشتقاقی برای فعل‌های انگشت‌شماری که در مطالعات پیشین مطرح شده‌اند، محفوظ است: نک. خانلری، ۱۳۶۵: ۱۲۱/۲-۱۲۲؛ صدیقیان، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۵؛ فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۱۵۷؛ رضایتی کیشه‌خاله و دیان، ۱۳۸۸).

جدول ۵- تنوع افعال دارای «ب» در نمود کامل و پنج فعل پرسامد در هر قرن

قرن ۱۳	قرن ۱۲	قرن ۱۱	قرن ۱۰	قرن ۹	قرن ۸	قرن ۷	قرن ۶	قرن ۵	قرن ۴	
۷	۶	۱۴	۱۰	۷۵	۴۷	۷۲	۸۰	۵۷	۸۲	تعداد افعال متنوع
ساختن	ترسیدن	ماندن	کشتن	گرفتن	ماندن	رفتن	گفتن	رفتن	رفتن	فعل اول
آموختن	خندیدن	شناختن	شکستن	گذشتن	رسیدن	آمدن	رفتن	بخشیدن	کشتن	فعل دوم
شستن	آراستن	نواختن	خواندن	فرمودن	دادن	فرمودن	نشستن	ماندن	آمدن	فعل سوم
رستن	بستن	گشادن	رفتن	راندن	رفتن	رنجیدن	آمدن	دانستن	فرمودن	فعل چهارم
کشتن	رفتن	پوشانیدن	گذرانیدن	کشتن	گردانیدن	کشتن	خواندن	فروختن	گشادن	فعل پنجم

از سوی دیگر، بسامد مورد اشاره در جدول (۵) صرفاً یک بسامد عددی (میتنی بر فراوانی وقوع این افعال با «ب» است. جدول (۶) نشان می‌دهد افعال پربسامد لزوماً درصد بالایی از وقوع «ب» ندارند؛ هرچند میانگین درصد وقوع «ب» در این پانزده فعل پیشگام در رفتار زبانی مورد بحث، ۲۷ درصد است که آمار بالایی است. در کل، نتیجه حاصل از جدول (۶) این است که آمارهای ارائه‌شده در مقاله (خصوصاً بخش ۳) محصول رفتارهای چند فعل انگشت‌شمار نیست و طیف وسیع و متنوعی از افعال در شکل‌دهی این آمارها مشارکت داشته‌اند.

جدول ۶- افعال پربسامد در کل دوره

فراوانی ب	ب	بب	ببب	بببب	ببببب	بببببب	ببببببب	بببببببب	ببببببببب	بببببببببب	ببببببببببب	بببببببببببب	ببببببببببببب	بببببببببببببب	ببببببببببببببب	بببببببببببببببب
۱۶۵	۶۳	۶۲	۶۱	۵۲	۵۲	۴۸	۴۸	۴۳	۴۱	۳۴	۳۲	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹
۲۷	۱۰	۴۲	۳	۱۴	۵۱	۳۰	۳۷	۴۰	۳۰	۶۴	۱۰	۸	۱۱	۲۹	۲۹	۲۹

۵- احتمالات تبیینی با نگاهی به اطلس کنونی زبان

از دید نگارنده، پیش از ورود به بحث تعیین نقش دستوری «ب» و علت افول کاربرد آن، بررسی جایگاه «ب» در اطلس زبانی کنونی می‌تواند راهگشا باشد. مطالعات گویش‌شناسی نشان می‌دهند که در طیف وسیعی از گونه‌های زبانی ایرانی (اعم از زبان یا گویش) این نشانه دستوری در کنار فعل گذشته دارای ساختمان ساده ظاهر می‌شود. در پژوهش کلباسی (۱۳۸۸) از مجموع ۱۵۴ گونه ایرانی، ۶۰ گونه دارای این نشانه و ۹۴ گونه فاقد آن بوده‌اند. از آنجا که نمونه‌گیری‌های کلباسی از هر استان یا منطقه کشور به‌طور مساوی صورت نگرفته، طبقاً این آمار به خودی خود قابل اتکا نیست؛ ولی از دسته‌بندی داده‌های پژوهش دست کم به دو نوع اطلاعات می‌توان رسید: (۱) در یازده استان اصفهان (شهرستان‌های اصفهان، خوانسار، کاشان، میمه، نطنز)، البرز (ساوجبلاغ، کرج)، تهران (دماوند، فیروزکوه)، خراسان جنوبی (بیرجند، قائنات)، خراسان رضوی (سبزوار، گناباد، نیشابور)، سمنان (سمنان، شاهرود، شهمیرزاد، گرمسار)، سیستان و بلوچستان (زابل)، قزوین (تاکستان)، گیلان (بندر انزلی، رشت، رودسر، سیاهکل، صومعه‌سرا، تالش، لاهیجان، لنگرود)، مازندران (بابل، تنکابن، جویبار، ساری، سوادکوه، قائم‌شهر، نور، نوشهر) و مرکزی (تفرش) نمونه‌هایی از گونه‌های دارای «ب» دیده می‌شود؛ (۲) براساس دسته‌بندی کلباسی (بدون ارائه مبنای آن) در هفت شاخه زبانی مازندرانی، گیلکی، تاتی، خراسانی، مرکزی، تالشی و فارسی، نمونه‌هایی از گونه‌های دارای «ب»

دیده می‌شود (در این شاخه‌ها به ترتیب، ۱۰۰، ۱۰۰، ۱۰۰، ۸۸، ۸۷، ۲۵، و ۲ درصد از گونه‌های بررسی شده «ب» دارند) و در شاخه‌های بلوچی، جنوبی، کردی، لری و لکی، هیچ نمونه‌ای از «ب» در بافت مذکور وجود ندارد.

مفیدی (۱۳۹۵) نیز فهرستی از پژوهش‌های گویش‌شناسی ارائه کرده که منجر به شناسایی ۴۶ گونه زبانی دارای «ب» می‌شود و به آن فهرست می‌توان پژوهش‌هایی مانند آقاگل‌زاده (۱۳۹۴)، استیلو (۱۳۹۵)، امانی (۱۳۹۴)، پورهادی (۱۳۹۷)، دیهیم (۱۳۸۴)، رزاقی (۱۳۹۵)، شگری (۱۳۷۴)، علمداری (۱۳۸۴)، فتحی بروجنی (۱۳۹۲)، کریستن‌سن (۱۳۸۹) و محمدی خمک (۱۳۷۹) را نیز افزود که منجر به شناسایی ۲۳ گونه دیگر می‌شود. این گونه‌ها نیز اشتراک زیادی با فهرست کلباسی دارند و نتایجی کم‌وبیش مشابه الگوهای استانی و شاخه‌ای او به دست می‌دهند.

در مقابل، به استناد ویندفور (۲۰۰۹)، کلباسی (۱۳۷۴) و اولسون (۱۹۹۴) چنین کاربردی از «ب» در فارسی تاجیکستان وجود ندارد؛ هرچند این دو اثر احتمالاً محدود به بررسی گونه‌های خاصی هستند، چراکه نمونه‌هایی از «ب» همراه فعل زمان گذشته در داستان‌های عامیانه گردآورده رحمانی (۱۳۹۷) دیده می‌شود. درمورد فارسی افغانستان نیز یمین (۱۳۹۳)، انتظار (۲۰۱۰) و گلاسمن (۲۰۰۰) اشاره‌ای به این نقش «ب» نکرده‌اند، ولی یوآنسیان (۱۳۷۷) ضمن اشاره به عدم وجود آن در گونه کابل، نمونه‌هایی از آن در گونه هرات را به دست داده‌است. فکرت (۱۳۷۶) نیز نمونه‌هایی از گونه هرات آورده‌است.

از سوی دیگر، سه نکته مهم را در تکمیل تصویر جایگاه «ب» در اطلس کنونی باید یادآور شد. نکته اول اینکه در تمام گونه‌های دارای «ب» در کلباسی (۱۳۸۸) و پژوهش‌های گویش‌شناسی مذکور، نشانه دستوری «ب» علاوه بر ظهور در کنار فعل گذشته ساده، نشانه وجه امری و التزامی زمان حال نیز هست. نکته دوم اینکه به استناد پژوهش‌های مذکور (به‌جز کلباسی که اطلاعاتی در این خصوص نداده‌است) سه صورت گذشته نقلی و بعید و التزامی هم در همه گونه‌های مرکزی دارای «ب»، تاتی رودبار و تاکستان، سبزواری، هراتی و بعضی گونه‌های مازندرانی «ب» می‌گیرند و در گیلکی و بعضی گونه‌های مازندرانی (که فاقد گذشته نقلی‌اند) نیز گذشته بعید و التزامی «ب» می‌گیرند؛ و در مقابل، در سیستانی، گونه‌های تاتی خلخال و بعضی گونه‌های خراسان فقط گذشته ساده «ب» می‌گیرد. نکته سوم هم اینکه این نشانه اصلاً با/فعال پیشوندی و منفی ظاهر نمی‌شود (دست کم به‌جز بیرجندی، خانیکی و طبسی که «ب» و «ن»

باهم‌آیی دارند)، ولی نمونه‌هایی از آن با/فعال مرکب در گونه‌های مختلف گیلکی، مازندرانی، تاتی و مرکزی دیده می‌شود.

اکنون در یک تصویرسازی اجمالی، وضعیت بحث جاری مقاله را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: در متون قرن‌های ۴ تا ۷ درجه‌ای از دستوری‌شدگی «ب» با فعل گذشته کامل دیده می‌شود، ولی این سیر در فارسی نوشتاری قرن‌های بعد ادامه نیافته و به تدریج، چنین کاربردی متوقف شده، و اکنون در قرن ۱۴ شاهد کاربرد آن در مناطق وسیعی با درجه دستوری‌شدگی بسیار بالاتر از قرن‌های ۴ تا ۷ هستیم. آنچه مؤید ادعای دستوری‌شدگی بسیار بیشتر است، اولاً افزایش آمار میانگین کاربرد ۲۲ درصدی آن در قرون متقدم تا مرز زایایی کامل در افعال ساده (به‌استثنای فعل‌های بودن و داشتن) در بسیاری از گونه‌های ایرانی است، ثانیاً ورود افعال مرکب به دایره کاربرد «ب» (هرچند هنوز افعال پیشوندی و منفی، کاملاً خارج از این دایره قرار دارند). ثالثاً سایر صورت‌های گذشته یعنی گذشته نقلی، بعید و التزامی نیز به دایره کاربرد «ب» پیوسته‌اند: در قرن‌های ۴ تا ۷ به ترتیب فقط ۴، ۶ و ۵ درصد از این صورت‌ها در افعال ساده «ب» داشته‌اند و در قرن ۱۴ در بسیاری از گونه‌های ایرانی «ب» با این صورت‌ها کاملاً کاربرد دارد (هرچند با مطالعات گویش‌شناسی موجود نمی‌توان آماری برای میزان وقوع آن اعلام کرد).

بنابراین، یک گسست اطلاعاتی با حجم حداقل شش قرن (قرن ۸ تا ۱۳) وجود دارد: از یک سو، هیچ داده‌ای در دست نیست که نشان دهد در قرن‌های ۴ تا ۷ زبان ایرانی دیگری غیر از فارسی نو به حجم بالاتری از دستوری‌شدگی «ب» دست یافته بوده باشد؛ و از سوی دیگر، داده‌ای وجود ندارد که نشان دهد دستوری‌شدگی بالای «ب» در گونه‌های ایرانی کنونی، فرایندی در راستای همان دستوری‌شدگی قرون متقدم است، یا فرایندی که مستقلاً آغاز شده و تا این حد پیش رفته‌است. اگر چنین فرض شود که در قرون متقدم، دستوری‌شدگی «ب» در مناطقی از جغرافیای زبان‌های ایرانی در جریان بوده، برای پر کردن گسست اطلاعاتی مذکور می‌توان این نظر را پیشنهاد کرد که از قرن ۸ روند شکل‌گیری متون زبان فارسی و سیر معیارسازی زبان نوشتاری، تحت تأثیر گونه‌های فاقد «ب» قرار گرفته و به تدریج، چنین کاربردی از این نشانه را متوقف کرده، ولی گونه‌های دارای «ب» (که پیش‌تر در شکل‌گیری متون فارسی، بیشتر دخیل بوده‌اند) مسیر دستوری‌شدگی آن را ادامه داده‌اند و به تدریج به سطح کنونی رسیده‌اند. در مقابل، اگر فرض شود که سیر دستوری‌شدگی «ب» فقط در بستر فارسی نو در جریان بوده و پس از توقف آن، مجدداً (مثلاً در قرن ۱۰ که دیگر این نقش را در فارسی نوشتاری نداشته‌ایم)

در مناطقی از جغرافیای زبان‌های ایرانی آغاز شده، اولاً توجیه مدت‌زمان کمی که صرف این حجم بالای دستوری‌شدگی «ب» شده‌است، دشوار خواهد بود (زیرا براساس الگوهای دستوری-شدگی، رسیدن به چنین سطحی مستلزم قرن‌ها فرصت است)، و ثانیاً با این فرض، ارتباط نقش دستوری مورد بحث با نقش التزامی و امری «ب» قطع می‌شود و شروع مجدد فرایند دستوری-شدگی «ب» در نقش مورد بحث، نیازمند توجیه نظری خواهد بود (به بیان دیگر، سیر دستوری‌شدگی همزمان آن در هر سه نقش، واقعیتی است که در قرون متقدم در جریان بوده، ولی به‌کارگیری نشانه تثبیت‌شده التزامی-امری برای نقش نمود کامل، پدیده‌ای است که باید توجیه نظری شود).

علاوه‌بر توجیه برون‌زبانی فوق برای علت افول «ب» (تأثیرپذیری از گونه‌های زبانی فاقد آن)، یک توجیه درون‌زبانی هم برای افول آن ارائه شده‌است: ویندفور (۱۹۷۹: ۹۵) از بار (در آندریاس، ۱۹۳۹) نقل کرده که «از دوره فارسی میانه نقش اولیه نشان‌گذاری [دیرشی] بود؛ و بعدها که صورت‌های [دیرشی] با عنصر جدیدتر همی نشان‌گذاری شدند، به حشو تلقی شد». با این حال، چنین اتفاقی در بسیاری از گونه‌های زبانی ایرانی رخ نداده و «می» و «ب» هر دو در صورت‌های زمان گذشته حضور دارند.

درمجموع به استناد بحث‌های فوق، از دید نگارنده منطقی‌تر است که دستوری‌شدگی «ب» در فارسی نو و زبان‌ها و گونه‌های ایرانی دیگر را پدیده‌ای واحد تلقی کنیم که در دستورهای ایرانی نو غربی رخ داده‌است. پیامد این تلقی یکپارچه از پدیده مذکور، این خواهد بود که «ب» را در فارسی قدیم نیز نشانه نمود کامل بدانیم. این تلقی، همسو با مطالعات گویش‌شناسی متعددی است که به ایفای نقش نمودی «ب» در گونه‌های ایرانی کنونی تصریح کرده‌اند. استیلو (۱۳۹۵)، اسماعیلی (۱۳۹۰)، پورهادی (۱۳۹۷) و دبیرمقدم (۱۳۹۲) همگی اصطلاح «پیشوند نمود کامل» را به‌تنهایی یا در کنار اصطلاحات دیگر به کار برده‌اند؛ رزاقی (۱۳۹۵) از اصطلاح «پیشوند نمود تام» استفاده کرده؛ و سبزعلی‌پور (۱۳۸۹) آن را «پیشوند نمود» نامیده‌است.

با این حال، با توجه به مباحث بخش (۲) این گزینه نظری نیز وجود دارد که «ب» در فارسی قدیم، نشانه نمود تکمیلی تلقی شود که بعدها در فارسی نوشتاری/معیار ناپدید شده و در گونه‌های ایرانی دیگر به نشانه نمود کامل تبدیل شده‌است. نگارنده اشاره‌ای به چنین مسیری از تحول زبانی (تبدیل نشانه نمود تکمیلی به نشانه نمود کامل) در مطالعات نظری مشاهده نکرده و در پژوهش‌های زبان فارسی هم کسی چنین نقشی را به «ب» نسبت نداده‌است، ولی این

گزینه نظری اصولاً قرابت زیادی با تلقی «ب» به عنوان نشانه تأکید دارد. از دید نگارنده، چنین تحلیلی از «ب» منتفی نیست، ولی اثبات آن نیازمند استدلال‌های نظریه‌بنیاد است و دلایل موجود در آثار معتقدان به نقش تأکیدی محض، برای قائل شدن به نقش نمود تکمیلی کافی نیست. با این حال می‌توان پذیرفت که در شرایط وجود تناوب (امکان ظهور اختیاری یک نشانه)، حضور نشانه همواره دارای تأکید بیشتری نسبت به غیاب آن است.

۶- نتیجه‌گیری

نخستین هدف‌گذاری این پژوهش، نشان دادن ابعاد کاربرد «ب» با فعل گذشته دارای نمود کامل با تکیه بر نمونه‌گیری آماری از ۵۵ متن فارسی نو از قرن ۴ تا ۱۴ بوده است. هدف دوم نیز ارائه تصویری از کاربرد همین عنصر در همین جایگاه در گونه‌های زبانی نو غربی بوده است. مقایسه نتایج این دو تلاش نشان می‌دهد که در مقطعی از فارسی نو (قرن ۴ تا ۷) «ب» به سطح قابل توجهی از دستوری‌شدگی دست یافته و سپس طی دو یا سه قرن به تدریج ناپدید شده است؛ و در قرن کنونی سطح بسیار بالایی از دستوری‌شدگی همین نشانه در طیف وسیعی از گونه‌های زبانی ایرانی دیده می‌شود. از دید نگارنده، منطقی‌ترین تبیین برای این دو پدیده به ظاهر ناهمسو، این است که از همان ابتدای دوره نو (و حتی شاید از دوره میانه) دستوری‌شدگی «ب» برای نقش نمود کامل آغاز شده، ولی فارسی نوشتاری/معیار، تحت تأثیر عواملی برون‌زبانی یا درون‌زبانی، این روند را به تدریج متوقف کرده و تعدادی از زبان‌ها و گونه‌های ایرانی، روند را ادامه داده‌اند و به تدریج به سطح کنونی رسیده‌اند.

پی‌نوشت

۱. completed event؛ رویدادی است که فرایند وقوع آن تکمیل شده (یعنی به‌طور کامل وقوع یافته) و کل رویداد برای سخنگو/گزارشگر، قابل رؤیت است.
۲. perfective aspect؛ این مفهوم را نباید با اصطلاح «تام» (perfect) که بین دو نقطه در محور زمان ارتباط برقرار می‌کند و در دستورهای فارسی با «ماضی نقلی» و «ماضی بعید» منطبق است، خلط کرد (نک. توضیحات ولوپیلی، ۲۰۱۲: ۲۱۰).
۳. مقید (bound)؛ در پیوستار آزاد-مقید بودن تکواژ، واژه‌بست‌ها مقیدتر از واژه‌های آزاد (free words) هستند و وندها از واژه‌بست‌ها مقیدترند.

۴. zero morpheme: «تکواژی انتزاعی که نمود صوری (آوایی یا خطی) ندارد و نبود آن، خود، معنادار تلقی می‌شود» (شقایق، ۱۳۹۴: ۵۳)، مانند شناسه سوم‌شخص مفرد زمان گذشته (رفت+Ø).
۵. خوانش عاداتی (habitual) برای بیان تکرار وقوع رویدادی در گذشته یا حال، طبق عادت، به‌کار می‌رود؛ مانند جملات (۲.الف) و (۲.ب).
۶. خوانش استمراری/مستمر (progressive) بیان می‌کند که رویدادی در حال وقوع است؛ مانند جمله (۲.پ).
۷. به‌ترتیب، مانند فعل دوم در جمله ۱.الف؛ مثال‌های احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۲۶۷ از «کاربرد ماضی ساده به‌جای ماضی استمراری»؛ و مثال‌های متعدد «مضارع اخباری ساده» در همان: ۵۳۱-۵۳۲.
۸. مانند مشکور، ۱۳۶۳: ۹۹-۱۰۰؛ شریعت، ۱۳۶۴: ۱۴۶؛ فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۱۵۶ که فاقد نقش‌بودن را هم برای بعضی نمونه‌ها مطرح کرده؛ احمدی گیوی، ۱۳۸۰: ۱۶۴ که گفته: «نه همه‌جا نقش زینت دارد و نه نقش تأکید»؛ و البته اثر قدیمی بهار، ۱۳۲۱/۱۳۷۳: ج ۱/۳۳۳.
۷. *: به معنی آن است که آمار آن استخراج نشده‌است.

منابع

- آقاگل‌زاده، ف. ۱۳۹۴. *زبان مازندرانی (طبری) توصیف زبان‌شناختی (تحقیق میدانی-اطلس زبانی)*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- آموزگار، ژ. و ا. تفضلی. ۱۳۷۳. *زبان پهلوی: ادبیات و دستور آن*، تهران: معین.
- احمدی گیوی، ح. ۱۳۸۰. *دستور تاریخی فعل*، تهران: قطره.
- استیلو، د. ل. ۱۳۹۵. *حکایت‌های عامیانه وفسی (پیکره، دستور و آوانگاشت)*، ترجمه م. میردهقان و س. ر. یوسفی، تهران: آوای خاور.
- اسماعیلی، م. م. ۱۳۹۰. *گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۱)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- امانی، ع. ۱۳۹۴. *گویش گیلکی رودسر (آواشناسی، صرف، نحو، واژه‌نامه)*، تهران: کویر.
- بهار، م. ت. ۱۳۷۳/۱۳۲۱. *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- پورهادی، م. ۱۳۹۷. *زبان گیلکی، رشت: فرهنگ ایلیا*.
- خیامپور، ع. ۱۳۷۵/۱۳۳۳. *دستور زبان فارسی*، تهران: کتابفروشی تهران.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۹۲. *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، تهران: سمت.
- دیهیم، گ. ۱۳۸۴. *بررسی خرده‌گویش‌های منطقه قصران به انضمام واژه‌نامه قصرانی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- راستارگویوا، و. س. ۱۳۷۹. *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه و. شادان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- رحمانی، ر. ۱۳۹۷. *نثر گفتاری تاجیکان بخارا (افسانه‌ها، قصه‌ها، روایت‌ها)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رزاقی، ط. ۱۳۹۵. *گنجینه گویش‌های ایرانی (استان اصفهان ۳)*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- رضایتی کیشه‌خاله، م. و م. دیتان. ۱۳۸۸. «فعل‌های پیشوندی در آثار منثور فارسی از آغاز تا پایان قرن پنجم»، *دستور*، ۵: ۲۷-۵۰.
- روبینچیک، ی. آ. ۱۳۹۱. *دستور زبان ادبی معاصر فارسی*، ترجمه م. شفقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- زوندرومان، و. ۱۳۸۲. «فارسی میانه». *راهنمای زبان‌های ایرانی*. ج ۱. ویراسته ر. اشمیت، ترجمه آ. بختیاری و همکاران، زیر نظر ح. رضائی باغبیدی، تهران: ققنوس. ۲۲۳-۲۶۰.
- سبزی‌پور، ج. ۱۳۸۹. *زبان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار)*، رشت: فرهنگ ایلیا.
- شریعت، م. ج. ۱۳۶۴. *دستور زبان فارسی*، تهران: اساطیر.
- شقاقی، و. ۱۳۹۴. *فرهنگ توصیفی صرف*، تهران: علمی.
- شکری، گ. ۱۳۷۴. *گویش ساری (مازندرانی)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- صدیقیان، م. ۱۳۸۳. *ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نشر قرن پنجم و ششم هجری*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- علمداری، م. ۱۳۸۴. *گویش دماوندی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- فتحی بروجنی، ش. ۱۳۹۲. *گویش میمه‌ای*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- فرشیدورد، خ. ۱۳۸۷. *دستور مختصر تاریخی زبان فارسی*، تهران: زوآر.
- فکرت، م. آ. ۱۳۷۶. *فارسی هروی: زبان گفتاری هرات*، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- قریب، ع. و همکاران. ۱۳۷۳/۱۳۲۷. *دستور زبان فارسی (پنج استاد)*، تهران: جهان دانش.
- کریستن‌سن، آ. ۱۳۸۹. *گویش سمنان: پژوهشی درباره دستور زبان سمنانی به همراه واژه‌نامه و چند متن و نگاهی به لهجه‌های سنگسر و لاسگرد*، ترجمه ا. ابراهیمیان، سمنان: دانشگاه سمنان.
- کلباسی، ا. ۱۳۷۴. *فارسی ایران و تاجیکستان (یک بررسی مقابله‌ای)*، تهران: وزارت امور خارجه.
- کلباسی، ا. ۱۳۸۸. *فرهنگ توصیفی گونه‌های زبانی ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- لازار، ژ. ۱۳۸۴. *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه م. بحرینی، تهران: هرمس.
- ماهوتیان، ش. ۱۳۷۸. *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*، ترجمه م. سمائی، تهران: نشر مرکز.
- محمدی خمک، ج. ۱۳۷۹. *واژه‌نامه سکزی (فرهنگ لغات سیستانی)*، تهران: سروش.

- مشکور، م. ج. ۱۳۶۳. *دستورنامه در صرف و نحو زبان پارسی، تهران: شرق.*
- مفیدی، ر. ۱۳۹۵. «شکل‌گیری ساخت‌واژه نمود و وجه در فارسی نو»، *دستور*، ۱۲: ۳-۶۸.
- مفیدی، ر. ۱۳۹۹. «شواهدی آماری از نقش‌های وجهی ب در فارسی نو: مطالعه‌ای در زمانی»، *جستارهای زبانی*، ۶۰: ۴۸۱-۵۱۴.
- ناتل خانلری، پ. ۱۳۶۵. *تاریخ زبان فارسی، تهران: فردوس.*
- نغزگوی کهن، م. ۱۳۹۲. «تغییرات نقشی ب در فارسی نو از منظر دستوری‌شدگی»، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی، تهران: نویسه*، ۳۷-۵۹.
- یمین، م. ح. ۱۳۹۳. *دستور معاصر زبان پارسی دری، کابل: میوند.*
- یوآنسیان، یو. آ. ۱۳۷۷. «جایگاه گویش هراتی در میان گویش‌های گروه زبانی فارسی دری»، *ترجمه ج. مصطفوی گرو، نامه فرهنگستان*، ۱۶: ۱۴۰-۱۶۰.
- Andreas, F. C. 1939. *Iranische Dialektaufzeichnungen aus dem Nachlass von F. C. Andreas*, zusammen mit K. Barr und W. Henning bearbeitet und herausgegeben von A. Christensen (=Gött-A, 3. Folge, nr. 11).
- Brunner, C. J. 1977. *A Syntax of Western Middle Iranian*, Delmar, New York: Caravan Books.
- Bybee, J. et al. 1994. *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect, and Modality in the Languages of the World*, Chicago/London: The University of Chicago Press.
- Comrie, B. 1976. *Aspect*, Cambridge: University Press Cambridge.
- Darzi, A. and S. Kwak. 2015. "Syntax and semantics of subjunctive clauses in Persian", *Lingua*, 153:1-13.
- Dahl, Ö. 1985. *Tense and Aspect Systems*, New York: Basil Blackwell.
- Dahl, Ö. and V. Velupillai. 2013. "Perfective/Imperfective Aspect", in Dryer, M. S. and M. Haspelmath (eds), *The World Atlas of Language Structures Online*, Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology. <http://wals.info/chapter/65>.
- Entezar, E. M. 2010. *Dari Grammar and Phrase Book*, USA: Xlibris.
- Glassman, E. H. 2000. *Conversational Dari: An Introductory Course in the Farsi (Persian) of Afghanistan*, Peshawar: International Assistance Mission. 5th ed.
- MacKinnon, C. 1977. "The New Persian preverb bi-", *Journal of the American Oriental Society*, 97/1: 8-26.
- Olson, R. B. 1994. *A Basic Course in Tajik (Grammar and Workbook)*. <http://talktajiktoday.com/documents/ABasicCourseInTajik.pdf>
- Taleghani, A. H. 2008. *Modality, Aspect and Negation in Persian*, United Kingdom: John Benjamins Publishing Company.
- Traugott, E. C., and R. B. Dasher. 2001. *Regularity in Semantic Change*, Cambridge: University Press Cambridge.
- Velupillai, V. 2012. *An Introduction to Linguistic Typology*, Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Windfuhr, G. 1979. *Persian Grammar: History and State of its Study*, The Hague: Mouton Publishers.
- Windfuhr, G. (ed). 2009. *The Iranian Languages*, London/New York: Routledge.

نقش کمیت‌نماها بر حضور بند موصولی در زبان فارسی گفتاری

نسرین آژیده^۱

مهرداد نغزگوی کهن^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۹

چکیده

علاوه بر سنگینی سازه و نقش موضوعی هسته در پردازش بند موصولی که در مطالعات پیشین فراوان به آنها پرداخته شده است، عوامل دیگری نیز در پردازش بند موصولی تأثیرگذار هستند. در مقاله حاضر رخداد کمی‌نماها با هسته بند موصولی در داده‌های گفتاری بررسی شد. داده‌های پژوهش از مکالمات گفتاری رادیویی و تلویزیونی گردآوری شد و رخداد کمیت‌نماها با بند موصولی براساس رویکرد نمونه‌محور و ایشمن (۲۰۱۵) تحلیل شد؛ وی معتقد است که ویژگی‌های اجزای مختلف بند موصولی بر حضور اجزای دیگر تأثیر دارند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که کاربرد بیشتر بند موصولی تحت تأثیر وجود ابهام در کمیت‌نما و هسته، استفاده در ساخت‌های ویژه و عوامل دیگری است. این نتیجه مؤید نظریه نحوی نمونه‌محور و تأثیر همزمان چند عامل است. نتایج این پژوهش می‌تواند در تبیین میزان ابهام کمیت‌نماها و هم‌چنین پردازش بند موصولی کمک کند.

واژگان کلیدی: بند موصولی، دیدگاه نمونه‌محور، وابسته‌های پسین و پیشین اسم

✉ azhidehn@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. (نویسنده

مسئول)

۲. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

۱- مقدمه

ساخت موصولی به‌عنوان یکی از توصیف‌کننده‌های پسین اسمی «ساختی است که از یک اسمواره^۲ (یا در اصطلاح دستور مقوله‌ای^۳ یک عبارت اسمی که می‌تواند تهی باشد) و یک بند وابسته تشکیل شده‌است که یک توصیف‌کننده وصفی برای اسمواره تلقی می‌شود. اسمواره را هسته و بند وابسته را بند موصولی می‌خوانند. رابطه وصفی بین هسته و بند موصولی به گونه‌ای است که هسته در آنچه در بند بیان می‌شود شرکت دارد» (لمان^۴، ۱۹۸۷: ۲). درجات محدودسازی بند موصولی برای اسم‌های مختلف متفاوت است. بند موصولی توصیفی (تحدیدی) هسته را محدود می‌کند و هسته این ساخت‌های موصولی نکره است. اما بند موصولی توضیحی، مصداق‌های بالقوه هسته را محدود نمی‌کند بلکه توضیحی اضافی در مورد هسته ارائه می‌دهد (کامری^۵، ۱۹۸۹: ۱۳۹-۱۶۴). بیشتر مطالعات پیشین تنها به بررسی نقش خود هسته بند موصولی در پردازش آن پرداخته‌اند و به عواملی همچون وابسته‌های پیشین هسته چندان توجه نکرده‌اند. برای مثال اغلب این مطالعات فاعل یا مفعول بودن هسته بند موصولی و بند اصلی را در پردازش مؤثر می‌دانند (کاریراس و همکاران، ۲۰۱۰؛ نعمت‌زاده و همکاران، ۱۳۹۲؛ رحمانی و همکاران، ۲۰۱۱) و گاه تأثیر عوامل معنایی و گفتمانی نظیر جاننداری (مک دونالد و همکاران^۶، ۱۹۹۳؛ باک و وارن^۷، ۱۹۸۵) و ضمیری بودن هسته موصولی (گوردون و همکاران^۸، ۲۰۰۱؛ وارن و گیبسون، ۲۰۰۲؛ ریلی و کریستین سن^۹، ۲۰۰۷) را نیز در تعامل با نقش موضوعی هسته برای پردازش ساخت موصولی بررسی کرده‌اند.

در این مطالعات باور بر این است که بی‌جان یا ضمیری بودن هسته در تسهیل پردازش بندهای موصولی مفعولی مؤثر است؛ برای مثال، ریلی و کریستین سن (۲۰۰۷) با بررسی پیکره‌بنیاد بندهای موصولی مفعولی و فاعلی در زبان انگلیسی به ارائه تمایز میان آنها پرداخته و اظهار داشته‌اند که در ساختار این بندها ضمیر شخصی یا غیرشخصی می‌تواند برای ارجاع به هسته اسمی درونه شود (در بند موصولی قرار بگیرد). هرگاه ضمیر درونه‌شده شخصی باشد بندهای مفعولی به وضوح پرکاربردتر از بندهای فاعلی می‌شوند و برعکس. برخی از این مطالعات نیز به بررسی جابه‌جایی سازه سنگین در بند موصولی پرداخته و این حرکت را ناشی از سهولت

1. modifier

2. nominal

3. categorical grammar

4. Ch. Lehmann

5. B. Comrie

6. McDonald JL et al

7. Bock JK & Warren, RK

8. Gordon, D. C., Hendrick, R., & Jhonson, M.

9. Real, F., & Christiansen, M.

در پردازش می‌دانند (هاکینز ۲۰۰۴، واسو ۲۰۰۲، راسخ مهند و همکاران) و از این‌رو پردازش این جملات ساده‌تر است. اما در مورد رخداد وابسته‌های پیشین با هسته بند موصولی و نقش آن در پردازش بند موصولی تحقیقی نشده‌است، تنها در برخی موارد به‌صورت مختصر به حذف نشانه موصولی که پس از هرکس و ... اشاره کرده و آن را بند موصولی / زاد یا بدون هسته یا بندهای موصولی تعمیم‌یافته^۱ می‌دانند (ویندفور^۲، ۱۹۷۹: ۶۸؛ صادقی و ارژنگ، ۱۳۵۷: ۹۴؛ مولایی کوهبنانی و همکاران، ۱۳۹۷: ۹۸؛ آقایی، ۲۰۰۶: ۱۸۷؛ طبائیان، ۱۹۷۴). درواقع این مطالعات به‌طور تلویحی به قابل پیش‌بینی بودن حضور بند موصولی پس از هسته‌های مبهم اشاره کرده‌اند اما هیچ یک از این مطالعات به‌طور نظام‌مند به بررسی نقش کمی نماها در رخداد بند موصولی نپرداخته‌اند. بنابراین هدف پژوهش حاضر بررسی رخداد وابسته‌های پیشین با بند موصولی و دیگر وابسته‌های پسین است. در این زمینه، دیدگاه کاربردی وایشمن با مطالعه پیکره‌بنیاد امکان بررسی کامل‌تر بند موصولی را فراهم می‌کند و با توجه به فضای ممکن تنها به بررسی مفصل رخداد کمیت‌نماها در بند موصولی براساس دیدگاه وایشمن (۲۰۱۵) پرداخته شده‌است. به بیان دیگر، پاسخ این پرسش می‌پردازیم که کدام کمیت‌نماها بیشتر با بند موصولی به کار می‌روند و دلیل این کاربردها چیست؟

۲- روش پژوهش

روش پژوهش توصیفی-تحلیلی و واحد تحلیل، بندهای موصولی در زبان فارسی گفتاری است. رخداد هر یک از کمی‌نماها با بند موصولی و با وابسته‌های پسین غیرموصولی مقایسه و تبیین شد. داده‌ها از برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی در سال ۹۶ تا ۹۸ با موضوع‌های مختلف گردآوری شد. شبکه‌های رادیویی عبارت بودند از ایران، فرهنگ، گفتگو و جوان. با توجه به اینکه گفتمان و موضوع در بسیاری از برنامه‌های این شبکه‌ها مانند هم بود و حتی گویندگان مشترک داشتند، برای انتخاب شدن داده‌ها از گفتمان‌های مختلف و جهت‌دار نبودن، مصاحبه، مناظره، نشست و گزارش‌ها به‌طور تصادفی گردآوری و سعی شد تعداد جملات با مجموع تعداد برنامه‌های مشابه در تلویزیون برابر باشد. در تحقیق حاضر از بین ۳۰ ساعت از مکالمات رادیویی و تلویزیونی حدود ۲۰۰۰ جمله گردآوری شد. از این میان در ۳۶۴ جمله، یک هسته اسمی همزمان هم با کمیت‌نما و هم با وابسته پسین توصیف شد. به بیان دیگر، ۱۷۷ جمله با بند موصولی توصیف شد و ۱۸۷ جمله با وابسته‌های پسین دیگر. علاوه‌بر

1. generalized

2. G. Windfuhr

داده‌های مربوط به کاربرد کمیت‌نماها با وابسته‌های پسین، حدود ۴۹۴ جمله موصولی که در آنها هیچ وابسته‌ای به هسته موصولی تعلق نگرفته است؛ ۱۱۸ جمله که در آنها تنها کمیت‌نمای همه هسته را توصیف کرده است؛ ۱۰۰ جمله با کمیت‌نمای هر بدون حضور وابسته‌های اسمی دیگر و نیز داده‌های دیگری بنا به ضرورت تحقیق گردآوری شد که در مقاله به آنها اشاره خواهد شد. در این مطالعه، تنها داده‌هایی که براساس تعریف لمان (۱۹۸۷) ساخت موصولی هستند لحاظ شده و ساخت‌های مشابه از این تعداد تفکیک شده‌اند. برای مثال در جمله زیر:

«یکی از دلایلی که بزرگان امروزی ما حتی نتوانستن به جایگاه واقعی خودشون دست پیدا کنند عدم ترجمه‌س».

بند وابسته هسته «دلایل» را توصیف نمی‌کند و بنابراین بند موصولی نیست بلکه درواقع متمم بندی آن است (نک طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ب).

۳- چارچوب نظری پژوهش

بسیاری از کارها در دستور ساختی و شناختی نشان می‌دهند که نشانه‌های زبانی سطوح میانی مختلفی دارند (کی و فیلمور^۱ ۱۹۹۹). در سطوح مختلفی از این نشانه‌ها توصیف کامل یک سازه سطح بالا مانند ساخت موصولی باید شامل ساخت‌های سازه‌های آن و ویژگی‌های آنها باشد. یعنی یک ساخت موصولی شامل ساخت‌هایی با سطوح پایین‌تر است^۲؛ به عبارتی هر مورد واقعی از بند موصولی یک ترکیب‌بندی یا سیستم بسیار متغیر است (وایشمن، ۲۰۱۵: ۳). این ترکیب‌بندی‌ها را می‌توان با بررسی هر یک از نمونه‌ها^۳ یا رخداد‌های زبانی بررسی کرد.

۳-۱- نظریه نحوی نمونه‌محور

از نظر لانگاکر^۴ (۱۹۹۹: ۱۵) واحدهای دستوری در واقع ساختار (کلیشه)‌هایی هستند که گویشور با تکرار و تمرین در آنها تسلط کامل پیدا کرده است و می‌تواند در شرایط مختلف آنها را به صورت یک مجموعه از قبل گردآوری شده فعال کند. هر یک از نمونه‌های تجربه‌شده^۵ ساخت موصولی در ایجاد نمای^۶ شناختی آن نقش دارند (وایشمن، ۲۰۱۵: ۵۷) و این درواقع

-
1. P. Kay and R. Fillmore
 2. sub constructions
 3. exemplar
 4. R. W. Langacker
 5. routin
 6. tokens
 7. representation

همان دیدگاه نمونه‌محور دستور ساختی است (گلدبرگ^۱ ۲۰۰۶: ۴۵-۶۵؛ بایی^۲ ۲۰۱۰: ۱۴-۳۳) یک نقطه طحاره‌ای^۳ در ساخت می‌تواند شامل تمام موردهایی باشد که در آن موضع اتفاق افتاده‌است. مثلاً در زبان انگلیسی کلمه *way* با مجموعه خاص‌تری از افعال مرتبط با حرکت شبیه به باد (*pick, thread, wind, wend, worm, weave ...*) یا حرکت پیچیده (*plod*,) *crawl, grind, slog, stumble, ...* به کار می‌رود (ایزراییل^۴، ۱۹۹۶: ۲۲۱)؛ ارتباط زیاد این موردها به دلیل قیاس‌های موردمحور است. بنابراین هنگام کاربرد یک ساخت گوینده به یک سری مشخصه‌های کلی و قواعد منظم رجوع نمی‌کند، بلکه به یک مورد واژگانی که قبلاً در نقطه مورد نظر ساخت به کار رفته و در حافظه ذخیره شده ارجاع می‌دهد و با آن قیاس می‌کند. به این ترتیب نمایش نمونه‌محور فهرستی از تمام کلماتی را که در یک نقطه از ساخت رخ داده‌اند نشان می‌دهد (بایی، ۲۰۱۳: ۵۸).

وایشمن (۲۰۱۵: ۱۹۶، ۸۳) معتقد است از آنجاکه هسته در زبان انگلیسی پیش از وابسته‌های بندی می‌آید، کاربران زبان از اطلاعاتی که بر روی هسته کدگذاری شده‌است استفاده می‌کنند تا ادامه سازه را پیش‌بینی کنند. وی چهار نوع متغیر را در ساخت موصولی لحاظ کرده: متغیرهای مربوط به هسته اسمی، متغیرهای مربوط به بند موصولی، متغیرهای مربوط به بند اصلی و متغیرهایی که سازه‌های بندی را به یکدیگر مرتبط می‌سازند (وایشمن، ۲۰۱۵: ۷۴). در این تحقیق که بخشی از مطالعه نمونه‌محور ساخت موصولی است تنها برخی از متغیرهای مربوط به هسته اسمی (کمیت‌نماها) بررسی می‌شود. داده‌ها نشان می‌دهد که رخداد مکرر برخی کمیت‌نماها با بند موصولی همراه با عناصر دیگری چون فعل ربطی «بودن» و بند موصولی مبتدأ شده ساخت‌های ویژه‌ای ایجاد می‌کند که تحکیم آنها امکان پیش‌بینی بند موصولی را فراهم می‌کند. در تحقیقات پیشین به این عوامل مؤثر در پردازش بند موصولی اشاره نشده‌است. علاوه بر این، تحقیق حاضر به بررسی عملکرد صفات پسین غیرموصولی در محدود و معرفه ساختن هسته بسته به هسته‌های مختلف نیز می‌پردازد.

۳-۲- کمیت‌نماها

در زبان فارسی، سور یا کمیت‌نماهایی از قبیل *بعضی/از، چند تا، چندین، هر، همه، هیچ، خیلی، بسیاری، یکی/از، خیلی/از، اکثر، برخی/از* و ... وابسته‌های پیشینی هستند که همواره

1. A.E.Goldberg
2. J.Bybee
3. schematic slot
4. M. Isreal

همراه یک اسم به کار می‌روند و اطلاعاتی دربارهٔ کمیت آن اسم بیان می‌کنند (ماهوتیان، ۱۳۷۸: ۲۵۵؛ طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۰۰؛ طبیب‌زاده، ۱۳۹۳ الف: ۲۱۶). سورهای کلی یا همگانی^۱ هر، همه و تمام به کل اعضای یک مجموعه دلالت دارند و برخی معتقدند که ابهام همه (و هیچ) به اندازهٔ کلمات مبهم دیگر نیست (فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۱۰). اغلب سورها علاوه‌بر اشاره به تعداد دربردارندهٔ نوعی ابهام نیز هستند و از این‌رو در بین دستوریان «صفت مبهم» یا «مبهمات» نیز قلمداد می‌شوند (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۲۵؛ عماد اقشار، ۱۳۷۲: ۱۰۰؛ احمدی گیوی و انوری، ۱۳۷۷: ۱۲۰). سورهای برخی/از، یکی/از، بسیاری/از، خیلی/از و ... بر بخشی از اعضای یک گروه دلالت دارند و سورهای وجودی^۲ نام دارند (طیب‌زاده، ۱۳۹۳ الف: ۲۱۷). سور هیچ نیز در زبان فارسی برای نفی جنس به کار می‌رود و با فعل منفی همراه است: هیچ کتابی ندارم. هیچ کسی را ندیدم (طباطبایی، ۱۳۹۵: ۳۲۴).

موارد زیر نشان می‌دهند که کاربرد برخی کمی‌نماها بر حضور بند موصولی تأثیر دارند. در جملهٔ زیر اگر قسمت «که می‌تونی بیار» از جمله حذف شود هیچ وابستهٔ دیگری را نمی‌توان به جای آن به کار برد و حتی با حضور وابسته‌های پسین دیگر نیز حضور بند موصولی الزامی است:

(۱) هر چند بچه که می‌تونی بردار بیار.

(۲) هر چند بچهٔ زرنگ که می‌تونی جمع کنی بیار.

اما اگر «چند» یا «هر» حذف شود (از تعداد ضمائر مبهم کم شود)، می‌توان «بچه» را با وابسته‌های غیرموصولی نیز توصیف کرد:

(۳) هر بچهٔ خوبی باید حرف پدر و مادرشو گوش کنه.

نمونهٔ دیگری از کاربرد هسته با ضمیر مبهم که برای توصیف نیاز به بند موصولی دارد:

(۴) هرکس که از این در اومد تو، غذا رو بهش بدید.

براساس داده‌های پژوهش، در موارد بسیار معدودی هستهٔ کمیت‌نمای هر وابستهٔ پسینی غیر از بند موصولی می‌پذیرد، از جمله زمانی که گوینده قصد حفظ ابهام و غیرانتخابی بودن هسته داشته باشد. در این صورت، «هرکس» اغلب با وابستهٔ پسین دیگر (که خود نیز مبهم است) به کار می‌رود.

1. universal

2. existential

(۵) منم مثل هر کس دیگه‌ای داشتم درس می‌خوندم.

(۶) هر موجود زنده‌ای نفس می‌کشه دیگه.

علاوه بر این، گاهی نشانه موصولی که قابل حذف است. از نظر وایشمن (۲۰۱۵: ۲۰۴) حذف ضمیر موصولی (نشانه موصولی که در زبان فارسی) نشان‌دهنده این است که وجود بند موصولی پس از هسته مورد نظر قابل پیش‌بینی است:
(۷) از همین اول هر اعتراضی داری هر کیو می‌خوای نابود کنی بگو.

با توجه به این موارد به نظر می‌رسد هرچه تعداد ضمایر مبهم بیشتر باشد بند موصولی بیش از سایر وابسته‌های پسین به کار می‌رود. وایشمن (۲۰۱۵: ۸۹) معتقد است هرچه هسته یک اسم کلی‌تر باشد به وجود یک ماده^۱ دیگر که شنونده را قادر به شناسایی مصداق NP پیچیده سازد نیاز بیشتری وجود دارد و بند موصولی به دلیل داشتن ماهیت بندی بهترین گزینه برای این شرایط است مثل:

anyone, anything, best everybody all, anybody, everybody, that thing, things, those, time, two, uncle, way, what, woman, women.

۳-۳- وابسته‌های پسین در زبان فارسی

وابسته‌های پسینی که عمدتاً در داده‌های پژوهش یافت شد عبارت‌اند از صفت بیانی، اضافی و بند (موصولی). صفت بیانی کیفیت یا حالتی را به اسم نسبت می‌دهد مانند گل زیبا. در وابسته اضافی هسته به اسم مالک ملحق می‌شود مانند خانه ما و بند موصولی نیز با پیونده که به اسم ملحق می‌شود و آن را توصیف می‌کند یا توضیح می‌دهد: مردی که دیروز آمد دبیر فارسی بود.

۴- رخداد انواع کمیت‌نماها با وابسته‌های پسین موصولی و غیرموصولی

با توجه به داده‌های پژوهش، کمیت‌نماهایی که همراه بند موصولی برای توصیف اسم به کار می‌روند عبارت‌اند از: یکی/از، خیلی/از (بسیاری/از)، هر، همه، تمام و هیچ. در شکل (۱) رخداد وابسته‌های پیشین مختلف با وابسته‌های پسین نشان داده شده است:

1. material



شکل ۱- مقایسه میزان کاربرد بند موصولی و وابسته‌های پسین غیر موصولی با انواع کمیت‌نماها

در شکل (۱) نسبت حضور بند موصولی به عدم حضور آن در کمیت‌نمای هر و خیلی از بیش از سایر موارد است و در هیچ کمترین مقدار را دارد. در ادامه به بررسی ویژگی‌های هر یک از کمیت‌نماها و علت رخداد آنها با بند موصولی می‌پردازیم.

۴-۱- کمیت‌نمای هر

براساس داده‌های پژوهش کاربرد فراوان کمیت‌نمای هر با بند موصولی سه دلیل عمده دارد:

الف) وجود ابهام در مفهوم هر

ب) کاربرد فراوان با هسته‌هایی که دربردارنده مفهوم کلی هستند.

ج) کاربرد در ساخت‌های تعمیمی

کاربردهای متعدد هر و مفاهیم مختلفی که از آن حاصل می‌شود، نشان‌دهنده وجود ابهام در کمیت‌نمای هر است؛ هر می‌تواند در بردارنده مفهوم شمول و توزیع، مفهوم همه و مفهوم انتخاب آزاد^۱ باشد، برای مثال دو جمله ۱۱ و ۱۲ به ترتیب شمول و توزیع را نشان می‌دهند:

(۹) میان هر دو طبقه رو خالی می‌کنن.

(۱۰) هر کدام رو که خواستی بردار.

هر می‌تواند دربردارنده مفهوم همه نیز باشد:

(۱۱) به هر دانش‌آموزی از این کارتا دادن.

گاه نیز مفهوم انتخاب آزاد را داراست به این معنا که محدودیتی در انتخاب هسته وجود

ندارد؛ انتخاب آزاد در برخی از کاربردهای *any* در زبان انگلیسی دیده می‌شود:

(۱۲) Anybody can solve this simple problem (هاسپلمت^۲، ۱۹۹۷: ۵)

«هرکسی می‌تونه این مسأله رو حل کنه».

1. free - choice

2. M.Haspelmath

در داده‌های تحقیق، این مورد از کاربرد هر در زبان فارسی اغلب با فعل وجهی *تو/نستن*، صفت مبهم دیگر، حضور بیش از یک کمیت‌نما، حضور یک اسم با حرف تعریف نکره *یه* و یا با فعل منفی همراه بوده‌است:

(۱۳) شما به زیبایی ترجمه کردید و هر کسی می‌تونه بخونه و استفاده بیره.

(۱۴) آیا هر کس هر چیزی که یاد گرفته مجاز هست بره به دیگران یاد بده.

(۱۵) به هر دلیلی *یه* راهکاری ارائه شده.

(۱۶) این توفیقا نصیب هر کسی نمی‌شه.

(۱۷) بهتر از هر کس دیگه‌ای می‌دونستن که ایران دنبال بمب هسته‌ای نیست.

یکی از دلایل عمده که در مطالعات پیشین بند موصولی توصیفی را از بند آزاد تفکیک کرده‌اند امکان حذف که است (آقایی، ۲۰۰۶: ۱۸۴؛ محمودی، ۱۳۹۲: ۲۴۷-۲۵۲)، مانند موارد زیر:

(۱۸) اون اوایل هر چیزی بود به ایشون می‌گفتم.

(۱۹) هر کسی زور بازو داشت میاد توی انتخابات شرکت می‌کنه.

اما داده‌های تحقیق نشان می‌دهد که گاهی در بندهای موصولی توصیفی نیز امکان حذف نشانه موصولی که وجود دارد:

(۲۰) این آقای بنده خدا فیلم تبلیغاتی آقای روحانیو نوشته کیه؟

(۲۱) از این مرده دیروز اومد پرسیدم.

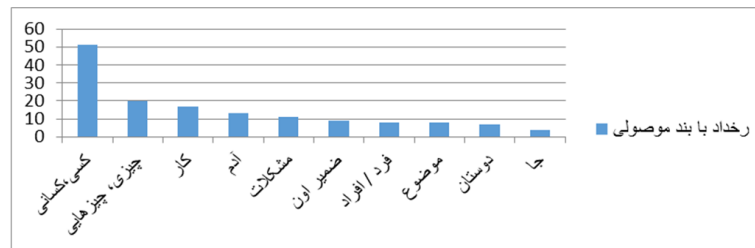
(۲۲) خیلی از پزشکا هستند گمنام‌ان اصلاً اسمی ازشون نمیاد.

(۲۳) این کار خوبی بوده مجلس در سال ۹۸ انجام داده.

(۲۴) چیزی هست بخواین بگین من نپرسیده باشم.

(۲۵) شایعه یک دروغیه اصلاً اتفاق نیفتاده.

چنانچه مشاهده می‌شود، در این مثال‌ها حتی اگر هسته ظاهراً معرفه باشد، برای شنونده ناشناخته یا دارای مفهوم کلی است. بنابراین به نظر می‌رسد حضور بند موصولی پس از هسته‌های مبهم و نکره قابل پیش‌بینی است و از این رو نشانه موصولی که قابل حذف است. بررسی داده‌ها نیز نشان می‌دهد که در ۴۵٫۵۴٪ از موارد کاربرد هر با بند موصولی، هسته یک اسم کلی مانند چیزی و کسی و یا ضمائر کلی هرکی، هرچی بوده‌است. به طور کلی هسته‌هایی که مفهومی کلی دارند بیشتر با بند موصولی به کار می‌روند. این ادعا در شکل زیر با مقایسه پربسامدترین هسته‌های موصولی بدون وابسته پیشین در ۴۹۴ جمله بررسی شده‌است:



شکل ۲- پرکاربردترین هسته‌های موصولی بدون حضور وابسته پیشین

این نمودار نشان می‌دهد که هسته‌های مبهم مانند *کسانی*، *چیزی*، *کسی* و یا هسته‌هایی که شمول زیادی دارند مانند *جا*، *کار*، *فرد* بیشتر با بند موصولی به کار می‌روند، علاوه بر این هسته *کسانی* در صورت توصیف شدن تنها با بند موصولی به کار رفته است و بنا بر شم زبانی نگارنده غیر از کاربرد با بند موصولی یا وابسته‌های پسین غیر موصولی (در متون تاریخی) تنها با وابسته پسین دیگر به کار می‌رود. وجود دو عنصر مبهم در کنار هم (هر + اسامی کلی چیزی، کسی و ...) به محدودکننده‌ای نیاز دارد که از این میزان ابهام بکاهد. داده‌ها نشان می‌دهد که ضمائر هرچی و هرکی و هرکس غیر از چند مورد محدود (از جمله صفت بیانی دیگر و مانند آن: بهتر/از هرکس دیگه/ای/ینو می‌دونستن) با هیچ وابسته پسینی جز بند موصولی به کار نرفته‌اند. علاوه بر این، رخداد وابسته‌های پیشین مبهم دیگر مانند *چند*، *تعداد*، *مقدار*، که به طور دقیق کمیت را نشان نمی‌دهند نیز نیاز به حضور بند موصولی را بیشتر می‌کنند:

(۲۶) تو هرچی بگی من باورم میشه.

(۲۷) هرکی شطرنج بازی می‌کنه مگه بازنشسته‌س؟

(۲۸) هر تعداد کتابو که تونستی بیار.

در ادامه خواهیم دید که کمیت‌نماهای دیگر نیز اغلب در کنار هسته‌های کلی با کاربرد بند موصولی همراه به کار رفته‌اند اما کاربرد این هسته‌ها با کمیت‌نمای هر بیشتر است زیرا هر + هسته‌های کلی ساخت‌های تعمیمی را شکل می‌دهند. در واقع یکی دیگر از دلایل کاربرد فراوان کمیت‌نمای هر با بند موصولی کاربرد هر برای قوانین کلی و به صورت قضایای شرطی است. آقایی (۲۰۰۶: ۱۹۰) نیز به جایگزینی هر با/اگر اشاره کرده است. جملات شرطی/ تعمیمی زیر را که از داده‌های ضبط شده به دست آمده‌اند می‌توان با ساخت موصولی نیز بیان کرد:

(۲۹) هرکسی اگر ادعایی برای این قضیه داره باید در اون حوزه توان انجام کار داشته باشه. ←
 هرکس که ادعایی برای این قضیه داره باید در اون حوزه توان انجام کار داشته باشه.
 (۳۰) اگر هر مهمانی میاد اینجا یه چیزی می‌گه شوخی می‌کنیم. ← هر مهمانی که میاد اینجا
 چیزی می‌گه شوخی می‌کنیم.

تنها در موارد بسیار محدود از جمله زمانی که هسته پس از حرف اضافه به کار رفته
 باشد، نمی‌توان اگر را جایگزین که کرد:

(۳۱) الف. من هرچیزی که راجع به این موضوع بود رو خوندم. ← ب. *من هرچیزی اگر راجع به
 این موضوع بود رو خوندم.
 (۳۲) الف. می‌ری هر کشوری که خواستی. ← ب. *می‌ری هر کشوری اگر خواستی.

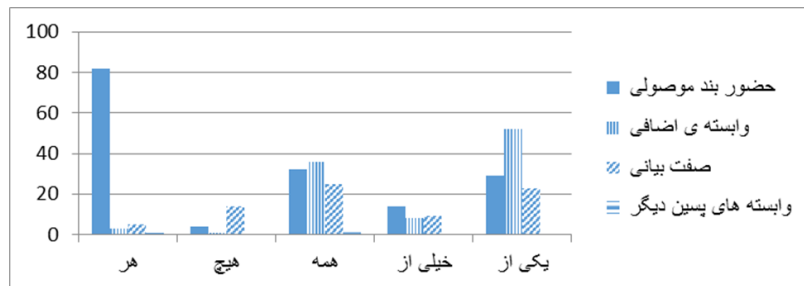
یکی دیگر از ویژگی‌های بند موصولی که از نظر برخی محققان آن را از بند موصولی
 توصیفی متمایز می‌کند این است که در بند موصولی آزاد امکان پسایندسازی وجود ندارد:
 (۳۳) هرکسی که تواناییشو داره باید این کارو انجام بده. ← *هر کسی باید این کارو انجام بده که
 توانایی شو داره.

از نظر نگارندگان جابه‌جانشدن در چنین بندهایی به دلیل وجود نوعی مفهوم شرط است
 که در آن امکان جابه‌جایی جمله شرط و جواب شرط وجود ندارد. علاوه‌بر این، در داده‌های
 پژوهش مواردی از کاربرد هر نیز وجود دارد که نشانه موصولی که قابل حذف نیست:
 (۳۴) هرچیزی که راجع بهش حرف می‌زنیم باید حجم انبوهی از عقلانیت داشته باشه.
 (۳۵) هر آزمایش کوچک و ریزریزی که انجام شده نمی‌تونه به ما اجازه این رو بده که این تبدیل به
 دارو شده.

این موارد نشان می‌دهد که برخی از رفتارهای هر در اثر عوامل تاریخی و ... در آن تثبیت
 شده و برخی دچار تغییر شده‌است. بنابراین هر + /سم یک بند موصولی توصیفی به وجود
 می‌آورد که به دلیل ابهام و کاربرد فراوان هر در بند موصولی امکان حذف نشانه موصولی که
 در آن بیشتر است.

۴-۲- کمیت‌نمای همه / تمام

در ۱۰,۴۱٪ از رخدادهای همه / تمام و در ۳۴,۴۸٪ از کاربردهای بند موصولی، هسته یک
 اسم مبهم مانند کسی و چیزی بوده‌است، حضور این دو عنصر مبهم در کنار یکدیگر نیاز به
 کاربرد بند موصولی را بیشتر کرده‌است. اما حتی با وجود این عناصر مبهم، باز هم کاربرد
 ساخت موصولی از وابسته‌های پسین دیگر کمتر بوده‌است (شکل ۳):



شکل ۳- مقایسه کاربرد کمیت‌نماها با وابسته‌های پسین مختلف

به طور کلی این دو کمی‌نما بیشتر با وابسته‌های پسین محدودکننده مانند بند موصولی و وابسته اضافی به کار رفته‌اند؛ از آنجاکه بند موصولی توصیف هسته را محدود به شرایط زمانی و گزاره‌ای خاصی می‌کند و وابسته اضافی نیز هسته را محدود به مالک آن می‌سازد، بیش از صفت بیانی محدودکننده هستند.

جدول ۱- میزان کاربرد همه و تمام با انواع وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین دیگر	صفت بیانی و وابسته اضافی	صفت بیانی	وابسته اضافی	بند موصولی	وابسته‌های پسین مختلف
۳	۶	۲۵	۳۳	۲۹	همه / تمام
مجموع وابسته‌های پسین غیر موصولی: ۶۷					

اما یکی از دلایل کاهش کاربرد بند موصولی با همه / تمام نسبت به هر، کاربرد همه / تمام با هسته معرفه بافتی است؛ در مطالعات اخیر زبان‌شناسی به ارتباط کمیت‌نماها و معرفگی هسته تأکید شده است (کرافت^۱، ۱۹۸۳؛ پیترز و وسترسنال^۲، ۱۹۰۲:۱۹). براساس این مطالعات هسته کمیت‌نمای *all* با توجه به بافت کاربردی معرفه است. برای مثال در جمله

All professors came to the party (۳۶)

تعداد محدودی پروفسور مورد نظر است و از این‌رو هسته برای گوینده معرفه است. هاسپلمث (۱۹۹۷: ۱۲) معتقد است در بسیاری از زبان‌ها کمیت‌نمای جمع معادل *all* با حرف تعریف می‌آید مانند *tous les enfants* در زبان فرانسه و *All the children* در زبان انگلیسی؛ درواقع این یک قاعده است که عبارات اسمی‌ای که کمیت‌نمای همگانی دارند، به لحاظ

1. W.Croft

2. S. Peters and D. Westerstahl

معنایی معرفه هستند حتی اگر حرف تعریف یا علامت معرفه نداشته باشند. بنابراین می‌توان گفت که سور عمومی (کمیت‌نما) همه نیاز چندانی با وابسته‌های پسین محدودکننده ندارد زیرا هسته‌دو حالت دارد: یا گروهی با تعداد محدود است و با توجه به بافت برای شنونده آشناست، با این گروه خاص شکل معرفه اسم به کار می‌رود: همه بچه‌ها آمدند؛ یا گروه مورد نظر آنقدر بزرگ است که همه موارد بالقوه را نیز در بر می‌گیرد، در این صورت از شکل نکره استفاده می‌شود که از آن مفهوم کلی استنباط شود: همه بچه‌ها بازی کردند دوست دارن. مواردی که در داده‌ها هسته اسمی همه وابسته‌ای نگرفته ۱۱۸ مورد بوده که از این تعداد، هسته در ۵۶,۱۹٪ موارد معرفه بافتی بوده است:

(۳۷) با این همه درآمد و پول یه کوچولو شو اختصاص بدین به پارکینگ طبقاتی.

(۳۸) همه پرنده‌ها جا تیر هست روشن.

(۳۹) با تمام این اتفاقات من خیلی خوش‌شانسم.

داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که در زبان فارسی هسته هر درمقایسه با همه و تمام غالباً زمانی معرفه بافتی است که مفهوم شمول را در بر داشته باشد:

(۴۰) بیایم یکی از کسانی که هم‌تراز نظامی بوده بررسی کنیم هردو شونو.

و یا همراه با عناصر دیگری در مفهوم توزیع به کار رود مانند: هرکدام/ز، هریک/ز: هرکدوم/ز ظرفاً رو خواستی بردار. این داده‌ها تنها ۱۵,۳۸٪ از کل کاربردهای کمیت‌نمای هر بدون وابسته پسین را تشکیل می‌دهند.

معرفه بودن هسته کمیت‌نمای همه باعث می‌شود که تعمیم‌های ساخته‌شده با آن اندک یا نسبت به کمیت‌نمای هر دامنه کوچک‌تری داشته باشند. در کمی‌نمای هر با استفاده از بند موصولی می‌توان به تعمیم‌های شرطی و غیرشرطی دست یافت اما تعمیم‌های همه غالباً مربوط به گروهی محدود به بافت اجتماعی زبان مورد نظر یا افراد حاضر در گفت‌وگوست:

(۴۱) همه جا من اینو دیدم می‌گن.

(۴۲) همه ما به نوعی در نزدیکانمون درد کشیدیم.

نکته حائز اهمیت دیگر اینکه همه در کنار هسته‌های کلی مانند چی، جا و کس در زبان روزمره پرکاربرد است و از این‌رو کاربرد هسته‌های کلی با کمیت‌نمای همه تأثیری در افزایش حضور بند موصولی ندارد:

(۴۳) اینجا همه چی هست.

(۴۴) همه چی به خیرگذشت.

(۴۵) آلمان‌ها در همه جا احساس می‌کردن باید ابرقدرت باشن.

نمونه‌هایی از کاربرد همه و تمام با انواع وابسته‌های پسین در جدول زیر نشان داده شده‌است:

جدول ۲- مثال‌هایی از کاربرد همه و تمام با انواع وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین مختلف	همه	تمام
بند موصولی	(۴۶) از همه چیز/یی که دیدم یادداشت برداشتم.	(۵۱) من تمام اطلاعاتی که دارم در مورد شاه لیبره.
صفت بیانی	(۴۷) همه مردان بزرگ رو دعوت کردن.	(۵۲) لیمو تمام انرژ‌های بد رو از آدم دور می‌کنه.
وابسته اضافی	(۴۸) گفتم حاضرم، همه چیزشم من می‌دم.	(۵۳) تمام معیارهای ذهن شما رو به هم می‌زنه.
وابسته اضافی و بیانی	(۴۹) آیا همه ضعف‌های اقتصادی ما به خاطر تحریم هسته‌ای بوده؟	(۵۴) اگر تمام مردم خوب ما دست به دست هم بدن می‌تونیم.
وابسته‌های پسین دیگر	(۵۰) در حول و حوش انقلاب هم تعطیلی بود که همه مت ایران در جریانش هستند.	(۵۵) شما می‌خواید تمام برنامه‌نویسان اندروید در ایران رو پیدا کنید.

۴-۳- کمیت‌نماهای خیلی/از و یکی/از (سورهای وجودی)

اگر کمیت‌نماهای خیلی/از و یکی/از با هسته‌های کلی به کار روند، بند موصولی حضور خواهد داشت. به طور کلی، در کمیت‌نمای خیلی/از کاربرد بند موصولی ۴۵٫۱۶٪ و با کمیت‌نمای یکی/از ۲۶٫۸۵٪ بوده‌است:

جدول ۳- کاربرد کمیت‌نمای خیلی/از و یکی/از با انواع وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین مختلف	خیلی از و ...	یکی از
بند موصولی	۱۴	۲۹
وابسته اضافی	۷	۳۸
صفت بیانی	۸	۱۳
ترکیب وابسته اضافی و بیانی و دیگر وابسته‌ها	۲	۲۴
وابسته‌های پسین دیگر	۰	۴

با وجود کاربرد اندک خیلی/از در ساخت موصولی، در برخی از موارد امکان حذف نشانه موصولی که وجود دارد که این موضوع نشان می‌دهد عوامل دیگری غیر از بسامد نیز در پیش‌بینی حضور بند موصولی با برخی از اسامی وجود دارد. این عامل در مثال زیر خودساخت

است که در آن فعل ربطی با مفهوم «وجود داشتن» به کار رفته و بند موصولی نیز جابه‌جا شده‌است.

(۵۶) خیلی از پزشکا هستند گمنامان اصلاً اسمی ازشون نمی‌آد.

(۵۷) خیلی از همکاران هستند دارن با دل و جون کار می‌کنن.

در تبیین رخداد بیشتر کمیت‌نمای خیلی/ز با بند موصولی می‌توان گفت که در کمیت‌نمای یکی/ز، مفهوم تعداد با صراحت بیشتری بیان شده و ابهام آن از خیلی/ز کمتر است. علاوه بر این کمیت‌نمای یکی/ز تنوع زیادی در کاربرد با وابسته‌های مختلف دارد و در ۲۵٪ از موارد، با ترکیبی از چند وابسته مختلف از جمله صفت عالی برای ساخت معرفی^۱ (نک کرافت، ۱۹۸۳: ۲۹) به کار گرفته شده‌است. از نظر نگارندگان این نوع ترکیب امکانات زبانی فراهم کرده که جایگزین بند موصولی بوده و رخداد آن را کاهش داده‌است. در جملات زیر نمونه‌هایی از ساخت معرفی با حضور یکی/ز و فعل ربطی حاصل نشان داده شده، مثلاً در جمله ۶۹ نظامی به عنوان «یکی از ستارگان آسمان ادبیات ایران زمین» معرفی شده‌است:

(۵۸) یکی از جذاب‌ترین بخش‌ها برای رنج سنی کودکان و نوجوانانه.

(۵۹) نظامی یکی از ستارگان آسمان ادبیات ایران زمینه.

(۶۰) یکی از نام‌های خود اون حضرت مریسیا هم هست.

جدول ۴- مثال‌هایی از کاربرد کمیت‌نماهای خیلی/ز و یکی/ز با انواع وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین مختلف	خیلی از، بسیاری از	یکی از
بند موصولی	(۶۱) خیلی از معضلاتی که ظاهرش سیاسیه اقتصادیست.	(۶۵) یکی از بزرگانی بودن که هم و غمشون رو گذاشتن برای تربیت بچه‌ها.
صفت بیانی	(۶۲) خیلی از مؤسسات پولی اصلاً به حساب نمی‌اومدن.	(۶۶) موتورسیکلت یکی از مهم‌ترین منابع آلاینده‌س.
وابسته اضافی	(۶۳) خیلی از حریم‌های خانواده رو اصلاً نباید در حوزه‌های اجتماعی مطرح کرد.	(۶۷) اومدیم رستوران دهباشیان تو قلب یکی از خیابونای تهران.
وابسته‌های پسین دیگر	(۶۴) خیلی از مدرسا در ایران کسب و کار اینترنتی ندارن. (مفهوم: خیلی از مدرسای ایرانی کسب و کار اینترنتی ندارن).	(۶۸) یکی از جدی‌ترین مباحث روز کشور مباحث اقتصادیست. (۶۹) یکی از بهترین راه‌های فرار از شرایط و افکار بد رؤیاپردازه.

۴-۴- کمیت‌نمای هیچ

همان‌طور که شکل (۳) نشان می‌دهد کمیت‌نمای هیچ بیشتر با صفت بیانی به کار رفته‌است. هیچ به مجموعه‌ای تهی دلالت دارد و از آنجاکه مجموعه تهی نیازی به محدود کردن ندارد، این وابسته بیشتر با یک وابسته وصفی و کمتر تحدیدی (که معمولاً صفت بیانی است) توصیف می‌شود، حتی نیمی از بندهای موصولی نیز با صفت بیانی به کار رفته‌اند؛ هیچ با بند موصولی تنها در ساخت منفی و مبتدأ شده همراه با فعل ربطی با مفهوم «وجود داشتن» به کار رفته‌است، با وجود کاربرد اندک هیچ در ساخت موصولی، در برخی از موارد امکان حذف نشانه موصولی که وجود دارد که این موضوع نشان می‌دهد عوامل دیگری غیر از بسامد نیز در پیش‌بینی حضور بند موصولی با برخی از اسامی وجود دارد و این عامل در مثال زیر کاربرد در ساخت منفی است: (۷۱) هیچ اقتصاد منصفی نیست بیاد بگه نقدینگی عامل تورم نیست.

میزان کاربرد هیچ با انواع وابسته‌های پسین و مثال‌هایی از کاربرد آن در در جداول زیر نشان داده شده‌است:

جدول ۵- بسامد رخداد هیچ با هر یک از وابسته‌های پسین

وابسته‌های پسین دیگر	صفت بیانی	وابسته اضافی	بند موصولی و صفت بیانی	بند موصولی	وابسته‌های پسین مختلف
۰	۱۵	۲	۲	۲	هیچ
۱۷ مجموع وابسته‌های پسین غیر موصولی			۴		

جدول ۶- مثال‌هایی از کاربرد هیچ با هر یک از وابسته‌های پسین اسمی

بند موصولی	(۸۰) هیچ نوشته‌ای نیست که به یک بار خواندن نیرزه.
بند موصولی و صفت بیانی	(۸۱) هیچ اقتصاد منصفی نیست که بیاد بگه نقدینگی عامل تورم نیست.
وابسته اضافی	(۸۲) هیچ جای مشکلات ما حل نشد.
صفت بیانی	(۸۳) هیچ چیز مفتی در دنیا وجود نداره.

با توجه به آنچه بیان شد نتیجه می‌گیریم که وابسته‌های پیشین مختلف در رخداد با بند موصولی رفتار متفاوتی داشته‌اند؛ به طور کلی، میزان رخداد هر یک از کمیت‌نماها به ترتیب زیر بوده‌است که در واقع میزان ابهام کمیت‌نماها را به ترتیب نشان می‌دهد:

هر ۲۱,۹۰٪ < خیلی / از ۴۵,۱۶٪ همه ۳۰,۲۰٪ < یکی / از ۲۷,۱۱٪ < هیچ ۲۱,۰۵٪

این نتایج نشان می‌دهد که برخی از وابسته‌های پیشین بالا به دلیل برخی ویژگی‌های خاص، کاربرد قابل توجهی با بند موصولی دارند، برای مثال کمیت‌نمای هر که به هسته مفرد اشاره دارد و مفهوم مبهم داشته و با هسته‌های کلی کاربرد زیادی دارد و در ساخت شرطی گونه برای بیان گزاره‌های کلی به کار می‌رود. به طور کلی می‌توان گفت پس از هسته‌هایی مانند هر کس و هر چیز احتمال رخداد بند موصولی زیاد و قابل پیش‌بینی است، از این رو پردازش آن ساده‌تر است. این نتایج مؤید نظریه نحوی نمونه‌محور است که در آن عناصر مختلف ساخت تحت تأثیر یکدیگر هستند. رخداد مکرر این ویژگی‌ها نمونه‌ها یا ساخت‌های تحکیم‌شده‌ای را در ذهن گویشور تشکیل می‌دهند که امکان پیش‌بینی عناصر بعدی را فراهم می‌کند. از طرفی ویژگی‌های مختلف دیگری سبب کاربرد کمتر یا بیشتر بند موصولی با هر یک از کمیت‌نماها شده که به طور خلاصه در جدول (۷) نشان داده شده است.

جدول ۷- مقایسه ویژگی‌های مختلف وابسته‌های پیشین در حضور یا عدم حضور بند موصولی

کمیت‌نما	ویژگی مؤثر در حضور بند موصولی	ویژگی مؤثر در عدم حضور بند موصولی
هر	کاربرد با هسته‌های کلی، کاربرد در ساخت ویژه موصولی، در بر داشتن مفهوم ابهام	
همه	در بر داشتن مفهوم ابهام	کاربرد با اسامی معرفه بافتی و غیربافتی
خیلی از	کاربرد با هسته‌های کلی، در بر داشتن مفهوم ابهام، کاربرد در ساخت ویژه	
یکی از		کاربرد با ترکیبی از وابسته‌ها
هیچ	کاربرد در ساخت ویژه	محدودیت ناپذیری

مشاهده رخداد وابسته‌های پیشین و پسین مختلف نشان می‌دهد که وابسته پسین اضافی بیشتر برای توصیف هسته‌ای به کار می‌رود که به تعدادی از اعضای یک مجموعه دلالت دارد مانند هسته‌های توصیف‌شده با یکی/از، خیلی/از، همه، تمام. در حالی که بند موصولی با هسته‌هایی به کار رفته که امکان معرفه‌سازی آنها وجود ندارد بلکه تنها می‌توان آنها را محدود ساخت مانند هسته‌های کلی که شمول گسترده دارند یا هسته‌هایی که با کمیت‌نماهای همگانی به کار رفته‌اند. وابسته‌های پسین بیانی نیز با هسته‌هایی به کار رفته‌اند که شناسایی دقیق آنها اهمیتی ندارد، مانند هسته‌هایی که با کمیت‌نمای هیچ توصیف شده‌اند.

۵- نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که علاوه بر عوامل مختلفی که در تحقیقات پیشین در پردازش بند موصولی تأثیرگذار شناخته شده‌اند عوامل دیگری نیز وجود دارند، در زبان فارسی گفتاری هرچه وابسته پیشین ابهام بیشتری داشته و هسته کلیت بیشتری داشته باشد، بند موصولی بیش از سایر وابسته‌های پسین به کار می‌رود. به طور کلی، وجود ابهام، کلیت و تشکیل ساخت‌های خاص بر حضور بند موصولی مؤثر بوده‌است. به همین دلیل ترکیب هرکس، هرچیز، هرچند نفر، کسانی و ... حضور بند موصولی را پیش‌بینی می‌کنند و سورهایی مثل هر و خیلی/از بیشتر همراه با هسته‌های کلی با بند موصولی به کار رفته‌اند. هم‌چنین حذف نشانه موصولی که نیز بیشتر در مورد کمیت‌نمای هر اتفاق افتاده‌است. این نتایج مطابق با نتایج وایشمن (۲۰۱۵) در زبان انگلیسی است. علاوه بر این، ساخت موصولی خود نمونه‌های مختلفی دارد که ناشی از رخداد هم‌زمان برخی عناصر است، برای مثال در این تحقیق سه نمونه از ساخت موصولی خاص در کاربرد با کمیت‌نماها معرفی شده‌است که از این میان نمونه (الف) بسامد رخداد بیشتری نسبت به بقیه دارد و نمونه (ج) به دلیل محدودیت‌ناپذیری کمیت‌نمای هیچ رخداد کمتری دارد:

- (الف) ساخت موصولی‌ای که از کاربرد کمیت‌نمای هر در جملات شرطی گونه شکل می‌گیرد.
 (ب) ساخت موصولی‌ای که از کاربرد کمیت‌نمای خیلی/از همراه با فعل ربطی بودن و بند موصولی مبتدأشده حاصل می‌شود.
 (ج) ساخت موصولی‌ای که از کاربرد هسته مبهم هیچ با فعل ربطی منفی و بند موصولی مبتدأشده شکل می‌گیرد.

ساخت معرفی نیز حاصل از کاربرد کمیت‌نمای یکی/از همراه با چند وابسته پسین غیرموصولی است و کاربرد آن نیاز به بند موصولی را کاهش داده‌است. از این‌رو طبق نظریه نمونه‌محور که در آن عناصر مختلف ساخت تحت تأثیر یکدیگر هستند کاربرد فراوان این عناصر باعث تحکیم آنها شده و رخداد بند موصولی را کاهش می‌دهند. عوامل مختلف تأثیرگذار در جدول (۷) نشان داده شده‌است. نتایج تحقیق هم‌چنین نشان می‌دهد که وابسته‌های پیشین مختلف در رخداد با بند موصولی سه رفتار متفاوت از خود نشان می‌دهند: الف. کمیت‌نمای هر، رخداد بند موصولی بیش از مجموع تمام وابسته‌های پسین دیگر است. ب: در کمیت‌نمای خیلی/از رخداد بند موصولی از هر یک از وابسته‌های پسین دیگر (اضافی،

بیانی و ... بیشتر اما از مجموع آنها کمتر بوده‌است. ج: رخداد بند موصولی در کمیت‌نمای همه، یکی/از و هیچ کمتر از یک وابستهٔ پسین دیگر مانند وابستهٔ اضافی یا بیانی بوده‌است. به طور کلی این نتایج گامی در جهت شناسایی بیشتر انواع وابسته‌های پسین و پیشین است و امکان مقایسهٔ رفتار انواع وابسته‌های پسین از قبیل بند موصولی، وابستهٔ اضافی و صفت بیانی را فراهم می‌آورد؛ می‌تواند برای پیش بینی رفتار بند موصولی با انواع وابسته‌های پیشین هستهٔ موصولی و تعیین پیامد پردازشی آن کمک کند، به عبارتی، نتایج این پژوهش می‌تواند در تبیین میزان ابهام کمیت‌نماها و هم‌چنین پردازش بند موصولی کمک کند؛ امکان مقایسهٔ میزان بار پردازشی رخداد کمیت‌نماها همراه با بند موصولی را برای تحقیقات شناختی آزمایشگاهی امکان‌پذیر سازد. بنابراین در مطالعات بعدی مقایسهٔ میزان بار پردازشی رخداد کمیت‌نماها همراه با بند موصولی در تحقیقات شناختی آزمایشگاهی پیشنهاد می‌شود.

منابع

- احمدی گیوی، ح. و ح. انوری. ۱۳۷۷. دستور زبان فارسی ۱، تهران: فاطمی.
- راسخ مهند، م. ۱۳۸۸. «معرفه و نکره در زبان فارسی». دستور، ویژه‌نامهٔ نامهٔ فرهنگستان. (۵): ۸۱ - ۱۰۳.
- راسخ مهند، م. و م. علیزاده صحرایی، ر. ایزدی‌فر، م. قیاسوند. ۱۳۹۱. «تبیین نقشی خروج بند موصولی در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی. ۴(۱): ۲۱ - ۴۰.
- صادقی، ع. و ارژنگ، غ. ۱۳۵۷. دستور. تهران: آموزش و پرورش.
- طباطبایی، ع. ۱۳۹۵. فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۹۳الف. دستور زبان فارسی براساس نظریهٔ گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی، تهران: مرکز.
- طیب‌زاده، ا. ۱۳۹۳ب. «بندهای وابستهٔ اسم در زبان فارسی و روابط وابستگی در درون آنها». دستور، ویژه‌نامهٔ فرهنگستان، (۱۰): ۱۱۷-۱۴۵.
- عماد افشار، ح. ۱۳۷۲. دستور و ساختمان زبان فارسی. تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- فرشیدورد، خ. ۱۳۸۸. دستور مختصر/امروز بر پایهٔ زبان‌شناسی جدید. تهران: سخن.
- ماهوتیان، ش. ۱۳۷۸. دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی. ترجمهٔ م. سمایی. تهران: مرکز.
- محمودی، س. ۱۳۹۲. «بررسی نحوی بندهای موصولی و متممی در زبان فارسی»، پایان‌نامهٔ دکتری، دانشگاه علامه طباطبایی.

- مولایی کوهبنانی، ح؛ ع. علیزاده؛ ش. شریفی. ۱۳۹۷. «نقش ویژگی‌های رده‌شناختی ساخت موصولی در تعیین سازه‌ای فارسی»، *زبان‌پژوهی*، (۲۸): ۸۷-۱۱۴.
- نعمت‌زاده، ش. و ب. روشن، م. غیاثیان، م. غفاری. ۱۳۹۲. «سطوح پیچیدگی بندهای موصولی فاعل-فاعل و فاعل-مفعول در کودکان فارسی زبان ۳ تا ۶ ساله» *جستارهای زبانی*، ۴(۴): ۲۲۱-۲۴۴.
- Aghaei, B. 2006. "Clausal Complementation in Modern Persian". *Ph.D Dissertation*, University of Texas at Austin.
- Bybee, J. 2010. *Language, Usage and Cognition*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bybee, J. 2013. "Usage-based Theory and Exemplar Representations of Constructions", In: Thomas Hoffmann and Graeme Trousdale (eds.). *The Oxford Handbook of Construction Grammar*., London:Oxford University Press.
- Carreiras, M., A. J. Dun abeitia, M. Vergara, I. Cruz- Pavia & I. Laka. 2010. "Subject Relative Clauses Are Not Universally Easier to Process: Evidence from Basque". *Cognition*. 115. Issue 1. Pp. 79- 92.
- Comrie, B. 1981. *Language Universals and Linguistic Typology*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Croft, W. 1983. "Quantifier Scopep Ambiguity and Definiteness". *Proceedings of the Ninth Annual Meeting of the Berkeley Linguist Society*, 25-36.
- Goldberg, A.E. 1995. *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*, Chicago: University of Chicago Press.
- Goldberg, A. 2006. *Constructions at work: The Nature of Generalization in Language*. Oxford: University Press.
- Haspelmath, M. 1997. *Indefinite Pronouns*, Clarendon press Oxford.
- Hawkins, J. A. 2004. *Efficiency and Complexity in Grammars*. Oxford: Oxford University Press.
- Israel, M. 1996. "The way constructions grow" i n A.E. Goldberg (ed.) *Conceptual Structure, Discourse and Language*. Stanford: CSLI, 30-217.
- Kay, P., and Fillmore, C. J. 1999. "Grammatical constructions and linguistic generalizations: The What's X doing Y? construction". *Language*, 75(1).
- Langacker, R.W. 1999. *Grammar and Conceptualization*. Berlin/New York: Mouton/Walter De Gruyter.
- Lehmann, C. 1986. "On the typology of relative clauses", *Linguistics* 24 , 663-680.
- Peters, S, Westerståhl, D. 2010. "Quantifiers in language and logic", *Linguistics and Philosophy* ,33, 513-549.
- Rahmany, R., H. Marefat & E. Kidd. 2011. "Persian Speaking Children's Scquisition of Relative Clauses". *European Journal of Developmental Psychology*. 8 (3). Pp. 367-388.

- Rasekh-Mahand, M; Alizadeh-Sahraie, M; and Izadifar, R.(2016). "corpus-based analysis of relative clause extraposition in Persian" , *Ampersand* 3, 21-31.
- Tabaian, H. 1974. "*Conjunction, Relativization and Complementation in Persian.*" *PhD. dissertation*, University of Colorado.
- Wasow, T. 2002. *Postverbal Behavior*. Stanford: CSLI Publications.
- Wiechmann Daniel. 2015. *Understanding Relative Clauses: A usage-based view on the processing of complex constructions* , Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co KG.
- Windfuhr, Gernot. 1979. "Persian grammar: History and State of its Study", in *Trends in Linguistics , State of – the Art Report. Vol. 12*, Mouton Publishers.

ردیابی ۳۵ رباعی منسوب به مولانا در نسخ خطی و چاپی دیوان سنایی و متون کهن‌تر

مهناز نظامی عنبران^۱ ✉
رحمان مشتاق‌مهر^۲
یدالله نصراللهی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۱

چکیده

از شاعرانی که می‌توان رباعیاتش را به اشکال مختلف در میان رباعیات دیوان کبیر مولانا ردیابی کرد سنایی است. بعد از بررسی «نزه‌المجالس» و چندین نسخه خطی معتبر از دیوان سنایی، تعداد رباعیات مشترک و مشابه دیوان چاپی سنایی به تصحیح مدرس رضوی و دیوان کبیر مولانا به تصحیح فروزانفر از ۲۶ به ۳۵ رباعی افزایش یافت. برای تحلیل انتساب دقیق رباعیات مشترک و مشابه این دو شاعر، علاوه بر منابع مذکور، آثار نظم و نثر دیگر شعرا و نویسندگان پیش از مولانا نیز بررسی شد. از مجموع ۳۵ رباعی مشترک و مشابه، براساس تحلیل داده‌ها، ۲۴ رباعی از دیوان کبیر قطعاً متعلق به سنایی است یا از رباعیات او تضمین و اقتباس شده‌است. ۸ رباعی نیز به احتمال زیاد از سنایی است و ۳ رباعی دیگر، علاوه بر سنایی به شاعران دیگری نیز منسوب شده‌است. از رباعیات سنایی، فقط ۴ رباعی به شکلی کامل و بدون تغییر در دیوان کبیر آمده، در سایر موارد رباعیات با تغییراتی در چند واژه تا سه مصرع همراه است.

واژگان کلیدی: دیوان سنایی، دیوان کبیر، رباعیات مشترک، نسخ خطی، متون کهن

✉ Mahnaznezami10@yahoo.com

۱. دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی - ادبیات عرفانی، دانشگاه

شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران. (نویسنده مسؤول)

۲ و ۳. به ترتیب استاد و دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

۱- مقدمه

از آثار و مکتوبات مولانا می‌توان دریافت که او با آثار ادبی عرفانی و غیرعرفانی پیش از خود به‌خوبی آشنا بوده و از آنها تأثیر گرفته‌است، اما تأثر مولانا از اندیشه‌ها و آثار یک اندازه نیست و درجاتی دارد. «بیشترین تأثیر در این میان از آن سنایی است و در نخستین نگاه به دیوان شمس و دیوان سنایی این تأثیرپذیری خود را آشکار می‌کند و تا بدانجاست که نیازی به آوردن شاهد وجود ندارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۳۲). سنایی از نظر اندیشه و سبک بیان شعری بسیار بر مولانا تأثیرگذار بوده و از این حیث حتی در مرتبه‌ای بالاتر از عطار قرار دارد. مولانا بارها سنایی را در اشعارش خطاب قرار داده و با القاب و اوصافی چون «حکیم الهی»، «حکیم غزنوی»، «حکیم پرده‌ای»، «شاه و فائق» و ... یاد کرده و شیفتگی و ارادت خویش را به او نشان داده‌است. مولانا در مواردی فقط مضمون و محتوا را از سنایی گرفته و متناسب با ذوق و سبک خاص خود آن را به نظم کشیده، و گاه عین عبارت را تضمین کرده‌است. بر همین اساس پژوهشگران به بررسی و تبیین نوع و چگونگی تأثیرگذاری بر آثار مولانا پرداخته و اغلب با نگاهی فرمالیستی، با عنوان «بینامتنیت» این تأثرات را بررسی کرده‌اند.

در ویراست ارزشمند و منقح بدیع‌الزمان فروزانفر از دیوان مولانا، ۱۹۸۳ رباعی به مولانا منسوب است. در این اثر نیز مستقیم و غیرمستقیم (اقتباسی)، رد پای رباعیات متعددی از شعرای پیش از مولانا می‌توان یافت. فرانکلین دی لوئیس (۱۳۸۳: ۴۱۶)، فروزانفر در مقدمه جلد هشتم دیوان کبیر (۱۳۶۳: ۱)، ریاحی در مقدمه نزهه‌المجالس (۱۳۷۵: ۵۶)، شعبانی (۱۳۸۹: ۲۹) و میرافضلی (۱۳۷۶: ۲۵) به رباعیات دخیل در مجموعه رباعیات مولانا اشاره کرده‌اند. «بعضی از این مجموعه رباعیات—مانند رباعیات مولوی (در کلیات شمس) و اوحدالدین کرمانی—فراهم‌کرده مریدان و معتقدان آنهاست که اهتمام و اعتقاد بلیغی داشته‌اند که هرچه شعر بر زبان مرادشان می‌گذشته است به اسم خود او به ثبت برسانند و مجموعه اشعارش را فربه نمایند» (میرافضلی، ۱۳۷۶: ۲۴-۲۵). با توجه به اینکه صوفیه اغلب بدون توجه به استناد و ذکر منبع، اشعار دیگران را بر زبان می‌آوردند و «اهل معنی و چه گفت^۱ بودند تا اهل صورت و چه گفت^۲» (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۱۴) مولوی هم احیاناً اغلب به منبع رباعیاتی که از دیگران بر زبان می‌آورده اشاره نداشته و مریدان و مخاطبان بیاناتش را که اغلب حاوی رباعیاتی از دیگران بود به نام او ثبت می‌کردند و این‌چنین رباعیاتی از شعرای متقدم به دیوان کبیر راه یافت.

«بازشناسی منبع ۳۸ رباعی منسوب به مولانا در متون ادبی و تاریخی» (رحیمی زنگنه و همکاران، ۱۳۹۶) تنها مقاله در زمینه بررسی اصالت برخی از رباعیات مولاناست. در این پژوهش به بازشناسی رباعی‌هایی پرداخته شده که در متون کهن نشر فارسی به‌عنوان استشهد شعری آمده و متعلق به شعرای متعددی است.

یکی از شعرائی که می‌توان رباعیاتش را در رباعیات دیوان کبیر ردیابی کرد سنایی است. مولانا صرفاً راوی رباعیات سنایی نیست بلکه اندیشه و سبک شعری سنایی در رباعیات مولانا به چشم می‌خورد. معروف‌ترین تصحیح دیوان سنایی از آن مرحوم مدرس رضوی است، اما به تصریح میرافضلی (۱۳۹۴: ۷) هیچ‌کدام از چاپ‌های پیشین دیوان سنایی جامع همه رباعیات سنایی نیست. در این مقاله به نسخ معتبر دیوان سنایی مراجعه شد تا علاوه بر یافتن همه رباعیات مشترک و مشابه سنایی و مولانا، با توجه به تاریخ کتابت این نسخ، در انتساب رباعیات مشترک به تحلیلی دقیق و جامع برسیم. بنابراین پس از مقایسه رباعیات دیوان سنایی به تصحیح مدرس رضوی، و دیوان کبیر به تصحیح فروزانفر، و مشخص شدن رباعیات مشترک، بار دیگر این رباعیات در هفت نسخه مهم و معتبر از نسخ دیوان سنایی جست‌وجو شد، لذا با توجه به اینکه شماری از رباعیات مشترک، فقط در نسخ متأخر دیوان سنایی وجود داشت، افزون بر واکاوی این نسخ، برخی از مجموعه‌های کهن رباعی مانند نزهه‌المجالس، سفینه تبریز و همچنین متون نثر کهن پارسی برای یافتن رباعیات مشترک بررسی گردید.

چهار نسخه از هفت نسخه خطی دیوان سنایی که در این پژوهش استفاده شد تاریخ کتابت دارند. سه نسخه دیگر فاقد تاریخ کتابت هستند که در فهرستواره دست‌نوشته‌های ایران، با توجه به ویژگی‌های آنها تاریخی احتمالی برایشان آمده‌است. این هفت نسخه به ترتیب تاریخ کتابت عبارت است از:

- نسخه موزه کابل. «به سبب نوع کاغذ و طرز کتابت و شیوه خط و همچنین ویژگی‌های رسم‌الخطی، کتابت آن را نیمه دوم قرن ششم هجری حدس زده‌اند» (میرافضلی، ۱۳۹۴: ۷). چاپ عکسی این نسخه در سال ۱۳۵۶ خ در افغانستان انتشار یافته‌است. علامت اختصاری این نسخه در متن «کابل» است.

- دست‌نویس شماره ۱۳۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. متعلق به کتابخانه بایزید ولی‌الدین ترکیه و تاریخ کتابت آن دهم ربیع‌الاول ۶۸۴ ق است. در حال حاضر قدیمی‌ترین نسخه

تاریخ‌دار از دیوان سنایی است و ۲۵۱ رباعی دارد. در متن با نام «بایزید ولی‌الدین» به این نسخه اشاره شده‌است.

- دست‌نویس شماره ۱۳۴۷۱ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. تاریخ کتابت آن ۸۳۷ق و علامت اختصاری این نسخه در متن «مجلس A» است.

- دست‌نویس شماره ۲۳۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. سال ۱۰۰۳ق نوشته شده‌است. نام اختصاری این نسخه در متن «تهران» است.

- دست‌نویس شماره ۹۹۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. فاقد تاریخ کتابت است و احتمالاً در سده یازدهم هجری کتابت شده‌است. علامت اختصاری این نسخه در متن «مجلس B» است. پژوهشگر برجسته رباعیات فارسی، میرافضلی (۱۳۹۴: ۸) این نسخه را که احتمالاً در سده یازدهم کتابت شده، نسخه بسیار معتبری می‌داند که نسخه مادر کهنی داشته‌است اما محققان بدان توجه نکرده‌اند.

- دست‌نویس شماره ۵۲۴۱ کتابخانه ملک. در سده یازدهم هجری به خط نستعلیق خوشخوان کتابت شده‌است. نام اختصاری این نسخه در متن «ملک» است.

- دست‌نویس شماره ۹۹۷ از کتابخانه مجلس شورای اسلامی. تاریخ نگارش ۱۲۷۴ق است. علامت اختصاری این نسخه در متن «مجلس C» است.

۲- بررسی رباعیات

مولانا اغلب رباعیات سنایی را متناسب با ذوق خویش و به مقتضای حال در مجالس تعلیمی و وجد و سماع بر زبان آورده‌است. در مجموع ۳۵ رباعی از دیوان کبیر، در میان رباعیات سنایی، به اشکال مختلف دیده شد که می‌توان آنها را با توجه به رباعیات مشابه سنایی در پنج گروه دسته‌بندی کرد:

۲-۱- شباهت کامل در چهار مصرع

۲-۲- شباهت در چهار مصرع همراه با تغییرات

۲-۳- شباهت در سه مصرع

۲-۴- شباهت در دو مصرع

۲-۵- شباهت در یک مصرع

۲-۱- شباهت کامل در چهار مصرع

فقط چهار رباعی از دیوان کبیر، در هر چهار مصرع شباهت کامل به رباعیات سنایی دارد.

۲-۱-۱- (ش: ۱۶۰۵)^(۱) نسخه: فذ، چت، خب، مق^(۲)

ای دوست مرا دمدمه بسیار مده کاین دمدمه می‌خورد ز من هر که و مه
جان و سر تو که دم کنم پیش تو زه کز دمدمه گرم کنم آب گره

📖^(۳) ← تفاوتی ندارد (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۶۸ رباعی ۴۶۰).

📖^(۴) ← ↓ بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق): ۳۱۸، مجلس B (احتمالاً سده یازده): ۴۸۱

ای دوست مرا دمدمه بسیار مده کاین دمدمه می‌خورد ز من هر که و مه
جان و سر تو که دم کنم پیش تو زه کز دمدمه گرم کنم آب گره

***^(۵) این رباعی در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق) از دیوان سنایی آمده، علاوه‌بر آن در نسخه معتبر و متأخر دیگری از دیوان سنایی نیز وجود دارد. با توجه به اینکه رباعی مذکور در دیگر منابع متقدم دیده نشد، و از طرفی هم نسخه بایزید ولی نسبت به همه نسخه تاریخ‌دار دیوان کبیر اقدم است، می‌توان نتیجه گرفت که این رباعی متعلق به سنایی است.

۲-۱-۲- (ش: ۱۶۴۶) نسخه: فذ، عد، چت، خب، مق

مه دوش به بالین تو آمد به سرای گفتم که ز غیرتش بگویم سر و پای
مه کیست که او با تو نشیند یک جای شب‌گرد و جهان‌دیده و انگشت‌نمای

📖 ← این رباعی را ندارد.

در «نزه‌المجالس» این رباعی منسوب به سنایی است (شروانی، ۱۳۷۴: ۵۵۰ رباعی ۳۱۱۰).

منبع دیگر: مقالات شمس (تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۰۳ و ۲۰۴)

*** این رباعی در «نزه‌المجالس» (۶۴۸-۶۵۹ق) منسوب به سنایی است، و شمس تبریزی نیز به این رباعی استشهاد کرده، با توجه به اینکه تاریخ تدوین نزه‌المجالس از همه نسخه تاریخ‌دار دیوان کبیر اقدم است و از سویی رباعی مذکور در آثار دیگر شعرای متقدم دیده نشد، می‌توان گفت که این رباعی از آن سنایی است.

۲-۱-۳- (ش: ۱۸۱۶) نسخه: فذ، چت، خب، مق

تا هشیاری به طعم مستی نرسی تا تن ندهی به جان‌پرستی نرسی
تا در ره عشق دوست چون آتش و آب از خود نشوی نیست به هستی نرسی

📖 ← تفاوت ندارد (سنایی ۱۳۸۸: ۱۱۷۴ رباعی ۵۰۹).

■ ↓ تهران (۱۰۰۳ق): ۳۳۶



منبع دیگر: در دیوان/اوحدالدین یک رباعی با شباهتی نسبی به این رباعی وجود دارد که گویی اوحدالدین آن را از رباعی سنایی اقتباس کرده‌است:

تا می نخوری به سرّ مستی نرسی	تا نیست نگردي تو به هستی نرسی
در اصل خود ارچه در خودت باید زیست	مادام که از خود بنرستی نرسی

(اوحدالدین کرمانی، ۱۳۶۶: ۱۴۰. رباعی ۳۵۷)

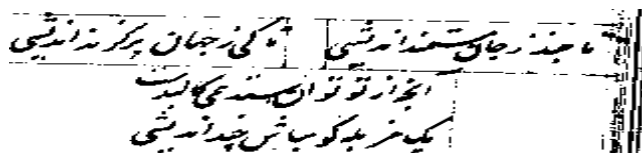
*** با وجود اینکه این رباعی در نسخ اقدم دیوان سنایی نیامده وجود یک رباعی شبیه این رباعی سنایی، در دیوان/اوحدالدین کرمانی حاکی از آن است که این رباعی پیش از عصر مولانا سروده شده‌است، از طرفی، در دیگر منابع کهن، مانند نزهه‌المجالس، و دیوان اثیرالدین/اخیسکتی (اخیسکتی، ۱۳۳۷: ۴۸۲) نیز رباعی‌هایی با این سبک و مضمون وجود دارد. بنابراین احتمال دارد که از سنایی باشد.

۲-۱-۴- (ش: ۱۸۲۸) نسخه: فذ، چت، خب، مق

تا چند ز جان مستمند اندیشی	تا کی ز جهان پرگزند اندیشی
آنچ از تو توان ستد همین کالبد است	یک مزبله گو مباش چند اندیشی

□ ← تفاوت ندارد (سنایی ۱۳۸۸: ۱۱۷۴. رباعی ۵۱۱).

□ ← ↓ مجلس B (قرن ۱۱): ۴۸۴



انتسابات دیگر: در نزهه‌المجالس این رباعی به سیدحسن غزنوی منسوب است (شروانی، ۱۳۷۵: ۱۵۳. رباعی ۹۲).

- در سفینه کهن رباعی به خیام منسوب است (مرادی، ۱۳۹۵: ۱۱۹. رباعی ۱۷۲).

- در نسخه دیوان/انوری به شماره ۵۱ (۷۰۸ق) دانشگاه تهران، ص: ۲۱۰ آمده‌است.

- در رباعیات بابا/افضل (بابا/افضل، ۱۳۱۱: ۱۷۸. رباعی ۴۴۳).

*** با توجه به اینکه این رباعی در نسخه مجلس B (قرن ۱۱) آمده می‌تواند از سنایی باشد، اما از طرفی رباعی در چند منبع کهن دیگر، به سیدحسن غزنوی، انوری و خیام منسوب است. بنابراین قطعا از مولوی نیست و احتمال دارد از سنایی باشد.

۲-۲- شباهت در چهار مصرع همراه با تغییرات

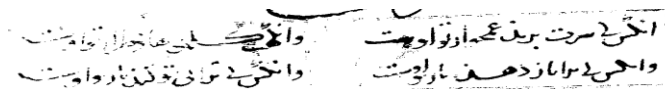
۱۶ رباعی از رباعیات دیوان کبیر، در عین شباهت در هر چهار مصرع به رباعیات سنایی، تفاوت‌هایی نیز با آن دارد. این تفاوت‌ها در اسامی و افعال مترادف، پس و پیش کردن واژگان، تغییر حروف اضافه، ضمائر اشاره، ضمائر شخصی و صیغه افعال و همچنین آوردن کلمات نزدیک به هم است، اندکی هم واژگان کاملا متفاوت‌اند و ترادف و قرابتی میان آنها نیست. این تفاوت‌ها در واژگان رباعیات دخیل در دیوان کبیر بسیار چشمگیر است. «تفاوت ضبط‌ها و روایت‌ها نشان می‌دهد که مولوی مضمون ابیات را حفظ می‌کرده ولی صیغه افعال و بعضی کلمات را مطابق با جریان مطلب و شأن مخاطب تغییر می‌داده‌است» (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۶: ۸۸).

۲-۲-۱- (ش: ۳۲۰) نسخه: فذ، چت، خب، مق

آنکس که سرت برید غمخوار تو اوست	وآن کو کلهت نهاد طرار تو اوست
وانکس که تو را بار دهد بار تو اوست	وآن کس که تو را بی تو کند یار تو اوست

← «وانکت»، «کلهی» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۲۰. رباعی ۸۹)

← ↓ بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق): ۳۱۳، ملک: ۵۲۶، تهران: ۳۳۵



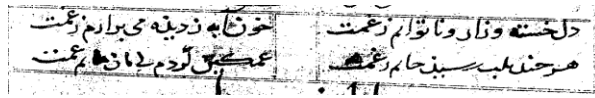
*** رباعی ۳۲۰ دیوان کبیر با اندک تفاوتی در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق) از دیوان سنایی آمده‌است، علاوه بر آن، در دو نسخه متأخر از دیوان او نیز وجود دارد. با توجه به اینکه نسخه بایزید ولی نسبت به همه نسخه تاریخ‌دار دیوان کبیر اقدم بوده، و از سویی رباعی مذکور در هیچ یک از آثار منظوم و منثور متقدم نیامده، می‌توان گفت که رباعی قطعا از مولانا نیست و انتساب آن به سنایی صحیح است.

۲-۲-۲- (ش: ۴۲۵) نسخه: فذ، مق، فا

دل‌خسته و زار و ناتوانم ز غمت	خونابه ز دیده می‌برانم ز غمت
هر چند به لب رسید جانم ز غمت	غمگین گردم، چو باز مانم ز غمت

← «مانم» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۲۵. رباعی ۱۲۴)

← ↓ بایزید ولی‌الدین (۸۴ق): ۳۱۹، ملک: ۵۳۰، تهران: ۳۴۰



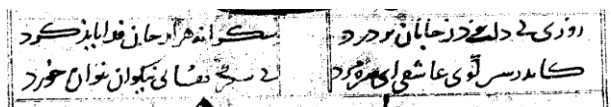
*** این رباعی علاوه بر نسخه کهن بایزید ولی‌الدین در دو نسخه متأخر دیگر از دیوان سنایی نیز آمده. نسخه بایزید نسبت به همه نسخ تاریخ‌دار دیوان کبیر اقدم بوده و از طرفی رباعی در دیگر منابع متقدم نیامده است، بنابراین می‌توان گفت که این رباعی قطعا از سنایی است.

۲-۲-۳- (ش: ۵۱۷) نسخه: فذ، فا، چت، خب، مق

روزی که بود دلت ز جانان پردرد شکرانه هزار جان فدا باید کرد
کلندر ره عشق و عاشقی ای سره مرد بی‌شکر قفای نیکوان نتوان کرد

← «دلت بود»، «اندر سر کوی» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۰. رباعی ۱۶۳)

← ↓ بایزید ولی‌الدین (۸۴ق): ۳۱۰، مجلس A: ۳۲۹، ملک: ۵۳۴، تهران: ۳۳۴، مجلس B: ۴۶۴



منبع دیگر: در نامه‌های عین‌القضات بیت اول این رباعی آمده است. (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۲۴۳، ج ۲)

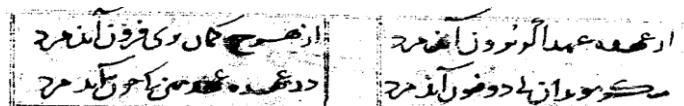
*** رباعی فوق در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین و چندین نسخه معتبر دیگر از دیوان سنایی آمده، با توجه به اقدم بودن نسخه بایزید ولی نسبت به نسخ تاریخ‌دار دیوان کبیر از یک سو، و دیده نشدن این رباعی در دیگر منابع متقدم به نام شاعر دیگری، انتساب آن به سنایی قطعا صحیح است. نکته مهم دیگر اینکه عین‌القضات با وجود هم‌عصر بودن با سنایی از اشعار او در آثارش بسیار بهره برده است. او در تمهیدات دو بیت از حدیقه سنایی را آورده، و این امر نشانگر آن است که شعر سنایی در روزگارش شعری نافذ بوده است.

۲-۲-۴- (ش: ۵۳۵) نسخه: فذ، فا، چت، خب، مق

آن را منگر که ذوفنون آید مرد در عهد و وفا نگر که چون آید مرد
از عهده عهد اگر برون آید مرد از هر چه صفت کنی فزون آید مرد

← «منگر تو بدان که»، «گمان بری» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۰. رباعی ۱۶۷)

← ↓ بایزید ولی‌الدین (۸۴ق): ۳۱۱، ملک: ۵۳۷، تهران: ۳۳۴



منابع دیگر: *اعراض السیاسة فی اعراض الریاسة*: قبل از ۶۰۰ ق، یک بیت (ظهیری سمرقندی، ۱۳۴۹: ۲۴۱). *کلیله و دمنه*: نیمه اول قرن ششم، یک بیت (نصرالله منشی، ۱۳۸۱: ۱۰۱). *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*: ربع اول قرن هفتم، هر دو بیت (عوفی، ۱۳۹۱: ۱۳۳).

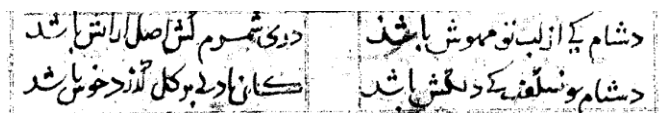
*** این رباعی در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق) و چندین نسخه متأخر دیگر از دیوان سنایی آمده، علاوه بر آن در تعدادی از متون کهن نثر نیز آمده، از آنجاکه رباعی در دیوان هیچ یک از شعرای متقدم نیامده، بنابراین انتساب آن به سنایی صحیح است.

۲-۲-۵- (ش: ۵۷۸) نسخه: عد، چت، خب

دشنام که از لب تو مهوش باشد
چون لعل بود که اصلش آتش باشد
نشگفت، که دشنام تو دلکش باشد
هر باد که بر گل گذرد خوش باشد

☞ «دری شمرم کش اصل از»، «کان» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۲. رباعی ۱۸۲)

☞ ↓ بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق) ۳۱۰ و ۳۱۹، مجلس A: ۳۲۷، ملک: ۵۳۷، تهران: ۳۴۰، مجلس B: ۴۷۵



منابع دیگر: در «نزهه المجالس» این رباعی دو بار آمده است، یک بار منسوب به سنایی و بار دیگر منسوب به عنصری (شروانی، ۱۳۷۵: ۴۶۲ و ۵۶۸ رباعی ۲۴۴۴ و ۳۲۳۲). نکته: با تفاوت‌هایی که میان این دو رباعی در «نزهه المجالس» وجود دارد، به نظر می‌آید سنایی رباعی را با اقتباس از عنصری سروده باشد. این رباعی زیبا از عنصری در *نزهه المجالس* آمده است:

دشنام کز آن لبان دلکش باشد
دری شمرش که آیش آتش باشد
لبهای تو چون گل است و دشنام تو باد
هر باد که بر گل گذرد خوش باشد

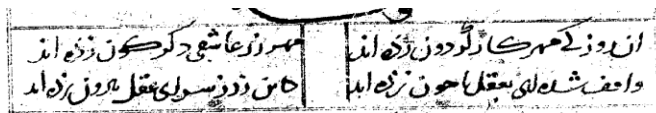
*** این رباعی در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق) و چند نسخه متأخر دیگر از دیوان سنایی آمده، علاوه بر آن در مجموعه «نزهه المجالس» نیز به سنایی منسوب است، بنابراین انتساب آن به سنایی صحیح است.

۲-۲-۶- (ش: ۶۶۰) نسخه: فذ، خب، مق

آن روز که مهرگان گردون زده‌اند مهر زر عاشقان دگرگون زده‌اند
واقف نشوی به عقل تا چون زده‌اند کین زر ز سرای عقل بیرون زده‌اند

← «مهر کار»، «عاشقی» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۵. رباعی ۲۰۵)

↓ بایزید ولی‌الدین (۸۴ق): ۳۰۹، مجلس A: ۳۲۶، ملک: ۵۳۴، تهران: ۳۳۶



منابع دیگر: در *نزه‌المجالس* این رباعی منسوب به سنایی است (شروانی، ۱۳۷۵: ۲۴۰ رباعی ۶۹۶).
در *روح‌الارواح و مقامات ژنده‌پیل* نیز این رباعی آمده (سمعانی، ۱۳۸۴: ۵۵ و ۱۶۲؛ غزنوی، ۱۳۸۴: ۴۵).

*** این رباعی علاوه بر آنکه در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین (۸۴ق) و چند نسخه متأخر دیگر از *دیوان سنایی* آمده، در مجموعه «نزه‌المجالس» نیز منسوب به سنایی است. در دو اثر از متون نثر متقدم نیز به آن استشهد شده و از آنجاکه رباعی مذکور به شاعر متقدم دیگری منسوب نشده‌است، انتساب آن به سنایی صحیح و اقوی است.

۲-۲-۷- (ش: ۷۵۳) نسخه: چت، خب

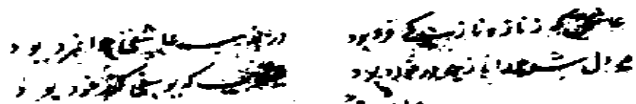
عاشق که بناز و نازکی فرد بود در مذهب عاشقی جوانمرد بود
بر دل‌شدگان چه ناز در خورد بود یعقوب که یوسفی کند سرد بود

۲-۲-۸- (ش: ۷۷۳) نسخه: فذ

عاشق که ز ناز و نازکی فرد بود در مذهب عاشقی جوانمرد بود
بر دل‌شدگان چه ناز در خورد بود یعقوب که یوسفی کند سرد بود

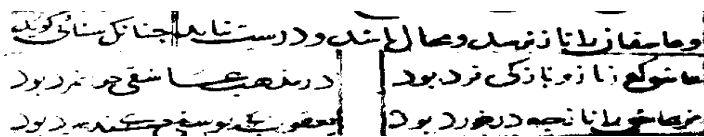
← این رباعی را ندارد، اما در دو نسخه خطی زیر از *دیوان سنایی* آمده: «مر دل‌شده را».

↓ مجلس A (۸۳۷ق): ۳۳۱، ملک: ۵۳۷



منابع دیگر: این رباعی، در یک منبع کهن، به نام «رسائل‌العشاق و وسائل‌المشتاق» با تاریخ کتابت (۸۵ق)، به نام سنایی آمده‌است. نسخه برگردان این نسخه کهن و ارزشمند، به کوشش جواد بشری به چاپ رسیده‌است.

↓ «رسائل العشاق و وسائل المشتاق» (سیفی نیشابوری، ۱۳۹۹: ۶۸).



*** علاوه بر دو نسخه معتبر و منحصر به فرد دیوان سنایی یعنی نسخه مجلس A (۸۳۷ق) و کتابخانه ملک (قرن ۱۱) این رباعی، در یک منبع کهن دیگر، به نام «رسائل العشاق و وسائل المشتاق» با تاریخ کتابت (۶۸۵ق)، به نام سنایی آمده، و بر همین اساس می‌توان بر معتبر بودن دو نسخه مزبور از دیوان سنایی تأکید کرد. با توجه به اینکه تاریخ کتابت «رسائل العشاق و وسائل المشتاق» نسبت به همه نسخ تاریخ‌دار دیوان کبیر اقدم است، می‌توان اثبات کرد که رباعی مذکور قطعاً از مولانا نیست و به سنایی تعلق دارد.

۲-۲-۹- (ش: ۱۰۶۵) نسخه: فذ، چت، خب، مق

هر روز به نو برآید این دلبر عشق
این خار از آن نهاد حق بر در عشق
در گردن ما درافکند دفتر عشق
تا دور شود هر کی ندارد سر عشق

← این رباعی را ندارد.

رباعی در نزهه‌المجالس با تفاوت‌هایی به سنایی منسوب است (شروانی، ۱۳۷۵: ۲۴۱، رباعی ۷۰۵). «آن زرگر»، «محنت»، «زیور»، «احداد»، «نهاده‌اند»، «بگریزد»، «که».

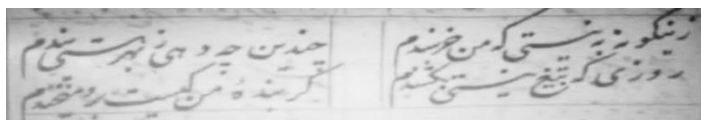
*** چون این رباعی در «نزهه‌المجالس» به سنایی منسوب است و از طرفی به نام شاعر متقدم دیگری نیامده، بنابراین قطعاً از مولانا نیست و انتساب آن به سنایی صحیح است.

۲-۲-۱۰- (ش: ۱۱۶۲) نسخه: فذ، چت، خب، مق

زین گونه که من به نیستی خرسندم
روزی که به تیغ نیستی بکشندم
چندین چه دهید بهر پستی پندم؟!
گرینده من کیست؟! برو می‌خندم

← این رباعی را ندارد. «به نیستی که من»، «دهی ز» «هستی»

↓ ملک (قرن ۱۱): ۵۵۰



منابع دیگر: در سفینه صائب (۱۰۸۳ق) به نام سنایی آمده است (حسینی اشکوری، ۱۳۸۵: ۹).

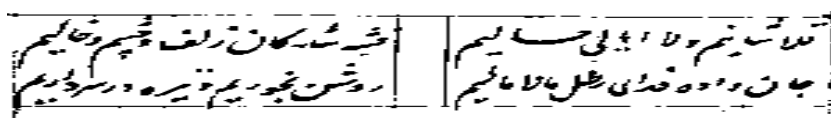
*** این رباعی علاوه بر نسخه معتبر کتابخانه ملک (قرن ۱۱) از دیوان سنایی، در «سفینه صائب» (۱۰۸۳ق) نیز به نام سنایی آمده. با توجه به تغییراتی که مولوی، چنان که شیوه و عادت اوست، در این رباعی ایجاد کرده، می‌توان گفت که رباعی متعلق به سنایی است. تغییراتی که مولانا در این رباعی ایجاد کرده پس و پیش کردن واژگان: «به نیستی که من» ← «که من به نیستی»؛ تغییر صیغه فعل: «می‌دهی» ← «دهید»؛ افزودن حرف اضافه «ز»، در مصرع دوم؛ و تبدیل واژه «هستی» به «پستی» است.

۲-۲-۱۱- (ش: ۱۳۳۷) نسخه: فذ، عد، چت، خب، مق

قلاشانیم و لا بالی حالیم	فتنه شدگان ازل آزالیم
جان داده به عشق رطل مالالمیم	صافی بخوریم و تیره در سر مالیم

← «زلف و چشم و خالیم»، «فدای»، «روشن» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۵۹، رباعی ۳۸۷)

← ↓ مجلس B (قرن ۱۱): ۴۶۵



*** براساس نسخه بسیار معتبر کتابخانه مجلس (قرن ۱۱) از دیوان سنایی، می‌توان این رباعی را از سنایی دانست، اما علاوه بر آن، با توجه به دو واژه «قلاش» و «لابالی» که یادآور سبک رندانه سنایی است، از نظر سبک‌شناسی هم می‌توان انتساب این رباعی را به سنایی اقوی و حتی قطعی دانست. چراکه سنایی در اصل مبدع نمادهای قلندری در ادبیات عرفانی است، و قطعاً او از این نظر سرمشق عارفان و شاعران بزرگ پس از خود است. بنابراین می‌توان گفت که دو رباعی ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ مولوی با تفاوت‌هایی، اقتباسی از رباعی ۳۸۷ دیوان سنایی است. نکته: در نسخه کتابخانه ملک (سده ۱۱) از دیوان سنایی نیز یک رباعی شبیه رباعی فوق آمده

که در دیوان‌های چاپی سنایی نیامده است:

ما خسته عشق و بسته ایامیم	شوریده روزگار نافر جامیم
رو تا به خرابات فرو آرامیم	در میکده دم زنیم و درد آشامیم

(میرافضلی، ۱۳۹۴: ۴۰)

۲-۲-۱۲- (ش: ۱۴۱۹) نسخه: فذ، عد، چت، خب، مق

عقلی که خلاف تو گزیدن نتوان	دینی که ز عهد تو بریدن نتوان
علمی که به کنه تو رسیدن نتوان	زهدی که ز دام تو رهیدن نتوان

□ ← «شرط»، «ذات»، «پریدن» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۶۰. رباعی ۳۹۲)

■ ← ↓ بایزید ولی‌الدین (۸۴ق): ۳۱۸، مجلس B: ۴۶۴

عقلی اطلال و لردن توان / در سحر تو بریدن توان
علمی بدات و رسدن توان / در سحر تو بریدن توان

*** رباعی ۱۴۱۹ دیوان کبیر با تفاوت در برخی واژگان در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین (۸۴ق) از دیوان سنایی آمده‌است. علاوه بر آن، این رباعی در نسخه متأخر دیگری از دیوان سنایی نیز آمده. با توجه به اینکه نسخه بایزید ولی نسبت به همه نسخه تاریخ‌دار دیوان کبیر اقدم بوده و از طرفی، رباعی مذکور در دیگر منابع متقدم دیده نشد، می‌توان گفت که انتساب آن به سنایی قطعی است.

۲-۲-۱۳- (ش: ۱۴۷۵) نسخه: عد، فا، چت، خب، مق

تا با خودی دوری ارچه هستی با من / ای بس دوری که از تو باشد تا من
در من نرسی تا نشوی یکتا من / اندر ره عشق یا تو باشی یا من

□ ← «ارچه همنشینی با من»، «از خود گم»، «کاندر»، «گنجی» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۶۱. رباعی ۴۰۷)

■ ← ↓ بایزید ولی‌الدین (۸۴ق): ۳۱۷، مجلس A: ۳۳۰، ملک: ۵۶۱، مجلس B: ۴۷۹، مجلس C: ۴۴۹

اا خودی ارچه هم نشی با من / ای بس دوری که از تو باشد تا من
در من نرسی تا نشوی یکتا من / اندر ره عشق یا تو باشی یا من

منابع دیگر: نامه‌های عین‌القضات (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۸۴، ج ۲)، کشف‌الاسرار (میبدی، ۱۳۶۳: ۵۱۰ و ۵۱۱، ج ۲).

- نسخه شماره ۱۶۶ ف، مکاتبات عین‌القضات، بخش دوم، دانشگاه تهران، (کتابت ۶۶۸ق)، در صفحه ۲۳ و ۴۵ بیت دوم این رباعی چنین آمده‌است:

تا ندرد عشق با تو یکتا من / در من نرسی تا نشوی یکتا من

*** رباعی ۱۴۷۵ با اندک تفاوتی در نسخه کتابخانه بایزید ولی دیوان سنایی (ف۵۳۵ق) با تاریخ کتابت ۸۴ق آمده. این رباعی در نسخه دیگری از دیوان سنایی که قدمتی نسبی دارد و به سال ۸۳۷ق کتابت شده نیز آمده‌است. علاوه بر این دو نسخه کهن، رباعی مذکور در چندین نسخه متأخر دیگر از دیوان سنایی نیز وجود دارد. از متون نثر متقدم، در نسخه‌ای از نامه‌های عین‌القضات همدانی (ف۵۲۵ق) با تاریخ کتابت ۶۶۸ق، فقط به بیت دوم این رباعی با

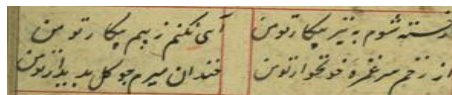
کمی تغییر استشهداد شده و در کتاب کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار (۵۲۰-۵۳۰ق) نیز این رباعی مانند دیوان سنایی آمده‌است. براساس منابع مذکور از نسخ دیوان سنایی و متون نشر متقدم اثبات می‌شود که رباعی فوق از مولانا نیست و انتساب آن به سنایی اقوی است.

۲-۲-۱۴- (ش: ۱۴۹۳) نسخه: فا، چت، خب، مق

گر کشته شوم به نزد پیکار تو من آهی نکنم ز بیم آزار تو من
از زخم سر غمزه خونخوار تو من خندان میرم چو گل ز دیدار تو من

←  این رباعی را ندارد. «ار خسته»، «تیر»، «پیکار»، «به»

←  ↓ مجلس B (قرن ۱۱): ۴۶۷



انتساب دیگر: در دیوان مسعود سعد سلمان این رباعی آمده (مسعود سعد، ۱۳۳۹: ۷۱۶).

- نسخه دیوان مسعود سعد به شماره ۲۴۸۷ (۱۲۶۰ق)، کتابخانه مجلس شورا: ۳۵۴

- نسخه دوازده شاعر، شماره ۱۷۰ (بی‌تاریخ)، احتمالاً از قرن هفتم، دانشگاه تهران: ۳۳۵
این گونه آمده‌است:

کشته شوم به پیکار تو من آهی نکنم ز بیم آزار تو من
از زخم سر غمزه خونخوار تو من خندان میرم چو گل ز دیدار تو من

منبع دیگر: در «روح الارواح» بیت دوم این رباعی آمده است (سمعانی، ۱۳۸۴: ۱۰۴).

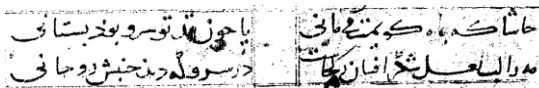
*** با توجه به اینکه رباعی در نسخه معتبر کتابخانه مجلس (قرن ۱۱) آمده، می‌تواند از سنایی باشد اما از طرفی در برخی نسخ خطی دیوان مسعود سعد آمده و شاید متعلق به مسعود سعد باشد. چون بیت دوم آن در «روح الارواح» نیز آمده، قطعاً از مولانا نیست.

۲-۲-۱۵- (ش: ۱۸۷۷) نسخه: فذ، عد، چت، خب، مق

حاشا که به ماه گویمت می‌مانی یا چون قد تو سرو بود بستانی
مه را لب لعل شکرافشان ز کجاست در سرو کجاست جنبش روحانی

←  «که دید» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۷۶. رباعی ۵۲۱)

←  ↓ بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق): ۳۱۹



منابع دیگر: در «نزه‌المجالس» و «سفینه کهن رباعیات» بدون ذکر نام سراینده آمده است (شروانی، ۱۳۷۵: ۳۰۱. رباعی ۱۱۶۳) و (مرادی، ۱۳۹۵: ۲۱۳. رباعی ۶۷۸).

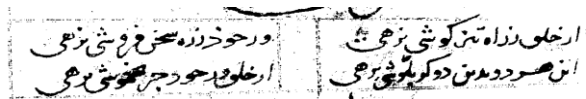
*** رباعی ۱۸۷۷ دیوان کبیر عینا در نزه‌المجالس (۶۴۸-۵۹۶ق) و هم‌چنین در کتاب سفینه کهن رباعیات (سده هفتم) بدون ذکر نام شاعر آمده. این رباعی در نسخه کهن دیوان سنایی، با تاریخ کتابت ۶۸۴ق نیز آمده. با توجه به اینکه رباعی در دیوان شعرای متقدم دیده نشد، انتساب آن به سنایی اقوی بوده، و با توجه به منابع متقدم اثبات می‌شود که قطعا از مولانا نیست.

۲-۲-۱۶- (ش: ۱۹۴۱) نسخه: فذ، چت، خب، مق

از خلق ز راه تیزگوشی نرهی وز خود ز سر سخن فروشی نرهی
ز این هر دو اگر سخت بکوشی نرهی از خلق و ز خود جز به خموشی نرهی

← [کتاب] «بدین دو گر» (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۷۷. رباعی ۵۳۲)

← [کتاب] ↓ بایزید ولی الدین (۸۴ق): ۳۰۹، مجلس B: ۴۸۰



*** رباعی ۱۹۴۱ دیوان کبیر با تفاوتی جزئی در نسخه کتابخانه بایزید ولی دیوان سنایی (۵۳۵ق) با تاریخ کتابت ۶۸۴ق آمده. علاوه بر آن، این رباعی در نسخه متأخری از دیوان سنایی نیز آمده است. با توجه به اقدم بودن نسخه بایزید ولی، و همچنین نیامدن رباعی در دیگر منابع متقدم به نام شاعری دیگر می‌توان گفت که انتساب این رباعی به سنایی صحیح است.

۲-۳- شباهت در سه مصرع

۴ رباعی از رباعیات مشترک دیوان کبیر و رباعیات سنایی، در سه مصرع به یکدیگر شباهت دارند. گاهی مصرع متفاوت در دیوان کبیر، از نظر محتوا به همان مصرع در رباعی سنایی نزدیک است و تفاوت چندانی با آن ندارد، در مواردی هم تا حدودی متفاوت است.

۲-۳-۱- (ش: ۳۱۳) نسخه: فذ، عد، فا، چت، خب، مق

در مرگ حیات اهل داد و دین است وز مرگ روان پاک را تمکین است
آن مرگ لقاست نی جفا و کین است نامرده همی میرد و دردش این است



در مرگ حیات اهل داد و دین است وز مرگ روان پاک را تمکین است
نر مرگ دل سنایی اندوهگین است بی مرگ همی میرد و مرگش زین است
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۲۰. رباعی ۸۷)

← ↓ مجلس B (قرن ۱۱): ۴۸۰، ملک: ۵۲۶



*** رباعی ۳۱۳ دیوان کبیر با تفاوت در مصرع سوم در دیوان سنایی آمده. این رباعی در دو نسخه از دیوان سنایی، هر دو متعلق به سده یازدهم هجری آمده است. با توجه به آمدن نام «سنایی» در مصرع سوم رباعی قطعا از سنایی است و مولانا فقط مصرع سوم آن را تغییر داده است.

۲-۳-۲- (ش: ۶۶۷) نسخه: فذ، فا، چت، خب

نارفته ره صدق و صفا گامی چند نانوشیده از می جان جامی چند
بگرفته ز طامات الف لامی چند تا زشت شود نام نکونامی چند



نارفته به کوی صدق در گامی چند ننشسته به پیش خاصی و عامی چند
بدکرده همه نام نکونامی چند برکرده ز طامات الف لامی چند
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۳. رباعی ۱۸۹)

← ↓ مجلس A (۸۳۷ق): ۳۳۰، مجلس B: ۴۶۴



منابع دیگر: مرصادالعباد (نجم رازی، ۱۳۸۹: ۳۱۷)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات (عوفی، ۱۳۵۵: ۳۴۵)، (باباافضل، ۱۳۱۱. رباعی ۱۲۵)، (اوحدالدین کرمانی، ۱۳۶۶: ۱۷۳. رباعی ۶۴۱).

در مرصادالعباد نجم الدین رازی قبل از این رباعی عبارت «چنان که می گوید» را آورده و این عبارت نشان می دهد که رباعی را از دیگری نقل می کند (نجم رازی، ۱۳۸۹: ۳۱۷).

*** با توجه به منابع متقدمی چون *مرصادالعباد* (کتابت ۶۱۸-۶۲۰ق) و *جوامع الحکایات* و *لوامع الروایات* (حدود ۳۰ق)، این رباعی قطعاً از مولانا نیست، از طرفی بعید به نظر می‌رسد که از اوحدالدین کرمانی (ف ۳۵ق) رباعی در *مرصادالعباد* یا *جوامع الحکایات* آمده باشد. رباعی مذکور در کتاب «جنگ رباعی» در میان قدیمی‌ترین رباعیات *بابا افضل* (ف ۱۰ق) نیز دیده نشد، بنابراین قطعاً از منابعی متأخر در دیوان او آمده‌است. براساس منابع بالا می‌توان گفت که انتساب رباعی مذکور به سنایی اقوی است اما قطعی نیست.

۲-۳-۳- (ش: ۶۸۶) نسخه: فذ، فا، چت، مق

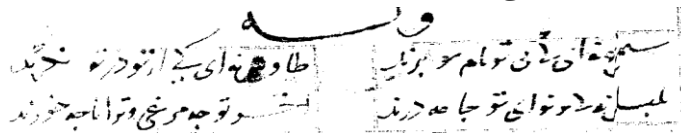
سیمرغ نه‌ای که بی‌تو نام تو برند	طاوس نه‌ای که در جمالت نگرند
آخر تو چه مرغی؟ و ترا با چه خورند؟	شهباز نه‌ای که از شکار تو چرند



سیمرغ نه‌ای که بی‌تو نام تو برند	طاوس نه‌ای که با تو در تو نگرند
بلبل نه‌ای که از نوای تو جامه درند	آخر تو چه مرغی و تو را با چه خورند؟

(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۴۴. رباعی ۱۹۴)

□ ← ↓ بایزید ولی‌الدین (۸۴ق): ۳۱۲، ملک: ۵۳۵، تهران: ۳۴۴



منبع دیگر: هر دو بیت این رباعی در «روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن» آمده که شباهت کامل به نسخه بایزید ولی‌الدین دیوان سنایی دارد (خزائلی نیشابوری، ۱۳۷۸: ۳۲، ج ۴).

*** رباعی ۶۸۶ دیوان کبیر با کمی تفاوت، در نسخه کهن کتابخانه بایزید ولی دیوان سنایی (ف ۳۵ق) با تاریخ کتابت ۸۴ق آمده، علاوه بر آن، در دو نسخه متأخر دیگر از دیوان سنایی نیز وجود دارد. از متون نشر کهن نیز در کتاب «روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن» به این رباعی استشهاد شده‌است. خزائلی این کتاب را در اوایل سده ششم تألیف کرده. با توجه به منابع متقدم مذکور اثبات می‌شود که این رباعی قطعاً از مولانا نیست و چون در دیوان دیگر شعرای متقدم نیز نیامده می‌توان آن را متعلق به سنایی دانست.

۲-۳-۴- (ش: ۱۳۳۸) نسخه: خب، مق

ما بنده بندگان آن اجلالیم	قلاشانیسم و لا بالی حالیم
روشن بخوریم و تیره در سر مالیم	جان داده به عشق دوست مالا مالیم



قلاشانیم و لا بالایی حالییم
فتنه شدگان زلف و چشم و خالیم
جان داده فدای رطل مالا مالییم
روشن بخوریم و تیره در سر داریم
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۵۹. رباعی ۳۸۷)

*** براساس تحلیل انتساب رباعی ۱۳۳۷، می‌توان گفت که مولانا رباعی ۱۳۳۸ را نیز از رباعی ۸۷ دیوان سنایی اقتباس کرده‌است.

۲-۴- شباهت در دو مصرع

۷ رباعی از رباعیات سنایی و مولانا در دیوان کبیر، فقط در دو مصرع به یکدیگر شباهت دارند. مولانا در این رباعیات، گاه بیت را با حفظ مضمون، به سبک خود می‌سراید و گاه بیت او جوابیه‌ای به پرسش همان بیت در رباعی سنایی است. در چندین مورد هم بیتی معروف و مشاع را از یک رباعی سنایی که در شماری از متون کهن نثر نیز به آن استشهاد شده تضمین می‌کند، و سپس با افزودن بیتی رباعی دیگری می‌سراید:

۲-۴-۱- (ش: ۴۰۹) نسخه: فذ، چت، خب، مق

حسنه که همه جهان فسونش بگرفت
درد حسد حسود چونش بگرفت
زردی رخت ز گرمی و خشکی نیست
از بس عاشق که کشت خونش بگرفت

← این رباعی را ندارد.

این رباعی در نزهةالمجالس به سنایی منسوب است:

چشمت که جهان جمله فسونش بگرفت
خواهی که بگویمت که چونش بگرفت
آن سرخی چشم از تبش صفرا نیست
عشاق ز بس که کشت خونش بگرفت
(شروانی، ۱۳۷۵: ۴۴۲. رباعی ۲۲۸۸ سنایی)

منابع دیگر: سفینه کهن رباعیات (مرادی و وفایی، ۱۳۹۵: ۱۷۱. رباعی ۴۵۳ شمس گنجه)، دیوان مهستی (۱۳۹۱: ۶۵). در نسخه سفینه تبریز (۷۲۱ق: ۲۷۷) نیز به نام مهستی است.

*** رباعی ۴۰۹ دیوان کبیر با تفاوت در برخی واژگان، در نزهةالمجالس (۶۴۸-۶۵۹ق) به سنایی (ف۵۳۵ق) منسوب است ولی در هیچ‌یک از نسخ متقدم و متأخر دیوان او نیامده، همچنین در سفینه کهن رباعیات (سده هفتم) به شمس گنجه، و در سفینه تبریز (کتابت ۷۲۱-۷۲۳ق) نیز به مهستی (ف۵۵۲ق) منسوب است. در دیوان چاپی مهستی، براساس نسخه رافائیل حسینوف نیز آمده‌است. براساس سه منبع مذکور این رباعی به سه شاعر منسوب است،

بنابراین به طور دقیق نمی‌توان سراینده آن را مشخص کرد اما براساس همین منابع به طور قطع انتساب این رباعی به مولانا منتفی است.

۲-۴-۲- (ش: ۱۴۰۴) نسخه: فا، چت، خب، مق

ای جمله جهان بروی خوبت نگران جان مردان ز عشق تو جامه دران
با این همه نزدیک همه پره‌نران دیوانگی تو به ز عقل دگران

← این رباعی را ندارد.

← ↓ کابل (قرن ۶): ۶۰۷، مجلس A: ۳۲۴، ملک: ۵۶۲، مجلس B: ۴۸۱

به عالمی از مهر و بیت نگران داکو به تو مردان جهان طایفه دران
این سه نزدیک همه پره‌نران دیوانگی از تو به کی عقل دگران

*** رباعی ۱۴۰۴ دیوان کبیر با تفاوت در برخی از واژگان در نسخه کهن کابل دیوان سنایی آمده، این نسخه متعلق به سده ششم است. در نسخه دیگری از دیوان سنایی که قدمتی نسبی دارد و در سال ۸۳۷ ق کتابت شده نیز این رباعی دیده می‌شود. علاوه بر دو منبع متقدم مذکور رباعی در چند نسخه متأخر از دیوان سنایی نیز آمده. براساس این منابع اثبات می‌شود که این رباعی قطعاً متعلق به سنایی غزنوی است.

۲-۴-۳- (ش: ۱۴۴۵) نسخه: فذ، فا، چت، خب، مق

با هر دو جهان به جنگ باید بودن بیزار ز لعل و سنگ باید بودن
مردانه و مرد رنگ باید بودن ورنی به هزار ننگ باید بودن

۲-۴-۴- (ش: ۱۴۴۶) نسخه: فا، چت، خب، مق

با روی بتان چو رنگ باید بودن با رنگ عدو پلنگ باید بودن
مردانه و مرد رنگ باید بودن ورنه به هزار ننگ باید بودن

۲-۴-۵- (ش: ۱۴۴۷) نسخه: فذ، فا، چت، خب، مق

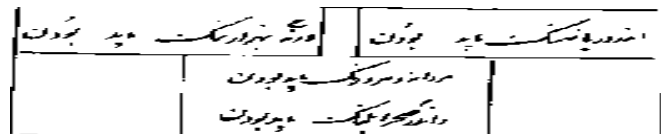
در عشق تو شوخ و شنگ باید بودن مردانه و مرد رنگ باید بودن
با جان خودم به جنگ باید بودن ورنی به هزار ننگ باید بودن

↓

اندر دریا نهنگ باید بودن واندر صحرا پلنگ باید بودن
مردانه و مرد رنگ باید بودن ورنه به هزار ننگ باید بودن

(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۶۰. رباعی ۳۹۹)

← □ ↓ مجلس C (۱۲۷۴ق): ۴۶۱



منبع دیگر: بیت دوم این رباعی در «مقالات شمس» آمده‌است (تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۸۹).

*** براساس نسخه متأخر کتابخانه مجلس (۱۲۷۴ق) نمی‌توان گفت که این رباعی قطعا از سنایی است. اما با توجه به اینکه بیت دوم آن در «مقالات شمس» آمده و از آنجا که شمس تبریزی بسیار به اشعار سنایی استشهاد می‌کرده، نمی‌تواند از مولانا باشد. گویی بیت دوم این رباعی در میان پیشینیان مشاع بوده و به آن استشهاد می‌کرده‌اند، چنانچه در «مقالات شمس» نیز آمده‌است. مولانا نیز بیت دوم سه رباعی ۱۴۴۵، ۱۴۴۶ و ۱۴۴۷ را از رباعی ۳۹۹ دیوان سنایی تضمین کرده، بنابراین انتساب آن به سنایی اقوی است. شفیعی کدکنی (۱۳۸۷: ۲۰) در مورد استشهاد شمس و مولانا به اشعار سنایی می‌نویسد: «شمس در میان گفتارهایش استشهاد به شعر سنایی می‌کرده‌است و مولانا نیز در مجالس خود پیوسته شعرهای سنایی را می‌خوانده‌است».

۲-۴-۶- (ش: ۱۶۶۵) نسخه: فذ

وی از تو تضرعی به هر محرابی
تا با تو غمی بگویم از هر بابی

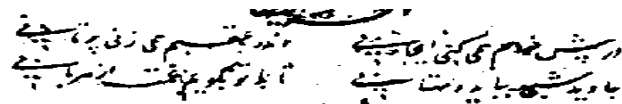
ای در دل هر کسی ز مهرت تابی
جاوید شبی باید و خوش مهتابی



پس در عقبم همی زنی پرتابی
تا با تو غم تو گویم از هر بابی
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۷۱. رباعی ۴۸۵)

در پیش خودم همی کنی آنجایی؟
جاوید شبی بیاید و مهتابی

← □ ↓ مجلس A (۸۳۷ق): ۳۲۷



منبع دیگر: در کتاب «غنیة الکاتب و منیه الطالب» بیت دوم این رباعی آمده. این کتاب در ۷۰۹ق نگاشته شده است (خویی، ۱۳۷۹: ۳۲۰). در مکتوبات مولانا نیز بیت دوم آن سه بار آمده‌است (مولوی، ۱۳۷۱: ۱۱۵، ۱۳۷ و ۱۵۱).

*** بر این اساس که این رباعی در نسخه کهن کتابخانه مجلس (۸۳۷ق) آمده، می‌توان آن را از سنایی دانست. علاوه بر آن، با توجه به اینکه بیت دوم این رباعی یک بار در «غنیه‌الکاتب و منیه‌الطالب» و سه بار نیز در «مکتوبات مولانا» آمده می‌توان حدس زد که بیت دوم رباعی ۱۶۶۵ مولانا، بیتی مشاع و معروف از رباعی ۴۸۵ دیوان سنایی است که مولانا آن را در رباعی خود تضمین کرده و سه بار نیز در «مکتوبات» آورده است. بنابراین با توجه به نسخه کهن ۸۳۷ق مجلس و آمدن بیت دوم آن در کتاب «غنیه‌الکاتب و منیه‌الطالب» و با توجه به اینکه رباعی مذکور در دیوان شعرای متقدم نیامده می‌توان گفت که انتساب آن به سنایی اقوی است.

۲-۴-۷- (ش: ۱۸۸۱) نسخه: فذ، عد، چت، خب

شمع‌ی است دل مرد برافروختنی	چاکبست ز هجر دوست بردوختنی
ای بی‌خبر از ساختن و سوختنی	عشق آمدنی بود نه آموختنی
↓	
پرسی که ز بهر مجلس افروختنی	در عشق چه لفظ‌هاست بردوختنی؟
ای بی‌خبر از سوخته و سوختنی	عشق آمدنی بود نه آموختنی

(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۷۸. رباعی ۵۲۲).

← ↓ بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق): ۳۱۸، ملک: ۵۵۶

در عشق چه لفظ‌هاست بردوختنی
ای بی‌خبر از سوخته و سوختنی

منابع دیگر: در «نزه‌المجالس» رباعی منسوب به سنایی است (شروانی، ۱۳۷۵: ۲۳۹. رباعی ۶۹۳).
- در نسخه «سفینه تبریز» به شماره ۱۴۵۹۰ (۷۲۱ق: ۳۰۳) به سنایی منسوب است.
- در «روح‌الارواح» و «مرصادالعباد» این رباعی کامل است (سمعانی، ۱۳۸۴: ۱۲۰؛ نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۹: ۴۸۷).
- در «نامه‌های عین‌القضات»، «اسرارالتوحید» و «لمعه‌السراج لحضره‌التاج» نیز بیت دوم این رباعی آمده (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۳۶۰، ج ۱؛ منور، ۱۳۸۱: ۴۷؛ دقایقی مروزی، ۱۳۴۸: ۲۱).
*** رباعی ۱۸۸۱ دیوان کبیر در نسخه کهن دیوان سنایی یعنی نسخه کتابخانه بایزید ولی‌الدین ترکیه با تاریخ کتابت ۶۸۴ق آمده است. علاوه بر آن در دو مجموعه کهن نزه‌المجالس (۶۴۸-۶۵۹ق) و سفینه تبریز (۷۲۱-۷۲۳ق) نیز رباعی به سنایی (ف۳۵ق) منسوب است، از متون نثر متقدم یک مصرع از آن در جلد اول نامه‌های عین‌القضات همدانی (۵۱۷-

۵۲۵ق) آمده. در کتاب *اسرار التوحید* (۵۷۴ق) و *لمعه السراج لحضره التاج* (سده ششم) فقط بیت دوم، و در دو کتاب «روح الارواح فی شرح اسماء الملک الفتح» اثر احمد سمعانی (ف-۵۳۴ق) و «مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد» (۶۱۸-۶۲۰ق) هر دو بیت این رباعی آمده. عین‌القضات همدانی، احمد سمعانی و سنایی تقریباً با یکدیگر هم‌عصر هستند اما چون بسیاری از عرفا به اشعار سنایی استشهاد می‌کرده‌اند و از طرفی در سه منبع متقدم؛ نسخه کتابخانه بایزید ولی ترکیه، *نزه‌المجالس* و *سفینه تبریز*، این رباعی به سنایی منسوب است، بنابراین انتساب آن به سنایی اقوی بوده و قطعاً از مولانا نیست.

۲-۵- شباهت در یک مصرع

۴ رباعی از رباعیات مشترک *دیوان سنایی* و *دیوان کبیر* فقط در یک مصرع شباهت دارند. مولانا در این چهار رباعی، اغلب مصرع اصلی یا همان شاه‌مصرع را از یک رباعی سنایی أخذ کرده و با حفظ مضمون، رباعی دیگری را متناسب با ذوق و سبک خویش سروده، گاه مصرعی از سنایی گرفته و با حفظ فرم و شکل کلی آن رباعی مضمون دیگری را به نظم کشیده‌است:

۲-۵-۱- (ش: ۶۶۸) نسخه: فذ

در مصطفی جهان ز بدنامی چند	سیر آمدم از سرزنش خامی چند
بگرفته ز طامات الف لامی چند	تا پیش اجل باز روم گامی چند



نارفته به کوی صدق درگامی چند	ننشسته به پیش خاصی و عامی چند
بدکرده همه نام نکونامی چند	برکرده ز طامات الف لامی چند

(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۳. رباعی ۱۸۹)

*** با توجه به تحلیل رباعی شماره ۶۶۷، این رباعی اقتباسی از رباعی ۱۸۹ *دیوان سنایی* و انتساب آن به سنایی اقوی است.

۲-۵-۲- (ش: ۸۱۶) نسخه: فذ، فا، چت، خب، مق

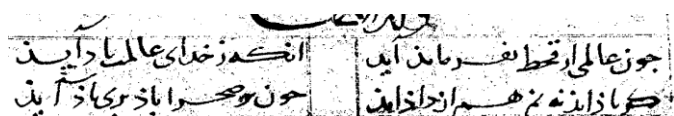
از درد چو جان تو به فریاد آید	آنگه ز خدای عالمت یاد آید
والله که اگر داد کنی داد آید	ور عشوه دهی باد بود یاد آید



چون عالمی از قحط به فریاد آید	آنگه ز خدای عالمت یاد آید
گر یاد آمد نه آب از داد آمد	چون بر صحرا باد بری یاد آید

(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۸. رباعی ۲۲۱)

□ ← ↓ بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق): ۳۲۰، ملک: ۵۳۶، تهران: ۳۲۶، مجلس: ۴۴۳



*** رباعی ۸۱۶ دیوان کبیر به یک رباعی در دیوان سنایی شباهت دارد. این رباعی در نسخه کهن بایزید ولی‌الدین دیوان سنایی با تاریخ کتابت ۶۸۴ق آمده، علاوه‌بر این نسخه، رباعی مذکور در چندین نسخه متأخر نیز وجود دارد، بنابراین انتساب آن به سنایی صحیح است. مولانا مصرع دوم رباعی ۸۱۶ را از رباعی ۲۲۱ دیوان سنایی أخذ کرده و با حفظ مضمون و ساختار، متناسب با سبک خود آن را بازآفرینی کرده‌است.

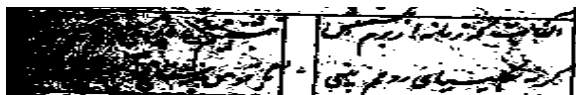
۲-۵-۳- (ش: ۱۰۰۲) نسخه: فذ، چت، خب، مق

سوگند بدان سر که شده‌است او مستش	سوگند بدان جان که شدست او پستش
سغراق به دستی و به دستی دستش	سوگند بدان دم که مرا می‌دیدند

□ ← این رباعی را ندارد.

ننشینم تا باز نبینم مستش	آن بت که زمانه از برم بگستش
ناقوس به دستی و به دستی دستش	گر نه به کلیسای رومم بینی

□ ← ↓ مجلس B (قرن ۱۱): ۴۴۹



منابع دیگر: رباعی با تفاوت در ضمائر، در «روح‌الارواح» سمعانی (۱۳۸۴: ۱۶۸) آمده‌است:

وز نرگس پرخمار بی می مست	از جور قد بلند و زلف پست
ناقوس به دستی و به دستی دست	ترسم به کلیسای رومم بینی

*** این رباعی سنایی در نسخه معتبر مجلس شورای اسلامی (قرن ۱۱) و با تفاوت‌هایی در «روح‌الارواح» نیز آمده‌است. می‌توان گفت که این رباعی از سنایی است و مولانا فرم ظاهری و مصرع آخر این رباعی را از سنایی اقتباس کرده و مضمون دیگری سروده‌است.

۲-۵-۴- (ش: ۵۰۵) نسخه: فذ، چت، خب، مق

چشمم ز رخت خوب خیالی دارد	از روی تو من جمالی دارد
امروز سماع ما کمالی دارد	از تو جگرم آب زلالی دارد



از روی تو دیده‌ها جمالی دارد وز خوی تو عقل‌ها کمالی دارد
در هر دل و جان غمت نهالی دارد خال تو بر آن روی تو حالی دارد
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۲۸. رباعی ۱۵۰)

← ↓ بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق): ۳۲۲، تهران: ۳۳۸

از روی تو دیده‌ها جمالی دارد | وز خوی تو عقل‌ها کمالی دارد
در هر دل و جان غمت نهالی دارد | خال تو بر آن روی تو حالی دارد

*** براساس نسخه کهن بایزید ولی‌الدین (۶۸۴ق) این رباعی قطعا از سنایی است و مولوی شکل ظاهری و مصرع اول رباعی ۵۰۵ را از رباعی ۱۵۰ دیوان سنایی اقتباس کرده‌است.

۳- نتیجه‌گیری

قطعا برای جست‌وجوی رباعیات سنایی در میان رباعیات مولانا نمی‌توان فقط به نسخ خطی و دیوان چاپی سنایی اکتفا کرد، زیرا رباعیات سرگردان فراوانی به تکرار در دیوان شعرای متقدم آمده که در اغلب موارد به طور قطعی نمی‌توان سراینده آنها را مشخص کرد، بنابراین در پژوهش حاضر برای یافتن و بررسی دقیق‌تر رباعیات سنایی در میان رباعیات دیوان کبیر مولانا، علاوه بر بررسی دیوان چاپی و مهم‌ترین نسخ خطی دیوان سنایی، آثار دیگر شعرا و نویسندگان متقدم مولانا نیز بررسی شد تا نتایج دقیق‌تری به دست آید.

۲۶ رباعی از دیوان کبیر مولانا به ۲۲ رباعی از دیوان سنایی به تصحیح مدرس رضوی شباهت دارد، ۹ رباعی دیگر نیز بعد از بررسی مجموعه «نزه‌المجالس» و چهار نسخه خطی دیوان سنایی، به مجموع رباعیات مشابه و مشترک دیوان کبیر و دیوان سنایی افزوده شد. از مجموع ۳۵ رباعی مشترک و مشابه، ۴ رباعی از دیوان کبیر به رباعیات سنایی شباهت کامل دارد. ۱۶ رباعی دیگر، همراه با تفاوت‌ها و تغییراتی در برخی از واژگان، در چهار مصرع، ۴ رباعی در سه مصرع، ۷ رباعی در دو مصرع و ۴ رباعی نیز در یک مصرع، به رباعیات سنایی شباهت دارند.

براساس بررسی‌ها، ۲۴ رباعی از دیوان کبیر، براساس دو نسخه کهن «کابل» و «بایزید ولی‌الدین ترکیه» و همچنین مجموعه «نزه‌المجالس» و برخی متون کهن نثر فارسی، قطعا از سنایی است یا از رباعیات سنایی تضمین و اقتباس شده‌است. ۸ رباعی نیز، براساس نسخ

خطی متأخر و معتبر دیوان سنایی و برخی نکات و ویژگی‌های سبک‌شناسانه، انتسابشان به سنایی اقوی است، ۳ رباعی دیگر هم احتمال دارد که از سنایی یا شاعری دیگر باشد. به عبارتی دیگر این سه رباعی میان سنایی و یک یا چند شاعر دیگر مشاع و سرگردان است. در جدول زیر شماره رباعیات به همراه چگونگی انتساب آنها به سنایی آمده‌است:

شماره ۲۴ رباعی از دیوان کبیر که قطعاً از سنایی است یا از رباعیات او تضمین و اقتباس شده‌است.	۳۱۳، ۳۲۰، ۴۲۵، ۵۰۵، ۵۱۷، ۵۳۵، ۵۷۸، ۶۶۰، ۶۸۶، ۷۵۳، ۷۷۳، ۸۱۶، ۱۰۰۲، ۱۰۶۵، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۴۰۴، ۱۴۱۹، ۱۴۷۵، ۱۶۰۵، ۱۶۴۶، ۱۸۷۷، ۱۸۸۱، ۱۹۴۱
شماره ۸ رباعی که انتساب آن به سنایی اقوی است.	۴۰۹، ۶۶۷، ۶۶۸، ۱۱۶۲، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۶۶۵، ۱۴۴۷
شماره ۳ رباعی دیگر که از سنایی یا شاعری دیگر است.	۱۸۲۸، ۱۸۱۶، ۱۴۹۳

پی‌نوشت

۱. «ش»: نشانه شماره رباعی در دیوان کبیر به تصحیح فروزانفر است.
۲. «عد، فذ، چت، خب، مق، فا»: علائم اختصاری نسخه‌های استفاده‌شده فروزانفر در تصحیح رباعیات دیوان کبیر است؛ «عد»: نسخه کتابخانه اسعد افندی، «فذ»: نسخه قونیه، «چت»: نسخه کتابخانه مستر چستر بی‌تی، «خب»: نسخه بلدیۀ استانبول، «مق»: نسخه موزۀ قونیه، «فا»: نسخه فیه‌مافیه محفوظ در کتابخانه استانبول.
۳. 📖 نشانه و علامت «دیوان سنایی» به تصحیح مدرس رضوی است.
۴. 📄 نشانه و علامت «نسخ خطی دیوان سنایی» است.
۵. *** در پایان داده‌های هر رباعی، به جای عبارت «تحلیل انتساب رباعی» آمده‌است.

منابع

- اخسیکتی، ا. ۱۳۳۷. دیوان/شعار، به تصحیح ر. فرخ، تهران: کتابفروشی رودکی.
- تبریزی، ش. ۱۳۸۵. مقالات شمس، تصحیح م. موحد، تهران: خوارزمی.
- حسینی اشکوری، س. ۱۳۸۵. سفینه صائب. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- الخرائلی النیشابوری، ح. ۱۳۷۸. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۴، به کوشش م. یاحقی و م. ناصح، مشهد: پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- خویی، ح. ۱۳۷۹. مجموعه آثار حسام‌الدین خویی، به کوشش ص. عباس‌زاده، تهران: میراث مکتوب.

- رازی، ن. ۱۳۸۹. *مرصاد العباد*، به اهتمام م. ریاحی، تهران: علمی فرهنگی.
- رحیمی زنگنه، ا. یاری گلدره، س. رحمتیان، ل. ۱۳۹۶. «بازشناسی منبع ۳۸ رباعی منسوب به مولانا در متون ادبی و تاریخی». *تاریخ ادبیات*، (۸۱): ۳۶-۴۸.
- ریاحی، م. ۱۳۷۵. *نزهة المجالس (مقدمه و تعلیقات)*، ج. شروانی، تهران: علمی.
- سعد سلمان، م. ۱۳۳۹. *دیوان اشعار*، به تصحیح ر. یاسمی، تهران: پیروز.
- سمعانی، ش. ۱۳۸۴. *روح‌الارواح*، به کوشش ن. مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی.
- سنایی غزنوی، ا. ۱۳۸۸. *دیوان*، به اهتمام م. مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- سیفی نیشابوری، ع. ۱۳۹۹. *رسائل العشاق و وسائل المشتاق*، به کوشش ج. بشری، تهران: مجموعه انتشارات تاریخی و ادبی دکتر محمود افشار.
- شروانی، ج. ۱۳۷۵. *نزهة المجالس*، به تصحیح و تحقیق م. ریاحی، تهران: علمی.
- شعبانی، م. ۱۳۸۹. «مولوی صوفی ترانه گو (بررسی رباعیات مولوی و جایگاه آن در شعر فارسی)»، کتاب *ماه ادبیات*، (۴۲): ۲۲-۴۱.
- شفیعی کدکنی، م. ۱۳۸۷. *غزلیات شمس تبریز*، تهران: سخن.
- شمیسا، س. ۱۳۷۴. *سیر رباعی در شعر فارسی*، تهران: فردوس.
- الظهیری الکاتب السمرقندی. ۱۳۴۹. *اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة*، به کوشش ج. شعار، تهران: دانشگاه تهران.
- عوفی، م. ۱۳۵۳. *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*، تصحیح ا. مصفا و م. مصفا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عوفی، م. ۱۳۵۵. *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*. (باب دوم و سوم از قسم اول)، تصحیح م. معین، تهران: دانشگاه تهران.
- غزنوی، س. ۱۳۸۴. *مقامات زنده پیل*، تصحیح ج. موید، تهران: علمی فرهنگی.
- کاشانی، ا. ۱۳۱۱. *رباعیات باباافضل*، به اهتمام س. نفیسی، تهران: کتابخانه دانشکده.
- کرمانی، ا. ۱۳۶۶. *دیوان رباعیات*، به اهتمام ا. ابومحبوب و مقدمه م. باستانی پاریزی، تهران: سروش.
- گنجوی، م. ۱۳۹۱. *دیوان مهستی*، به اهتمام ج. پور، ا. نیازی و ه. اسعدی، تبریز: شایسته.
- لمعه السراج للحضرة التاج*. ۱۳۴۸. منسوب به شمس‌الدین محمد دقایقی مروزی و تاج‌الدین محمود بن محمد بن عبدالکریم، به کوشش م. روشن، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لوئیس، ف. ۱۳۸۳. *مولوی: دیروز و امروز*، شرق و غرب، ترجمه ف. فرهنگدفر، تهران: نشر ثالث.
- مرادی، ا. وفایی، ا. ۱۳۹۵. *سفینه کهن رباعیات*، تهران: سخن.
- مشتاق مهر، ر. ۱۳۹۶. «مآخذ استشهدات شعری فارسی مکتوبات مولانا و تکملة آن»، *کهن‌نامه ادب پارسی*، (۸): ۷۷-۱۰۶.
- منشی، ن. ۱۳۹۱. *کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح م. مینوی، تهران: دانشگاه تهران.

منور، م. ۱۳۸۱. *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، تصحیح م. شفیعی کدکنی، تهران: آگاه.
مولوی، ج. ۱۳۶۳. *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، ج ۸، تصحیح و حواشی ب. فروزانفر، تهران: دانشگاه تهران.

مولوی، ج. ۱۳۷۱. *مکتوبات*، به کوشش ت. سبحانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
میبدی، ا. ۱۳۶۳. *کشف الاسرار و عدة الابرار*، ج ۲، به کوشش ع. حکمت، تهران: امیرکبیر.
میرافضی، س. ۱۳۷۶. «*هروارد کرمانی و رباعیات سرگردان*»، معارف، (۱۴): ۲۴-۳۶.
میرافضی، س. ۱۳۹۴. *جنگ رباعی: بازیابی و تصحیح رباعیات کهن پارسی*، تهران: سخن.
همدانی، ع. ۱۳۷۷. *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، به کوشش ع. منزوی و ع. عسیران، تهران: اساطیر.

نسخ خطی

نسخه مجموعه سفینه تبریز، ابوالمجد تبریزی، (۷۲۱ق)، شماره ۱۴۵۹۰، مجلس شورای اسلامی.
نسخه مجموعه دوازده شاعر، شماره ۱۷۰، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
نسخه مکاتبات عین‌القضات، بخش دوم، شماره ۱۶۶ ف، (۶۶۸ق)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
نسخه دیوان انوری، ۵۱ف، (۷۰۸ق)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
نسخه دیوان سنایی، موزه کابل، کتابت در نیمه دوم قرن ششم هجری قمری.
نسخه دیوان سنایی، کتابخانه بایزید ولی‌الدین ترکیه، به شماره ۱۳۴ (۶۸۴ق) کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

نسخه دیوان سنایی، به شماره ۱۳۴۷۱ (۸۳۷ق)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
نسخه دیوان سنایی، دست‌نویس شماره ۲۳۲ (۱۰۰۳ق)، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
نسخه دیوان سنایی، دست‌نویس شماره ۵۲۴۱ (فرن ۱۱)، کتابخانه ملک.
نسخه دیوان سنایی، به شماره ۹۹۶ (قرن ۱۱)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
نسخه دیوان سنایی، به شماره ۹۹۷ (۱۲۷۴ق)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

ذکر شمه‌ای از محاسن نسخه تهران در خوانش دیوان خاقانی

امیر سلطان محمدی^۱

سیدمنصور سادات ابراهیمی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۲

چکیده

خاقانی از خیال‌پردازترین شعرای زبان فارسی است. دریافت زوایای شعر او که در پرده باریک‌اندیشی، خیال‌انگیزی، بهره‌گیری از علوم و فرهنگ عامه مستور است، از همان آغازین روزها کسانی چون شادی‌آبادی، معموری و آذری را به شرح اشعار وی واداشت. از آن پس کاتبان، شارحان و مصححان در گذرگاه خاقانی‌پژوهی، این بار سنگین را با خود تا دنیای چاپ و طبع آورده‌اند. پیچیدگی دیوان خاقانی، لغزشگاه همه خاقانی‌پژوهان گردیده‌است؛ چنانکه هیچ نسخه، تصحیح و شرحی مبرا از عیب نیست. یکی از نسخ در تصحیح‌ها، طبع عبدالرسولی، موسوم به نسخه تهران بود. سجادی با بهره‌گیری از نسخ لندن به‌عنوان نسخه اساس و نسخ معتبر دیگر در کنار نسخه تهران بار دیگر دیوان خاقانی را منتشر کرد. بعد از او نیز کرازلی و منصور در این راه گام نهادند. با اینکه تصحیح سجادی بعد از طبع عبدالرسولی بود، اما در برخی موارد هنوز ضبط نسخه تهران بر طبع سجادی برتری دارد. سجادی غالباً به خاطر اعتماد به نسخه لندن و برای ارائه وجهی جدید، مأنوس و متفاوت، وجه صحیح نسخه تهران را نادیده گرفته، موارد سقیم را وارد متن خود کرده‌است. در این مقاله نمونه‌هایی از وجوه نسخه تهران که در بیشتر موارد منحصر و غریب است، ارائه می‌شود و براهین صحت این وجوه با دلایل درون‌متنی، بیرون‌متنی، پیرامتنی و زیبایی‌شناسی اقامه می‌گردد.

واژگان کلیدی: خاقانی، دیوان، تصحیح، نسخه تهران

✉ amirsoltanmohamadi6@gmail.com

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان،

اصفهان، ایران. (نویسنده مسؤول)

۲. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.

۱- مقدمه

ذکر پژوهش‌ها در زمینه دیوان خاقانی مجالی مفصل می‌طلبد. اولین تصحیح علمی از دیوان خاقانی را علی عبدالرسولی (سوی طبع نامطبوع هند) به دست داد. طبع وی، موسوم به نسخه تهران، براساس مقابله نسخه ملک‌الشعراى بهار، نسخه صادق انصاری و چند نسخه کهن دیگر است که مصحح شناسنامه‌ای از آنها به دست نداده‌است. بعد از عبدالرسولی، سجادی با بهره‌گیری از نسخه لندن به عنوان نسخه اساس و کمک گرفتن از نسخه تهران، پاریس، مجلس و نسخه صادق انصاری دیوانی از خاقانی ارائه داد که فاصله زیادی با متنی منقح از دیوان خاقانی دارد. با اینکه او با تکیه بر نسخه لندن از همه نسخ به شکل التقاطی بهره برده است، اما در طبعش گاه مواردی از نسخه تهران به حاشیه متن رفته‌اند که با توجه به شواهد درون متنی (شعر خاقانی)، برون متنی (شعر شاعران دیگر)، زیبایی‌شناسی و معلومات پیرامتنی (آثار جانبی دیگر علوم)، ارجح به نظر می‌رسند.

نگارندگان با توجه به اهمیت خاقانی در عرصه ادبیات فارسی و عظمت و اقتدار او در عرصه شعری در تمام تاریخ ادبیات فارسی، با سنجش وجوه موارد گزینش سجادی و طبع‌های دیگر مثل کزازی و منصور و مقایسه آن با نسخه تهران به اثبات صحت برخی از موارد در نسخه تهران به اندازه ضیق مجال پرداخته‌اند.

البته نتیجه تحقیق نگارندگان به معنی برتری همه جانبه نسخه تهران نیست، زیرا در مواردی این نسخه نیز لغزش دارد. این تحقیق مزایای این نسخه را در خوانش دیوان خاقانی به اندازه مجال تعریف شده و اهمیت آن را برای تصحیحات بعدی روشن خواهد ساخت.

۲- متن مقاله

در موارد ذیل برخی وجوه متفاوت در نسخه تهران و دیگر نسخ ذکر می‌گردد و علل برتری این نسخه با بررسی‌های جنبی عیان می‌گردد.

نه حواس یا نه خراس؟

ز نه حواس برون شو به کوی هشت صفات که هست حاصل این هشت، هشت باغ بقا
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۱۳)

نسخه تهران، تنها نسخه‌ای است که به جای وجه «نه حواس» وجه «نه خراس» را ضبط کرده است و به دلایلی که خواهد آمد، همین ضبط ارجح است.

اولا باید گفت: «نه حواس» هیچ توجیه معنایی و بیرونی برای انسان ندارد و انسان همیشه به داشتن پنج حس ظاهر و پنج حس باطن شهره است و این موضوع در کتب منطقی نیز مندرج است (نک. ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۲۵۲-۲۵۵ و رازی، ق ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۳۵-۳۴۴).

ظاهرا همین نسخه‌های سقیم باعث تراشیدن مدخلی تحت عنوان «نه حواس» در «فرهنگ معین» گردیده و توجیهی به این وجه برای آن ذکر شده‌است که نه حواس یعنی ده حواس به جز حس مشترک. اینکه چرا باید حس مشترک از ده حواس منفک گردد و چرا حواس دیگر نباید از این ده حس جدا شوند و حس مشترک چه فضلی دارد که خاقانی مخاطب را از نه حواس منع می‌کند، ولی از حس مشترک منع نمی‌کند، سوال‌های بی‌پاسخی است که دلالت بر توجیه‌تراشی این مدخل در فرهنگ معین می‌کند. حس مشترک امتیاز خاصی نسبت به دیگر حواس که تعلق دنیوی را از انسان منقطع کند، ندارد و از قضا مدرک محسوسات گوناگون است و این امتیازی است که حس واهمه نیز دارد و فضلی برای قوه مشترک نیست (نک. ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۵۹؛ بهمنیار، ۱۳۴۹: ۷۸۳-۷۸۶؛ رازی، ق ۱۴۱۰، ج ۲: ۳۳۵). با این اوصاف، لزومی ندارد خاقانی این حس^(۱) را از دیگر حواس مستثنا کند. نهایتا اینکه در نظر حکما حواس باطن منفی تلقی نمی‌شوند و این حواس ظاهر است که مانع درک درست حواس باطن (نک. نصیرالدین طوسی، ق ۱۴۰۲، ج ۲: ۳۴۶-۳۳۲) است و باید با تصفیۀ آن به حواس دیگر که عامل ارتباط با جهان دیگر است، رسید (نک. نسفی، ۱۳۷۷: ۱۱۴). درحقیقت حواس باطن نامطلوب نیستند که خاقانی مخاطب را از آنها منع کند.

نکته دیگر قرینه‌سازی‌هایی است که در اشعار خاقانی راهگشای حل برخی ابیات است؛ چه تناسب‌های لفظی و چه معنایی. در بیت قبل از بیت مورد بحث ما، بیت زیر آمده‌است:

ز چار ارکان برگرد و پنج ارکان جوی که هست فایده(قائد)زین پنج، پنج نوبت لا
(۱۳: ۱۳۸۸)

به لحاظ تناسب معنایی چهار ارکان مقابل نه خراس است، چهار ارکان مجازا یعنی دنیای ماده و نه خراس نیز به معنای نه آسمان و مجازا دنیا است. نکته دیگر اینکه خراس به معنای آسمان بزرگ (دهخدا، ذیل خراس) به خاطر گردان بودن متناسب با عقیده قدما مبنی بر گردان بودن آسمان از یک طرف و نه طبقه بودن آسمان از طرف دیگر با بیت مورد بحث تناسب تام دارد و خاقانی و دیگر شاعران، آسمان و دنیا را بارها به خراس تشبیه کرده‌اند:

ای خداوند این کبود خراس بر تو از بنده صد هزار سپاس
(ناصر خسرو، ۱۳۸۹: ۲۵۴)

دوری کن ازین خراس گردان کو دور شد از خلاص مردان
(نظامی، ۱۳۸۹: ۲۶۵)
نی نی من از خراس فلک برگزیده‌ام سر زان سوی فلک به تماشا برآورم
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۲۴۴)

این نوع تشبیه به دلیل وجود لخت «آس» در آسمان مزید چنین تخیلی گردیده‌است. نکته دیگر اینکه اصولاً جانوران در خراس چشم بسته‌اند و خاقانی می‌خواهد مخاطبان خود را از این چشم‌بستگی تحذیر کند؛ مولانا در این باب و در ذم حواس انسانی گوید:

پیش عقل شهر کلی این حواس چون خران چشم‌بسته در خراس
(۱۳۶۲: ۴۰۸)

نهایتاً اینکه اگر کسی از خراس بیرون بیاید وارد کوچه می‌شود و در شعر خاقانی نیز باید از خراس دنیا بیرون آمد تا وارد کوی هشت صفات گردید.

حضور یا ولوغ؟

خود به حضور سگی بحر نگردد نجس خود به وجود خری خلد نیابد وبا
(۱۳۸۸: ۳۸)

در تمامی نسخ، جز نسخه تهران وجه مضبوط حضور است، اما در نسخه تهران «ولوغ» ضبط گردیده‌است. بی‌شک اصل «اصالت وجه غریب» در نسخه‌شناسی هر پژوهنده‌ای را مایل به بررسی وجه غریب ولوغ می‌کند. ولوغ در معنای آب خوردن سگ با زبان (نک. فیروزآبادی: ذیل ولوغ) است. اما این تمام ماجرا نیست؛ حکم «ولوغ کلاب» یکی احادیث متواتر و منقول از پیامبر و حکم آن از بحث‌های فقهی مهم بوده (نک. شافعی العمرانی، ج ۱، ۲۰۰۰: ۴۳۴ و ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۴ق، ج ۲۷: ۱۹۴) و بی‌شک خاقانی به پشتوانه این حدیث، مصرع اول خود را مزین به تلمیح کرده‌است و با وجه حضور این تلمیح، معیوب خواهد شد. علاوه بر بحث روایی و فقهی ولوغ کلاب، در امثال سائر اعراب نیز دقیقاً ترجمه مصرع مورد بحث خاقانی با ضبط ولوغ وارد است و دلیل است بر صحت وجه ولوغ؛ در شرح سنن ابی‌داوود از قضا درباب فضایی موازی با بیت خاقانی که نکوهش حساد و دشمنان است، آمده:

«حسد الفتی اذا لمینالوا شاوله والقوم اعداء له و خصوم
(۱۳۸۸: ۳۸)

و فی مثل السائر: البحر لایکدره وقع الذباب و لاینجسه ولوغ الکلاب» (۱۴۲۰: ج ۳: ۴۹۹). دور است که ذهن نکته‌دان خاقانی با براهین روشنی چنین وجه حضور را گزیده باشد و دیگران

ولوغ را وارد متن او کرده باشند، اما عکس این احتمال کاملاً روشن و مستغنی از هر توضیحی است (نک. سلطان محمدی و سادات ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۲۰۳).

دیت‌ستان یا ندب‌ستان؟

دل خاکی به دست‌خون افتاد اشک خونین دیت‌ستان برخاست
(۱۳۸۸: ۶۰)

دیت‌ستان به لحاظ معنایی، ماحصل منطقی ندارد. اشک از چه کسی می‌خواهد دیت بگیرد و چرا؟ دل خاقانی به مرحله دست‌خون (شرط‌بندی بر سر اعضای بدن) رسیده‌است و مرسوم نیست اگر هم کسی عضوی را باخته باشد، در گرو‌بندی از کسی دیت بستاند. استعلامی (۱۳۸۷: ۲۶۵) بدون توجه به این بحث نوشته‌است خون قمارباز را می‌ریزند و دیه‌ای هم نمی‌پردازند. این بی‌توجهی سوای هم‌خوان نبودن فضای بیت با شرح وی است. نسخه تهران وجه «ندب‌ستان» را دارد که علاوه بر تناسب معنایی که با دست‌خون به لحاظ لوازم بازی نرد دارد، به لحاظ منطقی نیز معنایی درخور دارد. ندب به معنای آن چیزی است که بر سر آن گرو‌بندند. مالی که در سبق و رمایه به برنده داده می‌شود (نک. دهخدا، ذیل ندب). برزگر خالقی (۱۳۸۸: ۳۱۹) و کزازی (۱۳۸۸: ۱۲۶) با اینکه وجه ندب‌ستان را انتخاب کرده‌اند، شرحی کلی از بیت داده‌اند و دلیلی برای گزینش درست خود ارائه نکرده‌اند. طبق عقاید قدما اشک، حاصل حرارتی است که از دل به شکل بخار به دماغ می‌آید و از چشم جاری می‌گردد. با این توضیحات دل خاکی قبل از رسیدن به مرحله دست‌خون اشک را که دارایی او بوده‌است، ریخته و در مرحله دست‌خون دلو را بر سر تمام هستی خود که خون است، بسته‌است (نک. تفضلی، ۱۳۷۴: ۸۵-۸۶) و اشک گرو آن را که خون دل است، طلبیده و ریخته است. متناسب با همین مضمون، حافظ می‌گوید:

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود
(۱۳۸۵: ۲۸۶)

و این بیت دیگر حافظ دقیقاً بیان دیگری از بیت مورد بحث است که بعد از ریختن اشک نوبت به ریختن خون جگر می‌رسد که تمام دارایی جگر است:

در هجر تو گر چشم مرا آب نماند^(۲) گو خون جگر ریز که معذور نماندست
(۱۳۶۲: ۹۴)

نکته ظریف و پایانی که به لحاظ زیبایی‌شناسی ضبط نسخه تهران را موجه و مرجع جلوه می‌دهد، این است که خود ندب به معنای گریه کردن بر مرده و ذکر محاسن او بیان شده‌است و با ندبه (زاری کردن) از یک ریشه است و از این جهت و با وجه «ندب» ایهام بسیار زیبایی در بیت پدیدار می‌گردد. به یک معنا اینکه اشک خونین از دل بر سر گروی که با او بسته (دستخون) وجه گرو (ندب) را می‌ستاند و در معنای دیگر اینکه چشم برای دل که به دستخون افتاده و هستی خود را باخته‌است، گریه و زاری می‌کند و از این رو ندب با اشک تناسب تام و تمامی دارد.

مقری مصروع یا مقری مصر؟

به زلف مقری مصروع و مودن بسطام به سر مناره مودن، به لب تنور قطاب

(۱۳۸۸: ۵۵)

این بیت در سوگندنامه پرطمطراق خاقانی مضبوط است. این بیت نیز مانند قسمت دوم و سوم سوگندهای خاقانی طنزآمیز است و تعریض دارد. در مصرع اول بیت، خاقانی به زلف قاریان و مودنان قسم می‌خورد. از آنجا که خاقانی در بسیاری از ابیات به قرینه‌سازی پایبند است، باید در مصرع اول به قرینه بسطام جای‌نام دیگری بیاید و این جای‌نام از قضا در نسخه تهران استنساخ گردیده‌است و آن به جای وجه مبهم و نامناسب «مصروع»، «مصر» است. از آنجا که در لخت دوم مصرع اول به مودن بسطام اشاره شده‌است پس در لخت اول مصرع نیز باید به قاریان شهر یا جایی اشاره رود که در حقیقت این جای متناسب با نسخه تهران مصر است. نکته‌ای که به لحاظ تاریخی مؤید وجه نسخه تهران است این است که قاریان مصر در طول تاریخ همیشه شهره بوده‌اند و ناصر خسرو (۱۳۷۰: ۶۲) نیز در سفرنامه خود از حضور پررنگ قاریان مصری یاد می‌کند. نکته دیگری که ضبط مصر را تأیید می‌کند، این است که در زمانه خاقانی مصریان اسماعیلی مذهب هستند و چنانکه مشهور است اسماعیلیان گیسوان خود را بلند می‌گذاشته‌اند، چنانکه ناصر خسرو می‌گوید:

گیسوی من به سوی من ند و ریحان است گر به چشم تو همی تافته مار آید

(همو، ۱۳۸۶: ۱۶۵)

از این رو، خاقانی به طنز به گیسوان آنها قسم یاد می‌کند.

نظر یا ظفر؟

کشت امید چون نرویانند گریه کو فتح باب هر نظر است

(۱۳۸۸: ۶۷)

مطابق ضبط سجادی که ضبط اکثریت نسخ نیز هست، بیت به لحاظ معنایی، سست به نظر می‌رسد. کزازی (۱۳۸۸: ۳۳۶) در شرح خود به این بیت نپرداخته‌است. برزگر خالقی نیز با اینکه ظفر آورده، توضیحی در باب گزینش خود نیاورده‌است. استعلامی (۱۳۸۷: ۲۷۹) اما نظر را آورده و نوشته‌است: چرا گریه باعث برآوردن آرزوها نمی‌شود که هیچ ربطی به فضای بیت ندارد! فتح باب در یکی از دو معنای، گشایش در و باران (به استعاره گریه) (نک. سلطان محمدی و سادات ابراهیمی، ۱۳۹۵: ۷۵-۷۸) برای همخوانی با «نظر» ناملموس و نامأنوس است و ایهام پرداخته ذهن خاقانی در این باب مخدوش می‌گردد. گریه باعث گشایش چشم نمی‌شود، بلکه ضعف چشم و سپیدی آن را باعث می‌گردد و شواهد شعری در این زمینه بسیار و مضمون مستغنی از ذکر شاهد است. گریه در روایات و مضامین شعری عامل گشایش و پیروزی است و این مضمون متناسب است با وجه «ظفر» که در نسخه تهران مضبوط است؛ برای مثال در مثنوی در داستان کودک حلوا فروش آمده‌است:

تا نگرید کودک حلوا فروش بحر رحمت در نمی‌آید به جوش

(۱۳۶۲: ۲۲۱)

و از قضا اینکه گریه عامل رحمت و گشایش است، پایه‌ی روایی بسیار مستحکمی دارد (نک. جاحظ، ۱۹۴۸، ج ۳: ۱۵۱؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۲، ج ۵: ۲۳۵ و ابن‌قتیبه، ۱۹۲۸، ج ۲: ۳۵۹). از این رو گریه در احادیث ائمه و مشایخ ممدوح و خشک‌چشمی مذموم بوده‌است (نک. سلمی، ۱۹۵۳، ج ۱: ۸۱). اهمیت گریه برای جذب رحمت خدا و گشایش و ظفر به حدی بوده که مجالسی با نام «محضر» برپا می‌شده و در آن حاضران می‌گریستند و پس از آن طعام می‌خورده‌اند (ابونعیم اصفهانی، ۱۹۳۲، ج ۲: ۳۴۷). نکته دیگر اینکه فتح و ظفر را خاقانی بارها در کنار هم آورده‌است:

مس ملکت زر از آن گشت که وقف کف اوست کیمیایی که ز فتح و ظفر آمیخته‌اند

(۱۳۸۸: ۱۱۹)

بحث دیگری که ضبط ظفر را تأیید می‌کند این است که ظفر در معنای زمین پست گیاهناک است (نک. دهخدا، ۱۳۳۶: ذیل ظفر) که با کشت و رویدن ایهام تناسب زیبایی برقرار می‌کند که از ویژگی‌های سبکی خاقانی است. همچنین ظفر یادآورد ظفرالعین که بیماری است که بر ملتحم پدید آید و علامتش آن باشد که چون درنگری در طبقه ملتحم، جسمی بینی از ماق رسته عصبانی و بر روی ملتحم بررفته و نسج کرده و فراخ شده و هر روز زیادت می‌شود تا بررود بر طبقه قرنی، و باشد که برسد تا به حدقه، و باشد که حدقه را

بپوشاند و بینایی بازدارد؛ و باشد که ناخنه هم از ماق بروید و هم از لحاظ و از هر دو سو بر طبقه ملتحم برود تا از هر دو سو در هم آید و حدقه را بپوشاند و چشم را تاریک کند» (جرجانی یمانی، ۱۳۹۱: ۱۶۲) و نیز یکی از دلایل آن آب دویدن زیاد از چشم است (همان: ۱۶۳).

مرغ ناله‌آور یا مرغ نامه‌آور؟

کم ز مرغ ناله‌آور نیست نزد بیدلان یاسج ترکان غمزش کز کمان افشاندہ‌اند
(۱۳۸۸: ۱۰۷)

وجه «ناله‌آور» علاوه بر اینکه غریب است، متناسب با فضای بیت و مفهوم نیز نیست. استعلامی (۱۳۸۷: ۴۰۰) برای توجیه همین وجه شرحی عجیب و دور از ذهن از بیت ارائه داده؛ «در مقابل غمزۀ او جواب این است که عاشق چون مرغ بنالد!». مشهود است که هیچ ارتباطی بین شرح و بیت نیست. اصولاً عشاق برای رسیدن پیام از معشوق منتظر مرغ نامه‌آور هستند نه مرغ ناله‌آور. برزگر خالقی نیز وجه نامه‌آور را بدون توضیحی برای ترجیح این وجه آورده است. ضمن اینکه کمان ابروی معشوق با ناز و کرشمه‌اش پیامی به عاشق می‌رساند و از این رو برابرنهادی آن با مرغ نامه‌آور درست است. بنابراین وجه «مرغ نامه‌آور» که در نسخه تهران آمده است، مرجح می‌نماید. حافظ در پیام‌رسانی ابروی معشوق می‌گوید:

عفاله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد به عشوہ ہم پیامی بر سر بیمار می‌آورد
(۱۳۸۵: ۱۹۸)

میوه و شاخه یا سایه و شایه؟

نخل موصل شدہ ترنج و رطب داشت میوه و شاخش فراخ و تام برآمد
(۱۳۸۸: ۱۴۶)

بیت در مدح «رکن‌الدین محمد بن عبدالرحمن» است و محصول خوابی که خاقانی دیده است. در وجه بالا، هر چند به ظاهر مشکلی نیست اما اگر در مصراع دوم قائل به لف و نشر باشیم، میوه یا شاخه نمی‌تواند فراخ باشند، میوه در رسیدگی و تام بودن به نقطه کمال می‌رسد و شاخه در بلندی. اصولاً از میوه و سایه درختان استفاده می‌شود و اگر درخت بی‌میوه باشد، سایه او مطلوب است. از بین شارحان استعلامی (۱۳۸۷: ۵۰۹) و برزگر خالقی (۱۳۸۸: ۶۱۶) بی‌توجه به این ظرایف با تسامح از شرح بیت در گذشته‌اند. خاقانی فرزند خود را به سرو تشبیه کرده و سایه او را خواستار است:

راه درمانش بجوید و بکوشید در آنک
سرو و خورشید مرا سایه و فر باز دهید
(۱۳۸۸: ۱۶۳)

و گستردگی سایه درخت مضمون شعریِ پرتکراری است و اصولاً گستردن سایه جدای از درخت مناسب است؛ فردوسی در باب رستم از زبان فرامرز می‌گوید:

نبد جای تن را همی بر دو تخت
تنی بود و گر سایه‌گستر درخت
(۱۳۸۶، دفتر ۵: ۴۵۹)

با این اوصاف وجه «سایه و شایه» که در معنای سایه و میوه درخت است و مضبوط در نسخه تهران، مناسب‌تر است. این همان وجهی است که کزازی (۱۳۸۸: ۱۷۸) نیز آن را پذیرفته و شرح کرده اما وی توضیحات نسخه‌شناسی و دلایل ترجیح این وجه را مشخص نکرده‌است. وجه «شایه» به دلیل جناس و نیز اینکه مناسب معنا و فضای بیت است، ارجح می‌نماید. ضمن اینکه غریب بودن وجه شایه، تغییر آن به دست کاتبان را امری کاملاً محتمل می‌سازد و عکس آن ممتنع می‌نماید. از آنجا که برخی کاتبان این واژه را نامأنوس یافته‌اند آن را به شاخه تبدیل کرده‌اند. نکته برون‌متنی دیگری که این تحریف را به دست کاتبان عیان می‌کند، دست‌بردی است که در شعر نظامی گنجه‌ای در باب همین وجه صورت گرفته‌است. در شرف‌نامه مصحح و حیدر دستگردی دو بیت به شکل زیر مسطور است:

برومند باد آن همایون درخت
که در سایه او توان برد رخت
گه از میوه آرایش خوان دهد
گه از سایه آرایش جان دهد
(۱۳۸۸: ۱۳۴)

در لغت‌نامه دهخدا (ذیل شایه) این دو بیت به نقل از فرهنگ نظام به جای «میوه» در مصرع سوم «شایه» ضبط شده‌است که بی‌شک برگرفته از نسخه‌ای اصیل است. سبک مشترک نظامی و خاقانی، جغرافیا و تاریخ مشترک و تعاملات شعری این دو دلیل محکمی برای اصالت وجه کمرنگ‌شده (شایه) در آثار این دو شاعر است.

آبله یا آینه؟

آبله سینه دید زلزله آه من
سقف فلک را به صبح کرده خراب و بیاب
(۱۳۸۸: ۴۷)

هرچند در مضامین شعری میان آه و آبله علاوه بر آه و آینه رابطه‌ای پرتکرار وجود دارد، اما اصولاً آه باعث آبله بر روی لب می‌گردد نه آبله روی سینه، و خاقانی خود بارها در اشعارش به رابطه لب و آبله پرداخته‌است.

بینی که لب دجله کف چون به دهان آورد گویی ز تف آهش لب آبله زد چندان
(همان: ۳۵۸)

و گویا همین ضایعه سبق‌الذهنی باعث متبادر شدن واژه آبله به جای آینه در ذهن کاتبان گردیده است، ضمن اینکه خاقانی در این موضع اصلاً قصد ندارد بگوید که آه او باعث آبله سینه گردیده است، خاقانی در اینجا از تأثیر آه خود در خراب کردن و تأثیر گذاشتن بر فلک صحبت می‌کند. او بارها با آه خود و تأثیر آن بر فلک مضمون‌سازی کرده است:

تیرباران دعا دارم سپر چون نکند این کهن‌گرگ خشن بارانی از غوغای من
(همان: ۳۲۱)
آه جان‌فرسای اگر در سینه نشکستی مرا اینکه جان فرسودم از آه، آسمان فرسودمی
(همان: ۴۴۲)

نهایتاً باید گفت بیت در طبع سجادی معنایی مطلوب ندارد و دو مصرع به شکلی بی‌اندام، بی‌معنا می‌شوند، ضمن اینکه از فضای قصیده که در این بخش به شکل روایی است (آمدن خضر به بالین خاقانی و خطاب کردن او) نیز منفک خواهد شد. با توجه به وجه مثبت در طبع سجادی، مشخص نیست نهاد بیت در مصرع اول «آبله سینه» است یا «زلزله آه من» یا خضر. استعلامی (۱۳۸۷: ۲۲۲) با پذیرش این وجه معنایی ارائه کرده است که به لحاظ منطق شعری و نحوی سست است. وی نوشته: خضر آبله سینه (زخم عشق) را می‌بیند و نیز می‌بیند که آه سوزناک دارد به آسمان می‌رسد. این معنا با ساختار دستوری بیت همخوان نیست، اما استعلامی برای توجیه آن دست به چنین معناسازی غریبی زده است. وجه منفرد نسخه تهران هم به لحاظ منطق روایی مطلع جدید و هم به لحاظ دستوری، معنایی مطبوع دارد:

ز آینه سینه دید زلزله آه من سقف فلک را به صبح کرده خراب و بیاب

خاقانی در این بیت با اشاره به یک مضمون عرفانی-ادبی و حتی قرآنی^(۳) که دل چون آینه محل تجلی حقایق است (نک. ابن‌کمونه، ۱۴۰۲: ۵۸۶ و قشیری، ۱۹۸۹: ۱۷۶) این فضا را پرداخته است. خاقانی در جای دیگر می‌گوید:

ساختم آینه دل یافتم آب حیات گرچه باور نایدت هم خضر و هم اسکندر
(۱۳۸۸: ۲۴۸)

ضمن اینکه همراهی سینه که مجازاً در معنای قلب است و فلک را می‌توان ناشی از توجه خاقانی به حدیثی چون «قلب المومن عرش الله» پنداشت. با این اوصاف خضر از آینه دل که محل کسب معرفت است، دریافت که زلزله آه من چگونه سقف فلک را ویران کرد. چنانکه آمد

زلزله آه منظور همان دعای صبحگاهی است که فلک را می‌فرساید. نهایتاً اینکه از آنجا که سقف‌ها گاه آینه‌کاری می‌شده‌اند، وجه آینه تناسب تام با سقف دارد.

از زخم ما فلک یا عنقا ز زخم ما؟

رمح همام گفت که از زخم ما فلک
بریان شود که بابزن او سنان ماست
(۱۳۸۸: ۷۹)

به لحاظ معنایی شاید هر دو پذیرفتنی باشد، اما بریان شدن فلک مستبعد می‌نماید. نسخه تهران از نظر زیبایی‌شناسی و سابقه مضمونی (عنقا ز زخم ما) ارجح است؛ اول اینکه به شکار کردن عنقا در شعر اشاره شده و در مضامین ادبی عنقا شکارشدنی نیست:

عنقا شکار کس نشود دام باز چین	کانجا همیشه باد بدست است دام را
(۱۳۸۵: ۱۱)	
آن می که چو صعوه زو بنوشد	آهنگ کند به صید عنقا
(مولوی، ۱۳۸۷: ۹۳)	
بدین زبان صفت حسن یار نتوان کرد	به طعمه پشه عنقا شکار نتوان کرد
(عراقی، ۱۳۳۸: ۱۸۳)	
عنان بازکش زین تمنای خام	که سیمرغ را کس نیارد به دام
(نظامی، ۱۳۸۸: ۱۹۴)	

نکته دیگری که وجه عنقا را تأیید می‌کند، کلمه بابزن است. اصولاً پرندگان را بعد از شکار به سیخ می‌کشند و عنقا نیز چون پرنده مفروض بوده، با نیزه ممدوح به سیخ کشیده می‌شود:

چو در بیشه روزگار افتد آتش	چو من مرغی از بابزن درنماند
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۵۹۵)	
نکردی یکی مرغ بر بابزن	کارسطو نبودی بر آن رای زن
(نظامی، ۱۳۸۸: ۸۸)	
شاد باش ای عندلیبی کز پی وصف	مرغ بریان طوطی گویا شود بر بابزن
(سنایی، ۱۳۸۸: ۵۲۷)	

نکته دیگر ایهام تبادر بین عنقا و همام است. با پذیرش وجه عنقا، همام از طرفی هما را به ذهن متبادر می‌کند و از طرفی حمّام (کبوتر) را که هر دو نام پرنده‌اند.

جنان یا بیان؟

چهار جوی هشت خلد است اینکه در مدحش مرا
از ره کلک و بنان، طبع و جنان افشانداند
(۱۳۸۸: ۱۱۰)

بیت در ستایش شروانشاه است. در نسخه تهران به جای جنان، بنان مضبوط است که به دلایل معنایی و زیبایی‌شناسی ارجح است؛ اول، خاقانی چهار چیز را که در مدح شروانشاه از آنها بهره گرفته است، چهار جوی خلد می‌داند و آن چهار به قول او قلم، انگشتان، طبع و بیان اوست. محققا جنان (بهشت‌ها) نمی‌تواند به چهار جوی خلد تشبیه شود و به لحاظ منطق معنایی غلط است. از این رو، شارحان نیز یا از ارائه شرح بیت سر باز زده‌اند و به مفردات اکتفا نموده‌اند (برزگر خالقی، ۱۳۸۸: ۴۹۰) یا جنان را تفسیر به دل کرده‌اند که باز هم بی‌مشکل نیست (استعلامی، ۱۳۸۷: ۴۰۶). دوم، خاقانی از راه کلک و بنان، طبع و بیان خود را به روی کاغذ می‌آورد نه طبع و بهشت را. سوم، حضور جنان در کنار طبع، کلک و بنان تنافر تصویری، ولی بیان، تناسب تام با فضای بیت دارد. چهارم، بین بنان و بیان جناس تصحیف و جناس اختلافی ملحوظ است که در وجه جنان نیست، آرایه‌ای که خاقانی صورت‌گرا بدان علاقه‌مند است^(۴):

او آفتاب عصمت و از شرم ذوالجلال نفکنده بر بیان قلم سایه بنان

(۱۳۸۸: ۳۱۰)

نکته دیگر این است که در مضامین ادبی، طبع و بیان به چشمه تشبیه شده‌است و محال می‌نماید خاقانی در قطعات خویش بهشت را به جوی تشبیه کند:

در بیانم آب و در فکر آتش است آبی از آتش مطرز کس ندید

(۱۳۸۸: ۸۷۳)

آنچه در پایان حکم قطعی صحت وجه «بیان» را صادر می‌کند این است که قافیه جنان یک‌بار دیگر در همین مطلع که بیت در آن آمده مکرر شده‌است و ایطائی چنین جلی خاقانی را نسزد. گویا فضای مصرع اول که راجع به بهشت و اجزای آن است، این واژه (جنان) را به ذهن کاتبان متبادر نموده‌است.

دیهمیم افسر یا دیهمیم و گرگر؟

از پی تعظیم سکه‌اش را ز روهینای هند شاه جن و جنیان دیهمیم افسر ساختند

(۱۳۸۸: ۱۱۵)

بیت از ابیاتی است که نیاز به تصحیح التقاطی دارد و نسخه تهران کمک شایانی به دستیابی به وجه اصح می‌کند. در وجه مذکور، وجه اکثریت نسخ، مشخص نیست دیهمیم افسر یعنی چه و اگر مثلاً دیهمیم را که در معنای سربند^(۵) هم آمده‌است (نک. دهخدا) سربند تاج بگیریم، شاه جنیان نیاز به افسر دارد و جنیان لزومی برای داشتن افسر یا دیهمیم افسر ندارند،

زیرا دیهیم و افسر مخصوص شاه است. نسخه مغفول تهران در این رابطه وجهی را ارائه می‌کند که اولاً از عیوب زبانی و معنایی به دور است، در ثانی معنای درخوری نیز دارد که خیال‌پردازی خاقانی در آن ملحوظ است. البته وجه تهران ایرادی نیز دارد که ذکر خواهد شد:

از پی تعظیم سکه‌اش را ز روهینای هند شاه چین را چینیان دیهیم و گرگر ساختند

(۱۳۸۸: ۱۱۵)

بی‌شک نشانه مغفول (را) معضل دستوری معنایی مذکور را حل خواهد کرد. در این وجه چینیان برای شاه چین (غلط بودن وجه «چینیان» که ضبط نسخه تهران است، خواهد آمد) لوازم قدرت را می‌سازند و خودشان دارای لوازم شاهی نیستند. نکته دیگر اینکه وجه غریب «گرگر» در نسخه تهران جای خود را به وجه حشوآلود و مأنوس «افسر» داده است. گرگر در معنای تخت شاهی از آنجا که وجه نامأنوسی بوده در نسخه‌ها سترده شده و افسر به جای آن نشسته است. گرگر در معنای تخت در دره نادره نیز آمده: «اگر کر و کر گروگر گرگر گردون پایه‌اش را بر گردون نیافراختی» (دهخدا: ذیل گرگر و استرآبادی، ۱۳۴۱: ۳۸). نکته پایانی که حکم صحت قطعی گرگر را صادر می‌کند، تکرار قافیۀ افسر در چند بیت قبل در دیگر نسخ است که این ایضا برازنده خاقانی نیست.

اما هنوز بیت معقد و پیچیده است. با توجه به ضبط نسخه تهران مشخص نیست شاه چین کیست و چه ارتباطی بین او و فضای بیت وجود دارد. باید گفت «چینیان» در این نسخه تهران گشته همان اکثریت نسخ یعنی جنیان است. ذهن نکته‌دان و اسطوره‌خوان خاقانی در پردازش این بیت به چند نکته توجه داشته است؛ اول، بسیاری از سازه‌های عجیب به خصوص تخت و تاج شاهان در تاریخ مثل تخت جمشید، اهرام مصر، گرمابه‌ها، کاسه‌ها و همچنین کارهای شگفت به جنیان و دیوان نسبت داده می‌شده است (قزوینی، ۱۹۸۹: ۲۴۱؛ جاحظ، ۱۹۶۵، ج ۶: ۱۸۷ و طوسی، ۱۳۴۵: ۴۹۸). بازتاب این باور در بخش اساطیری شاهنامه در آموختن انواع فنون از دیوان آشکارا جلوه گر است. نکته مهم دیگر اینکه در باورهای عامیانه جنیان از آهن و فلزات ترس دارند و در اینجا برای عظمت شأن ممدوح جنیان تن به ارتباط با فلز می‌دهند. خاقانی خود بار دیگر چنین مضمونی را پرداخته است:

جنیان ترسند از آهن لیک از عشق کفش دیده‌ها بر آهن تیغ یمان افشانده‌اند

(۱۳۸۸: ۱۱۰)

در اینجا نیز اشاره دارد که جنیان شمشیرهای خاص می‌سازند (ابوالمؤید بلخی، ۱۹۹۳: ۳۹۶ و طوسی، ۱۳۴۵: ۴۹۸). حضور کلمه هند، در مصرع اول وجه چین را تأیید می‌کند، اما همین وجه

چین به غلط وجه چینیان را به جای جنیان به ذهن برخی از نساخ متبادر کرده‌است. از این‌رو شکل نهایی و صحیح بیت با کمک از نسخه تهران به شکل زیر است:

از پی تعظیم سکه‌اش را ز روہینای ہند شاہ چین را جنیان دیہیم و گرگر ساختند

(۱۳۸۸: ۱۱۵)

یعنی چینیان برای بزرگداشت سکه ممدوح که از جنس روہیناست از ہمین فلز جوہردار روہینا برای شاہ چین تاج و تخت ساخته‌اند.

گلبانگ یا گلبام؟

صبح گلفام شد ارواح طلب تا نگرند کوس گلبانگ زد ابدال نگر تا شنوند

(۱۳۸۸: ۱۰۰)

خاقانی در توصیف فضای مطبوع صبح در قصیده «کنز الرکاز» این بیت را سروده‌است. در نسخه تهران به جای وجه «گلبانگ» وجه «گلبام» استخدام شده‌است و به دلایلی مرجح به نظر می‌رسد. اول به خاطر تناسب لفظی بین گلبام با گلفام که در همان موضع از مصرع اول آمده‌است. نکته دیگر غرابت وجه گلبام است که به لحاظ نسخه‌پژوهی اهمیت بیشتری دارد. از آنجا که این وجه غریب برای برخی کاتبان وجه نامأنوسی بوده‌است و لاجرم معنای آن را در نمی‌یافته‌اند، آن را به وجه مأنوس گلبانگ تبدیل کرده‌اند. حال آنکه از آنچه در اشعار خاقانی و نظامی برمی‌آید، گلبام گویا واژه‌ای بوده‌است متعلق به نواحی آذربایجان و اران و در معنای صدای کوس بامدادی، زیرا در اشعار خاقانی، این واژه در همراه با فضای صبح به کار رفته‌است، ضمن اینکه بخش دوم این واژه «بام» همان معنای بامداد و صبح را می‌داده‌است:

می به قدح در چنانک شیرین در مہد زر باربیدی وار کوس بر زده گلبام صبح

(۱۳۸۸: ۵۱۹)

ساغر گلفام خواه کز دهن کوس نغمه گلبام وقت بام برآمد

(همان: ۱۴۴)^(۶)

در شعر نظامی نیز این اصطلاح به کار رفته‌است:

ز گلبام شتابہ زندباف دریدہ صبا شعر گل را بہ ناف

(نظامی، ۱۳۸۸: ۳۴۶)

در گزارش برخی از نسخه‌بدل‌هایی که وحید ارائه کرده‌است، گلبام تحریف شده و وجه مأنوس گلبانگ آمده‌است. با توجه به ابیات بالا، توضیحاتی که در فرهنگ‌ها در باب گلبام

آمده‌است، خطا می‌نماید. در فرهنگ‌ها گلبام در معنای نعره‌های معرکه‌گیران و نقاره‌چیان و یا نام لحنی از لحن‌ها موسیقی است (نک. دهخدا).

مشعوف یا مشغوف؟

ای عراق الله جارک نیک مشعوفم به تو وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم تو را

(۱۳۸۸: ۲)

شاید بیت به ضبط بالا هیچ مشکلی نداشته‌باشد، اما ضبط نسخه تهران در یک موضع به شکلی است که نمی‌توان به آسانی از آن گذشت؛ به جای مشعوف، «مشغوف» مضبوط گردیده‌است. غریب بودن وجه مشغوف هر نسخه‌پژوهی را مجاب می‌کند که در پی معنای آن برود. دور می‌نماید کاتبی مشعوف را به وجه غریب مشغوف برگرداند، ولی عکس آن مفروض قریبی است. نکته نسخه‌شناسی دیگر بی‌دقتی در گذاشتن نقطه یا امساک کاتبان در نقطه گذاشتن است، اما بعید است که کاتبی کلمه بی‌نقطه‌ای را منقوط کند. به لحاظ معناشناسی نیز باید گفت که مشغوف در همان معنای مشعوف است اما با شدت بیشتر و از قضا این معنا اغراق را در بیت خاقانی افزون می‌کند. بعید نیست در متون گاه مشعوف گشته مشغوف باشد^(۷)، در کلیله و دمنه این کلمه همراه با مشغول آمده و شباهت آغازین دو واژه مانع از دستبرد کاتبان گشته‌است؛ «زنبور انگبین بر نیلوفر نشیند و به رائحه معطر و نسیم معبر مشغول و مشغوف». دلیل دیگر بر درستی وجه مشغوف اینکه ریشه این واژه در قرآن آمده و خاقانی با قرآن آشنا بوده‌است. در قرآن شغف در معنای گرفتن دوستی دلی را آمده‌است؛ «قد شغفها حباً».

نقطه خون یا نقطه نون؟

از این گره که چو پرگار دزد بدرهند دلم چو نقطه خونست در خط دنیا

(۱۳۸۸: ۱۴)

در نسخه تهران به جای «نقطه خون»، «نقطه نون» آمده‌است. در آغاز شاید تفاوت چندانی بین این دو نباشد و حتی وجه نسخه لندن به خاطر غلطتی که از غم نمود می‌دهد، ارجح بنماید، اما باید گفت چه لزومی دارد وجه نقطه خون با اغراقی که در خود دارد، به نقطه نون تبدیل شود؟ آیا اصلاً توجیهی برای پذیرش وجه نقطه نون هست؟ باید گفت یکی از ویژگی‌های سبک خاقانی و شگردهای تصویری وی بازی با حروف است. او بارها از شکل

ظاهری که حروف و واژه‌ها دارند، تصاویری به دست داده‌است. در این بیت نیز خاقانی با ظرافت تمام به حرف «نون» که حرف دوم کلمه دنیاست، توجه داشته و دل خود را از دست نااهلان و دزدان شهر خود چون نقطه نون که در کلمه دنیا مندرج است، دانسته. از این رو، خط دنیا در معنای دوم منظور نگارش ظاهری لفظ دنیاست که در آن واج نون وجود دارد. با این اوصاف وجه نقطه خون^(۸) اصلاً نمی‌تواند، در زیبایی پرداخته خاقانی نقش درستی بازی کند. خاقانی در بیت‌های زیر نیز با نقطه‌های واژه‌ها بازی کرده‌است:

من چو نقطه در خط بغداد یکتا مانده‌ام هم‌رهان بر جدول دجله چو مسطر رانده‌اند
(۱۳۸۸: ۹۰۶)

نقطه‌های کلمه بغداد تنها و منفردند و خاقانی خود را به نقطه‌های کلمه بغداد تشبیه کرده.
کوه رحمت حرمتی دارد که پیش قدر او کوه قاف و نقطه فا هر دو یکسان دیده‌اند
(همان: ۹۳)
در این بیت نیز قاف در برابر حج‌گزاران چون نقطه کلمه فا (ف) حقیر و کوچک است.

طفل روزه‌دار یا طفل شیرخوار؟

چون پیر روزه‌دار برم سجده کو مرا چون طفل روزه‌دار عرب طوق دار کرد
(همان: ۱۴۹)

در نسخه تهران به جای وجه نامعقول «طفل روزه‌دار»، «طفل شیرخوار» آمده‌است و به دلایلی وجه این نسخه ارجح است. اول اینکه نگارندگان در جایی مطلبی مبنی بر روزه‌داری طفلان عرب نیافتند. طبق ضبط نسخه لندن کودکان عرب روزه می‌گرفته‌اند و هنگام روزه گرفتن طوق بر گردن داشته‌اند. خاقانی بارها طوق بر گردن بودن (بنده و مطاع بودن) دیگران را برای ممدوح به طوق گردن اطفال اعراب مانند کرده‌است؛

ای که مردان عجم پیشت چو طفلان عرب طوق در حلقند و نامت تاج مفر ساختند
(۱۳۸۸: ۱۱۵)

سپه کشم ز عجم بر عرب که شاه عجم مرا چو طفل عرب طوق دار می‌سازد
(همان: ۸۵۷)

در هیچ شاهد مثالی اشاره‌ای به روزه‌داری اطفال عرب نشده‌است. از شگردهای تصویرسازی خاقانی قرینه‌سازی در یک مصرع، یک بیت و گاه تا چند بیت است. در بیت مورد مناقشه نیز خاقانی در بین دو مصرع قرینه‌سازی کرده‌است. در برابر پیر، طفل را نهاده‌است. قرینه طوق‌داری نیز در مصرع دوم، سجده در مصرع اول است. طبعاً در مصرع دوم این قرینه

نمی‌تواند تکرار دو واژه باشد. بویژه از آنجا که تقابل قرینه‌ای بین پیر و طفل تضادوار است، برای روزه‌دار نیز باید تقابل تضادوار یافت و مسلماً شیرخوار تقابل قرینه‌ای تضادوار برای روزه‌دار است. گویا ضایعه سبق‌الذهنی از مصرع اول به ذهن کاتب در مصرع دوم وارد شده است. نکته دیگری که ضبط طفل شیرخوار را تأیید می‌کند، بیت بعد است:

تا لاجرم زبان من از چاشنی شکر چون کان روزه‌دار و لب شیرخوار کرد

مسلماً بیت ادامه بیت قبل است و کام روزه‌دار به همان پیران در بیت قبل اشاره دارد و لب شیرخوار در این بیت، لب طفلان شیرخوار در بیت قبل است.

شکری یا شکوی؟

نی‌نی از بخت شکرها دارم چند شکری که شوک بی‌ثمر است
(۱۳۸۸: ۴۷)

با ضبط بالا که ضبط طبع سجادی است، بیت به لحاظ دستوری و معنایی نابسامان می‌نماید. خاقانی در ابیات قبل از اوضاع و شرایط شکوه می‌کرده است، در این بیت اما استدراک نموده و در مصرع اول می‌گوید که نه دیگر از بخت شکر و سپاس دارم و بالطبع مصرع دوم باید ادامه سخن مصرع اول باشد. بنابراین بسیار غیرمنطقی است که خاقانی در یک بیت باز استدراک کند و شکر را بی‌ثمر بداند. در نسخه تهران وجه، «شکوی» مضبوط است، که بی‌شک وجه درست است. این صحت وجه را توالی ابیات و منطق حاکم بر ابیات اثبات می‌کند. خاقانی در ابیات قبل از اوضاع و بخت شکوی می‌کند. در بیت مورد بحث استدراک کرده و اظهار داشته که نه نه چقدر شکایت کنم، باید بخت را شکرها گفت، زیرا شکوی (شکایت از بخت) فایده‌ای ندارد و مثل خار بی‌میوه آزاردهنده است. جناس شبه اشتقاق بین شوک و شکوی نیز که از ویژگی‌های سبک بلاغی خاقانی است، بی‌شک ملحوظ طبع خاقانی بوده است.

باده‌ها یا باغها؟

گفتم بغداد بغی دارد و بیداد دیده نه‌ای داد بادهای صفهان
(۱۳۸۸: ۳۵۵)

این بیت در تمامی نسخ، غیر از نسخه تهران به جای وجه «بادهای» یا «بادهای» (خوانش کزازی)، «باغهای» دارد. نه اصطلاح بادهای اصفهان ترکیب مأنوسی است و نه در

باب بادهای اصفهان مطلبی مشهور است و نه عدالت باد تصویری زیباست. خوانش کزازی؛ «با دها» نیز گرهی نمی‌گشاید که هیچ، این عقده را پیچ‌درپیچ می‌کند. عدالت زیرک، ترجمه اصطلاح داد با دهاست که نامفهوم است، لاجرم وی از ارائه معنای بیت به شکل تام سر باز زده و به معنی الفاظ به شکل جداگانه بسنده کرده‌است. نسخه تهران وجه منحصر به فردی (باغ‌های صفاهان) دارد که متناسب با مکتوبات جغرافیایی تاریخ اصفهان است. اصفهان شهری بوده‌است که از قدیم‌ترین ازمنه دارای باغ‌های فراوانی بوده (نک. خوانساری، ۱۳۹۰، ج: ۱) و «مافروخی» (۱۳۸۵: ۴۹-۵۱) در *المحاسن* از برخی از این باغ‌ها مثل فلاسان، احمدسیاه، بکر و باغ کاران یاد می‌کند که نام باغ آخر در شعر حافظ نیز مشهور و مسطور است. خاقانی این باغ‌های اصفهان را برابر بغداد می‌نهد و گویا علت اینکه بغداد را دارای بغی می‌خواند، به خاطر این است که ساحل آن باجگه داشته و هر کسی را برای بهره بردن به آنجا راه نمی‌داده‌اند و باجی در ازای آن می‌ستانده‌اند. خاقانی در قطعه‌ای این عادت را نکوهش می‌کند. مطلع:

دی شبانگه به غلط تا لب بغداد شدم باجگه دیدم و نظاره بتان حرمی
(۱۳۸۸: ۹۲۷)

خاقانی به ظلمی که بر عجمان در هوس نازنینان عرب می‌رود و تشنگی پیری عجم اعتراض می‌کند. در جایی دیگر نیز این باجگه در لب دجله را مانع عیش می‌داند:

لیک بی‌زر نتوان یافت به بغدا مرا پری دجله به بغداد زرم بایستی
(همان: ۸۰۴)

از این‌رو، خاقانی باغ‌های مفرح اصفهان را که در آن گشت‌وگذار آسان بوده دارای داد می‌داند و بغداد و بغدادیان را به خاطر همین رفتارها ظالم می‌داند. نهایتاً باید گفت از آنجا که بغداد مکانی است، در مصرع دوم نیز مکانی از اصفهان باید در تقابل با او قرار بگیرد نه باد یا دها (!) تا تصویر خاقانی هیأت مناسبی یابد^(۹). ضمناً جناس‌های شبه اشتقاق باغ با بغداد و بغی ملحوظ بوده‌است.

۳- نتیجه‌گیری

بعد از تصحیح مجدد سجادی از دیوان خاقانی، طبع عبدالرسولی به حاشیه رفت، آمدن طبع‌های دیگر مثل طبع کزازی و منصور نیز به مهجور شدن نسخه تهران دامن زد. هر چند برخی مثل کزازی در طبع و شرح و برزگر خالقی گاه در شرح نگاهی به نسخه تهران داشته‌اند، اما اینها نتوانست اهمیت نسخه تهران را مکشوف سازد.

طبع سجادی علی‌رغم اینکه بعد از طبع عبدالرسولی (نسخه تهران) بود، ضعف‌ها و کاستی‌هایی دارد که اگر بیشتر از طبع عبدالرسولی نباشد کمتر نیست. گویا سجادی نیز در طبع خود، خودآگاه یا ناخودآگاه قصد به حاشیه راندن نسخه تهران داشته‌است. اما در این تحقیق عیان گردید که بسیاری از ضبط‌های نسخه تهران که اکثر آنها منحصر به فردند، به دلایل درون‌متنی، برون‌متنی شاعر، پیرامنی، زیبایی‌شناسی و مسائل علمی دیگر بر نسخه لندن که نسخه اساس سجادی است و طبع او که در آن از نسخه‌های دیگری چون مجلس، پاریس، انصاری و حتی نسخه تهران بهره برده‌است، ارجحیت دارد. در بسیاری از موارد غریب بودن وجوه واژگان در نسخه تهران که از قضا نشان‌دهنده اهمیت و اصالت آن است، باعث تغییر، تحریف و تصحیف وجه صحیح و وارد شدن وجه سقیم در دیوان خاقانی گردیده‌است.

صحت وجه «خراس» بر «حواس»، «لولوغ» بر «حضور»، «ندب» بر «دیت» «آینه» بر «آبله»، «شایه» بر «شاخه»، «بیان» بر «جنان»، «گرگر» بر «دیهیم و تخت»، «شکری» بر «شکوی»، «مصر» بر «مصروع»، «شیرخوار» بر «روزه‌دار»، «نون» بر «خون»، «مشغوف» بر «مشعوف»، «گلفام» بر «گلبانگ»، و «باغها» بر «بادها» مثنی از خروار است که نگارندگان در این پژوهش بر صحتشان اقامه دعوی و برهان نموده‌اند.

نتیجه مهم دیگر اینکه در تصحیح و خوانش دیوان خاقانی و شروحي که بر اشعار خاقانی نگاشته می‌شود، ملحوظ کردن نسخه تهران ضروری است.

پی‌نوشت

۱. مولانا متناسب با همین حس است که آنها را مانع درک واقعی می‌داند:
علم‌های اهل حس شد پوزبند تا نگیرند شیر زان علم بلند
(۱۳۶۲: ۵۰)
۲. درک نکردن همین نکته گویا باعث تحریف نسخه اساس قزوینی و غنی نیز شده‌است. در طبع غنی و قزوینی به جای وجه «نمائد» «روانست» آمده که معنای محصلی ندارد. در این بیت نیز چون بیت خاقانی وقتی اشک چشم تمام می‌شود شاعر به مرحله ریختن اشک خونین می‌رسد. در طبع نیساری نیز اکثریت نسخ و وجه مختار مطابق مذکور است (نک. نیساری، ۱۳۸۵: ۲۲۳).
۳. در برخی آیات قرآنی عدم فهم و تدبر ناشی از بیماری دل و قلب است؛ برای مثال در سوره محمد آیه بیست و سه آمده‌است: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.

۴. شعرای دیگر نیز به پرداختن این جناس علاقه داشته‌اند:

زهی بنان تو توجیه رزق را قانون خهی بیان تو آیات ملک را تفسیر
(انوری، ۱۳۷۶: ۲۴۶)

در دمت معجز بیان مسیح در کفت قوت بنان کلیم
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹: ۴۷۴)

وزیرزاده وزیری که از فنون و هنر ز وصف و نعتش عاجز بود بیان و بنان
(مسعود سعد، ۱۳۶۴: ۴۷۳)

در کلیله نیز آمده: «با کسی که غمازی سخره بیان او و پیشه بنان او باشد» (نصرت‌الله منشی، ۱۳۶۱: ۱۲۳).

۵. این واژه فقط در *شاهنامه* با این معنا به کار رفته و در اشعار خاقانی در تمام موارد، معنای تاج می‌دهد، از این رو دیهیم افسر مهمل و حشو می‌نماید. حتی اگر قایل به واو عطف بین دیهیم و افسر نیز باشیم، باز هم حشو در بیت مشهود خواهد بود.

۶. این تحریف (گلبانگ به جای گلبام) در بیت زیر نیز صورت گرفته و در طبع سجادی به شکل تحریف شده آمده است:

گلبام زند کوست، گلفام شود کاست کاتش گلاب آرد خمار به صبح اندر
(همان، ۴۹۷)

۷. برای مثال در یکی از قصاید انوری بیت زیر ثبت است که بعید نیست مشعوف گشته مشعوف باشد:

مکشوف به کوشش و به بخشش مشعوف به قدام و به ذاهب
(۱۳۷۶: ۳۴)

از آنجا که شغف در معنای غلاف و پرده دل است، مشعوف در معنای پوشیده شده در دل نیز هست و به لحاظ اینکه در مصرع اول کوشش و بخشش ممدوح (ناصرالدین طاهر) مکشوف و آشکار است، در مصرع دوم مشعوف به معنای پوشیده در دل اصح می‌نماید، چون هم معنای مشعوف را در خود دارد و هم تناسب بیشتری با مکشوف دارد. در یوسف و زلیخای جامی نیز بیت زیر آمده است که محتمل است، گشته مشعوف باشد:

دل یعقوب را مشعوف خود کرد به سان مردمش در دیده بنشت
(جامی، ۱۳۳۷: ۶۳۳)

از آنجا که شغف در معنای پرده دل، غلاف دل و دانه دل در فرهنگ‌ها مسطور است، با حضور کلمه دل در این بیت مشعوف مناسب‌تر است. ضمن اینکه در سوره یوسف که بی‌شک منبع

اصلی جامی برای سرودن داستان یوسف و زلیخاست، شغف ازقضا برای دوست داشتن یوسف به کار رفته‌است؛ «قد شغفها حباً» (عشق او در دلش نفوذ کرده‌است).
۸. شاید بیت زیر ضایعه‌ای سبق‌الذهنی را برای تبدیل بیت مذکور در ذهن کاتبان ایجاد کرده‌است:

نقطه خون شد از سفر دل من خود سفر هم به نقطه‌ای سقر است
(خاقانی، ۱۳۸۸: ۶۷)

۹. نگارندگان نظر دیگری در باب این بیت متناسب با نسخه لندن و طبع سجادی دارند که می‌تواند قابل دفاع باشد، البته نه به شکل خوانش‌های شارحان. در این خوانش باده‌ها، رسم‌الخط قدیمی «باده‌ها» است. از آنجا که شراب‌های زرتشتیان اصفهان مشهور بوده‌است (انصاری، ۱۳۵۸: ۱۶) و در اشعار عرب و حتی خمريات ولید بن یزید اموی نیز بازتاب داشته‌است:
عللانی و اسقیانی من شراب اصـبـهانی...
(ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵، ج ۹: ۹۰)
این وجه مفروض بر صحت نسخه لندن یعنی «باده‌ها» و با قرائت «باده‌ها» ست.

منابع

- قرآن مجید. ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
ابن سینا، ح. ۱۳۷۵. *النفس من کتاب الشفا*، تحقیق ح حسن‌زاده، قم: التابع لمکتب الاعلام السلامی.
ابن عبدالبر، ا. ۱۴۱۴. *الاستذکار*، تحقیق عبدالمعطی امین قلجی، قاهره: دارالوعی.
ابن قتیبه، ع. ۱۹۶۳. *عیون الاخبار*، قاهره: دارالکتب.
ابن کمونه. ۱۴۰۲. *الجديد فی الحکمه*، تحقیق ح مرعید الکبیسى، بغداد: جامعه البغداد.
ابوالفرج اصفهانی، ع. ۱۴۱۵ق. *الآغانی*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
ابونعیم اصفهانی، ا. ۱۹۳۲. *حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، قاهره: دار ام‌القری.
استرآبادی، م. ۱۳۴۱. *دره نادره*، به اهتمام ج شهیدی، تهران: انجمن آثار ملی.
استعلامی، م. ۱۳۸۶. *شرح قصاید خاقانی*، تهران: زوار.
انصاری، م. ۱۳۵۸. *تاریخ اصفهان*، به اهتمام ج سروشیار، اصفهان: مشعل.
انوری، ا. ۱۳۷۶. *دیوان انوری*، تصحیح مدرس رضوی، تهران: علمی-فرهنگی.
بدرالدین‌العینی، ا. ۱۴۲۰. *شرح سنن ابی‌داوود*، تحقیق ابی‌منظور خالد بن ابراهیم، ریاض: مکتبه الرشد.
برزگر خالقی، م. ۱۳۸۷. *شرح دیوان خاقانی*، تهران: زوار.
بهمنیار. ۱۳۴۹. *التحصیل*، تصحیح م مطهری، تهران: دانشگاه تهران.

- تفضلی، ا. ۱۳۷۳. *تخته نرد تدبیر یا تقدیر*، تهران: عطایی.
- جاحظ، ع. ۱۹۴۸. *البيان والتبيين*، تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت: دارالفکر.
- جاحظ، ع. ۱۹۶۵. *كتاب الحيوان*، تحقیق عبدالسلام هارون، قاهره: مکتبه الحلبی.
- جامی، ع. ۱۳۳۷. *هفت اورنگ*، تصحیح م مدرس گیلانی، تهران: کتابفروشی سعدی.
- جرجانی یمانی (زرین‌دست). ۱۳۹۱. *نورالعیون*، تصحیح باباپور، زیر نظر م محقق، تهران: میراث مکتوب با همکاری سفیر اردهال.
- حافظ، ش. ۱۳۸۵. *دیوان حافظ*، تصحیح قزوینی، شرح خطیب رهبر، تهران: صفیعلیشاه.
- حافظ، ش. ۱۳۶۲. *دیوان حافظ*، تصحیح پ خانلری، تهران: خوارزمی.
- خاقانی، ا. ۱۳۸۸. *دیوان خاقانی*، تصحیح ض سجادی، تهران: زوآر.
- خاقانی، ا. ۱۳۵۷. *دیوان اشعار خاقانی*، تصحیح و تعلیق ع عبدالرسولی، تهران: کتابخانه خیام.
- خوانساری، م. ۱۳۹۰. *روضات الجنات فی احوال علماء و سادات*، قم: اسماعیلیان.
- دهخدا، ع. ۱۳۳۶. *لغت‌نامه*، تهران: مجلس شورا.
- سلمان ساوجی. ۱۳۸۹. *کلیات*، مقدمه و تصحیح ع وفایی، تهران: سخن.
- سلطان محمدی، ا و سادات ابراهیمی، م. ۱۳۹۵. «به پنج انامل به فتح باب سخن». *کهن‌نامه*. (۷) ۱: ۸۷-۷۳.
- سلطان محمدی، ا و سادات ابراهیمی، م. ۱۳۹۸. «ضرورت توجه به صبغه روایی در تصحیح و فهم اشعار خاقانی». *ادب فارسی*، (۹) ۲۳: ۲۰۱-۲۱۹.
- سلمی، م. ۱۹۵۳. *طبقات الصوفیه*، قاهره: دارالکتب العربی.
- سنایی، م. ۱۳۸۸. *دیوان سنایی غزنوی*، به سعی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- صفی‌پوری، ع. ۱۳۸۸. *منتهی‌الارب فی لغات العرب*، تهران: دانشگاه تهران.
- طوسی، م. ۱۳۴۵. *عجایب المخلوقات*، به اهتمام م ستوده، تهران: بنگاه نشر ترجمه و کتب.
- عراقی، ف. ۱۳۳۸. *دیوان*، تصحیح س نفیسی، تهران: سنایی.
- عمرانی الشافعی، ا. ۲۰۰۰. *البيان فی مذهب الامام شافعی*، تحقیق ق نوری، بیروت: دارالمنهاج.
- فخررازی. ۱۴۱۰ق. *المباحث المشرقیه*، بیروت: دارالکتب العربیه.
- فردوسی. ۱۳۸۶. *شاهنامه*، کوشش خالقی مطلق. تهران: مرکز دایره‌المعارف.
- فیروزآبادی، م. بی‌تا. *قاموس المحيط*، قاهره: مطبعه السعاده.
- قزوینی، ز. ۱۹۸۹. *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- قشیری، ع. ۱۹۸۹. *الرساله القشیریه*، تحقیق ع محمود و م شریف، قاهره: دارالشعب.
- کزازی، م. ۱۳۸۸. *گزارش دشواری‌های خاقانی*، تهران: مرکز.

- مافروخی اصفهانی. ۱۳۸۵. *المحاسن*، ترجمه حسین ابی‌رضا علوی آوی. به اهتمام آشتیانی، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- مسعود سعد سلمان. ۱۳۹۰. *دیوان*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات م مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- معین، م. ۱۳۶۴. *فرهنگ فارسی*، تهران: امیرکبیر.
- مولوی، ج. ۱۳۸۷. *کلیات شمس*، تصحیح فروزانفر، تهران: نگاه.
- مولوی، ج. ۱۳۶۲. *مثنوی*، تصحیح نیکلسون، تهران: امیرکبیر.
- ناصر خسرو. ۱۳۸۹. *دیوان*، تنظیم ج منصور، تهران: نگاه.
- ناصر خسرو. ۱۳۷۰. *سفرنامه*، تصحیح ن وزین‌پور، تهران: شرکن سهامی کتاب‌های جیبی.
- نسفی، ع. ۱۳۷۷. *الانسان الکامل*، تصحیح موله، ترجمه و مقدمه ض دهشیری، تهران: طهوری.
- نصرالله منشی. ۱۳۶۱. *کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح م مینوی، تهران: دانشگاه تهران.
- نصیرالدین طوسی. ۱۴۰۳ق. *شرح الاشارات*، تهران: دفتر نشر کتاب.
- نظامی. ۱۳۸۹. *لیلی و مجنون*، تصحیح وحید دستگردی. تهران: قطره.
- نظامی. ۱۳۸۷. *هفت پیکر*، تصحیح وحید دستگردی، تهران: قطره.
- نیساری، س. ۱۳۸۵. *دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

سازوکارهای به‌واژه‌سازی در رمان‌های دوره مشروطه مطالعه موردی: سرگذشت یتیمان، مصاحبه، نیرنگ سیاه

بهاره رفاهی^۱

محرم رضایتی کیشه‌خاله^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸

چکیده

هدف اصلی در این جستار، برشمردن انواع به‌واژه در رمان‌های دوره مشروطه و مقایسه آنها با معادل ادبی، فرهنگی و اجتماعی امروزی و بررسی تحول آنهاست. برای نیل به این منظور به‌واژه در سه رمان سرگذشت یتیمان، مصاحبه و نیرنگ سیاه، از رمان‌های اجتماعی دوره مشروطه مطالعه شده‌است. در این جستار ابتدا به واژگان براساس بافت متن، موقعیت داستانی و مفهوم توجه شده، سپس سازوکار ساخت به‌واژه تعیین شده‌است. براساس این مطالعه می‌توان گفت به‌واژه‌ها علاوه بر مفهوم اصلی، معانی ضمنی را نیز شامل می‌شوند؛ این معانی می‌توانند بر ساختن اجتماع یا دوره تاریخی خاصی باشند یا عاطفه و ایدئولوژی خاصی را حمل کنند یا در مقابل واژگان و مفاهیم تابو به کار روند. در این مقاله نشان داده شده که رمان‌های مطالعه شده چگونه با به‌واژه‌ها، که با استفاده از سازوکارهای کاربرد اطناب، ایجاز، کنایه، استعاره، مجاز، ترکیب وصفی، ترکیب اضافی، استفاده از واژگان غیرفارسی، استفاده از واژگان کهن فارسی و استفهام انکاری ساخته شده‌اند، به بیان مفاهیم اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی دوره مشروطه پرداخته‌اند.

واژگان کلیدی: به‌واژه، حسن تعبیر، رمان مشروطه، سرگذشت یتیمان، مصاحبه، نیرنگ سیاه

✉ refahibahare@gmail.com

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، رشت، ایران. (نویسنده مسؤول)

۲. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان، رشت، ایران.

۱- مقدمه

منظور از به‌واژه^۱ واژگانی هستند که از نوعی بار معنایی برخوردارند و می‌توانند مقصود نویسنده را همراه با بار معنایی، عاطفی، احساسی و حتی ایدئولوژیکی^۲ خاصی به مخاطب منتقل کنند. شاید بتوان گفت به‌واژه درواقع همان حسن تعبیر است، چون سعی می‌کند بار معنایی منفی موجود در برخی از مفاهیم را کاهش دهد و به شیوه‌ای نرم‌تر و تلطیف‌شده مفهوم را ادا کند، البته گاه شاهد استفاده از به‌واژه برای برانگیختن احساسات مخاطب نیز خواهیم بود که برای نیل به این منظور لازم است بر شدت واژه افزوده شود تا تأثیر بیشتری بر مخاطب داشته باشد. در این موارد دیده می‌شود که اتفاقاً بر شدت معنای مورد نظر، که حتی ممکن است منفی نیز باشد، افزوده شده‌است.

شاید بتوان گفت برخی از به‌واژه‌هایی که در داستان‌های یک دوره تاریخی استفاده شده‌اند، واژگان رایج در آن دوره تاریخی هستند که در جامعه همان دوره به گوش شنیده می‌شده‌است. از جمله واژگان استنطاق یا مستنطق که برای بیان مفهوم بازجویی و بازجو در دوره مشروطه استفاده می‌شده و به رمان‌های این دوره نیز راه یافته‌است. در این پژوهش این دسته از به‌واژه‌ها با نام تاریخی- اجتماعی مشخص شده‌اند.

برخی دیگر از به‌واژه‌ها علی‌رغم اینکه ممکن است در دوره تاریخی خود رایج بوده باشند به نظر می‌رسد قصد و غرض خاصی به مخاطب منتقل می‌کنند. از جمله این گروه از به‌واژه‌ها می‌توان به عبارات‌های وصفی در مورد شخصیت‌های داستانی اشاره کرد، که اگر شخصیت مثبت باشد عبارات وصفی با شدت بیشتری مثبت‌بودن شخصیت یا بی‌گناهی او یا مظلوم قرار گرفتنش تأکید می‌کنند و همچنین در مورد شخصیت‌های منفی و منفور داستان عبارات وصفی با شدت بسیاری بر ظالم‌بودن یا گناهکاربودن شخصیت تأکید دارند. بنابراین شاید بتوان گفت به‌واژه‌ها در این صورت حامل نوعی ایدئولوژی نویسنده هستند که از طریق واژه به مخاطب منتقل می‌شود و اگر نویسنده این به‌واژه خاص را به کار نمی‌برد و از واژه‌ای خنثی استفاده می‌کرد نمی‌توانست جهت‌گیری خود را به مخاطب انتقال دهد. در این صورت تأثیرگذاری بر مخاطب اتفاق نمی‌افتاد یا با شدت کمتری رخ می‌داد، چون واژگان خنثی و بی‌طرف مخاطب را آزاد می‌گذارند تا در بافت متن بیندیشد و برداشت شخصی خود را از آن داشته باشد، درحالی‌که واژگان عاطفی یا ایدئولوژیک سعی دارند عاطفه یا ایدئولوژی خاص

1. Euphemism
2. Ideology

نویسنده را تبلیغ، تثبیت و تأیید کنند و آن را گسترش دهند. به این ترتیب می‌توان گفت نویسنده از نوع خاصی از به‌واژه‌ها برای تأثیرگذاری بهره می‌برد تا بتواند مخاطب را با فکر و اندیشه خود همراه کند. در این جستار این دسته از واژگان در ذیل عنوان به‌واژه‌های عاطفی-ایدئولوژیک قرار گرفته‌اند.

برخی دیگر از به‌واژه‌ها از نوع حسن تعبیر شمرده می‌شوند و در مورد مفاهیمی به کار می‌روند که بیان آنها در جامعه مستحسن نیست و به نوعی تابو محسوب می‌شود. در این حالت نویسنده به جای به کار بردن مفهوم تابو از به‌واژه‌ای خاص بهره می‌برد. این به‌واژه‌ها اصولاً اصطلاحات خاصی هستند که در جامعه مورد نظر شناخته شده‌اند و بیشتر مردم آن جامعه، که قرار است مخاطب داستان باشند، مفهوم ضمنی آن اصطلاح را می‌دانند. این گروه از به‌واژه‌ها در هر دوره تاریخی ممکن است دچار تغییر و تحول شوند یا در چند دوره تاریخی به همان صورت ابتدایی خود باقی بمانند و تغییر نکنند. برای نمونه به‌واژه «دست‌نخورده» در ادبیات دوره مشروطه و اکنون ادبی در یک معنای اصطلاحی به حیات خود ادامه داده‌است، در مقابل به‌واژه «مترس‌بازی» که در ادبیات دوره مشروطه مستعمل بوده در اکنون ادبی متروک است. در پژوهش حاضر این گروه با عنوان به‌واژه‌های مستحسن در مقابل واژگان تابو مشخص شده‌اند.

شاید «به‌واژه» بهترین واژه‌ای است که می‌تواند به بهترین شکل ممکن مقصود نویسنده را به مخاطب منتقل کند و در انتخاب آن مهم‌ترین ملاک میزان شناخت، آگاهی و موضع مخاطب است. نویسنده می‌کوشد با توجه به آگاهی جمعی و ایدئولوژیک اجتماع مخاطب از بهترین واژگان برای بیان مقصود خود استفاده کند. این انتخاب اگر درست و دقیق انجام شود ابتدا مخاطب را جذب داستان کرده و سپس این قدرت را خواهد داشت که بر سوگیری اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی او تأثیر بگذارد.

پرسش‌های پژوهش اینکه در رمان‌های دوره مشروطه چه به‌واژه‌هایی برای بیان چه مفاهیمی کاربرد داشته‌اند و برای ساخت آنها از چه سازوکارهایی استفاده می‌شده‌است و دیگر اینکه آیا این به‌واژه‌ها با گذر زمان دچار تحول گشته‌اند یا خیر و در صورت تحول یافتن صورت جدید به‌واژه چگونه است؟

بررسی به‌واژه در این مقاله در چارچوب رویکرد واژگانی صورت گرفته و به سطح اقلام واژگانی محدود شده‌است. در برخی موارد تعبیرات کنایی، عبارات وصفی یا اضافی، استعاره‌ها، پرسش‌های انکاری و ... که به صورت ترکیب چند کلمه به کار رفته‌اند اما معنایی واحد از آنها

دریافت می‌شود، یک به‌واژه در نظر گرفته شده‌اند. در این پژوهش سه رمان سرگذشت یتیمان، مصاحبه و نیرنگ سیاه که هر سه در دوره مشروطه نگاشته شده‌اند و به مسائل اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی مربوط به دوره زمانی مشروطه می‌پردازند مطالعه شده‌اند.

سرگذشت یتیمان به قلم میرزا اسمعیل آصف^(۱)، به بیان زندگی دو دخترچه می‌پردازد که مادر خود را از دست داده‌اند و پدرشان پس از فوت مادر با زنی دیگر ازدواج می‌کند. سرگذشت یتیمان رمانی اجتماعی است و به بیان سرگذشت این دو دختر پس از فوت مادرشان می‌پردازد. به‌واژه در این رمان بار عاطفی و ایدئولوژی مورد نظر نویسنده را به مخاطب منتقل می‌کند.

مصاحبه به قلم علی‌محمدخان کاشانی^(۲) نگاشته شده‌است و سراسر آن مربوط به گفت‌وگوی دو وطن‌دوست می‌شود که هرکدام به نوبت سخنانی در ردّ سخن دیگری بیان می‌کنند. موضوع گفت‌وگوی جاری در رمان، کشور و مسائل مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جاری در دوره مشروطه است و بر میزان آگاهی اجتماعی تمرکز دارد. در این رمان مهم‌ترین علت برای بروز مشکلات متعدد، «ناآگاهی مردم» شناخته شده‌است که به شیوه‌های مختلف و با ساخت به‌واژه‌های متنوع سعی در بیان، توضیح و تبیین آن دارد.

نیرنگ سیاه رمانی کوتاه است که در آن ملک‌الشعرا بهار^(۳) بخشی از جامعه دوره مشروطه را به تصویر کشیده‌است. این داستان روایتگر مسائل اجتماعی پس از شیوع بیماری‌های حصبه و وبا و قحطی است که مردم عادی و حتی تجار ثروتمند به فقر گرفتار شده بودند. ماجرا از ازدواج دختری ۱۶ ساله از خانواده‌ای فقیر به نام «عصمت» آغاز می‌شود که به دلیل درآمد کم نامزد سابق به اجبار پدر که کاسبی فقیر است به عقد مردی ۵۰ ساله و به‌ظاهر ثروتمند درمی‌آید. مرد که در داستان «حاجی» خوانده می‌شود سه روز بعد از عقد اجباری، دختر را همراه خود به سفر می‌برد و دختر می‌فهمد که حاجی با نیرنگی سیاه او و چند دختر دیگر را فریب داده و به مراکز فحشا فروخته‌است. داستان سرگذشت «عصمت» تا سرانجام کار او و نجاتش و وصال مبارک او با نامزد دیرینه‌اش «علی آقا» ادامه پیدا می‌کند و به مجازات «حاجی» در محکمه پایان می‌یابد. در نیرنگ سیاه به‌واژه‌های اجتماعی، قضایی، اخلاقی و فرهنگی بسیاری آورده شده‌است. برخی از این به‌واژه‌ها در همان دوره باقی مانده‌اند، به عصر ما نرسیده‌اند و به این ترتیب در حال حاضر معنای آشکار و قابل فهمی نخواهند داشت. برخی به‌واژه‌ها در آن دوره رواج داشته‌اند و تا امروز نیز به همان صورت باقی مانده‌اند. برخی دیگر به کل متروک شده و در حال حاضر مجهول و ناشناخته محسوب می‌شوند.

رمان‌های مطالعه‌شده اجتماعی هستند و نویسندگان سعی داشته‌اند بخشی از جامعه زمان خود را به تصویر بکشند. به همین دلیل می‌توان گفت واژگان موجود در متن ممکن است واژگان رایج در دوره مشروطه نیز باشند. بر همین اساس به‌واژه‌های موجود در متن با به‌واژه‌های رایج امروزی مقایسه شده‌اند.

۲- پیشینه پژوهش

در این مقاله به‌واژه‌ها در بافت داستان مطالعه می‌شوند که سبب می‌شود موقعیت کاربردی و مفهوم رایج به‌واژه در عصر مشروطه قابل ردیابی باشد. تاکنون پیوند میان داستان‌های انتخاب‌شده با اجتماع عصر مشروطه و به‌واژه‌های رایج در آن دوره بررسی نشده‌است و از این نظر پژوهش حاضر بدیع و نوآور است. البته پیش از این در مورد به‌واژه‌ها یا حسن تعبیر پژوهش‌هایی شده‌است که به آنها اشاره می‌شود.

علی نوروزی و حمید عباس‌زاده (۱۳۸۹) به جایگاه مقوله «حسن تعبیر» در نقد ادبی، به بازشناسی این رفتار زبانی و انگیزه‌های کاربرد و شیوه‌های ساخت آن پرداخته و به فراخور مقام از دیدگاه‌های قدما نیز بهره برده‌اند.

سجاد موسوی و ابراهیم بدخشان (۱۳۹۱) با بررسی شواهد مختلفی از زبان‌های فارسی و انگلیسی نشان داده‌اند که حسن تعبیر، به لحاظ کاربردشناختی، دو گونه جدا از یکدیگرند. نوع اول برای نشان دادن نزاکت اجتماعی و جلوگیری از خدشه‌دار شدن احساسات افراد جامعه و نوع دوم ترفندی است برای پنهان کردن رسوایی‌های سیاسی و اقتصادی، پوشاندن حقیقت، و فریب و کنترل افکار عمومی هنگام صحبت درباره موضوعات و رویدادهای اجتماعی. همچنین در مقاله‌ای (۱۳۹۳) سه شیوه اصلی تغییر واجی، وام‌گیری واژگانی و ساخت‌های معنایی در جهت ساخت به‌گویی را شناسایی کرده‌اند.

همین نویسندگان در مقاله‌ای دیگر (۱۳۹۵) به بررسی سازوکارهای ساخت معنای حسن تعبیری در زبان فارسی با استناد بر رویکرد گفتمانی کرسپوفرناندر (۲۰۰۵) پرداخته‌اند و هدف اصلی حسن تعبیر را حفظ روابط بین فردی، حفظ انگاره اجتماعی گوینده و مخاطب و ایجاد سهولت و رضایت برای طرفین در هنگام ارتباطات کلامی دانسته‌اند.

بهمن زندی و همکاران (۱۳۹۷) تابو و حسن تعبیر را با دیدگاهی اجتماعی-شناختی بررسی کرده‌اند و نشان داده‌اند که «اصطلاحات حاوی تابو به انواع اصطلاحات دیگری تبدیل

می‌شوند که دارای «به‌گویی» باشند تا برای پذیرش در اجتماع خوشایند شوند». در این مقاله ضرب‌المثل‌ها در فارسی و انگلیسی از لحاظ کاربرد حسن تعبیری با هم مقایسه شده‌اند.

عبدالباسط عرب یوسف‌آبادی و فرشته افضلی (۱۳۹۷) با تکیه بر روش توصیفی-تحلیلی تابوهای رمان الهوی (۲۰۰۷ م) از هیفا بیطار را بررسی و با استناد به ابزارهای زبانی حُسن تعبیر، مناسب‌ترین ترجمه را برای آن ارائه کرده‌اند. غلامرضا پیروز و منیره محرابی‌کالی (۱۳۹۴) حسن تعبیری که حافظ در باب مرگ به کار برده را برشمرده‌اند.

در این مقالات رمان‌های دوره مشروطه بررسی نشده و بیشتر به ارتباط حسن تعبیر با جامعه و مسائل زبانی توجه شده‌است، اما در رمان به دلیل ورود به جهان داستان و بافت متن، امکان دریافت معنای ضمنی از واژگان یا مقاصد حسن تعبیری قوی‌تر خواهد بود. رمان این امکان را به منتقد می‌بخشد که بتواند به‌واژه را در موقعیت خاص و شرایط کاربرد آن بررسی کند. البته تمام پژوهش‌های این حوزه برای به ثمر رسیدن پژوهش حاضر راهگشا بوده‌اند.

۳- به‌واژه

کاربرد کلمات یا عباراتی مؤدبانه و محترمانه به جای کلمات یا عبارات ناخوشایند^۱ یا توهین‌آمیز^۲ به‌واژه یا حسن تعبیر^۳ خوانده می‌شود. بر اساس نظر رونالد وارداف^۴ در کتاب در/مدی بر جامعه‌شناسی زبان، گاهی برای به زبان نیاوردن بعضی از چیزها از زبان بهره می‌بریم. این کاربرد ابهام‌آمیز زبان به این دلیل نیست که نمی‌توان در مورد چنین مسائلی سخن گفت بلکه به این علت است که صحبت در مورد چنین مسائلی آن هم به صورت مستقیم مرسوم نخواهد بود. بنابراین سخنوران با استفاده از شیوه غیرمستقیم به آنها اشاره می‌کنند. به این ترتیب، کاربرد به‌واژه یا حسن تعبیر راهکار بسیار مناسبی برای سخن گفتن از تابوها محسوب خواهد شد (وارداف، ۲۰۰۶). بدخشان و موسوی (۱۳۹۳: ۱) Euphemism را به صورت «گفتار نیک» یا «به‌گویی» معرفی کرده‌اند. همچنین آلن و بریج^۵ (۱۹۹۱: ۱۶) کاربرد به‌واژه را راهکار مناسبی برای حفظ وجهه اجتماعی گوینده و مخاطب برمی‌شمارند که می‌تواند جایگزین یک عبارت ناخوشایند شود. هولدر^۶ (۱۹۹۴) به‌واژه‌ها را واژگانی مبهم اما نرم می‌شمارد که می‌توانند جایگزین واژگان خشک، خشن و صریح باشند و به این ترتیب از اثر سوئی که ممکن است بر

1. Unpleasant

2. Offensive

3. Euphemism

4. Wardhaugh, R

5. Allan & Burridge

6. Holder

ذهن شنونده وارد کنند بکاهند. به‌واژه یا «حسن تعبیر می‌تواند به عنوان پدیده‌ای صرفاً واژگانی در نظر گرفته شود که برای جایگزین کردن واژه‌ها و اصطلاحات تابو در جهت کاربردهای زبانی مؤدبانه مورد استفاده قرار می‌گیرد» (موسوی و بدخشان، ۱۳۹۵: ۵۶). کاربرد به‌واژه‌ها سبب می‌شود معانی صریح و ناخوشایند در قالبی نو بروز یابند و خوشایند جلوه کنند. در این فضای تازه واژه‌ها گیراتر و اثرگذارتر خواهند بود. بنابراین می‌توانیم به‌واژه‌ها را گونه‌ای از آفرینش، ابداع ادبی یا حتی هنجارگریزی معنایی قلمداد کنیم (نوروزی و عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۲). البته زمانی می‌توانیم ادعا کنیم از به‌واژه استفاده شده‌است که مخاطب کاربرد غیرمستقیم واژه‌ها یا عبارات، دال بر تمایل گوینده برای اشاره به معنایی ضمنی به شیوه‌ای مؤدبانه را درک کرده باشد. به این ترتیب معنا و مفهوم به‌واژه‌ها براساس بافت مشخص خواهد شد (وارن، ۱۹۹۲: ۱۳۲).

همچنین کاربرد به‌واژه یا حسن تعبیر می‌تواند به عنوان ابزاری گفتمانی تلقی شود که در این پژوهش بدان توجه نشده‌است. در یک نگاه کلی می‌توان گفت به‌واژه یا «حسن تعبیر در واکنش به ممنوعیت اجتماعی یا تابو به کار می‌رود و هدف اصلی آن حفظ روابط بین فردی، حفظ انگاره اجتماعی گوینده و مخاطب و ایجاد سهولت و رضایت برای طرفین در هنگام ارتباطات کلامی است» (موسوی و بدخشان، ۱۳۹۵: ۵۶). تابوها در شرایط مختلف می‌توانند متفاوت باشند. بر همین اساس، در کاربرد به‌واژه‌ها ممکن است انگیزه‌های متفاوتی دخیل باشند از جمله «مسائل مربوط به مرگ، مسائل جنسی، مواد زاید بدن، تبلیغات، ناتوانی‌های جسمانی، اعضای بدن، بیماری‌های روانی، مواد مخدر، ناسزاها و تجارت» (بدخشان و موسوی، ۱۳۹۳: ۱) یا انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، روانی یا زیباشناختی (نوروزی و عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۶۱).

در این پژوهش رمان‌های عصر مشروطه مطالعه شده‌اند. بر اساس نظر راوسن^۱ (۱۹۸۱) که یکی از دلایل استفاده از به‌واژه می‌تواند ترس از به کار بردن واژگان صریح در موضوعات حساس باشد منطقی به نظر می‌رسد که در رمان‌هایی از جنس رمان‌های مشروطه که به انتقاد اجتماعی و سیاسی می‌پردازند و قصد تأثیرگذاری بر ذهنیت مردم عصر خود را دارند و اگر در لفافه سخن نگویند با سرکوب حکومت مواجه خواهند شد، به‌واژه‌هایی متعلق به دسته دوم، مخصوصاً به‌واژه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یافت شود. البته گاه نیز مشاهده می‌شود که برای افزودن بار معنایی خاصی به مفهوم مورد نظر از به‌واژه استفاده شده‌است که می‌تواند موجب تأثیرگذاری بیشتری بر ذهن و احساس مخاطب شود. «سازوکارهای ساخت

1. Rawson

معنای حسن تعبیری تنها بر موضوعات تابو اعمال نمی‌شود بلکه هر رفتار کلامی که باعث ایجاد تنش در ارتباطات بین فردی می‌شود می‌تواند تحت اعمال این فرایندها قرار بگیرد» (موسوی و بدخشان، ۱۳۹۵: ۶۶). «مقوله حسن تعبیر یا خوش‌نوایی گفتار یکی از رفتارها و قراردادهای زبانی و برابر با Mismoseeuph یونانی است» (نوروزی و عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

با توجه به نوع و سبک نوشتاری مرسوم در دوره مطالعه‌شده نیز در ساخت به‌واژه شاهد سازوکارهایی از قبیل اطناب، ایجاز، تشبیه، استعاره، عبارات وصفی، ابهام، استفاده از کلمات غیر فارسی، استفاده از کلمات کهن فارسی، استفهام انکاری و غیره خواهیم بود.

۳-۱- به‌واژه‌های تاریخی-اجتماعی

برخی از به‌واژه‌ها عبارات یا واژگانی هستند که در یک دوره تاریخی در یک جامعه برای بیان یک مفهوم به کار می‌روند. مفهوم مورد نظر ممکن است از بار معنایی دشوار یا منفی برخوردار باشد، در این صورت جامعه برای کاهش بار منفی یا خشونت پنهان در آن مفهوم به‌واژه‌ای را برمی‌گزینند. با گذر زمان به‌واژه انتخاب‌شده به دلیل کثرت کاربرد خاصیت کاهندگی بار منفی مفهوم را از دست خواهد داد، چون به مرور زمان خشونت پنهان یا دشواری قبول مفهوم نمایان خواهد شد. در چنین شرایطی جامعه در پی یافتن به‌واژه‌ای دیگر برخواهد آمد. یکی از بارزترین مثال‌ها برای توضیح این نوع از به‌واژه‌ها در رمان نیرنگ سیاه دیده می‌شود. در این رمان واژگان مربوط به ژاندارمری و مأموران نظامی از قبیل: استیذان (اجازه خواستن)، استنطاق (بازجویی)، استنطاقات (بازجویی‌ها)، استفسار (پرس‌وجو)، مستنطق (بازجو)، مستخلص (آزاد) و مستحفظین (نگهبانان) استفاده شده‌است. این به‌واژه‌ها در دوره تاریخی مشروطه در جامعه رواج داشته‌اند و خارج از فضای داستان نیز به همین صورت استعمال می‌شده‌اند. اما با گذر زمان و تحولات تاریخی بار خشونت و دشواری موجود در این واژگان سبب شده‌است ارزش حسن تعبیری خود را از دست بدهند و به‌واژه‌های تازه‌ای از قبیل بازجویی، بازجو، رهایی و نگهبان جایگزین آنها شوند.

در متن این رمان برخی دیگر از واژه‌ها دیده می‌شوند که در آن دوره به‌واژه به شمار می‌آمده‌اند اما با مرور زمان و تغییر طرز تفکر و رشد فرهنگی، خویشکاری خود را از دست داده‌اند، در حال حاضر کاربرد گذشته را ندارند و حتی توهین‌آمیز تلقی می‌شوند. از قبیل واژه ضعیفه که در آن دوره توهین‌آمیز شمرده نمی‌شده‌است. چنانکه در متن، جمله «معلوم می‌شود

زن باتقوایی است و باید مطلب مهمی باشد» (بهار، ۱۳۹۷: ۹۳) به واژه ضعیفه برمی‌گردد و اشاره به بانویی محترم و باتقوا دارد و هرگز نشانی از توهین در این جمله به چشم نمی‌خورد، اما این واژه امروزه توهین‌آمیز محسوب می‌شود. به این ترتیب می‌توان گفت ضعیفه در آن دوره به نوعی به‌واژه شمرده می‌شده است اما امروزه بار منفی پیدا کرده و دیگر به‌واژه تلقی نمی‌شود. همان‌طور که اشاره شد «زبان پدیده‌ای اجتماعی است؛ به این معنی که از یک سو نمایانگر جهان‌بینی و نظام ارزشی و مجموعه بایدها و نبایدهای یک ملت است، و از دیگر سو به واسطه قراردادهای زبانی، چارچوب رفتارهای زبانی گویشوران خود را در هر دوره و در شرایط مختلف فرهنگی سیاسی و اجتماعی ترسیم می‌کند (نوروزی و عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۰).

در رمان سرگذشت یتیمان نیز این نوع به‌واژه دیده می‌شود: از به‌واژه خان برای ادای احترام به آقایان صاحب نام و جایگاه استفاده شده است مانند میرزا نصرالله‌خان، رضاخان حکیم، علی‌قلی‌خان، صمدخان. این اصطلاح در دوره مشروطه رواج داشته اما در دوره‌های پس از آن کمتر کاربرد داشته است. شاید ظلم و تعدی خان‌ها در دوره‌های تاریخی مشروطه و پس از آن سبب شده باشد که ارزش این شاخص خدشه‌دار شده و به حاشیه رانده شود. در دوره اکنون بیشتر از شاخص آقا برای ادای احترام استفاده می‌شود. البته شاخص خان به‌کلی از بین نرفته بلکه ارزش و جایگاه به‌واژه‌بودن را از دست داده است. در موارد دیگری نیز در این رمان کاربرد به‌واژه‌های تاریخی - اجتماعی به چشم می‌خورد که در جدول زیر مرتب شده‌اند.

جدول ۱- به‌واژه‌های تاریخی - اجتماعی در رمان سرگذشت یتیمان

به‌واژه	مقصود	سازوکار به‌واژه‌سازی
مرقومان، مرقومه، مومی‌الیه، مشارالیه، مشارالیه	به عنوان ضمیر برای اشاره به فاعل جمله قبل	واژگانی غیرفارسی
مریضه	به جای بیان نام بیماری روانی	مجاز کل از جزء
همشیره	خواهر	کنایه (۴)
فرمایش	گفتن	واژگان مترادف
فرمایشات	گفته‌ها	واژگان مترادف
چه عرض نمایم	چه بگویم	واژگان مترادف

به‌واژه‌های مرقومان، مرقومه، مومی‌الیه، مشارالیه، مشارالیه علاوه‌بر رمان سرگذشت یتیمان در رمان نیرنگ سیاه نیز حضور دارند، این حضور مشترک در دو رمان که متعلق به یک جامعه و یک دوره تاریخی هستند تأییدی بر این امر است که در دوره مشروطه از این به‌واژه‌ها برای اشاره استفاده می‌شده است و این به‌واژه‌ها از بطن جامعه به متن داستان راه پیدا

کرده‌اند. بنابراین انتظار می‌رود که در سایر متون این دوره نیز دیده شوند. شاید بتوان گفت این واژه‌ها که برای اشاره به فاعل به کار می‌روند صرفاً نوعی ضمیر اشاره هستند، اما در متن رمان فاعل مورد نظر شخصیتی است که نویسنده از بردن نام او یا تکرار نامش اجتناب کرده‌است. بر این اساس شاید بتوان گفت این ضمائر اشاره به‌واژه‌هایی هستند که در لفافه صفات پیشین شخصیت مورد نظر را تکرار و تأیید می‌کنند. این ضمائر پس از دوره مشروطه استفاده نشده‌اند.

در رمان مصاحبه نیز برخی از به‌واژه‌ها از نوع تاریخی-اجتماعی محسوب می‌شوند زیرا در دوره مشروطه و جامعه آن روزگار حیات داشته‌اند، در میان مردم به کار می‌رفته‌اند و به‌طور طبیعی به داستان راه یافته‌اند. این گروه از به‌واژه‌ها در جدول شماره ۲ مرتب شده‌اند:

جدول ۲- به‌واژه‌های تاریخی-اجتماعی در رمان مصاحبه

به‌واژه	مقصود	سازوکار به‌واژه‌سازی
لایعنی	پوچ	واژگان غیرفارسی
کانا	نادان	واژگان کهن فارسی
لحنی غیرمستحسن	لحنی نامحترمانه یا توهین‌آمیز	واژگان غیرفارسی
با ناامیدی مأنوس و از بخت مأیوس	روشنفکران دست از تلاش کشیده‌اند	واژگان غیرفارسی، بیان حالت
رأیت قرین صواب ندیدم و گفتارت نپسندیدم	مخالفت	واژگان غیرفارسی و اطناب
فلان کارگزار، بهمان دربار	مسئولین وابسته به دربار	ابهام
کناس (کسی که خاشاک و خاکروبه از خانه بیرون می‌برد).	فردی که جایگاه اجتماعی مهمی ندارد	مجاز
خناس (شیطان، دیو که وسوسه می‌کند).	فردی که متهم شده و سرزنش می‌شود	کنایه
صرع‌زده و مارگزیده	به جای مضطرب و پریشان	استعاره
لسان ناپاک	سخنان آزاردهنده	واژگان غیرفارسی
متلون‌المزاج	بی‌ثبات	واژگان غیرفارسی
مرده متحرک، جسد بی‌جان، جسم بی‌روان	افراد بی‌اختیار و بی‌عمل	استعاره
خفتگان جهالت، افسردگان صحرای غفلت	افراد نادان و بی‌تفاوت	استعاره
امراض	مشکلات اجتماعی	استعاره
خاکدان تدنی	جایگاه پستی و مذلت	استعاره
مرا سنگ روی یخ کردی	مرا ناامید کردی یا آبروی مرا بردی	کنایه
زبان‌سازی	فریب‌کاری، با زبان فریفتن	کنایه
پربوجات ^(۵) ، ترهات، خرافات، لاطایل	سخنان بیهوده	واژگان غیرفارسی

۳-۲- به‌واژه‌های عاطفی یا ایدئولوژیک

برخی از به‌واژه‌ها حامل نوعی بار عاطفی، احساسی و ایدئولوژیک هستند. این نوع از به‌واژه‌ها سعی دارند نگاه خاص یا عقیده‌ای شخصی را به صورتی اقناعی به مخاطبان عرضه کنند. به‌واژه‌های عاطفی یا ایدئولوژیک نمی‌توانند خنثی باشند چون به‌رروی، از سویی جانب‌داری خواهند کرد. به عبارتی دیگر اگر میدان قضاوت را دارای دو سویه مثبت و منفی در نظر بگیریم این به‌واژه‌ها موافق یک سویه و مخالف سویه دیگر خواهند بود. بنابراین نگرش و عاطفه نویسنده مانند مظلوفی در ظرف این نوع از به‌واژه‌ها گنجانده خواهد شد و به مخاطب انتقال خواهد یافت. «بسیاری از حسن تعبیرها با استفاده از همین هاله‌های معنایی افزودن بر بار و معنای واژگان، معناساز می‌شوند» (نوروزی و عباس‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵۱).

یکی از بهترین نمونه‌ها برای توضیح این نوع از به‌واژه‌ها در رمان سرگذشت یتیمان آمده‌است. در این رمان دیده می‌شود که نویسنده با استفاده از به‌واژه‌هایی که با سازوکار عبارات وصفی ساخته شده‌اند به توصیف دو دختر یتیم و شرایط زندگی آنان می‌پردازد و با این شیوه، راه را بر هر قضاوت مخاطب می‌بندد. به این ترتیب مخاطب بدون در نظر گرفتن سایر جوانب می‌پذیرد که در حق دو دختر یتیم ظلم شده‌است. این دو دختر بچه به تازگی مادر خود را از دست داده‌اند و پدرشان پس از فوت مادر با زنی ازدواج می‌کند. نامادری با دختران سر سازگاری ندارد و با آنها بدرفتاری می‌کند یا آنها را در روزهای سرد زمستان از خانه بیرون می‌کند و اجازه نمی‌دهد در خانه بمانند تا گرم شوند و استراحت کنند یا در خانه حبس می‌کند و به باد کتک می‌گیرد. این رمان به بیان مسائل اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد و از به‌واژه‌های مختلف و متنوع برای بیان مظلومیت و معصومیت دو دختر کوچک بهره می‌برد. در نگاهی کلی شاید سرگذشت یتیمان دو سویه دارد، سویه مظلوم و سویه ظالم. در سویه مظلوم دو دختر قرار می‌گیرند و در سویه ظالم نامادری، پدر و جادوگر - عمه پدر که مدتی دختران در خانه او زندگی می‌کنند - در این رمان به‌واژه‌هایی که به سویه مظلوم باز می‌گردند نوعی تقدس را نشان می‌دهند، برای نمونه به‌واژه مزارستان به جای قبرستان یا مزار به جای قبر، برای اشاره به محل دفن مادر دو دختر. به‌واژه مزار در مقابل قبر یا گور یا محل دفن نوعی تقدس و احترام دارد. همچنین زمانی که دو دختر همسر تازه پدر را مخاطب قرار می‌دهند از واژه مادر به جای نامادری استفاده می‌کنند. در این جایگاه **مادر** به‌واژه

محسوب می‌شود زیرا برای اشاره به زن پدر که مادر اصلی نیست، آزار می‌دهد و رفتار مادرانه ندارد به کار رفته‌است.

مهم‌ترین به‌واژه‌های مستعمل در رمان سرگذشت یتیمان آنهایی‌اند که به دو دختر اشاره دارند. در این رمان اسامی دو دختر کمتر آمده و برای اشاره به آن دو ترکیب‌های وصفی یا استعاری به کار رفته‌است. این به‌واژه‌ها در جدول شماره ۳ مشخص شده‌اند:

جدول ۳- به‌واژه‌های عاطفی-ایدئولوژیک برای اشاره به دو دختر بی‌مادر در رمان سرگذشت یتیمان

عبارت‌های وصفی	استعاره‌ها
آن بیچارگان	دو خواهر یتیم
آن مظلومان	دو دختر یتیمه
این دو بدبخت	کودکان بی‌گناه
این بخت‌برگشتگان	کودکان ضعیف پژمرده
آن یتیمان دل‌مرده	طفلان سرگشته و حیران
آن دو بی‌وایه (بی‌پناه) پریشان‌حال	دو نفر طفل صغیر
آن دو صغیر سرگشته	طفلان گرسنه
آن بی‌کسان	طفلان بی‌نوا
آن دو طفل خردسال	دختران مظلوم
یتیمان بی‌مادر	طفل‌های معصوم
	جگرپاره‌ها
	آن دو کبوتر بچه بی‌بال و پر
	صید تیرخورده
	مرغان زخم‌دار
	آهوان رمیده
	دو جوجه بال و پر شکسته
	بیچارگان سرگشته دشت محنت و آواره صحرا
	ملک‌خو
	این ملک صیرتان [سیرتان] نازنین
	آن پری بی‌گناه

با بررسی جدول ۳ درمی‌یابیم که به‌واژه‌های عاطفی-ایدئولوژیک سعی دارند با کمک ۳۰ عبارت وصفی که به صورت‌های مختلف یک مفهوم را تکرار می‌کنند، بی‌گناهی و بی‌پناهی دو دختر را تثبیت کنند. سایر به‌واژه‌هایی که برای توصیف حالات دو دختر آمده نیز معصومیت، بی‌گناهی و مظلومیت دو دختر را تأیید می‌کنند. به‌واژه‌هایی که در مورد توصیف حالات دو دختر و در نهایت مرگ یکی از آن دو به کار رفته در جدول شماره ۴ ذکر شده‌است.

جدول ۴- به‌واژه‌های عاطفی-ایدئولوژیک در رمان سرگذشت یتیمان

به‌واژه	مقصود	سازوکار به‌واژه‌سازی
طایر روحش از نفس پرواز نموده	مرده‌است	کنایه
مرغ روح آن مظلومه را از قفس تن آزاد می‌ساخت	او را می‌کشت	کنایه
جوجه‌وار، طوطی‌وار	توصیف حالات دو دختر	استعاره

در نیرنگ سیاه به‌واژه‌ها با توجه به جنبه‌های مختلف رمان به چند دسته تقسیم می‌شوند. برای توصیف جوان‌های جامعه که موقعیت شغلی و اجتماعی مناسبی ندارند و از لحاظ

اقتصادی نمی‌توانند زندگی مشترک تشکیل دهند و در مقایسه با مردان مسنّ عصر نوع پوشش متفاوت و ظاهری مطابق روز دارند تعبیراتی از قبیل **کوچه‌گرد**، **لوطی جلاف**، **فکلی‌های شارلاتان**، **بچه‌رقاص‌ها** و **جعلق‌های جلف** به کار رفته که از آنها معنای بی‌مسئولیتی و بی‌مبالاتی دریافت می‌شود. این جوان‌ها، که «علی آقا» شخصیت قهرمان داستان نیز از همین دسته محسوب می‌شود، در مورد مردان مسنّ که به راه و روش آنها خرده می‌گیرند می‌گویند «**کوک‌اند** که چرا در قیافه و ریش و چین و صورت و خمیدگی پشت و خماری چشم و مثل اینها، با آنها فرق داشته و جوهرهای دیگریم» (بهار، ۱۳۹۷: ۱۵). واژه **کوک‌اند** می‌تواند نوعی به‌واژه محسوب شود که در دوره مشروطه در مورد ایرادهای بی‌پروای که بر جوان‌ها بیان می‌شده به کار می‌رفته‌است. این به‌واژه امروزه کمتر به کار می‌رود اما به کل متروک نشده و مفهوم آن قابل درک است. البته از به‌واژه **کوک** در عبارت **پیرزن کوک‌شده** نیز استفاده شده‌است. این عبارت در مورد پیرزنی به کار رفته که از «حاجی» پول گرفته تا به هر ترتیبی هست «عصمت» و خانواده‌اش را برای جاری‌شدن صیغه عقد و ازدواج او با «حاجی» راضی کند. این به‌واژه‌ها اصطلاحاتی هستند که با وجود کوتاهی و اختصار، معانی توضیحی و مفصلی را با خود حمل می‌کنند. بنابراین شاید بتوان گفت سازوکار به‌واژه‌گزینی در این قبیل از به‌واژه‌ها ایجاز است که از ابزارهای استعاره، مجاز و کنایه استفاده شده تا تعبیری موجز ابداع شود. سازوکارهای به‌واژه‌سازی عبارت‌های یاد شده در جدول شماره ۵ مرتب شده‌است:

جدول ۵- به‌واژه‌های عاطفی- ایدئولوژیک در رمان *نیرنگ سیاه*

به‌واژه	سازوکارهای به‌واژه‌سازی	به‌واژه	سازوکارهای به‌واژه‌سازی
کوچه‌گرد	استعاره	جوان‌های لاسی	ترکیب وصفی
لوطی جلاف	ترکیب اضافی	جوانان زشت‌کار	ترکیب وصفی
فکلی‌های شارلاتان	ترکیب اضافی	کوک‌اند	کنایه از فعل
جعلق‌های جلف	ترکیب اضافی	پیرزن کوک‌شده	کنایه از صفت
بچه‌رقاص‌ها	مجاز جزء از کل		

این عبارات نیز در دسته به‌واژه‌های عاطفی- ایدئولوژیک جای می‌گیرند زیرا دربردارنده سلیقه و عقیده گروه خاصی از افراد یک جامعه در مورد دسته‌ای دیگر هستند. در این میدان قضاوت در سویی جوانان عصر مشروطه قرار دارند و در سویی دیگر مردان مسنّ جامعه آن روزگار. بنابراین می‌توان گفت این به‌واژه‌ها حامل نوعی ایدئولوژی هستند که از سوی مردان مسنّ بر واژگان تحمیل شده‌است و این به‌واژه‌ها همان بار ایدئولوژیک را به مخاطب داستان

منتقل می‌کنند و سعی دارند جوانان عصر مشروطه را بی‌مسئولیت و بی‌مبالات جلوه دهند. همچنین سوژه دیگر، یعنی جوانان دوره مشروطه سعی می‌کنند از به‌واژه‌هایی نظیر **کوک‌اند** کمک بگیرند تا بار منفی به‌واژه‌های سوژه مخالف را تعدیل کنند. در این پژوهش با رویکرد واژگانی به‌واژه‌های عاطفی - ایدئولوژیک مورد توجه قرار گرفته‌اند اما «بررسی حسن تعبیر در چارچوب رویکرد گفتمانی مطرح شده با ماهیت این پدیده و ابعاد اجتماعی و کارکرد موقعیتی حسن تعبیر در زبان فارسی سازگاری بیشتری دارد. در واقع می‌توان گفت تلقی حسن تعبیر تنها به‌عنوان یک پدیده واژگانی نیازمند بازنگری جدی است. خلاصه اینکه، حسن تعبیر پدیده‌ای گفتمانی است، دیدگاهی که چندان در سنت مطالعات مربوط به حسن تعبیر به آن پرداخته نشده است (موسوی و بدخشان، ۱۳۹۵: ۶۶).

این نوع از به‌واژه در رمان *مصاحبه* نیز دیده می‌شود که با سازوکارهایی از قبیل تشبیه، کنایه و استفهام انکاری ساخته شده‌اند و با اطناب کلام همراه هستند. «در اطناب به‌گویانه، نام دقیق واژه ناخوشایند بیان نمی‌شود و تنها پیرامون آن صحبت می‌شود. اطناب نوعی گفتار غیر مستقیم است. در این شیوه، واحد مقصد، معمولاً به مشخصه‌های معنایی سازنده خود تجزیه می‌شود» (بدخشان و موسوی، ۱۳۹۳: ۲۰). البته با توجه به متن مطالعه‌شده به نظر می‌رسد اطناب می‌تواند جنبه تأکیدی نیز داشته باشد و در تأثیرگذاری بیشتر بر مخاطب مؤثر باشد. انواع سازوکارهای به‌واژه‌سازی در رمان *مصاحبه* عبارت‌اند از:

۳-۲-۱- نمونه‌هایی از کاربرد سازوکار تشبیه برای ساخت به‌واژه

انسان بی‌تربیت چون شجر بی‌ثمر است (کاشانی، ۱۳۹۷: ۲۱۸).
نادان جاهل، حیوان بی‌عقل و بصر است (همان‌جا).
بدر استعداد غریزش چون هلال باریک شود (همان‌جا).

۳-۲-۲- نمونه‌هایی از کاربرد سازوکار کنایه در ساخت به‌واژه

«ایران شهر سیه‌پوشان و محفل خاموشان است، چنین قوم روز و شب در حال نومند» (همان: ۳۰۹). کنایه از غفلت و بی‌خبری
«ایران از شر ملوک‌الطوایف رستی و این آهو از کمند آن صیاد جستی» (همان: ۲۹۳). کنایه از یکپارچگی و استقلال دوباره ایران
«زبان خویش از دست ندادند و زمام امور به کف دیگران ننهاده‌اند» (همان: ۲۹۴). کنایه از حفظ زبان و فرهنگ فارسی

«به آداب دیگران خوی کنند و از آن خویش روی گردانند» (همان: ۲۹۵). کنایه از فراموشی فرهنگ و تمدن و اصالت

«افکار ایرانی با ارادت یزدانی مؤلفت نکند» (همان: ۲۹۷). کنایه از بیهودگی هر تلاشی برای سازندگی کشور

«قوم نوح موجود و عمر نوح مفقود» (همان: ۳۰۴). کنایه از مردمان ناهل و نبود فرصت کافی برای اصلاح آنان

همچنین برای مفهوم مرگ و مردن شش کنایه به کار رفته که در شکل زیر مرتب شده‌است:



شکل ۱- به‌واژه‌های عاطفی-ایدئولوژیک برای مفهوم مردن در رمان مصاحبه

در رمان مصاحبه این به‌واژه‌ها برای مفهوم مُردن در مورد روشنفکران که از نابه‌سامانی اوضاع کشور در دوره مشروطه در رنج به سر می‌برند و مرگ را معشوق می‌شمارند و از آن با عنوان «شاهد مرگ» یاد می‌کنند و آن را نوعی آزادی از رنج‌ها و دردهای اجتماعی می‌دانند به کار رفته‌است.

۳-۲-۳- نمونه‌هایی از کاربرد استفاده انکاری برای ساخت به‌واژه

چگونه توانند بر عرصه ترقی قدم نهند! (کاشانی، ۱۳۹۷: ۲۹۵) پرسش انکاری به جای بیان ناتوانی برای ورود به عرصه رشد و ترقی

این مردم را به عالم جبروت راه و عرضه ملکوت جولانگاه خواهد بود؟ (همان: ۳۲۸)
کجا برای مریضان خانه و برای پرسوختگان لانه و آشیانه ساختند؟ (همان‌جا)

کدام دل ریش را غم‌خواری و غم‌دیده را دل‌داری و یتیمی را پرستاری کردند؟ (همان‌جا)
 کدام قدم فی سبیل‌الله گذارند و کدام علم لمرضاه الله بردارند؟ (همان‌جا)
 خواهی حنظل بکارند و شهد ثمر بردارند؟ (همان‌جا)

مصاحبه رمانی سیاسی اجتماعی به شمار می‌رود و به نظر می‌رسد قصد دارد ایدئولوژی خاصی را به مخاطبان منتقل کند. همان‌طور که در متن دیده می‌شود سازوکارهای استفاده شده برای ساخت به‌واژه سعی دارند مخاطب را به فکر وادارند. برای مثال پرسش‌های انکاری مخاطب را به چالش می‌کشند و از او می‌خواهند به پاسخ این پرسش‌ها بیندیشد. البته پرسش‌هایی که بر اساس پاسخش آشکار است. بنابراین هریک از این پرسش‌ها در حکم یک به‌واژه سعی دارند ایدئولوژی نویسنده را به مخاطب بقبولانند، ضمن اینکه عاطفه و احساس مخاطب را نیز نشانه گرفته‌اند.

۳-۳- به‌واژه‌های مستحسن در مقابل واژگان تابو

برخی دیگر از به‌واژه‌ها در مقابل واژگان تابو و برای اجتناب از بیان مفاهیم ناخوشایند به کار می‌روند. شاید بتوان گفت در این نوع از به‌واژه‌ها سازوکار اصلی بر مبنای ایجاز است، چون در بیشتر موارد به‌واژه‌ای کوتاه و مختصر بیانگر تعداد بسیار زیادی از صفات خواهد بود. این نوع از به‌واژه‌ها بار منفی و تابوگونه خود را همچنان همراه خواهند داشت، اما ارزش به‌واژه‌بودن آنها در پنهان‌ساختن شرح مسائل تابو در یک عبارت کنایی یا مبهم است که امکان اشاره غیرمستقیم را به امری تابو فراهم می‌آورد. نمونه این نوع از به‌واژه در رمان‌های سرگذشت یتیمان و مصاحبه دیده نشد. اما در رمان نیرنگ سیاه که مسائل اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی را دربرمی‌گیرد تعداد بسیاری از این قبیل به‌واژه‌ها به چشم می‌خورد. برای نمونه به‌واژه‌های زن‌های لاله‌زار، زن‌های هرزه، کنیزان سفید، مترس و رفیقه برای اشاره به زنان بدکاره استفاده شده‌اند. همچنین به‌واژه‌های عشرت‌سرا، فاحشه‌سرا، فاحشه‌خانه، دارالبوار و دارالفواحش برای اشاره به محل سکونت این دسته از زنان بیان شده‌اند. به‌واژه فاحشگی را در مورد زنان در مقابل به‌واژه مترس‌بازی برای مردان به کار برده‌است. به مردانی که به این خانه‌ها وارد می‌شده‌اند مهمان و برای بیان قصد و نیت آنان از به‌واژه معصیت استفاده شده‌است. همچنین به‌واژه‌های دست‌درازی، لکه‌دارشدن ناموس یا دست‌نخورده در جملات «تو کاری کن به عصمت دست‌درازی نشود» (بهار، ۱۳۹۷: ۶۷)، خدا نخواست ناموست لکه‌دار

شود (بهار، ۱۳۹۷: ۱۲۰)، «هرطور که باشد خود را دست‌نخورده به تو خواهد رسانید» (بهار، ۱۳۹۷: ۸۱)، در لفافه و ابهام به پاک‌بودن «عصمت» اشاره می‌کنند. این به‌واژه‌های دوره مشروطه امروزه نیز همچنان در همان معنا کاربرد دارند و تغییر نکرده‌اند. سازوکار به‌واژه‌سازی در تعبیرات اخیر کنایه است.

به‌واژه‌های عرانه (احتمالاً به معنی دلاله)، دلال، مهم‌سازی، تاجر عِرض و ناموس، مردی چاچول‌باز و شارلاتان، بدکار، مهم‌ساز، بی‌غیرت بی‌حس، عنین و بی‌حس و دزد خائن در مورد «حاجی آقا» به کار رفته‌است که در لفافه و ابهام موقعیت اجتماعی او را بازگو می‌کنند. به‌واژه‌های توالیت، بزک، عزه (احتمالاً نوعی وسیله آرایش)، پامته، دفیله داده در معنای آرایش کردن و خودنمایی به کار رفته‌اند. دفیله در فرهنگ لغت رژه‌رفتن معنا شده‌است، شاید در این متن، منظور از این کلمه خودنمایی و جلوه‌گری باشد. همچنین در جمله «دختر احمق گریه نکن ژکت خراب خواهد شد» (بهار، ۱۳۹۷: ۷۱)، به نظر می‌رسد واژه ژک در غیر از معنی موجود در فرهنگ لغت - سخن زیر لب، سخنی که از روی خشم و غضب زیر لب گویند - به کار رفته، چون اشک چشم احتمالاً آرایش صورت «عصمت» را بر هم می‌زده‌است، بنابراین به نظر می‌رسد از به‌واژه ژک در این متن معنایی مرتبط با آرایش صورت یا آراستگی ظاهر منظور باشد.

به‌واژه‌های رعب و خشیت، وقایع خشیتناک و تهوه در معنای ترس و وحشت به کار رفته‌اند که امروزه دیگر به این صورت استفاده نمی‌شوند.

۴- نتیجه‌گیری

هدف اصلی در این جستار، برشمردن انواع به‌واژه در سه رمان دوره مشروطه و مقایسه آنها با اکنون ادبی، فرهنگی و اجتماعی و بررسی تحول به‌واژه‌ها بوده‌است. برای نیل به این منظور سه رمان سرگذشت یتیمان، مصاحبه و نیرنگ سیاه از دوره مشروطه بررسی شد. رمان‌ها به بیان مسائل فرهنگی، اجتماعی و تاحدی سیاسی وقت می‌پردازند. بر اساس مطالعه ما می‌توان گفت در این سه رمان، کلمات رایج در جامعه دوره مشروطه به داستان راه پیدا کرده‌اند. برخی از این کلمات دچار تحول نشده و از دوران خود به دوره اکنون راه نیافته‌اند، مانند «متربازی». برخی دیگر از کلمات بدون اینکه دچار تحول شوند با همان صورت و معنا در دوره اکنون نیز استفاده می‌شوند، مانند به‌واژه «دست‌نخورده». برخی دیگر کلماتی هستند که

با تغییر در صورت یا معنا تحول یافته و در عصر امروز با صورت یا معنایی نوین کاربرد دارند، همچون به‌واژه «دلال».

نویسندگان این سه رمان برای بیان مقاصد ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود از سازوکارهایی ادبی بهره‌برده‌اند تا بتوانند بار معنایی مورد نظر خود را تاحدی تلطیف کنند. یکی از آشکارترین سازوکارها که در هر سه رمان جلب توجه می‌کند استفاده از اطناب است، مخصوصاً در مواردی که نویسنده قصد توصیف حالت شخصیت‌ها را دارد. علاوه‌بر آن سازوکارهای دیگری از قبیل ایجاز، کنایه، استعاره، تشبیه، مجاز، استفهام انکاری، ترکیب‌های اضافی، ترکیب‌های وصفی و به‌ویژه استفاده از واژگان غیرفارسی و در محدود مواردی استفاده از واژگان کهن فارسی بهره برده شده‌است.

به‌واژه‌های به‌کاررفته در این سه رمان جریان فکری جاری در سطح داستان را به شیوه‌های مختلف به نمایش می‌گذارند، برای مثال در رمان سرگذشت یتیمان به‌واژه‌هایی که برای اشاره به دو دختر یتیم استفاده شده‌اند سعی در تأکید بر بی‌گناهی دو دختر و ستم‌کاربودن نامادری و بی‌فکربودن پدر دارند. در رمان مصاحبه به‌واژه‌ها جهل و نادانی مردم وقت را نشانه گرفته‌اند و با شیوه‌های مختلف، که سازوکارهای متفاوتی را ایجاب می‌کند، سعی دارند نادانی و جهل را به عنوان مهم‌ترین مشکل اجتماعی و فرهنگی وقت معرفی کنند. در رمان نیزنگ سیاه نیز به‌واژه‌ها به شیوه‌ای طراحی شده‌اند که با رساترین زبان ناکارآمدی قوانین و آشفتگی اوضاع زمانه را به تصویر کشند و مشکلات عدیده‌ای که نتیجه سال‌های شیوع بیماری‌هایی نظیر حصبه و وبا بوده و منجر به قحطی و فقر و در نهایت انحطاط اجتماعی شده‌است را برشمارند. بر اساس مطالعه به‌واژه‌ها ابزارهای قدرتمندی هستند که برای نویسنده امکانات متنوع بیانی ایجاد می‌کنند و نویسنده با بهره‌گیری دقیق و هوشمندانه از این ابزار می‌تواند ضمن بیان زشتی‌های اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی در هاله‌ای از ابهام، تأثیری عمیق‌تر بر مخاطب خود بر جای بگذارد. به بیان دیگر اگر نویسندگان در این سه رمان از به‌واژه‌ها بهره نمی‌بردند شاید نمی‌توانستند نظر و عقیده شخصی خود را بیان کنند. به‌واژه‌ها علاوه‌بر بار معنایی، دارای نشان تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و بار احساسی یا ایدئولوژیک نیز هستند. بنابراین می‌توانند نوع نگرش اجتماعی، تحول تاریخی، چگونگی جریان فرهنگ و اخلاق را در جامعه نشان دهند، همچنین به همان میزان که احساسات و عواطف شخصی نویسنده را در برمی‌گیرند می‌توانند این احساسات و عواطف را به مخاطب منتقل کنند و در نتیجه تأثیر عمیق‌تری نسبت به واژه‌های خنثی بر مخاطب داشته باشند.

پی‌نوشت

۱. میرزا اسمعیل آصف‌الوزاره، از کارمندان وزارت خارجه بود که کار اداری را از دوره مظفرالدین شاه آغاز کرد و در آستانه انقلاب مشروطیت، کاردار کنسولگری ایران در دمشق بود. رمان داستان شگفت یا سرگذشت یتیمان از نخستین نمونه‌های رمان‌نویسی ایرانیان در عصر مشروطیت است که متن آن برای نخستین بار در سال‌های ۱۳۱۹-۱۳۲۰ ق به صورت مسلسل چاپ و منتشر شد. چهار سال بعد دفتر هفته‌نامه حبل‌المتین در کلکته آن را به شکل کتاب چاپ نمود. در اعلانی که به همین مناسبت انتشار یافت، آمده است: «داستان شگفت و سرگذشت یتیمان، حکایتی شگفت‌انگیز و روایتی عبرت‌آمیز است. اگرچه در قالب رمان غم‌انگیز ریخته شده و حکایاتش بسیار حزن‌آمیز است، ولی واقعاتش همه صحیح و از پیرایه رمانی عاری و از اغراض قصصی خالی است. عبارتش صاف و ساده مگر در کمال رزانت و عناوینش بی‌ساخته پرداخته ولی در منتهای متانت. الحق رساله‌ای است عبرت‌انگیز که مصنف ادبیش آقای میرزا اسمعیل خان تبریزی متخلص به (آصف) را جز تهذیب اخلاق و تقبیح عادات مضره که یک گونه خدمت به نوع است، فصد و اراده نبوده، وقفه الله تعالی» (کوهستانی، ۱۳۹۷، ج ۱: ۸۳-۸۴).
۲. میرزا علی‌محمدخان کاشانی، فرزند میرزا آقا‌بالاخان و برادر عبدالحسین‌خان کاشانی، معروف به وحیدالملک شیبانی است. در سال ۱۳۱۶ ق در قاهره جریده معظم و معتبر «ثریا» را هفتگی انتشار داد. دو سال بعد ادامه انتشار «ثریا» را به فرج الله حسینی واگذار کرد و خود جریده دیگری با همان سبک و سیاق و به اسم «پرورش» تأسیس نمود. در جراید «ثریا» و «پرورش»، تعداد زیادی مقاله، تحلیل، قطعه ادبی، نقد و تفریط از او به چاپ رسید. آثار علی‌خان کاشانی حاکی از روحی بزرگ و حساس، آرمان‌خواهی مشروطه‌طلب و قلمی توانا و آگاه به مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمانه خود است. وی در سال ۱۳۲۰ ق درگذشت (همان: ۲۶۹).
۳. میرزا محمدتقی، متخلص به «بهار»، در پنج‌شنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ ق در مشهد به دنیا آمد. نام پدرش حاج میرزا محمدکاظم، متخلص به صبوری و ملقب به ملک‌الشعرابین محمدباقر کاشانی کدخدای صنف شعرافان مشهد و او نیز پسر حاج عبدالقدیر خراباف، ساکن کاشان بود. در سال ۱۳۲۸ ق، حزب دموکرات ایران با آموزش‌های حیدرعمواوغلی، از پیشگامان جنبش ملی، در مشهد تأسیس شد. بهار در همان سال به عضویت کمیته ایالتی این حزب درآمد و روزنامه نوبهار را که اشاعه‌دهنده اندیشه‌ها و افکار سیاسی این حزب بود تأسیس کرد. در ۱۳۳۲ ق، یعنی، اولین سال شروع جنگ، بهار به نمایندگی از سه ولایت درگز، کلات و سرخس به دوره سوم مجلس شورای ملی راه یافت. در فاصله سال‌های ۱۳۳۴-۱۳۴۰ ق دوره فعالیت ادبی ملک‌الشعرا شکل گرفت. راه‌اندازی انجمن دانشکده و حشر و نشر با بزرگان ادب آن روز

ایران، فعالیت در جراید معتبری همچون بهار، دانشکده و ایران، زمینه مساعدی برای بروز خلاقیت‌های او فراهم کرد. در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بهار دستگیر و سه ماه زندانی شد. متعاقباً در سال ۱۳۰۰ و با شروع به کار چهارمین دوره مجلس شورای ملی وی از طرف مردم بجنورد نماینده مجلس شد. در دوره پنجم مجلس، از سوی مردم ترشیز و در دوره ششم از طرف مردم تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد. پس از پایان این دوره از مجلس (۱۳۰۶) دیگر او به مجلس راه نیافت و تا پایان عمر به فعالیت‌های دیگری پرداخت. بهار پس از سفری که برای معالجه به کشور سوئیس رفته بود و یک سال پس از بازگشت به ایران، در اول اردیبهشت ۱۳۳۰ ش در تهران درگذشت، و در قبرستان ظهیرالدوله به خاک سپرده شد (همان، ۱۳۹۷، ج ۴: ۹-۱۱).

۴. همشیره: «آنکه با دیگری بدون قرابت نسبت، از یک پستان شیر خورد». به نظر می‌رسد این به‌واژه در مواقعی به کار می‌رود که مردی خانمی غریبه را به چشم خواهری خویش می‌بیند و به او نظر سوئی ندارد.

۵. معنای این واژه روشن نیست، احتمال می‌رود واژه فرانسوی *propager* منظور بوده که به معنای قلمه‌زدن و گستراندن است. استعاره از «از هر دری سخن گفتن» (همان، ۱۳۹۶: ۳۳۲).

منابع

- آصف، ا. ۱۳۹۶. «داستان شگفت: سرگذشت یتیمان». در *مشروطیت ایران و رمان فارسی*، گردآورنده: م. کوهستانی‌نژاد، تهران: دنیای اقتصاد.
- انوشه، ح و دیگران. ۱۳۸۱. *فرهنگ‌نامه ادب فارسی*. ج ۲: اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بدخشان، ا و موسوی، س. ۱۳۹۳. «بررسی زبانشناختی به‌گویی در زبان فارسی». *مجله جستارهای زبانی*. ۵(۱): ۱-۲۶.
- بهار، م. ۱۳۹۶. «نیرنگ سیاه». در *مشروطیت ایران و رمان فارسی*، گردآورنده: م. کوهستانی‌نژاد، ج ۱، تهران: دنیای اقتصاد.
- پیروز، غ و محرابی کالی، م. ۱۳۹۴. «بررسی معنی‌شناختی حسن تعبیرات مرتبط با مرگ در غزلیات حافظ». *ادب پژوهی*، (۳۳): ۸۱-۱۰۴.
- داد، س. ۱۳۷۸. *فرهنگ اصطلاحات ادبی (واژه‌نامه، مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی/اروپایی)*. تهران: مروارید.

- زندى، ب و بحرینی، م و سبزواری، م و مهدی بیرقدار، ر. ۱۳۹۷. «بررسی اجتماعی- شناختی تابو و حسن تعبیر در ساختارهای عبارات، اصطلاحات و ضرب‌المثل های فارسی و انگلیسی». *جستارهای زبانی*، ۹(۶): ۳۱۷-۳۳۴.
- کاشانی، ع. ۱۳۹۶. «مصاحبه». در *مشروطیت ایران و رمان فارسی*، گردآورنده: م. کوهستانی‌نژاد، ج ۱، تهران: دنیای اقتصاد.
- کوهستانی‌نژاد، م. (گردآورنده) ۱۳۹۶. *مشروطیت ایران و رمان فارسی*. تهران: دنیای اقتصاد.
- معین، م. ۱۳۸۰. *فرهنگ فارسی*. تهران: سرایش.
- مک‌ورتر، ج. ۲۰۱۶. «به‌واژه‌ها مثل لباس زیر باید مرتب عوض شوند»، ترجمه ع. شفیعی‌نسب. در tarjomaan.com.
- موسوی، س و بدخشان، ا. ۱۳۹۱. «حسن تعابیر ناپسند»، *پژوهش‌های زبانشناختی در زبان‌های خارجی*، ۲(۲): ۱۷۱-۱۸۷.
- موسوی، س و بدخشان، ا. ۱۳۹۵. «بررسی حسن تعبیر در زبان فارسی: رویکردی گفتمانی». *نشریه پژوهش‌های زبان‌شناختی تطبیقی*، ۶(۱۲): ۵۵-۶۷.
- میرزاسوزنی، ص. ۱۳۸۴. «کاربرد حسن تعبیر در ترجمه». *مطالعات ترجمه*، ۱۱(۱): ۲۳-۳۴.
- نوروزی، ع و عباس‌زاده، ح. ۱۳۸۹. «حسن تعبیر در زبان وادبیات عربی، شیوه‌ها و انگیزه‌ها». *زبان و ادبیات عربی*، ۳(۳): ۱۴۹-۱۷۴.
- وارداف، ر. ۱۳۹۳. *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*. ترجمه ر. امینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عرب یوسف آبادی، ع و افضل، ف. ۱۳۹۷. «بررسی سازوکارهای حسن تعبیر در ترجمه تابوهای رمان الهوی از هیفا بیطار». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*، ۱۹(۱): ۵۷-۸۰.
- Allan, K. & K. Burridge. 1991. *Euphemism and Dysphemism: Language Used as Shield and Weapon*. New York: Oxford University Press.
- Holder, R.W. 1994. *How to Say What You Mean: A Dictionary of Euphemisms*. Third Edition. Oxford: OxfordUniversity Press.
- McWhorter, J. 2016. "Euphemise this". In aeon.co.
- Rawson, H. 1981. *A Dictionary of Euphemisms and Other Doubletalk*. New York: Crown Publishers, Inc.
- Wardhaugh, R. 2006. *An Introduction to Sociolinguistics*. Translated by L
- Amini, R. 2014. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian].
- Warren, B. 1992. "What Euphemisms Tell Us about the Interpretation of Words" *Studia Linguistica*, 46(2), 128-172.
- <https://dictionary.cambridge.org>
- <https://www.merriam-webster.com>

- <https://abadis.ir>
- <https://www.vajehyab.com>
- <https://www.farsilookup.com>

گونه‌ای از بیان سوگند با ساخت نحوی شرط

فرهاد محمدی^۱ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۰۲

چکیده

بیان سوگند در زبان فارسی غیر از گونه اصلی که در آن برای موضوعی به کسی یا چیزی سوگند می‌خورند، دارای گونه دیگری است که با وجود کاربرد آن در گذشته و حال، تاکنون توجهی بدان نشده است. این گونه از بیان سوگند دارای ساخت شرطی است که در جمله شرط موضوع سوگند بیان می‌شود، و در جمله جواب شرط نیز عمل سوگند خوردن قرار می‌گیرد. این نوع از سوگند یکی از مصداق‌های «کنش‌گفتار» در زبان فارسی است که گوینده با بیان آن عمل سوگند را انجام می‌دهد. در این نوشتار با بهره‌گیری از مفاهیم نظریه «کنش‌گفتار» در دیدگاه جان آستین به عنوان مبنای نظری و با ذکر نمونه‌هایی از آثار ادبی و نیز مواردی از گفتار عامیانه، گونه شرطی بیان سوگند تبیین و تشریح می‌شود تا نشان داده شود که این نوع سوگند هم در گذشته متداول بوده است و هم اکنون در زبان روزمره کاربرد گسترده‌ای دارد. از نتیجه کار چنین برمی‌آید که این شیوه نسبت به نوع شناخته شده و متداول آن تأکید بیشتری دارد و در مواقعی استفاده می‌شود که گوینده بخواهد بر موضوع تأکید و مبالغه بیشتری داشته باشد.

واژگان کلیدی: زبان فارسی، سوگند، ساخت شرطی، کنش‌گفتار، تأکید

۱- مقدمه

بیان سوگند در زبان فارسی از گذشته، ساخت نحوی ویژه‌ای داشته که به مرور زمان تغییراتی در آن رخ داده. ساخت کامل و اولیه بیان سوگند از این اجزا تشکیل می‌شده‌است:

«به + اسم + فعل مرکبِ «سوگند خوردن» + که + جمله»

که اسم در این ساخت، مورد سوگند است، یعنی آنچه سوگند بدان خورده می‌شود؛ جمله نیز موضوع سوگند است، یعنی آنچه سوگند برای آن خورده می‌شود، مانند:

به خاک پای تو سوگند و جان زنده‌دلان که من به پای تو در مُردن، آرزومندم
(سعدی، ۱۳۹۴: ۲۷۲)

در اصل فعلِ «سوگند خوردن» در ابتدای کلام، یعنی پیش از متمم خود ذکر می‌شد؛ بدین صورت: «سوگند می‌خورم به ... که ...». در فرایند تکاملی برای اینکه ساخت کلام شکل مناسب‌تر و فصیح‌تری پیدا کند، بین فعل و متمم آن جابه‌جایی رخ داده‌است. افزون‌بر این جابه‌جایی، تغییر دیگری نیز به تدریج در ساخت اولیه بیان سوگند رخ داد. آن هم حذف فعلِ «سوگند خوردن» از ساخت نحوی بوده‌است تا صورت کلام زیباتر شود؛ زیرا از سیاق کلام قابل دریافت است و به ذکر آن نیازی نیست؛ از این‌رو ساخت ابتدایی در نتیجه حذف فعل سوگند از ژرف ساخت آن به این شکل درآمده‌است: «به + اسم + که + جمله» استفاده می‌شده‌است، مانند نمونه زیر:

«اسمی که بدان سوگند خورده می‌شود» «جمله‌ای که موضوع سوگند است»
به مردی که مُلک سراسر زمین نیرزد که خونی چکد بر زمین
(سعدی، ۱۳۸۴ الف: ۵۲)

تمام تغییر و تحولاتی که در گذر زمان در ساخت نحوی سوگند رخ داده، در مسیر رسیدن به فرم و ساختار مناسب صورت گرفته‌است تا شکل و ساخت کلام مطابق معنا درآید. البته به پیروی از نحو زبان عرب هنگام سوگند با اسم جلاله «الله» به جای حرف اضافه «به» از حرف‌های «و» و «ت» نیز استفاده شده‌است که نمونه‌های آن در متون گذشته وجود دارد و اکنون نیز در زبان روزمره متداول است، مانند: «والله، تالله، بالله»:

بِالله که دولتش نیرزد به جوی تالله که نام بردنش هم عار است
(شیخ بهایی، ۱۳۸۲: ۱۷۲)
والله که شهر بی‌تو مرا حبس می‌شود آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۵۵)

بیان سوگند در زبان فارسی غیر از ساخت اصلی و متداول که بدان اشاره شد، دارای گونه دیگری است که با وجود کاربرد گسترده آن، هم در متون گذشته و هم در متون معاصر، حتی کاربرد فراوان آن در زبان روزمره، تاکنون توجهی بدان نشده است. هدف این جستار شناساندن این گونه از بیان سوگند است که با ساخت شرطی انجام می‌شود. برای تبیین و تشریح این گونه از بیان سوگند بیشتر از مثال‌های موجود در آثار ادبی، چه متون گذشته و چه متون معاصر، استفاده شده است تا نشان داده شود که بیان سوگند با ساخت شرط همواره در زبان فارسی، یعنی ادبیات فارسی دری و فارسی نو، کاربرد داشته است.

۲- طرح موضوع

موضوع نوشتار حاضر تبیین کارکرد جمله‌هایی مانند نمونه زیر است که ساخت نحوی آنها شرطی است، اما مانند گونه‌های دیگر صرفاً بیان شرط مدّ نظر نیست، بلکه از شرط برای بیان مفهوم و عمل دیگری، یعنی سوگند، استفاده شده است:

من این زندان به جرمِ مردودن می‌کشم، ای عشق خطانسلم، اگر جز این خطای دیگری دارم
(اخوان ثالث، ۱۳۷۴: ۱۸)

در چنین مواردی اگر ساخت شرط را به ساخت اصلی بیان سوگند تغییر دهیم، از نظر کارکرد و معنا هیچ تفاوتی بین دو صورت وجود نخواهد داشت؛ برای نمونه، شکل اصلی بیان سوگند در جمله بالا بدین گونه است:

ساخت اصلی: «به نسل پاکم سوگند جز این خطای دیگری ندارم».

در جمله شرطی در بیت بالا، مفهوم مورد نظر اخوان نیز دقیقاً همین است که بگوید «جز این خطای دیگری ندارم». او این مفهوم را برای تأکید با سوگند بیان کرده است، اما نه با ساخت متداول و شناخته‌شده سوگند، بلکه با ساخت دیگری که همان کارکرد سوگند را دارد؛ بنابراین چنین مواردی بیان سوگند است که با ساخت نحوی شرط صورت گرفته است.

در کتاب‌های دستور گرچه به انواع کارکردها و معانی گوناگونی که با ساخت نحوی شرط بیان می‌شود، اشاره شده، اما در هیچ‌کدام از آنها ذکر از بیان سوگند با ساخت شرط به میان نیامده است. جدا از این، در مبحث خود سوگند نیز تنها به ساخت اصلی پرداخته شده است و به ظرفیت‌ها و امکاناتی دیگری همچون ساخت شرط که معنای سوگند می‌تواند با آنها بیان شود، اشاره‌ای نشده است. علت اصلی بی‌توجهی به این گونه سوگند ظاهر ساخت نحوی آن بوده است؛ زیرا همواره چنین تصوّر می‌شده که بیان ساده و معمولی شرط است و توجهی به

معنا و کارکرد این ساخت نشده است. توجه به معنا و موقعیت کاربردی این ساخت از بیان سوگند و نیز قابلیت تبدیل آن به ساخت اصلی و متداول سوگند، دلایلی هستند که ثابت می‌کند گرچه ساخت نحوی مورد نظر در ظاهر بیان شرط است، اما در معنا و کارکرد عمل سوگند را انجام می‌دهد و کاربرد آن برای سوگند است. علاوه بر اینها، دلیل دیگر برای اثبات این نوع سوگند چنین است که می‌توان به جای جمله جواب شرط، عبارت «به خدا» یا هر عبارت بیان سوگند دیگری را نوشت. در این حالت هیچ‌گونه تغییری در معنا و کارکرد کلام رخ نمی‌دهد و معنای سوگند به قوت خود باقی می‌ماند. اگر چنین دستکاری‌های نحوی در بیت مذکور از اخوان صورت گیرد، ماهیت بیان سوگند با ساخت شرط بهتر نمایان می‌شود. به جای جمله جواب شرط که «خطانسلم» است، عبارت «به خدا» جایگزین می‌شود: «به خدا اگر جز این خطای دیگری دارم». نمونه‌هایی از این حالت که عبارت «به خدا» یا شبیه بدان در ساخت شرط بیان می‌شود، در آثار ادبی گذشته نیز وجود دارد:

سخنش معجز دهر آمد، از این به سخنان
به خدا گر شنوند اهل عجم یا بینند
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۰۰)

حال اگر به جای عبارت «به خدا» جمله دیگری متناسب با معنای کلام قرار دهیم، ساخت نحوی کلام دقیقاً همانند مثال مذکور از /خوان خواهد بود که بیان سوگند با ساخت شرطی مورد نظر است:

«رسوای خلق باشم اگر اهل عجم بهتر از این سخنان بشنوند یا ببینند.»

برای آگاهی از تفاوت کارکرد بیان سوگند از ساخت شرط با گونه‌ها و کارکردهای دیگری از شرط و نیز شناخت ماهیت نوع شرطی سوگند، لازم است به کارهایی اشاره کرد که در هر دو حوزه سوگند و ساخت نحوی شرط انجام شده است. با این کار مشخص می‌شود که پژوهش‌های پیشین به چه جنبه‌هایی از هر دو موضوع شرط و سوگند پرداخته‌اند.

۳- پیشینه موضوع

آنچه درباره ساخت نحوی شرط در کتاب‌های دستور بیان شده، عمدتاً مربوط به تقسیم‌بندی آن به انواعی چون شرط ممکن و غیرممکن و نیز اشاره به چگونگی وجه و زمان در فعل جمله‌های آن است (طباطبائی، ۱۳۹۵: ۲۲۲ - ۲۲۴) و چندان به کارکردهایی که از ساخت شرط برای بیان آنها استفاده می‌شود، اشاره نشده است. در حوزه بلاغت نیز، به‌ویژه شاخه معانی، هرچند به کارکردهای معنایی شرط پرداخته شده (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۲۰۳ - ۲۱۸)، اما در هیچ‌کدام

از به بیان سوگند با ساخت شرط توجه و اشاره‌ای نشده‌است. در برخی پژوهش‌های زبان‌شناسی نیز که به رابطه معنایی سازه‌ها در جمله‌های شرطی و کاربردشناسی این گونه جمله‌ها پرداخته‌اند، باز مطلبی درباره کارکرد معنایی سوگند در ساخت شرط مطرح نشده‌است، مانند مقاله «رابطه معنایی جمله‌واره پایه و پیرو در جمله‌های شرطی زبان فارسی» که در آن نویسندگان رابطه تلازمی را اساس ارتباط معنایی دو جمله‌واره پایه و پیرو می‌دانند و آن را به دو گونه تلازم سببی و غیرسببی تقسیم کرده‌اند (ابن‌رسول و همکاران، ۱۳۹۵: ۹۷ - ۱۱۰). در مقاله دیگری نیز با عنوان «واکاوی شناختی - کاربردشناسی جمله‌های شرطی در زبان فارسی» جمله‌های شرطی از یک سو براساس رویکرد سویتسر^۱ از منظر روابط سه‌گانه محتوایی، معرفتی و کارگفتی بررسی و کارایی این چهارچوب در تحلیل جمله‌های شرطی زبان فارسی تأیید شده‌است، از سوی دیگر نقش مفاهیم ذهنیت و بینادذهنیت در کاربرد جمله‌های شرطی بررسی شده‌است (قادری نجف‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۸). درباره سوگند نیز در کتاب‌های دستور به ساختار سوگند توجه نشده و از بین تمام سازه‌های آن تنها به ذکر حروفی که برای بیان سوگند کاربرد دارند اکتفا شده و غیر از موارد شناخته‌شده، به امکانات دیگری که می‌تواند مفید معنای سوگند باشد، توجهی نشده‌است (خطیب‌رهبر، ۱۳۷۹: ۱۵۵). تنها کاری که تاکنون به صورت ساختارمند و متمرکز به بررسی ساخت نحوی سوگند پرداخته، مقاله «جمله مرکب سوگند در دیوان حافظ» است. نویسندگان در این مقاله توضیح داده که نوع جمله سوگند، مرکب است که در آن، بخش سوگند جمله پایه است و موضوع سوگند نیز جمله پیرو (آذرمینا، ۱۳۹۰: ۴۰). نویسندگان بیان کرده‌است که جمله مرکب سوگند در شعر حافظ دارای چهار الگوی ساختاری است که دو مورد از این چهار الگو بر مبنای ساختمان جمله پیرو تفکیک شده‌است. بدین ترتیب که جمله پیرو در جمله مرکب سوگند دو حالت دارد: جمله ساده و جمله مرکب شرطی. دو مورد دیگر از این چهار الگو مربوط به جمله پایه است که ساختمان آن باز دو حالت دارد: در جمله پایه به دو اسم یا بیشتر سوگند خورده می‌شود؛ اسم مورد سوگند دارای بند موصولی است (همان: ۴۲ - ۴۶).

۴- مبنای نظری موضوع

در نظریه «کنش‌گفتار» از جان آستین^۲ این موضوع مطرح شده‌است که گفتارها در نظام زبانی انسان ذاتاً انجام کار و عمل خاصی را نشان می‌دهند؛ به عبارت دیگر، بیان گفتارها در

1. Sweetser

2. John Austin

نفس خود انجام کار به شمار می‌رود. آستین چنین گفتارهایی را کنش گفتار نامیده‌است، یعنی گفتاری که یک کنش است. وی می‌گوید: وقتی گوینده جمله‌ای را بیان می‌کند، همزمان سه سطح کنش گفتاری صورت می‌گیرد: کنش بیانی^۱، کنش منظوری^۲ و کنش تأثیری^۳. منظور از کنش بیانی همان عبارات و جملات معناداری است که بیان می‌شود. در کنش منظوری گوینده عبارات و جملات را برای افاده معنای خاصی بیان می‌کند. در سطح کنش تأثیری گوینده با بیان گفتارش بر مخاطب خود تأثیر می‌گذارد؛ برای نمونه گوینده وقتی به مخاطب می‌گوید: «پنجره را باز کن»، با این جمله نخست واژه‌های معناداری را اظهار کرده که آستین از آن به کنش بیان واژه‌های معنادار تعبیر می‌کند. جدا از این، جمله گوینده حاوی بار محتوایی امر است، یعنی کنش امر را نشان می‌دهد که آستین آن را کنش منظوری خوانده‌است. در نهایت وقتی جمله یادشده مخاطب را وادار می‌کند که پنجره را باز کند، گوینده کنش دیگری را با بیان این جمله انجام داده‌است. آستین این کنش سوم را کنش تأثیری نامیده‌است؛ زیرا تأثیر بر مخاطب از سخن گوینده ناشی می‌شود (سرل، ۱۳۸۷: ۳۳). آستین سطح دوم از کنش‌های گفتاری، یعنی کنش منظوری را به پنج دسته تقسیم کرده‌است:

۱- حکمی^۴: کنش‌هایی که بر التزام گوینده بر حقیقت قضیه‌ای تأکید دارد، مانند افعال «بیان کردن»، «اظهار کردن».

۲- تحکمی^۵: کنش‌هایی که بر اعمال قدرت، حق، حاکمیت، اراده و نفوذ دلالت دارد و با افعالی مانند «انتخاب کردن»، «توصیه کردن»، «دستور دادن»، «منسوب کردن»، «پند دادن» و ... بیان می‌شود.

۳- تعهدی^۶: کنش‌هایی که بر تعهد گوینده به انجام کاری دلالت دارد و گوینده با بیان آنها خود را به انجام اموری مکلف می‌سازد. افعال «قول دادن»، «متعهد شدن»، «سوگند خوردن» و ... در این دسته قرار می‌گیرد.

۴- رفتاری^۷: کنش‌هایی که انواع رفتارهای اجتماعی سخنگویان زبان را نشان می‌دهد، مانند افعال «عذر خواستن»، «تشکر کردن»، «همدردی کردن»، «دشنام دادن»، «تحقیر کردن» و ...

-
1. Locutionary Act
 2. Illocutionary Act
 3. Perlocutionary Act
 4. Verdictive
 5. Exercitive
 6. Commissive
 7. Behabitive

۵- توضیحی^۱: کنش‌هایی که به چگونگی کاربرد واژگان در زبان می‌پردازد و شرح و توضیح می‌دهد که کلام چگونه در فرایند مکالمه سازمان می‌یابد. این نوع کنش شامل این افعال می‌شود: «استدلال کردن»، «پاسخ دادن»، «فرض کردن»، «پذیرفتن» و «توضیح دادن» (استرول، ۱۳۹۲: ۲۷۴).

بیان سوگند که موضوع این جستار است، جزء دسته کنش‌های تعهدی به شمار می‌رود که گوینده برای بیان تعهد خود نسبت به مسأله‌ای، عمل سوگند را انجام می‌دهد؛ بنابراین از دیدگاه نظریه کنش‌گفتاری «سوگند خوردن» کنشی است که گوینده با گفتار انجام می‌دهد. کاربردشناسی و معناشناسی ساخت نحوی مورد نظر تأیید می‌کند که صورت کلام گرچه دارای ساخت شرطی است، اما از این ساخت شرطی برای کار و کنش معینی استفاده می‌شود که همان بیان سوگند است؛ زیرا از ساخت شرط برای کارکردهای گوناگونی استفاده می‌شود که یکی از آنها همین مفهوم سوگند است.

۵- بیان سوگند با ساخت نحوی شرط

با توجه به اینکه یک کنش و مفهوم می‌تواند با بیش از یک ساخت نحوی بیان شود، بیان سوگند نیز در زبان فارسی علاوه بر ساخت اصلی و متداول آن، دارای ساخت دیگری است که به صورت شرط بیان می‌شود. آنچه لازم است درباره این گونه از بیان سوگند دانست، پاسخ به این دو پرسش است: ۱- شکل و ساخت نحوی آن چگونه است و چه اجزایی دارد؟ ۲- هر کدام از اجزای ساخت نحوی این نوع سوگند چگونه تغییر می‌یابد و به چه شکل‌هایی می‌تواند نمودار شود؟ به عبارت دیگر، در موقعیت‌های کاربردی مختلف چه تغییراتی ساختاری ممکن است در سازه‌های سوگند شرطی رخ دهد تا صورت‌های گوناگونی از این نوع سوگند تولید شود؟ این گونه از بیان سوگند چون دارای ساخت نحوی شرط است، از دو جزء جمله شرط و جواب شرط تشکیل شده است. حال باید دید کدام یک از این دو جزء موضوع سوگند است و کدام خود سوگند. در جمله شرط موضوع سوگند ذکر می‌شود و در جمله جواب شرط نیز صفت و حالتی می‌آید که عمل سوگند است، یعنی آنچه سوگند با آن انجام می‌شود. برخلاف ساخت شناخته‌شده و متداول سوگند، در این گونه (ساخت شرطی) به کسی یا چیزی سوگند خورده نمی‌شود، بلکه حالت سوگند طوری است که فرد صفت مثبتی را از خود نفی می‌کند یا صفت منفی را به خود نسبت می‌دهد تا نشان دهد که فلان کار را انجام داده یا نداده است، یا اینکه

1. Expositive

انجام می‌دهد یا نمی‌دهد (بستگی به زمان مورد نظر دارد). با مقایسه نمونه زیر که بیان موضوع یکسانی در هر دو گونه سوگند است، ماهیت نوع شرطی سوگند بهتر نمایان می‌شود:

ساخت اصلی و متداول سوگند: «به مرگ خودم قسم عهد و پیمان نمی‌شکنم».

ساخت شرطی سوگند: «بشکسته بادا پشت و جان! گر عهد و پیمان بشکنم» (مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۵۶).

مفهوم هر دو جمله یکی است، اما چگونگی بیان آن از نظر نحوی متفاوت است و در دو صورت مختلف پدیدار شده است. در ساخت شرطی گوینده برای اینکه نشان دهد که عهد و پیمان را نمی‌شکند، شکستن آن را به مثابه نفرین خود قلمداد کرده است.

در تقسیم‌بندی انواع جملات شرطی اشاره شد که حالت‌های فعل جمله شرط و جواب شرط از نظر منفی و مثبت بودن چه تأثیری می‌تواند در نتیجه معنایی جمله داشته باشد (ناتل خانلری، ۱۳۷۲: ۱۱۵ - ۱۱۶). از این جنبه نیز فعل جمله شرط در این گونه از سوگند، همواره معنای عکس می‌دهد، یعنی اگر با حرف نفی منفی شده باشد، معنای آن مثبت خواهد بود و اگر فعل مثبت باشد، معنای منفی خواهد داشت؛ بنابراین موضوعی که سوگند برای آن انجام می‌شود و در جمله شرط می‌آید، هم می‌توان جنبه ایجابی داشته باشد، یعنی برای انجام کاری به کار رود و هم می‌تواند جنبه سلبی داشته باشد که در آن انجام کاری را نفی می‌کند. از دو نمونه زیر این نکات قابل دریافت است. در مثال نخست که فعل جمله شرط مثبت است، جمله مفید معنای منفی است و نتیجه سوگند منفی خواهد بود که بر انجام نگرفتن دلالت می‌کند. در مثال دوم برعکس، فعل جمله شرط (موضوع سوگند) منفی است، اما برای حالت مثبت به کار رفته است؛ از این رو مفاد سوگند مثبت خواهد بود و انجام کار را نشان می‌دهد:

گر به مراد من روی و نروی، تو حاکمی من به خلاف رای تو گر نفسی ز منم، ز منم
(سعدی، ۱۳۹۴: ۱۲۸)

معنا: به مردانگی‌ام سوگند می‌خورم که «به خلاف رای تو نفسی ز منم = حرفی نمی‌زنم».

بی‌خبر بادا دل من از مکان و کان او گر دلم لرزان ز عشقش چون دل سیماب نیست
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۳۱)

معنا: به مرگ خود سوگند می‌خورم که «دلم از عشقش چون دل سیماب لرزان است».

حال باید دید که ترتیب اجزا در این معنا از ساخت شرط چگونه است. آیا تفاوتی می‌کند که کدام یک از جملات در ابتدا بیاید؟ یا تفاوتی نمی‌کند که جمله شرط نخست بیاید یا جمله جواب شرط. یکی از این دو حالت (تقدم جمله شرط یا جواب شرط) نسبت به بیان دقیق معنا

و مطابقت با آن، اصل است و حالت دیگر اهمیت کمتری دارد؛ درواقع، یکی از این دو حالت، معنای سوگند را نسبت به دیگری بهتر و دقیق‌تر بیان می‌کند و صورت کلام با معنا مطابقت تام دارد. اگر همانند انواع دیگر شرط در این گونه از سوگند نیز، جمله‌های شرط و جواب شرط به ترتیب بیاید، خللی در اصل کارکرد و معنای کلام ایجاد نمی‌شود و باز عمل سوگند را انجام می‌دهد. اما این حالت نسبت به حالت دیگری که جمله جواب شرط بر جمله شرط مقدم می‌شود، در بیان و افاده معنای سوگند چندان دقیق و رسا نیست. نمونه‌هایی از بیان سوگند با ساخت شرط که در آن ترتیب اجزا دارای حالت عادی است، در آثار ادبی وجود دارد که در مقایسه با صورت اصلی نمود چندانیت ندارد، مانند بیت زیر از خاقانی:

جمله شرط = موضوع سوگند جمله جواب شرط = سوگند
 گر به هفت اقلیم کس داند که گوید زین دو بیت کافر، دارالقمامه مسجد اقصای من
 (خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۲۴)

خاقانی سوگند خورده‌است که در هفت اقلیم کسی را نمی‌شناسد که مانند این دو بیت بگوید. اما برای اینکه عمل سوگند دقیقاً صورت بگیرد و شکل کلام عیناً با عمل مورد نظر مطابقت پیدا کند، صورت اصلی و ترتیب اجزا در این گونه از بیان سوگند بدین شکل است که در ابتدا جمله جواب شرط می‌آید، سپس جمله شرط. همین موضوع، یعنی تقدم جمله جواب شرط یکی از نشانه‌های زبانی برای این ساخت نحوی است تا نشان دهد که کارکرد آن، بیان سوگند است و از این ساخت برای عمل سوگند استفاده می‌شود، مانند نمونه زیر:

حیض بر حور و جنابت بر ملائک بسته‌ام گر ز خون دختران رز بُود صهبای من
 (همان: ۳۲۳)

با توجه به اینکه معنا تابع ساخت نحوی است، وقتی اجزای ساخت نحوی در سوگند شرطی نیز جابه‌جا می‌شود، بین صورت‌های حاصل از این جابه‌جایی اجزا تفاوت‌هایی در افاده معنای سوگند به وجود می‌آید. از بین صورت‌های ممکن که از جابه‌جایی اجزا حاصل می‌شود، عمل سوگند در آن ساخت نحوی بهتر بیان می‌شود که جمله جواب شرط مقدم شده‌است. این ساخت که با تقدم جمله جواب شرط همراه است، صورت اصلی بیان سوگند شرطی است؛ اما در آن ساختی که جمله شرط مقدم شده‌است، چون عمل سوگند در گفتار چندان واضح و ملموس نیست، صورت غیراصلی از سوگند شرطی محسوب می‌شود. با مقایسه دو نمونه زیر بهتر می‌توان صورت اصلی و غیراصلی را در این گونه سوگند تشخیص داد. همچنین اگر با جابه‌جایی اجزا در صورت غیراصلی، جمله جواب شرط مقدم شود تا کلام به صورت اصلی

تغییر یابد، هم تفاوت‌های دو صورت در بیان دقیق عمل سوگند آشکار می‌شود و هم مطابقت کلام با معنای مورد نظر ملموس‌تر جلوه می‌کند:

صورت اصلی:

مبادم سر اگر جز تو سَرَم هست بسوزا هستیَم گر بی تو هستم
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۲۲۰)

صورت غیراصلی:

اگر جز تو سری دارم، سزاوار سرِ دارم و گر جز دامت گیرم، بریده باد این دستم
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۸۰)

تغییر صورت غیراصلی به اصلی: «سزاوار سرِ دارم، اگر جز تو سری دارم ...». مقایسه دو صورت زیر که معنای یکسانی دارند، صورت اصلی و غیراصلی را در سوگند شرطی بهتر نمایان می‌کند و می‌توان به نقش جابه‌جایی جمله‌واره‌های این ساخت نحوی در افاده معنا پی برد:

الف: نامردم اگر حق تو را از آنها نگیرم.

ب: اگر حق تو را از آنها نگیرم، نامردم.

این دو صورت هیچ تفاوت معنایی با هم ندارند؛ اما صورت «الف» پُرکاربردتر است و نسبت به صورت «ب» مطابقت بیشتری با معنای مورد نظر دارد؛ بنابراین صورت اصلی در سوگند شرطی بدین گونه‌است که باید جمله جواب شرط (جمله‌واره پایه) در ابتدا بیاید.

۵-۱- زمان در ساخت شرطی بیان سوگند

در این ساخت نحوی از بیان سوگند، جمله شرط که موضوع سوگند در آن مطرح می‌شود، از نظر زمانی محدودیتی برایش وجود ندارد و برای هر مطلبی در هر سه زمان حال، گذشته و آینده به کار می‌رود؛ در واقع از این گونه سوگند برای هر موضوعی در هر زمانی استفاده می‌شود و مصداق‌های آن را می‌توان هم در آثار ادبی و هم در گفت‌وگوهای روزمره و عامیانه مشاهده کرد. در زیر نمونه‌ای از این نوع سوگند در هر سه زمان اصلی ذکر می‌شود تا مشخص شود که از نظر زمانی محدودیتی برای این ساخت وجود ندارد:

زمان حال:

من این زندان به جرم مرد بودن می‌کشم، ای عشق خطانسلم، اگر جز این خطای دیگری دارم
(اخوان ثالث، ۱۳۷۴: ۱۸)

زمان گذشته:

«شعرم حرام باد! اگر روزی تا بوده‌ام جز با طنین نام تو شعری سروده‌ام»

(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۴۳).

زمان آینده:

با این پلنگ همتی، از سگ بتر بوم

گر زین سپس چو سگ دَوم اندر قفای نان

(خاقانی، ۱۳۷۳: ۳۱۴)

۵-۲- نوع جمله جواب شرط در ساخت شرطی بیان سوگند

در ساخت شرطی بیان سوگند، جمله جواب شرط نیز می‌تواند به چندین صورت بیاید که نشان‌دهنده تنوع ساختاری و ظرفیت بالای نحو زبان فارسی است. جمله جواب شرط این امکان را دارد که به سه صورت «خبری»، «امری» و «دعایی» بیان شود که هر یک از این صورت‌ها قابل تبدیل به صورت‌های دیگر است. امکان تبدیل صورت‌ها به یکدیگر بر این قضیه دلالت می‌کند که گوینده دستش باز است و متناسب با موقعیت می‌تواند یک مطلب را با سه ساخت متفاوت بیان کند. برای هر یک از این سه صورت نمونه‌ای همراه با تبدیل آن به دو صورت دیگر ذکر می‌شود تا با تأمل در آنها بتوان دریافت که هر کدام از این صورت‌ها دقیقاً متناسب با موقعیت و بافت معنایی کلام به کار رفته‌است و اگر به جای هر یک از آنها از دو صورت دیگر استفاده می‌شد، کلام تا چه اندازه تغییر پیدا می‌کرد؛ چه در جهت سستی و چه در جهت کمال:

الف: جواب شرط به صورت جمله خبری:

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند

ناکسم گر به شکایت سوی بیگانه روم

(حافظ، ۱۳۶۲: ۷۲۰)

تبدیل به وجه امری:

«ناکسم بدان/ بخوان، اگر به شکایت نزد بیگانه بروم».

تبدیل به وجه دعایی:

«ناکس باشم، اگر به شکایت نزد بیگانه بروم».

در این مورد با توجه به صفت «ناکس» اگر جمله در وجه امری هم می‌آمد، باز همانند وجه خبری که حافظ بیان کرده‌است، مناسب و سازگار می‌بود، اما در وجه دعایی، در مقایسه با دو صورت دیگر، کلام تا حدودی از نظر سازگاری نحوی تنزل پیدا می‌کرد؛ زیرا صفت «ناکس» برای دعا در اشاره به خود کاربردی نیست.

ب: جواب شرط به شکل جمله دعایی:

حلال خدا باد بر من حرام!
(نظامی، ۱۳۸۶: ۸۶)

گر از می شدم هرگز آلوده جام

تبدیل به وجه امری:

«حلال خدا بر من حرام بشمار، اگر تا به حال از می آلوده جام شده باشم».

تبدیل به وجه خبری:

«حلال خدا بر من حرام است، اگر تا به حال از می آلوده جام شده باشم».

هر سه صورت معنای یکسانی را بیان می‌کند؛ اینکه «سوگند می‌خورم تا حالا شراب ننوشیده‌ام». شاعر این سوگند را با ساخت شرطی به گونه‌ای بیان کرده که جمله جواب شرط در وجه دعایی آمده‌است. اگر به جای وجه دعایی وجه خبری یا امری ذکر می‌شد، صورت کلام با کنش سوگند مطابقت نمی‌داشت. با مقایسه این صورت‌ها با هم کاملاً نمایان است که وجه دعایی در این نمونه و مواردی شبیه بدان چقدر همخوان و سازگار است و دو صورت «خبری» و «امری» با موضوع همخوانی ندارند و نباید استفاده شوند. جمله دعا در این ساخت از سوگند حالت منفی دارد و در معنای نفرین به کار رفته‌است.

پ: جواب شرط به شکل جمله امری:

در این ساخت وقتی وجه جمله جواب شرط امری باشد، حالت کلام چنین است که گوینده از دیگری (مخاطب) می‌خواهد که او را چنان و چنین بداند که تغییر شکلی از همان دو صورت جمله دعایی در معنای نفرین و جمله خبری است:

به طیره گفت مسلمان: گر این قبالة من درست نیست، خدایا جهود میرانم
(سعدی، ۱۳۸۴ ب: ۱۷۵)

چون صبا مجموعه گل را به لطف آب شست کج‌دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۹۲)

تبدیل به وجه دعایی:

«کج‌دل باشم/ دلم کج باد، اگر بر صفحه دفتر نظر کنم».

تبدیل به وجه خبری:

«کج‌دل هستم، اگر بر صفحه دفتر نظر کنم».

وقتی این سه ظرفیت نحوی با هم مقایسه و سنجیده می‌شود، می‌توان درک کرد که چرا شاعر از بین امکانات موجود، جمله را بدان ساخت بیان کرده‌است. در وجه امری چون مخاطب در امر مورد نظر مشارکت داده می‌شود، شدت تأکید بر صفتی که گوینده به خود نسبت می‌دهد، افزایش می‌یابد و عمل سوگند مؤکدتر جلوه می‌کند.

همان‌طور که از نمونه‌ها قابل دریافت است، در این ساخت نحوی از سوگند آنچه در جمله جواب شرط بیان می‌شود، از نظر ارزشی همواره معنای منفی دارد؛ در واقع مضمون کلام در این جمله منفی است، چه در وجه امری بیاید یا در وجه خبری یا در وجه دعایی در معنای نفرین. مفاهیمی چون «ناکس»، «حرام بادا!» و «کج‌دل» که در نمونه‌های بالا ذکر شد و نیز تمام مواردی که جزء این نوع سوگند محسوب می‌شوند، همگی بار منفی دارند. این موضوع ویژگی ذاتی در ساخت شرطی سوگند است؛ به همین سبب می‌توان این نوع سوگند را سوگند نفرینی یا دعای بد نامید.

۵-۳- شخص (صیغه) فعل‌ها در این نوع سوگند

سوگندخوردن با سوگنددادن فرق دارد. در سوگندخوردن هر کسی شخصا برای موضوعی سوگند یاد می‌کند، اما در سوگنددادن فرد، دیگری را برای موضوعی سوگند می‌دهد، مانند این دو نمونه: «به خدا می‌گویم (سوگندخوردن)»، «تو را به خدا بگو (سوگنددادن)». بیان سوگند با ساخت شرطی گرچه امکان دارد که در هر سه شخص «اول شخص / متکلم»، «دوم شخص / مخاطب» و «سوم شخص / غایب» و در هر دو حالت «مفرد» و «جمع» از این سه شخص، به کار رود، اما در اول شخص (مفرد و جمع) پُرکاربردتر و متداول‌تر است و معنای آن نیز واضح‌تر است. این نوع سوگند در دوم شخص و سوم شخص کاربرد کمی دارد و معنای آن نیز چندان مشخص نیست، مگر اینکه کاملاً بر بافت و موقعیت کاربردی کلام اشراف داشته باشیم تا کارکرد سوگندی آن در این دو حالت نمایان باشد. نمونه‌های اول شخص مفرد در این ساخت از سوگند هم در متون گذشته و معاصر و هم در زبان عامیانه فراوان یافت می‌شود که بیانگر آن است که کاربرد اصلی این نوع سوگند در همین اول شخص مفرد است:

من نشکنم جز جور را یا ظالم بد غور را گر دره‌ای دارد نمک، گبرم اگر آن بشکنم
(مولوی، ۱۳۶۳، ج ۳: ۵۶)

«خطا نسلم اگر جز این خطای دیگری دارم» (اخوان، ۱۳۷۴: ۱۸).

«خانه‌ام خراب شود، اگر من چنین حرفی را زده باشم» (عامیانه).

در اول شخص جمع نیز کاربرد این نوع سوگند، حداقل در زبان عامیانه، زیاد است، هرچند به اندازه اول شخص مفرد نیست. خاقانی در بیت زیر، خطاب به ممدوح، از زبان جمع سوگند می‌خورد که هیچ میری معتقدتر از تو نشنیده‌ایم:

گر معتقدتر از تو شنیدیم هیچ میر
پس اعتقاد رافضیان رسم و سانِ ماست
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۸۰)

«انسان نیستیم، اگر از حقِ خودمان پا پس بکشیم» (عامیانه).

همان‌طور که اشاره شد، این نوع سوگند گرچه امکان دارد که در دو صیغه مخاطب (دوم شخص) و غایب (سوم شخص) نیز نمودار شود، اما چندان کاربرد ندارد؛ زیرا هم‌زمان غیر از معنای سوگند می‌توان معنای دیگری از کلام برداشت کرد. افزون‌بر این، ذات سوگند غالباً مربوط به اول شخص است و اگر در دوم شخص و سوم شخص سوگندی بیان شود، خود افراد سوگند نخورده‌اند، بلکه گوینده سوگند دیگران را بازگو می‌کند یا اینکه از زبان آنان سوگند خورده‌است، مانند نمونه زیر که خاقانی با سوم شخص به خود اشاره کرده و سوگند خود را روایت کرده‌است:

گر مدح بانوان ز پی سیم و زر کند
ز تارِ کفرِ خوک‌خوران طیلسان اوست
(خاقانی، ۱۳۷۳: ۷۴)

خاقانی در اینجا با سوم شخص سوگند خورده‌است که «او مدح بانوان ز پی سیم و زر نمی‌کند». اگر همین جمله را با صیغه اول شخص بیان می‌کرد، سوگندی بودن آن بهتر مشخص می‌شد؛ زیرا از نظر معنایی دقیقاً معادل این جمله خواهد بود:

«کافرم اگر مدح بانوان برای سیم و زر کنم»:

«ز تارِ کفرِ خوک‌خوران طیلسان من است، اگر مدح بانوان برای سیم و زر کنم».

نمونه‌های سوگند شرطی در دوم شخص و سوم شخص در گفتار عامیانه نیز کم‌وبیش مشاهده می‌شود، مانند این دو مورد:

سوم شخص: «بچه‌اش بمیرد اگر این را گفته باشد».

دوم شخص: «مدیون هستی اگر کاری داشتید و مرا خبر نکنید».

همان‌گونه که از این دو نمونه برمی‌آید، معنای سوگند در سوم شخص (غایب) نسبت به دوم شخص (مخاطب) واضح‌تر و قابل دریافت‌تر است؛ زیرا در دوم شخص بیشتر با حالت سوگند دادن مواجه هستیم تا سوگند خوردن، طوری که در دوم شخص گوینده دیگری را

نسبت به موضوعی سوگند می‌دهد، اما در سوم شخص عمل سوگند خوردن فرد دیگر روایت می‌شود و سوگند دادن در کار نیست. معنای ضمنی یا حاصل معنای جمله مربوط به سوم شخص چنین است که «او این سخن را نگفته است». از این معنا پیداست که ساخت کلام سوگند شرطی است؛ هرچند ممکن است بر وجه دعایی نیز حمل شود و در ظاهر معنای دعا داشته باشد؛ اما این دو حالت، سوگندی یا دعایی، با توجه به بافت و موقعیت کاربردی کاملاً قابل تمییز است.

۵-۴- تغییر صورت در نوع شرطی سوگند

در زبان عامیانه مواردی از بیان سوگند وجود دارد که تغییر یافته و دگرگون شده همین ساخت شرطی بیان سوگند است؛ در واقع، شکل اصلی و اولیه این موارد ساخت شرطی بوده که طی فرایندهایی تغییر پیدا کرده است، مانند این نمونه از سریال پایتخت: «ارسطو را کفن کنی، من هیچ اطلاعی از این موضوع ندارم». ساخت شرطی این سوگند در اصل چنین بوده است: «ارسطو را کفن کنی اگر من اطلاعی از این موضوع داشته باشم» که معنای هر دو صورت چنین است: به مرگ ارسطو قسم اطلاعی از این موضوع نداشته‌ام.

نکته قابل توجه در چنین تغییر صورتی در نوع شرطی سوگند این است که هر موردی نمی‌تواند این تغییر را بپذیرد و بدین شکل درآید، بلکه در چنین تغییری شرایط ویژه‌ای لازم است. مواردی می‌توانند چنین تغییر صورتی را بپذیرند که دو ویژگی زیر را داشته باشند:

۱- در مواقعی ساخت شرطی بیان سوگند تغییر شکل می‌دهد که موضوع سوگند نفی یک قضیه باشد، نه اثبات آن. چنانچه اثبات یک موضوع مطرح باشد، ساخت شرط نمی‌تواند تغییر شکل پیدا کند و بیان سوگند با همان ساخت شرط انجام می‌شود. از دو نمونه زیر این مطلب کاملاً قابل دریافت است:

الف: «بچه‌ام بمیرد اگر من این را گفته باشم»؛

ب: «بچه‌ام بمیرد اگر تو را زنم».

مثال «الف» چون نفی یک موضوع است، بدون اینکه معنای کلام عوض شود، قابل تغییر است و می‌تواند به شکل غیرشرطی هم بیاید: «بچه‌ام بمیرد من این را نگفتم»؛ اما مثال «ب» به این دلیل که اثبات یک موضوع مطرح است، قابل تغییر به شکل غیرشرط نیست؛ نمی‌توان گفت «بچه‌ام بمیرد تو را می‌زنم». با مقایسه این دو نمونه و تأمل در امکان یا عدم

امکان تغییر ساختاری آنها، مشخص می‌شود که حتی نکته‌ای جزئی می‌تواند نقش مهمی در ظرفیت تغییرات ساختاری داشته باشد. همان‌طور که از نمونه «الف» برمی‌آید، در موقعیت‌هایی که نفی قضیه‌ای مطرح است، افزون بر ساخت شرطی می‌توان از ظرفیت نحوی دیگری نیز استفاده کرد که شکل تغییر یافته از همان شرط است؛ اما در موقعیت‌هایی که اثبات یک قضیه مطرح باشد، نمی‌توان در ساخت شرط چنین تغییر ساختاری انجام داد.

۲- شرط لازم دیگر برای تغییر صورت ساخت شرطی سوگند به شکل غیر شرطی، تفاوت فاعل در دو جمله شرط و جواب شرط است؛ بدین معنا که در این نوع سوگند زمانی ساخت شرط قابل تغییر به غیر شرط است که فاعل دو جمله متفاوت باشد. اگر فاعل یکی باشد، تغییر امکان پذیر نیست. در مثال زیر چون فاعل دو جمله متفاوت است، ساخت کلام قابل تغییر به غیر شرط است: «دستم بشکند اگر من چنین کاری کرده باشم»، شکل تغییر یافته آن چنین است: «دستم بشکند چنین کاری نکرده‌ام». درحالی که در مثال زیر چون فاعل دو جمله یکی است، چنین تغییری امکان پذیر نیست: «نامردم اگر نفروشمش».

۶- مقایسه گونه شرطی سوگند با ساخت اصلی

هر موردی از بیان سوگند با ساخت شرطی قابل تبدیل به ساخت اصلی است، اما عکس آن صادق نیست و نمی‌توان هر موردی از ساخت اصلی بیان سوگند را به نوع شرطی سوگند تبدیل کرد؛ بنابراین از نظر کاربردی دامنه کاربرد ساخت اصلی گسترده‌تر است و هر موضوعی با آن، مورد سوگند قرار می‌گیرد، اما دامنه کاربرد ساخت شرطی سوگند محدود است و تنها در موقعیت‌های خاصی به کار می‌رود. این موضوع را می‌توان با مقایسه و تبدیل دو نمونه زیر به همدیگر دریافت:

ساخت اصلی سوگند:

خدایا به عزت که خوارم مکن به دل گنه شرمسارم مکن
(سعدی، ۱۳۸۴ الف: ۱۹۶)

ساخت شرطی سوگند:

اگر جز مهر تو اندر دلم بی به هفتاد و دو ملت کافرستم
(باباطاهر، ۱۳۷۵: ۲۹۱)

مفهوم و موضوع سوگند در ساخت شرط را می‌توان با ساخت اصلی هم بیان کرد و قابل تبدیل بدان است، اما موضوع سوگند در ساخت اصلی را نمی‌توان با ساخت شرطی بیان کرد و قابل تبدیل نیست:

تبدیل سوگند شرطی به ساخت اصلی: «به خدا جز مهر تو اندر دلم نیست».

برخلاف دامنه کاربرد، از منظر بلاغت شدت تأکید در ساخت شرطی سوگند از ساخت اصلی بیشتر است و انگیزه و غرض بلاغی در استفاده از این ساخت به جای ساخت اصلی نیز همین شدت تأکیدی است که کلام در این ساخت خواهد داشت؛ بنابراین اغراض بلاغی و معنایی که در کاربرد بیان سوگند با ساخت شرط وجود دارد، چنین است: تأکید بر موضوع مورد نظر و اطمینان بخشی به مخاطب تا از وی نسبت به موضوع رفع شک و تردید شود.

نکته: گونه شرطی سوگند در زبان عرب نیز وجود دارد، حتی در سورة نور در قرآن، آیه‌های ۷ و ۹، این نوع سوگند برای اثبات حقانیت خود و ابطال ادعای طرف مقابل آمده است. از نظر ویژگی و ساختار نحوی تقریباً تفاوتی بین سوگند شرطی در زبان فارسی و زبان عرب وجود ندارد. شاید این احتمال وجود داشته باشد که از طریق ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن در قرن‌های سوم و چهارم که مترجمان و مفسران به حفظ ساختار نحوی آیه‌های قرآن در ترجمه به شدت اهتمام می‌ورزیدند، در این مورد زبان فارسی از زبان عرب تأثیر پذیرفته باشد. مطلب دیگر شباهت این نوع سوگند از نظر معنای منفی با مباحله است. در مباحله افراد دیگری را در قبال موضوعی نفرین می‌کنند تا ادعای خود را ثابت کنند. با توجه به اینکه در ساخت شرطی بیان سوگند نیز نسبت دادن صفت منفی به خود وجود دارد، این نوع سوگند از نظر منفی بودن دارای حالت و صورت مباحله است که در آن گوینده برای اثبات حقانیت ادعای خود از راهکار نفرین یا همان نسبت دادن صفت منفی به خود استفاده می‌کند. میبیدی (۱۳۸۲: ج ۲: ۱۴۷) در کشف‌الاسرار مباحله را چنین توضیح داده است: «مباحله آن بود که دو تن یا دو قوم به کوشش مستقصی یکدیگر را بنفرینند (نفرین کنند) و از خدای عزوجل لعنت خواهند از دو قوم بر آن که دروغ‌زنانند». ماهیت معنای منفی مباحله که در سوگند شرطی نیز وجود دارد، در این آیه قرآن به خوبی قابل دریافت است: «... ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران: ۶۱). سوگندی بودن مباحله تلویحی است؛ وقتی گوینده بیان می‌کند که «لعنت خدا بر من باد اگر دروغ بگویم»، غیرمستقیم و ضمنی بر راستگویی و حقانیت خود سوگند خورده و دروغگویی را از خود نفی کرده است.

۷- نتیجه‌گیری

بیان سوگند تنها به ساخت اصلی و متداول محدود نیست و عمل سوگند از دیرباز تا کنون در مواقعی خاص با ساخت نحوی شرط نیز انجام می‌شده‌است. از نظر کاربردشناسی و معناشناسی مشخص است که این گونه از ساخت شرط برای بیان سوگند به کار می‌رود و کارکرد دیگری برای آن قابل تصور نیست. سوگند شرطی که در آن عمل سوگند با ساخت نحوی شرط بیان می‌شود، نمونه‌ای از کنش گفتارهای زبان فارسی است. در گونه شرطی سوگند جمله شرط معادل موضوع مورد سوگند در ساخت اصلی است و جمله جواب شرط نیز معادل اسمی است که در ساخت اصلی بدان سوگند خورده می‌شود. ساخت شرطی سوگند برای هر موضوعی در هر سه زمان گذشته، حال و آینده و نیز با کمی تفاوت در صیغه‌های اول شخص، دوم شخص و سوم شخص به کار می‌رود. جمله جواب شرط در این گونه از بیان سوگند همواره حالت منفی دارد و می‌تواند در وجه خبری، امری و دعایی نمودار شود. از نظر بلاغی این گونه از سوگند بیشتر در موقعیت‌هایی به کار می‌رود که گوینده بر موضوع مورد نظر بیشتر تأکید کند و بخواهد با رفع شک و تردید از مخاطب، او را نسبت به موضوع مطمئن و خاطر جمع کند. از بیان سوگند با ساخت شرط هم برای تأکید بر انجام دادن کاری استفاده می‌شود و هم برای انجام ندادن که این امر به موقعیت و هدف مورد نظر گوینده بستگی دارد.

منابع

- آذرمینا، م. ۱۳۹۰. «جمله مرکب سوگند در دیوان حافظ». پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، (۴): ۳۹-۵۲.
- ابن‌رسول، م و همکاران. ۱۳۹۵. «رابطه معنایی جمله‌واره پایه و پیرو در جمله‌های شرطی زبان فارسی». ادب فارسی، ۶(۱): ۹۳-۱۱۲.
- اخوان ثالث، م. ۱۳۷۴. سه کتاب، تهران: زمستان.
- استرول، ا. ۱۳۹۲. فلسفه تحلیلی در قرن بیستم، ترجمه فاطمی، تهران: مرکز.
- امین‌پور، ق. ۱۳۸۸. آینه‌های ناگهان، تهران: افق.
- باباطاهر همدانی. ۱۳۷۵. باباطاهرنامه (گزینه اشعار)، به اهتمام پ اذکاییف، تهران: توس.
- حافظ. ۱۳۶۲. دیوان، تصحیح پ ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.
- خاقانی. ۱۳۷۳. دیوان خاقانی، تصحیح ض سجادی، تهران: زوار.
- رضانژاد، غ. ۱۳۶۷. اصول علم بلاغت در زبان فارسی، تهران: الزهراء.

- سرل، ج. ر. ۱۳۸۷. *افعال گفتاری*. ترجمه م. عبداللهی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- سعدی. ۱۳۹۴. *غزل‌های سعدی*، تصحیح و توضیح غ. یوسفی، تهران: سخن.
- سعدی. ۱۳۸۴ الف. *بوستان سعدی*، تصحیح و توضیح غ. یوسفی، تهران: خوارزمی.
- سعدی. ۱۳۸۴ ب. *گلستان سعدی*، تصحیح و توضیح غ. یوسفی، تهران: خوارزمی.
- شیخ‌بهایی. ۱۳۸۲. *مجموعه اشعار*، با مقدمه س. نفیسی، تهران: زرین.
- خطیب‌رهبر، خ. ۱۳۷۹. *دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)*، تهران: مهتاب.
- طباطبائی، ع. ۱۳۹۵. *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- قادری نجف‌آبادی، س. و همکاران. ۱۳۹۸. «واکاوی شناختی-کاربردشناسی جمله‌های شرطی در زبان فارسی»، *جستارهای زبانی*، ۱۰ (۶): ۲۳۳ - ۲۶۰.
- مولوی. ۱۳۶۳. *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح ب. فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- میبدی. ۱۳۸۲. *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*، به اهتمام ع. حکمت، تهران: امیرکبیر.
- ناتل خانلری، پرویز. ۱۳۷۲. *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران: توس.
- نظامی. ۱۳۸۶. *شرفنامه*، تصحیح و توضیح ب. ثروتیان، تهران: امیرکبیر.

قالب های معنایی فعل «خواندن» در فارسی

مسعود دهقان^۱

بهناز وهابیان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۸

چکیده

هدف از پژوهش حاضر، بررسی قالب های معنایی فعل «خواندن» و ارائه معانی مختلف این فعل در زبان فارسی براساس انگاره معنانشناسی قالب-بنیاد فیلمور (۱۹۸۲) با رویکرد شناختی است. پیکره مورد بررسی، معانی سرنمون و مجزای فعل خواندن در فارسی است که با روش کتابخانه ای از فرهنگ بزرگ سخن گردآوری شده است. در این فرهنگ، پانزده معنای مختلف برای فعل خواندن آمده است. پس از استخراج شواهد مشخص شد که معنای سرنمون یا اولیه فعل خواندن، «قرائت» است. نتایج نشان داد که این فعل علاوه بر معنای سرنمون «قرائت» پنج خوشه معنایی شامل «مطابقه، درک و فهم، تحصیل، نامگذاری/صد-زدن و/استعاره» دارد که همگی در زیر قالب معنایی خاص «ادراکی-بصری» قرار می گیرند. یافته های پژوهش، تصویری روشن از معانی فعل خواندن در زبان فارسی به دست داده است و تبیین های ارائه شده در این پژوهش می توانند در آموزش زبان فارسی مفید واقع شوند و یادگیری آن را برای زبان آموزان سهل نمایند.

واژگان کلیدی: چندمعنایی، معنانشناسی قالب-بنیاد، فعل خواندن، زبان فارسی

✉ dehghan_m85@yahoo.com

۱. استادیار زبان شناسی همگانی، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران. (نویسنده مسؤول)

۲. دانش آموخته دکتری زبان شناسی همگانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

۱- مقدمه

معناشناسی قالب-بنیاد^۱ را فیلمور^۲ (۱۹۸۲) در مؤسسه ملی علوم رایانه در دانشگاه برکلی راه‌اندازی کرد. براساس این رویکرد، یک قالب معنایی، توصیفی از نوع رویداد، رابطه و مشارک‌ها در آن رویداد را ارائه می‌کند. قالب‌ها، به صورت واحدهای واژگانی^۳ بازنمود پیدا می‌کنند. برای بیان مفاهیم ذهنی، یعنی قالب‌ها^۴، از واحدهای واژگانی استفاده می‌شود و تفاوت‌های معنایی موجود در این مفهوم کلی یا قالب در واحدهای واژگانی نشان داده می‌شوند. این شبکه مطالعه پیکره‌بنیاد در حوزه زبان‌شناسی شناختی^۵ و همچنین زبان‌شناسی رایانشی^۶ است. یکی از مباحث مهم در زبان‌شناسی شناختی، چندمعنایی^۷ و به‌ویژه چندمعنایی افعال است. پژوهش حاضر به بررسی چندمعنایی فعل *خواندن* از دیدگاه انگاره معناشناسی قالب-بنیاد که نخستین بار فیلمور (۱۹۸۲) آن را مطرح کرد، پرداخته‌است. انگاره قالب‌های معنایی بر این باور استوار است که واژه‌ها، مقوله‌هایی تجربی هستند و هر یک از این مقوله‌ها تحت تأثیر موقعیتی قرار دارند که از دانش و تجربه پس‌زمینه‌ای تأثیر می‌پذیرد. براساس این انگاره، واژه‌ها فقط در تجارب و موقعیت‌های زندگی بشر شکل می‌گیرند و تنها راه ممکن برای اطلاع از کاربرد عناصر معنایی گفتار، درک تجارب و موقعیت‌هاست. با توجه به معنای واژه، معنی‌شناسی قالب-بنیاد تلاشی برای درک انگیزه‌های یک جامعه زبانی در تولید مقوله واژه است. از این‌رو، این رویکرد، معنای واژه را با نشان دادن و طبقه‌بندی این انگیزه‌ها نشان می‌دهد. دیدگاه فیلمور (۱۹۸۲) از معنی‌شناسی قالب-بنیاد، برنامه‌ای مطالعاتی و پژوهشی در معنی‌شناسی تجربی و همچنین ارائه چارچوبی توصیفی برای توضیح نتایج چنین مطالعه‌ای است. همچنین، به باور وی معنی‌شناسی قالب-بنیاد هم روشی خاص برای پرداختن به معنای واژه‌ها ارائه می‌دهد و هم راهکاری برای تعیین اصول مربوط به خلق واژه‌های جدید و همچنین افزودن معانی جدید به واژه‌ها و نیز انباشت معانی اجزای تشکیل‌دهنده یک متن برای درک کل معنای آن متن در اختیار می‌گذارد. فیلمور در مقاله ۱۹۶۹ ادعا کرده‌است حالت‌ها، مفاهیم

1. Frame Semantics

2. C. J. Fillmore

3. lexical units

4. frames

5. cognitive linguistics

6. computational linguistics

7. polysemy

همگانی و احتمالاً ذاتی هستند و عبارت‌اند از قضاوت‌هایی که انسان‌ها دربارهٔ حوادثی که در اطراف‌شان رخ می‌دهد ابراز می‌دارند و عبارت‌اند از عاملی^۱، تجربه‌گر^۲، وسیله‌ای^۳، پذیرا^۴، تحقیقی^۵، مکانی^۶، زمان^۷، مبدأ^۸، مقصد^۹، همراهی^{۱۰}، بهره‌وری^{۱۱} و نیرو^{۱۲}. همچنین راسخ‌مهند (۱۳۸۹: ۷۰) بیان می‌کند که فیلمور به اهمیت مطالعهٔ معنای دائرةالمعارفی و بررسی شبکهٔ معنایی هر واژه پرداخته‌است. وی هر قالب را طرحی از تجربه می‌داند که در حافظهٔ بلندمدت وجود دارد. بنابراین درک معنای یک واژه یا ساخت دستوری، خارج از قالب معنایی، ممکن نیست و این قالب متشکل از عناصری است که حول یک تجربه جمع شده‌اند. هر قالب معنایی، دانشی است که برای درک معنای واژه‌ای خاص یا واژه‌های مرتبط لازم است. در نوشتار پیش‌رو از میان مقولات واژگانی متفاوت، مبحث فعل بررسی شده‌است. این مقوله از دید زبان‌شناسان در حوزه‌های گوناگون نحو، ساخت‌واژه و معناشناسی اهمیت دارد. مقولهٔ فعل، چارچوب معنایی جمله و روابط موجود در آن را مشخص می‌کند. با توجه به کاربرد بسیار فعل «خواندن» در میان گویشوران زبان فارسی سعی شده‌است با استفاده از سازوکارهای معنی‌شناسی شناختی روابط میان معانی این فعل پرکاربرد، توصیف و تبیین گردد. فعل یکی از دشوارترین مقولات واژگانی برای مطالعه است، مخصوصاً افعال چندمعنایی که دشواری کار را چندبرابر می‌کند. بنابراین در این پژوهش سعی بر این است که به تبیین فعل خواندن که نمونهٔ بارز یک فعل چندمعنایی است بپردازیم. بررسی‌ها نشان داده‌است که این فعل از معنای سرنمون «قرائت» و ۵ خوشهٔ معنایی شامل «مطابقه»^{۱۳}، درک/فهم^{۱۴}، تحصیل^{۱۵}، نامگذاری/صدا

-
1. agentive
 2. experiencer
 3. instrumental
 4. patient
 5. factive
 6. locative
 7. time
 8. source
 9. goal
 10. companion
 11. benefactor
 12. force
 - 13 mapping
 - 14 comprehension
 - 15 education

زدن^۱، استعاری^۲ برخوردار است، و ۱۵ معنای متمایز این فعل در قالب این خوشه‌های معنایی جای می‌گیرند که همگی در زیرقالب معنایی «ادراکی-بصری» قرار دارند.

۲- انگاره معنانشناسی قالب-بنیاد

از زمانی که حرکت از حوزه سنت‌های بلاغی^۳ به سمت پیدایش معنی‌شناسی تاریخی - فقه‌اللغوی^۴ صورت پذیرفت و تحت تأثیر آرای برآل^۵ (۱۸۹۷) و پاول^۶ (۱۸۸۰) به نوعی رهیافت در زمانی در مطالعه معنا مبدل شد، همواره با دو نگرش در میان زبان‌شناسان و فیلسوفان زبان درباره واحد مطالعه معنا روبه‌رو هستیم. آن دسته از زبان‌شناسان و فیلسوفان زبان که واحد مطالعه معنا را «واژه» در نظر می‌گیرند و بر این باورند که مطالعه واحدهای بزرگ‌تر از واژه بر حسب قواعد «ترکیب‌پذیری»^۷ معنایی صورت می‌پذیرد، به وجود نوعی معنی‌شناسی قائل‌اند که امروزه «معنی‌شناسی واژگانی»^۸ نامیده می‌شود. در این میان، مطالعات معنانشناسی ساخت‌گرا، نوساخت‌گرا^۹، پژوهش‌های معنی‌شناسان زایشی‌گرا و نیز مطالعات معنی‌شناسان شناختی در این قالب قرار می‌گیرد (گیررتس^{۱۰}، ۲۰۱۰). در این دسته از مطالعات، فرض بر این است که هر واژه در خارج از هم‌نشینی با واژه‌های دیگر و در بی‌نشان‌ترین شکل وقوع خود از نوعی «معنا» برخوردار است.

انگاره معنی‌شناسی قالب-بنیاد فیلمور (۱۹۸۲) نیز به مثابه یکی از مهم‌ترین سازه‌های تشکیل‌دهنده معنی‌شناسی شناختی از همین ویژگی برخوردار است و با تکیه بر این باور شکل گرفته‌است که هر واژه‌ای معنای خاص خود را دارد و واحدی نظیر «جمله» دارای معنایی است که محصول معنای واژه‌های تشکیل‌دهنده‌اش خواهد بود. گروه دوم، مجموعه‌ای از معنانشناسان و فیلسوفان زبان را در بر می‌گیرد که به وجود معنا برای واژه قائل نیستند، بلکه بر این اعتقادند که واحد درک معنا را جمله باید در نظر گرفت و آنچه امروز به‌عنوان

1 naming

2 metaphorical meaning

3. rhetorical traditions

4. historical-philological semantics

5. M. Bréal

6. H. Paul

7. compositionality

8. lexical semantics

9. neostructuralist

10. D. Geeraerts

«معنای واژه» مطرح می‌شود، در اصل از طریق قواعد «تجزیه‌پذیری»^۱ حاصل آمده‌است. به عبارت ساده‌تر، ما به هنگام فراگیری زبان از همان آغاز تولد، هیچ‌گاه با معنای واژه‌ها درگیر نبوده‌ایم، بلکه همواره با معنای جمله مواجه شده‌ایم و سپس از طریق معنای هر جمله به نوعی درک نادقیق از معنای واژه‌ها رسیده‌ایم. این دیدگاه که به نظر می‌رسد از آرای کواین^۲ (۱۹۵۳؛ ۱۹۶۰) سرچشمه می‌گیرد، تا به امروز ادامه می‌یابد و به‌ویژه در آرای گوکر^۳ (۲۰۰۳) به شکلی درمی‌آید که انگار حتی نمی‌توان برای هیچ واژه‌ای، آن معنای اولیه را نیز در نظر گرفت. در شکل تعدیل‌یافته این دیدگاه که در اصل «معنی‌شناسی جمله» به حساب می‌آید، واژه‌ها دارای معنا هستند، اما «معنادار» نیستند (لاینز^۴، ۱۹۸۱). در برابر این دو دیدگاه باید متذکر شد که معنی‌شناسی قالب-بنیاد از رهیافتی واژگانی برخوردار است و متکی بر این باور است که می‌توان برای هر واژه‌ای در خارج از بافت، معنایی را متصور بود و سپس مشخص ساخت که این معنا چگونه در باهم‌آیی با معانی دیگر قرار می‌گیرد.

بخش سوم از نوشتار حاضر را به معرفی معنی‌شناسی قالب-بنیاد و منشأ و عوامل پیدایش آن اختصاص خواهیم داد. آنچه فیلمور در طرح اولیه قالب‌ها مطرح ساخته بود، در چارچوب آرای معنی‌شناسان شناختی به‌درستی امکان طرح می‌یافت. دو مفهوم عمده که در قالب معنی‌شناسی شناختی برای اشاره به ساختارهای بزرگ‌تر دانش قابل‌طرح‌اند، عبارت‌اند از: «الگوهای شناختی آرمانی‌شده»^۵ که لیکاف^۶ (۱۹۸۷) ارائه داد و «قالب»‌ها که فیلمور (۱۹۷۵؛ - ۱۹۷۷؛ ۱۹۸۵؛ ۱۹۸۷) آن را مطرح کرد. دو مفهوم «الگوهای شناختی آرمانی‌شده» و «قالب»‌ها در گسترده‌ترین مفهومشان به‌نوعی با هم مترادف‌اند و به ساختارهای دانشی اشاره می‌کنند که به طرز فکر ما درباره جهان تجسم می‌بخشند. این در حالی است که «قالب» در مفهوم محدود و جزئی‌اش به نوع خاصی از سازمان‌بندی دانش در واژگان اشاره دارد (گیررتس، ۲۰۱۰: ۲۲۳). در اواخر دهه ۶۰ بود که فیلمور دریافت گروه‌های مشخصی از افعال و طبقه‌بندی‌های مشخصی از بندها را می‌توان به شکلی معنی‌دارتر توصیف کرد، آن هم در صورتی که ساختارهایی که افعال با آنها در ارتباط هستند، با توجه به نقش‌های معنایی

1. decompositionality

2. W. Quine

3. C. Gauker

4. J. Lyons

5. Idealized Cognitive Model

6. G. Lakoff

موضوع‌های مرتبط توصیف شوند. وی برخی از آثار و نوشته‌های زبان‌شناسان آمریکایی و اروپایی را در باب دستور وابستگی و نظریه ظرفیت مطالعه کرده بود و چنین می‌پنداشت که آنچه در مورد یک فعل حائز اهمیت است، ظرفیت معنایی آن، یعنی توصیفی از نقش معنایی موضوع‌های فعل مورد نظر است. نظریه ظرفیت و دستور وابستگی، دقیقاً مانند دستور گشتاری، نقش گزاره یا همان گروه فعلی را مشخص نمی‌کرد. به اعتقاد فیلمور، اگر به جای تکیه بر انواع عبارت‌های توزیعی منفرد مانند «مختصه‌های زیرمقوله‌ای محض»^۱ و «مختصه‌های انتخابی»^۲، نقش‌های معنایی تمامی موضوع‌های یک گزاره را مدنظر قرار می‌دادیم، آنگاه به طبقه‌بندی معنایی کامل و ملموس‌تری دست می‌یافتیم. هدف نهایی فیلمور در این دیدگاه که «دستور حالت» نام داشت، ارائه آن نوع «فرهنگ ظرفیت» بود که با انواع موجود در آن زمان در اروپا تفاوت داشته باشد و مثلاً با داشتن فهرست کاملی از ظرفیت معنایی و ظرفیت نحوی افعال از فرهنگ لغت هلبیگ^۳ و شنکل^۴ (۱۹۷۳) به شکل بارزی متفاوت باشد. در چنین شرایطی بود که او به وجود ساختارهای شناختی بزرگ‌تری قائل شد که توانایی ایجاد لایه جدیدی از نقش‌های معنایی را دارند و به واسطه آن می‌شود کل حوزه واژه را به لحاظ معنایی، شناسایی و توصیف کرد (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۷).

فیلمور و اتکینز^۵ (۱۹۹۲) بر این باورند که رویدادهایی در جهان خارج قرار است به زبان جاری شود. هر رویداد را می‌توان یک «صحنه» در نظر گرفت و سپس معلوم کرد که این صحنه چگونه در زبان بیان می‌شود. در این مورد، فیلمور برای تشریح بیشتر، طرحواره «صحنه» از حوزه «معامله» را توصیف می‌کند (فیلمور، ۱۹۷۷ ب) و می‌کوشد این نکته را ثابت کند که تعداد زیادی از افعال انگلیسی به شیوه‌های مختلفی به لحاظ معنایی به هم مرتبط‌اند و همگی «صحنه» مشابهی را در ذهن انسان برمی‌انگیزند. برای نمونه، در حوزه معامله، عناصری مانند خریدار، فروشنده، کالا، و پول وجود دارند که با به کار بردن هر یک از افعال انگلیسی نظیر «sell» [فروختن]، «buy» [خریدن]، «pay» [پرداختن]، «cost» [هزینه کردن] و جز آن، بخشی از صحنه برجسته و پررنگ می‌شود و بخش دیگر به صورت پس‌زمینه صحنه درمی‌آید. صحنه جهان خارج ما به این شکل خواهد بود که خریدار و فروشنده با توجه

1. strict subcategorization features

2. selectional features

3. G. Helbig

4. S. Wolfgang

5. B. T. Sue Atkins

به مناسبات حاکم بر تبادل تجاری به این عمل دست می‌زنند؛ یعنی خریدار پولی را به فروشنده می‌دهد و فروشنده در عوض آن پول، کالایی را به خریدار می‌دهد. بیان این صحنه در زبان، قالبی را در برابر ما قرار می‌دهد که همین چهار عنصر در هیأت مجموعه وسیعی از جمله‌های زبان، همان رویداد جهان خارج را بیان می‌کنند. فیلمور به دنبال آن است تا معلوم کند این قالب‌های زبانی در برابر صحنه‌های جهان خارج چگونه عمل می‌کنند. بحث اصلی بر سر آن است که به اعتقاد فیلمور، کسی نمی‌تواند ادعا کند معنای این دسته از افعال را فهمیده، مگر اینکه جزئیات صحنه مربوط به این افعال را که با پیش‌زمینه‌ها و پس‌زمینه‌های فعال شده به واسطه هر یک از این افعال همراه است، کاملاً بداند و درک کرده باشد. به این ترتیب، کاربرد اصطلاح «قالب» به روشی ساختارمند برای نمایش ذهنی یک صحنه، ما را بر آن می‌دارد که بگوییم قالب‌ها به معانی واژگانی شکل می‌دهند و این واژه‌ها هستند که قالب‌ها را برمی‌انگیزانند (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۷-۳۷۸).

نوع دوم قالب-بنیاد که فیلمور توصیف می‌کند در ارتباط با موقعیت واقعی ارتباط است. وقتی ما قطعه‌ای زبانی را درک می‌کنیم، هم توانایی طرحواره‌سازی عناصر و سازه‌های این جهان را که متن مورد نظر برایمان مشخص کرده است درک کرده‌ایم و هم توانایی طرحواره‌سازی موقعیتی را به کار می‌بندیم که قطعه زبانی در آن تولید شده است. به عبارت دیگر، ما از دو نوع قالب با نام‌های «قالب‌های شناختی»^۱ و «قالب‌های تعاملی»^۲ برخورداریم؛ قالب‌های تعاملی به چگونگی مفهوم‌سازی آنچه بین گوینده و شنونده یا بین نویسنده و خواننده رخ می‌دهد مربوط می‌شود (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۹). واقعیت این است که واژه مقوله‌ای را در اختیارمان قرار می‌دهد که می‌تواند در بافت‌های مختلف متعددی به کار رود؛ این بافت‌ها از طریق جنبه‌های چندگانه کاربرد پیش‌نمونه‌ای واژه مورد نظر تعیین می‌شوند (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۸۱). درواقع، مهم‌ترین تفاوت معنی‌شناسی قالب-بنیاد و معنی‌شناسی صوری، در تأکید بر پیوند بین زبان و تجربه در معنی‌شناسی قالب-بنیاد و گسستگی این دو در معنی‌شناسی صوری است. معنی‌شناسی قالب-بنیاد به واژه‌ها نگاه جدیدی می‌اندازد و می‌کوشد برای خلق واژه‌ها و عبارت‌های جدید، اصولی را تعیین کند تا با آن بتوانیم معانی تازه‌ای به واژه‌ها بیفزاییم و معانی اجزای تشکیل‌دهنده متن را برای به دست دادن معنای کل متن با هم ترکیب کنیم. «قالب» در «معنی‌شناسی قالب-بنیاد»، نظامی از مفاهیم مرتبط به

1. cognitive templates

2. interactive templates

هم محسوب می‌شود؛ آن هم به گونه‌ای که برای درک هر یک از این مفاهیم مجبوریم کل ساختاری را درک کنیم که مفهوم مورد نظر در آن قرار گرفته‌است. به این ترتیب، وقتی یکی از عناصر موجود در ساختار موجود در متنی تظاهر می‌یابد یا در مکالمه‌ای به کار می‌رود، تمام عناصر و سازه‌های دیگر موجود در آن ساختار نیز به صورت خودکار قابل دسترس می‌شوند. اصطلاح [قالب] عنوانی کلی است که به جای اصطلاحاتی چون «طرحواره پویا»^۱، طرحواره ایستا^۲، صحنه‌سازی^۳، چارچوب اندیشگانی^۴، الگوی شناختی^۵ و نظریه عامیانه^۶ در نظریه فیلمور به کار رفته‌است (فیلمور، ۲۰۰۶ الف: ۳۷۳). به باور فیلمور، همچنین، برای توضیح طبیعی‌ترین تعبیری که از جملات زبان به دست می‌دهیم به چیزی بیش از بافت و معنای تحت‌اللفظی کلمات نیازمندیم، آن هم به این دلیل که خود کلمات موقعیت‌هایی را برایمان برمی‌انگیزند که جزئیاتشان به لحاظ شناختی قابل توضیح می‌نماید. در واقع، ما برای درک معنای نشانه‌های زبانی خاص، به ساختاری دولایه نیاز داریم؛ لایه پس‌زمینه که تجربی است و لایه پیش‌زمینه که خود را در لایه پس‌زمینه می‌نمایاند؛ به همین دلیل، وجود کلمات و قالب‌ها ضروری است.

۳- پیشینه پژوهش و مطالعات مرتبط

در سال‌های اخیر پژوهش‌های بسیاری درباره چندمعنایی واژگان شده‌است. مقوله فعل در این میان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، چراکه چارچوب معنایی جمله و روابط موجود در آن را معین می‌سازد. در اینجا به برخی از پژوهش‌های مرتبط که پیش از این به بررسی ابعادی از زبان فارسی با رویکرد شناختی پرداخته‌اند، اشاره می‌کنیم. کریمی‌دوستان و همکاران (۱۳۹۵) به «بررسی چندمعنایی فعل سبک «زدن» از دیدگاه شناختی» پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که چندمعنایی فعل سبک «زدن» بر مبنای بررسی فعل سنگین متناظر آن، پدیده‌ای نظام‌مند بوده و سازوکارهای شناختی نظیر مقوله‌بندی، استعاره مفهومی و طرحواره‌های تصویری در شکل‌گیری معانی مختلف این عنصر زبانی در قالب یک

-
1. script
 2. schema
 3. scenario
 4. ideational scaffolding
 5. cognitive model
 6. folk theory

مقوله شعاعی نقش اساسی داشته‌است. یافته‌ها نشان داده که معنای فعل سبک بر باهم‌آیی این افعال با عناصر پیش‌فعلی در ساخت افعال مرکب فارسی تأثیر بسزایی دارد.

حسابی (۱۳۹۵) در پژوهشی با عنوان «قالب‌های معنایی خوردن از منظر معناشناسی قالبی» به بررسی فعل خوردن براساس رویکرد معناشناسی قالب-بنیاد پرداخته و تلاش کرده‌است تا رخدادهای مختلف این فعل را با استفاده از منابع متعددی، همچون جملات دانشجویان، وبلاگ‌های مختلف و نیز کتاب‌های الکترونیکی استخراج نماید. وی در واکاوی رخدادهای مختلف این فعل به ۲۶ قالب معنایی مختلف دست یافت که برخی از قالب‌ها به‌عنوان زیرقالب‌هایی از قالب‌های کلی‌تر در نظر گرفته شدند. در پایان نیز پرسش اساسی پژوهش که تفاوت بین فعل‌های مختلفی که به انواع مختلف خوردن اشاره دارند، چیست، این گونه پاسخ داده شد که این تفاوت‌ها ناشی از تفاوت‌های دستوری و معنایی این قالب‌هاست که رخداد خوردن در آنها قابل مشاهده است. این پژوهش که بررسی فعل در زبان فارسی و براساس رویکرد معناشناسی قالب-بنیاد بود، نگارندگان پژوهش پیش‌رو را در رسیدن به معانی مختلف فعل خواندن و قالب‌های معنایی مختلف آن یاری نمود.

سلطانی و همکاران (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «پویایی نیرو و چندمعنایی در ساخت‌های فعل سبک متشکل از فعل گرفتن» با استفاده از چارچوب پویایی نیروی بروگمان، معنی‌شناسی واژگانی شناختی و بررسی بیش از ۱۳۰ ساخت سبک و مرکب متشکل از فعل «گرفتن» نشان دادند که اگرچه این فعل سبک همانند فعل سنگین متناظرش معنای غنی واژگانی ندارد، ولی روابط معنایی نظام‌مندی بین این دو وجود دارد. با توجه به تعداد اندک فعل‌های ساده زبان فارسی، فعل‌های سنگین با حضور در ساخت‌های مرکب امکان بیان مفاهیم فعلی جدید را فراهم می‌کنند و به همین دلیل انتظار می‌رود که فعل سنگین «گرفتن» در ساخت‌های مرکب یا سبک بسیاری به کار رود و جنبه‌هایی از معنی خود را در این فرایند از دست بدهد. با این حال، در این مقاله نشان داده شد که نه تنها فعل سبک «گرفتن» جنبه‌های معنایی مختلفی از فعل سنگین ازجمله پویایی نیرو را حفظ می‌کند، بلکه کاربردهای مختلف فعل سبک تابعی از چندمعنایی فعل سنگین است.

دهقان و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «بررسی چندمعنایی فعل شکستن براساس انگاره معناشناسی قالبی» به بررسی چندمعنایی فعل «شکستن» در زبان فارسی براساس معنی‌شناسی قالبی به مثابه نگرشی در چارچوب معنی‌شناسی شناختی فیلمور (۱۹۸۲) پرداخته‌اند. نگارندگان در بررسی، معانی چندگانه فعل شکستن را به‌دست داده و همگی آنها در

چارچوب معناشناسی قالب-بنیاد توصیف، تحلیل و واکاوی شدند. یافته‌های پژوهش نشان داده‌است که فعل شکستن دارای چهل قالب معنایی مختلف است و معنای «ضربه و ترک» به‌عنوان قالب و معنای سرنمون و ۳۹ قالب معنایی دیگر زیر چتر قالب‌های معنایی کلی‌تر و در ۷ خوشه معنایی؛ همچون «غم و ناراحتی» و «ارزش و احترام»، «پایان»، «تقلیل معنایی»، «چندمعنایی»، «فشار» و «استعاری» به‌عنوان معانی حاشیه‌ای استفاده می‌شوند.

آلن (۱۹۸۶) در کتاب *معنای زبانی*، چندمعنایی را «ویژگی یک واژه با بیش از یک معنی» می‌داند و علاوه بر این به تمایز میان چندمعنایی و هم‌آوایی هم‌نگاشتی نیز اشاره دارد؛ اما صرفاً به روش سنتی تمیز این دو از یکدیگر بسنده می‌کند. هرچند بر این نکته تأکید دارد که این روش نمی‌تواند رهگشا باشد. سعید (۱۹۹۷) در کتاب خود با عنوان *معنی‌شناسی*، چندمعنایی را به اختصار تعریف کرده و به نظر وی نیز چندمعنایی بر حسب رابطه معنایی موجود میان معانی یک واژه تعریف‌پذیر است. همچنین، بگوم^۱ و همکاران (۲۰۰۸) در پژوهش «گسترش قالب‌های افعال در زبان هندی» روش آماده‌سازی قالب‌ها در طبقه‌بندی افعال در زبان هندی را بررسی کرده‌اند و از مبحث ساختن موضوعی افعال پانینی که از ارتباط‌ها استفاده می‌کند، بهره برده‌اند.

۴- روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر از نوع کیفی و با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی چندمعنایی فعل «خو/ندن» در زبان فارسی براساس الگوی معناشناسی قالب-بنیاد از دیدگاه فیلمور (۱۹۸۲) پرداخته‌است. نگارندگان از روش کتابخانه‌ای و با استفاده از فرهنگ بزرگ سخن نمونه‌های متعددی از زبان فارسی را گردآوری نموده‌اند. پس از بررسی‌های دقیق، نگارندگان متوجه شدند که فعل خو/ندن دارای پانزده قالب معنایی مختلف است، در این میان معنای «قرائت» به‌عنوان قالب معنایی سرنمون^۲ یا همان معنای اولیه‌ای است که بلافاصله به ذهن گویشوران متبادر می‌شود که این معنای سرنمون به همراه دیگر قالب‌های معنایی آن نیز در زیرقالب معنایی «ادراکی-بصری» به‌عنوان معانی حاشیه‌ای به‌کار می‌روند.

1. R. Begum

2. prototype meaning

۵- بررسی معانی متمایز فعل «خواندن»

در این پژوهش، ابتدا به تفاوت فعل «خواندن» با دیگر افعال مرتبط می‌پردازیم، سپس چندمعنایی فعل خواندن را براساس قالب‌های مختلف معنایی بررسی می‌کنیم. شایان ذکر است که قالب‌های مختلف معنایی این فعل، همگی در زیرقالب معنایی «ادراکی-بصری» قرار می‌گیرند، همان‌طور که در معناشناسی قالب-بنیاد مرسوم است، بررسی‌ها را با ساختار نقشی آنها شروع می‌کنیم، چراکه این رویکرد به معنای واژه‌ها توجه دارد. با در نظر گرفتن موقعیت فعل خواندن متوجه می‌شویم که در این حالت، موقعیت «دیده‌شدن چیزی» مورد نظر است و شخص خواننده کسی است که مطلب مورد نظر را می‌بیند و می‌خواند. افعالی که در این قالب تعریف می‌شوند عبارت‌اند از: «خواندن، قرائت‌کردن، یادگرفتن، آموختن و مطالعه‌کردن». ازاین‌رو، این افعال براساس زیرقالب معنایی «ادراکی-بصری» که حاوی نقش‌های دستوری، معنایی و کاربردشناسی است از یکدیگر قابل تشخیص خواهند بود. فعل خواندن به مهارتی اشاره دارد که فرد را قادر می‌سازد تا متن نوشتاری را بخواند و پیام آن را درک نماید، و فرایندی متحرک و پویاست، نه یک فرایند ایستا، ثابت و بی‌تحرك. خواندن از جمله مسائل اصلی مورد بحث در یادگیری زبان است، و فرایندی بیش از رمزخوانی علائم از روی یک صفحه کاغذ است. تلاشی است برای یافتن معنا که به تکاپوی فعال خواننده نیاز دارد. اما «قرائت‌کردن» در لغت به معنای خواندن است و تنها به خواندن ظاهر کلمات - بدون توجه به معنای آن - گفته می‌شود و سبکی رسمی نسبت به «خواندن» نیز دارد. همچنین «یادگرفتن» یک مؤلفه روان‌شناختی دارد که یکی از مقیاس‌های حافظه است و در آن فرد اطلاعاتی را که قبلاً دریافت کرده‌است دوباره به دست می‌آورد، و در یادگیری می‌توان ایده‌هایی را که یاد گرفته‌ایم در دنیای واقعی به کار ببندیم و «یادگرفتن مطلبی» یعنی درک کردن آن. «خواندن» به‌عنوان یکی از ستون‌های اصلی یادگیری، اصول و راهکارهایی دارد که باید فراگرفته شود. همچنین «آموختن» تغییر نسبتاً پایدار در رفتار یا توان رفتاری حاصل تجربه است، و به لحاظ سبکی نسبت به فعل «خواندن»، ادبی‌تر به نظر می‌رسد.

برخی «خواندن» و «مطالعه‌کردن» را هم‌معنا می‌دانند، حال آنکه این دو با هم تفاوت دارند. «مطالعه‌کردن» از نظر گستره معنایی، عام‌تر از «خواندن» است و بیشتر معنای کندوکاو را در ذهن گویشور متبادر می‌نماید تا این که مهارت خواندن از آن درک شود. «مطالعه‌کردن» فرایندی پیچیده‌است که براساس آن، خواننده پیامی را که نویسنده

رمزگذاری کرده‌است با زبان تصویری نوشتاری بازسازی می‌کند و به عبارتی، «مطالعه» روندی برای به کارگیری ذهن و دریافت اطلاعات است که این فرایند شامل خوب دیدن، خوب گوش‌دادن، لمس کردن، تجربه کردن و جست‌وجوی پاسخ‌هاست، و افعال «قرائت کردن، یادگرفتن، آموختن و مطالعه کردن» معانی زیرشمول فعل «خواندن» به حساب می‌آیند.

جدول ۱- تفکیک عناصر زیرقالب معنایی «ادراکی-بصری»

عنوان	ارادی	دقت	سبک	شمول	مثال
خواندن	✓ ^(۱)	*	خنثی	✓	مینا خوشبختانه کتاب را خواند.
قرائت کردن	✓	*	رسمی	*	دکتر ظریف، وزیر امور خارجه کشورمان بیانیۀ ۴+۱ را در نیویورک قرائت کرد.
یادگرفتن	✓	*	رسمی	*	چطور می‌توان بهتر یاد گرفت.
آموختن	✓	✓	ادبی	*	آموختن، رنج کشیدن است.
مطالعه کردن	✓	✓	رسمی	*	زندگی پیغمبر را میلی‌متری باید مطالعه کرد.

۵-۱- قالب‌های معنایی متمایز فعل «خواندن»

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین هم بیان گردید، در این بخش به بررسی ۱۵ قالب معنایی فعل «خواندن» که همگی از فرهنگ بزرگ سخن استخراج شده‌اند، خواهیم پرداخت.

۱. قالب معنایی: پنداشتن: «همین که تن‌پرورم نمی‌خوانند، خوب است».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	ذهنی و انتزاعی
نقش معنایی	حسگر؛ پدیده؛ تصور

چنانکه می‌دانیم نگاشت یک مفهوم از حوزه فیزیکی یا محسوس به حوزه ذهنی یا انتزاعی در بسیاری از زبان‌ها متداول است. از منظر زبان‌شناسی شناختی، بدنمندی^۱ و کارکردهای آن، قالبی برای مفهوم‌سازی و نظم بخشیدن اهل زبان به جهان پیرامون خود فراهم می‌آورد. در این قالب، فعل از نوع ذهنی و انتزاعی است که در آن نقش‌های معنایی حسگر، پدیده و تصور وجود دارند، و ساختار استعاره‌ای ذهن یک بدن/است را می‌توان برای آن در نظر گرفت.

1. embodiment

۲. **قالب معنایی:** تبدیل کردن زبان نوشتاری به زبان گفتاری: «نگذاشت که نامه استاد تا آخر خوانده شود».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) نتیجه (کاری) خواندن (فعل)
نوع فعل	کلامی
نقش معنایی	کنشگر؛ کنش‌پذیر؛ تغییر

ارتباط قالب «ادراکی-بصری» با قالب «تبدیل کردن زبان نوشتاری به زبان گفتاری» در این است که کنشگر باعث شده کاری ادامه پیدا نکند و مانع ایجاد آن شود. از این‌رو، نوع فرایند، کلامی است و شامل نقش‌های کنشگر، کنش‌پذیر و تغییر است.

۳. **قالب معنایی:** مطالعه کردن: «تکه کاغذی را که روی آن، نشانی زن ناشناس را یادداشت کرده بودم، خواندم».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	کنشی
نقش معنایی	کنشگر؛ کنش‌پذیر؛ نشانی

در این قالب معنایی که فعل آن از نوع کنشی است نقش‌های کنشگر، کنش‌پذیر و نشانی نیاز است. معمولاً رابطه یک‌طرفه است و کنشگر، کنش‌پذیر را می‌خواند. در این قالب، کنشگر از عمل خود منفعت می‌برد.

۴. **قالب معنایی:** آموختن: «اول می‌خواست اقتصاد بخوانه، بعد به نقاشی علاقه پیدا کرد».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	کنشی
نقش معنایی	کنشگر؛ کنش‌پذیر؛ رشته تحصیلی

در این قالب معنایی، کنشگر دارای اختیار است و نقش فاعلی دارد. فعل به کاررفته از نوع کنشی است و دارای سه نقش معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و رشته تحصیلی است، و کنشگر از عمل خود لذت می‌برد. استعاره «انگیزه شدید برای انجام کاری دلیل ذاتی است» را می‌توان برای این نوع قالب معنایی در نظر گرفت.

۵. **قالب معنایی:** کلامی را با صوت آهنگین ادا کردن، آواز خواندن: «برخی به خواندن ترانه‌های قدیمی سرگرم‌اند» / «شجریان بسیار استادانه می‌خواند».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) به چیزی (متمم) خواندن (فعل)
نوع فعل	کلامی
نقش معنایی	عامل؛ کلام؛ آواز و صدا

«لحن» در برخی موارد به معنای بیان کردن کلام به کنایه و تعریض و فحواست و این در نزد اکثر ادبا از جهت بلاغت ممدوح است. اما هرگاه «لحن» به صدا نسبت داده شود به معنای آهنگ‌های مختلف و خروج صدا از میزان متعارف در طرب‌انگیزی و آواز خوش است. این قالب معنایی که نوع فعل آن کلامی است شامل عامل، کلام، آواز و صداست و عامل از کنش خود لذت می‌برد. در این قالب، فعل به صورت ارادی است، و عنصر نغمه و آوازخوانی به آن افزوده شده است. به عبارتی، می‌توان گفت که بازتابی از فعل و انفعالات روحی و جسمی انسان است. آواز را به سه گروه تقسیم کرده‌اند: لذت‌بخش، خیال‌انگیز و انفعالی. آواز از لذت، خیال و انفعال انگیزته می‌شود و نیز باعث برانگیختن این سه در روح و روان آدمی می‌گردد. نوع فعل کلامی در آن حکم‌فرماست و آواز خواندن برای عامل سرخوشی می‌آورد و به واسطه آواز خواندن به خلق موسیقی می‌پردازد. از این رو، نقش‌های معنایی عامل و آواز در این قالب معنایی ضروری به نظر می‌رسند.

۶. قالب معنایی: احضار کردن، فراخواندن: «وزیر دربارش را بخواند و هدیه‌ای به او داد» / «صد و بیست و چهار هزار پیغمبر تو را به راه خدا همی خواندند و راه بهشت به تو می‌نمایاندند» / «گویند افشین روز و ساعت این مهمانی را هم معین کرده و معتصم را بدان مهمانی خوانده بود» / «یکی از قراول‌ها را که مهربان بود، خواندم».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) کسی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	حرکتی
نقش معنایی	کنشگر؛ پذیرا / کنش‌پذیر؛ حضور

این قالب معنایی، با زیرقالب معنایی «ادراکی-بصری» تناسب دارد و منشعب از آن است. «احضار کردن» در اصل فراخواندن و طلبیدن است و رابطه‌ای که این قالب با قالب معنایی «ادراکی-بصری» دارد این است که شخص امر خواندن می‌کند که حالتی ارادی است. امر در لغت معانی مختلف دارد، از جمله (طلب و خواستن) است، و در اصطلاح، فعل امر فعلی است که طلب کاری را می‌رساند، یعنی هرگاه از کسی انجام عملی را بخواهیم، فعلی که استعمال می‌کنیم فعل امر است و همچنین، به لحاظ پویایی می‌توان گفت که قالب معنایی این فعل در

اینجا از نوع حرکتی است که در پایان، کنش به صورتی است که کنشگر یا عامل به جایی فراخوانده می‌شود و از این عمل لذت می‌برد. به عبارتی، در این قالب معنایی، کنش‌های معنایی کنشگر، کنش‌پذیر و حضور ضروری هستند.

۷. قالب معنایی: نامیدن: «حکیم نامدار خودمان امام فخر رازی را «امام الشاکین» خوانده‌اند».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) کسی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	کلامی
نقش معنایی	عامل؛ بهره‌ور؛ نامیدن، صدا زدن

در این قالب نوع فعل کلامی است و نقش‌های معنایی عامل، بهره‌ور و نامیدن در آن موجود است. بهره‌ور باید یک ویژگی خاص داشته باشد که بدان خوانده شود.

۸. قالب معنایی: فهمیدن: «می‌توانم افکارش را بخوانم».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	انتزاعی و ذهنی
نقش معنایی	فهم

در این مورد، ارتباط قالب «ادراکی-بصری» با قالب «فهمیدن» در این است که «خواندن» در این مورد از فضای ادراکی به فضایی انتزاعی‌تر ربط داده شده‌است. این حالت خود ممکن است در قالب استعاره «فهمیدن» روی دهد.

۹. قالب معنایی: (گفت‌وگو) مشخص کردن و نشان دادن مقدار چیزی: «از بس سنگینه که ترازو او را نمی‌خواند».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) از چیزی (متمم) خواندن (فعل)
نوع فعل	کنشی
نقش معنایی	اثرگذار؛ اثرپذیر؛ وزن

فعل «خواندن» در جمله بالا بسته به اینکه در چه بافتی به کار رود می‌تواند به معنای «مشخص کردن و نشان دادن مقدار چیزی» باشد. در این مثال، منظور نوسان وزن است که منبع به سوی کنشگر متمرکز است و جریان حرکت در این رویداد، نشان‌دهنده حرکت عینی

اثرگذار به سمت اثرپذیر و در نتیجه اضافه‌شدن وزن اثرگذار است. در این قالب معنایی نقش‌های اثرگذار، اثرپذیر و وزن مشاهده می‌شوند.

۱۰. قالب معنایی: تشبیه کردن: «به ماه و صنوبر همی خواندم او را به رخسار و بالای زیبا و درخور»

ساخت دستوری	کسی (فاعل) به چیزی (متمم) خواندن (فعل)
نوع فعل	احساسی
نقش معنایی	تشبیه‌کننده؛ تشبیه‌شده؛ احساس

در این قالب، فعل از نوع احساسی است که در آن نقش‌های معنایی تشبیه‌کننده، تشبیه‌شده و احساس وجود دارند. این قالب با توجه به اینکه کنشگر به نشان‌دادن عملی اقدام می‌کند، منجر به بازتاب ذهنی خود می‌شود که شالوده همه ادراکات به شمار می‌رود. امری است همگانی که معمولاً برای آگاه ذهنی تجربه از احساسات به کار می‌رود و باعث می‌شود فرد برای همانندسازی چیزی به چیزی دیگر، شباهتی را ادعا و برقرار یا آشکار کند.

۱۱. قالب معنایی: گفتن: «دعایی بخوان تا شاید فرجی بشه»

ساخت دستوری	کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	کلامی
نقش معنایی	عامل؛ سخن‌پردازی؛ رحمت

با توجه به معنای «خواندن» در این کاربرد، فردی از شخص دیگری که دارای دلی پاک است می‌خواهد تا از خداوند درخواست گشایش کند. فعل بالا از نوع کلامی است و نقش‌های معنایی عامل، سخن‌پردازی و رحمت هستند. استعاره به‌کاررفته در این قالب معنایی «نعمت، رحمت» می‌باشد که رحمت موجودیتی انتزاعی است.

۱۲. قالب معنایی: پیش‌بینی کردن: «تا اینجا نقشه‌ام مطابق میلم انجام شده بود، اما از این به بعدش را دیگر نخوانده بودم».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) خواندن
نوع فعل	انتزاعی و ذهنی
نقش معنایی	حسگر؛ پدیده؛ ذهن

در این قالب، فعل از نوع ذهنی و انتزاعی است که در آن نقش‌های معنایی حسگر، پدیده و ذهن وجود دارند. رابطه قالب معنایی «ادراکی-بصری» با قالب «پیش‌بینی کردن» در این

است که شخص دربارهٔ اتفاقاتی که ممکن است در آینده بیفتد، صحبت می‌کند تا بفهمد آیا رخدادهای مورد نظر روی می‌دهد یا خیر. بیشتر پیش‌بینی‌ها بر مبنای تجربیات یا دانسته‌ها هستند، و پیش‌بینی حداقل دو ویژگی دارد: «مهم و دشوار» که امری محسوس است، وارد لایه‌های ذهن یا قوهٔ تخیل می‌شود و به شناخت که امری غیرمحسوس و انتزاعی است تبدیل می‌شود، یعنی از محسوسات به انتزاعیات رسیدن. همچنین به لحاظ استعاری و با توجه به استعارهٔ «اندیشه‌ها، شیء هستند» قابل خواندن هستند.

۱۳. قالب معنایی: کیش‌دادن در شطرنج: «هر بیدقی که براندی به دفعِ آن بکوشیدمی و هر شاهی که بخواندی به فرزین بپوشیدمی».

ساخت دستوری	کسی (فاعل) چیزی را (مفعول) خواندن (فعل)
نوع فعل	کنشی
نقش معنایی	کنشگر؛ بهره‌ور؛ حرکت

در فارسی نو، بندهای فعلی گذشته گزارشی با نمود روندی استمراری پسوند فعل‌پرداز /-i/ یا /-id/ به خود می‌گرفته‌اند. در این قالب معنایی، نوع فعل کنشی است که برای تحقق این نقش‌های معنایی کنشگر، بهره‌ور و حرکت ضروری هستند. در این قالب، حرکت نوعی رابطهٔ بیرونی است و بهره‌ور از این کنش سود می‌برد که این نفع غالباً به صورت کسب انرژی کنشگر از بهره‌ور است. همچنین در این قالب به نظر می‌رسد از استعارهٔ مفهومی «قدرت بالاست» استفاده شده‌است.

۱۴. قالب معنایی: تناسب‌داشتن: «شروع کردم به تعمیر قسمت بالای ساختمان، اما هنوز درست نشده بود و با بقیهٔ جاها نمی‌خواند».

ساخت دستوری	چیزی (فاعل) با چیزی (متمم) خواندن (فعل)
نوع فعل	ادراکی
نقش معنایی	ادراک‌کننده؛ پدیدهٔ ادراک‌شده؛ چشم

در این مورد، فعل از نوع ادراکی است و در این قالب معنایی که با استفاده از «چشم» انجام می‌گیرد، نقش‌های معنایی ادراک‌کننده، پدیدهٔ ادراک‌شده و چشم وجود دارند.

۱۵. قالب معنایی: صدا (تولیدشدن صدای ممتد به سبب وجود عینی در دیفرانسیل یا گیربکس خودرو): «از دیروز تا حالا دنده دواش می‌خواند»

ساخت دستوری	چیزی (فاعل) خواندن (فعل)
نوع فعل	رویدادی
نقش معنایی	پدیده؛ صدا

در این مورد که نوع فعل رویدادی است، نقش‌های پدیده و صدا نیاز است. در این قالب از استعاره «صدادادن، خرابی دستگاه است» استفاده شده و در آن یکی از قطعات ماشین به صدا افتاده‌است.

۵-۲- قالب‌ها و شبکه معنایی فعل «خواندن» در زبان فارسی

با توجه به معانی به دست آمده فعل خواندن مشخص شد که این فعل با مفهوم سرنمون «قرائت»، دارای ۱۵ قالب معنایی متمایز است که در بخش تحلیل داده‌ها به طور مفصل به آنها پرداخته شد، و از ۶ خوشه معنایی «قرائت»، «مطابقه»، «درک و فهم»، «تحصیل»، «صدا زدن» و «معنای استعاره‌ای» تشکیل شده‌است. پس از واکاوی معانی مختلف آن، ابتدا خوشه‌های معنایی زیر به دست داده شد و در پایان شبکه معنایی آن ترسیم شد.

الف. خوشه معنایی قرائت: [لطف می‌کنی چند خط مقاله رو واسم بخونی].

۱. الف. کلامی را با صوتی آهنگین ادا کردن

۲. الف. گفتن

۳. الف. آواز خواندن

ب. خوشه معنایی مطابقه: [این شال با این روسری نمی‌خونه].

۱. ب. تناسب داشتن

فعل خواندن در این معنا، نوعی استعاره به نظر می‌رسد.

ج. خوشه معنایی درک / فهم: [فکرشو خوندم].

۱. ج. پنداشتن

۲. ج. فهمیدن

د. خوشه معنایی تحصیل: [او خواست معماری بخونه، اما بعدا به پزشکی رو آورد].

۱. د. مطالعه کردن

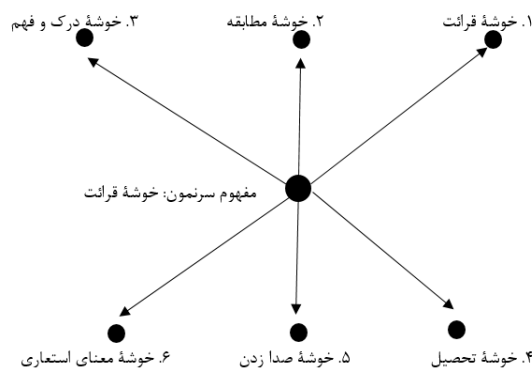
۲. د. آموختن

ه. خوشه معنایی نامگذاری/صدا زدن: [سربازان را به میدان جنگ خواندند.]

- ۱.۵. احضار کردن
- ۲.۵. دعوت کردن و فرا خواندن
- ۳.۵. نام کسی را بر زبان آوردن و او را صدا زدن
- ۴.۵. دعوت کردن به مهمانی
- ۵.۵. تبدیل کردن زبان نوشتاری به زبان گفتاری

و. خوشه معنای استعاری: [او را شیر خواندند.]

- ۱.۵. نامیدن
- ۲.۵. کیش دادن مهره شطرنج
- ۳.۵. (گفت‌وگو) مشخص کردن و نشان دادن مقدار چیزی
- ۴.۵. صدا (تولید شدن صدای ممتد به سبب وجود عینی در دیفرانسیل یا گیربکس خودرو)
- ۵.۵. تشبیه کردن
- ۶.۵. پیش‌بینی کردن



شکل ۱- شبکه معنایی فعل «خواندن» در زبان فارسی

Figure1. Semantic network of the verb "xandæn" in Persian

۵-۳- با هم‌آیی^۱ قالب‌ها در تبیین‌های معنایی مختلف فعل خواندن در فارسی

در این بخش به شرح باهم‌آیی دیگر واژه‌ها با فعل «خواندن» به‌عنوان نوعی واژگانی‌شدن می‌پردازیم که به صورت اصطلاحی درآمده‌اند و معنای کلی آنها از ترکیب اجزای آنها قابل

1. collocation

استخراج نیست. اگر بخواهیم رابطه بین اجزای این اصطلاحات را رمزگشایی کنیم، معنای «خواندن» ممکن است در نگاه اول ساده به نظر برسد و به یکی از قالب‌های معنایی بررسی شده در بخش پیشین بازگردد و معنای کل با ترکیب ساده به دست آید که رمزگشایی معنایی آنها کار چندان دشواری نیست. مانند نمونه‌هایی که در زیر آمده‌است.

– خواندن حساب: «حسابدار دقیقی است، حساب‌هایش همیشه می‌خواند».

– چیزی را بر کسی خواندن: «مدتی پیش وی بودم، سی هزار بیت جاهلی بر وی خواندم و حفظ کردم».

– خدا را خواندن: «اگر از ته دل خدا را بخوانی، دعايت را مستجاب می‌کند».

بنابراین، اینها نمونه‌هایی از اصطلاحاتی هستند که همراه فعل «خواندن» به کار می‌روند و رمزگشایی معنای آنها کار دشواری نیست. اما مواردی هم هست که با وجود داشتن دستوری ساده، معنای آنها از ترکیب معنای اجزای آن قابل رمزگشایی نیست. مانند قالب‌های معنایی زیر که از باهم‌آیی فعل «خواندن» با سایر واژگان به دست آمده‌اند.

الف. قالب معنایی تحریک / وسوسه:

«به گوش کسی خواندن» در جمله «به گوش همسرش خوانده‌اند که او بی جنبه است» که قالب معنایی آن «کسی را تحریک کردن یا وسوسه کردن برای انجام کاری» است.

ب. قالب معنایی احترام:

«حرف کسی را خواندن» در جمله «کسی حرفش را نمی‌خواند» که قالب معنایی آن «احترام گذاشتن یا توجه کردن به کسی» است.

پ. قالب معنایی لو رفتن / برملا شدن:

«دست کسی را خواندن» در جمله «دستش را خواندم و نتوانست کاری انجام دهد» که قالب معنایی آن «لو رفتن و یا برملا شدن چیزی» است.

ت. قالب معنایی مطابقت:

«چیزی با چیز دیگری نخواندن» در جمله «این پیچ با این مهره نمی‌خواند» که قالب معنایی آن «متناسب نبودن» است.

ث. قالب معنایی از بین بردن / نادیده گرفتن:

«فاتحه کسی را خواندن» در جمله «فاتحه‌ش خوانده‌س» که قالب معنایی آن «از بین بردن و نادیده گرفتن کسی» است.

از این‌رو، قالب‌های معنایی بالا که عبارت‌اند از: «تحریک، احترام، لو رفتن، مطابقت و نادیده گرفتن» نیز در با هم‌آیی فعل خواندن با واژه‌های دیگر به‌دست آمده‌است. بنابراین، علاوه‌بر نوزده قالب معنایی بررسی‌شده در این پژوهش، می‌توان به قالب‌های معنایی دیگری که از هم‌نشینی این فعل در با هم‌آیی با سایر واژگان به‌دست می‌آید اشاره کرد. همچنین، برخی از با هم‌آیی‌های واژگانی فعل «خواندن» که معنا و استعاره خاصی را القا می‌کند به قرار زیر است:

در با هم‌آیی‌هایی مانند: نماز خواندن، دعا خواندن، فاتحه خواندن، تعزیه خواندن و مولودی خواندن، قالب «کار انجام‌شده» برای خواندن مناسب است که به نحوه حرکت اشاره دارد، و این عناصر را می‌توان مصادیقی از وضعیت یا حالت تلقی نمود که به لحاظ استعاره با توجه به استعاره «وضعیت، شیء است» قابل خواندن هستند. همچنین در با هم‌آیی‌هایی مانند: اصول‌گرا خواندن، بی‌نظیر خواندن، مبهم خواندن و مشروع خواندن نیز قالب «دانستن و فرض کردن» برای فعل «خواندن» کاربردی هستند.

۶- نتیجه‌گیری

تمرکز اصلی این مقاله بر فعل «خواندن» در فارسی نو و امروزی بوده و پس از واکاوی معانی مجزای فعل خواندن براساس انگاره معنانشناسی قالبی (فیلمور، ۱۹۸۲) در معنی‌شناسی شناختی مشخص شد که این فعل از مفهوم سرنمون یا اولیه «قرائت» برخوردار است. یافته‌های پژوهش، تصویری روشن از معانی فعل خواندن در فارسی نو و امروزی به دست داده‌است و تبیین‌های ارائه شده در این پژوهش می‌تواند در آموزش زبان فارسی مفید واقع شود و یادگیری زبان فارسی را برای زبان‌آموزان تسهیل نماید. شبکه معنایی قالب-بنیاد از آنجا که تا حدودی باز نمود واژگان ذهنی یک گویشور است، در فرهنگ‌نگاری^۱، تدریس زبان و ایجاد انواع هستی‌شناسی‌ها کاربرد دارد. هر فعلی در زبان فارسی ظرفیت خاصی دارد که با توجه به آن ظرفیت تعداد و انواع مشخصی از وابسته‌ها را می‌گیرد. هدف از انجام این پژوهش تلاش برای تحلیل چندمعنایی فعل خواندن در نگرش شناختی و توجه به قالب‌های معنایی فرهنگی در تبیین چندمعنایی افعال بود. یکی از انگاره‌های مطرح در زبان‌شناسی شناختی، انگاره قالب‌های

1. lexicography
2. ontology

معنایی فیلمور (۱۹۸۲) است. به باور فیلمور، گوینده واژه‌ها و ساخت‌های زبانی را به‌عنوان ابزاری برای برانگیختن درک شنونده تولید می‌کند و وظیفه شنونده، پی‌بردن به منظور این ابزار است. به عبارت دیگر، واژه‌ها و ساختارهای زبانی، قالب معنایی را برمی‌انگیزند و شنونده با استناد به قالبی که با شنیدن یک پاره‌گفتار فعال شده، به معنای پاره‌گفتار پی می‌برد و به این ترتیب، فرایند درک صورت می‌گیرد. قالب‌های واژگانی براساس تجربه افراد از زندگی متفاوت است و در رویکردی که بر قالب‌های معنایی مبتنی است. براساس رویکرد قالب-بنیاد دانش تجربی، ما را از کاربرد زبان آگاه می‌سازد و موجب درک ما از زبان می‌شود. انگاره قالب‌های معنایی، تأکید زیادی بر تعامل زبان و تجربه دارد. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که بررسی این فعل منجر به یافتن پانزده قالب معنایی متمایز در زبان فارسی شد. معنای «قرائت» به‌عنوان معنای سرنمون آن در نظر گرفته شده‌است، و بلافاصله به ذهن سخنور فارسی‌زبان متبادر می‌شود. به‌علاوه، این فعل از ۵ خوشه معنایی «مطابقه، درک/فهم، تحصیل، نامگذاری/صدازدن، استعاره» برخوردار است. همچنین نتایج نشان داد که این فعل از زیرقالب معنایی خاص «ادراکی-بصری» برخوردار است که همه معانی پانزده‌گانه در ۵ خوشه معنایی مختلف، زیرشمول این قالب معنایی خاص هستند. نکته دیگری که در این پژوهش حائز اهمیت است آن است که گویشوران فارسی‌زبان از برخی قالب‌های فعل خواندن برای تبیین باهم‌آیی‌های شامل فعل خواندن نیز استفاده می‌کنند.

پی‌نوشت

۱. در جدول مشخصات تفکیک عناصر قالب از علامت (√) به جای کلمه «دارد» و از علامت (*) به جای کلمه «ندارد» استفاده شده‌است.

منابع

- انوری، ح. ۱۳۸۳. فرهنگ سخن. تهران: سخن.
- دهقان، م؛ کرمی، ع. ۱۳۹۸. «بررسی چندمعنایی فعل «شکستن» براساس انگاره معنانشناسی قالبی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، ۹(۱۸): ۱۷-۳۰.
- راسخ‌مهند، م. ۱۳۸۹. درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: سمت.

- سلطانی، ر؛ عموزاده، م. و رضایی، ح. ۱۳۹۶. «پویایی نیرو و چندمعنایی در ساخت‌های فعل سبک متشکل از فعل گرفتن»، پژوهش‌های زبانی، ۸(۲): ۵۹-۷۸.
- حسابی، ا. ۱۳۹۵. «قالب‌های معنایی خوردن از منظر معناشناسی قالبی». زبان و زبان‌شناسی. ۱۱(۲۲): ۱-۲۶.
- کریمی دوستان، غ؛ روحی بایگی، ز. ۱۳۹۵. «بررسی چندمعنایی فعل سبک «زدن» از دیدگاه شناختی»، جستارهای زبانی، ۷(۳): ۱۲۹-۱۴۸.
- Allan, K. 1986. *Linguistic Meaning*. Routledge & Kegan Paul.
- Begum, R.; Samar H.; Lakshmi B.; Dipti M. 2008. Developing Verb Frames for Hindi. *Sharma Language Technologies Research Centre*, IIIT, Hyderabad, India.
- Bréal, M. 1897. *Essai de Sémantique: Science des Significations*. Paris: Hachette.
- Cruse, D. A. 1986. *Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fillmore, C. J. 1969. The Case for Case. Emmon Bach and Richard Harms. Eds. *Universals in Linguistic Theory*. New York: Holt, Rinehart & Winston.
- Fillmore, C. J. 1975. An Alternative to Checklist Theories of Meaning. Cathy Cogen, Henry Thompson, Graham Thurgood, Kenneth Whistler and James Wright (eds), *Proceedings of the first annual meeting of the berkeley linguistics society*. Berkeley, CA: Berkeley linguistics society.
- Fillmore, C. J. 1977. Topics in Lexical Semantics. Roger W. Cole (ed.). *Current Issues in Linguistic Theory*. Bloomington: Indiana University Press.
- Fillmore, C. J. 1982. Frame semantics. In The Linguistic Society of Korea, eds. *Linguistics in the Morning Calm*. Seoul: Hanshin Publishing Co.
- Fillmore, C. J. 1985. Frames and the Semantics of Understanding. *Quaderni di semantica*, 6(2), 222-254.
- Fillmore, C. J. 1987. A Private History of the Concept Frame. Rene Dirven and Gunter Radden (ed.) *Concepts of Case*. tuingen: Narr.
- Fillmore, C. J. 2006. Scenes-and-Frames Semantics. Antonio Zampolli (ed.). *Linguistic Structures Processing*. Amsterdam: North-Holland
- Fillmore, C. Jand B. T. Sue Atkins. 1992. Toward a Frame-based Lexicon: the Semantics of Risk and its Neighbors. Adrienne Lehrer and Eva Feder Kittay (eds). *Frames, Fields and Contrasts: New Essays in Semantic and Lexical Organization*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Gauker, Ch. 2003. *Words Without Meaning*. Cambridge: The MIT Press.
- Geeraerts, D. 2010. *Theories of Lexical Semantics*. Oxford University Press.
- Lakoff, G. 1987. *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lyons, J. 1981. *Language, Meaning and Context*. London: Fontana Press.
- Paul, H. 1880. *Prinzipien der Sprachgeschichte*. 5th edn. Halle: Niemeyer.

- Quine, W. V. O. 1953a. *From a logical point of view*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Quine, W. V. O. 1953b. *Word and object*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Saeed, J. I. 1997. *Semantics*, Blackwell.

نامه فارسی یهودی دندان اویلیق ۲

نیما آصفی^۱
ابراهیم شفیعی^۲ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۴

چکیده

در این پژوهش به ترجمه و بررسی نامه‌ای فارسی یهودی به نام دندان اویلیق ۲ (با شکل کوتاه DU II) پرداخته شده است. این نامه احتمالاً از سده ۳ هجری (۹ میلادی) است و افزون بر اهمیت درونمایه، برخی ویژگی‌های زبانی بسیار مهمی دارد که در متون فارسی نوشته شده به خط عربی عموماً یافت نمی‌شود. از جمله این ویژگی‌ها استفاده از حرف ربط kū و ساخت التزامی کهن (دوره میانه زبان فارسی) است. در مقاله حاضر، این نامه ترجمه و ویژگی‌های زبانی کهن آن تماماً بررسی شده و با ویژگی‌های متون فارسی کهن (به خط فارسی - عربی) و برخی ترجمه‌های کهن قرآنی (به ویژه قرآن قدس) سنجیده شده است. ویژگی‌های مذکور نشان‌دهنده مرحله تحول زبان از فارسی میانه به فارسی نو (فارسی دری) است. ترجمه این پژوهش تفاوت‌های بسیاری با ترجمه پیشین به انگلیسی و چینی دارد و این ناشی از تفاوت در درک صرفی و دستوری ما از واژه‌ها و ساختار متن است.

واژگان کلیدی: فارسی یهودی، فارسی میانه، فارسی نو، دندان اویلیق

۱. دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

۲. دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تهران، ایران. (نویسنده مسؤول) ✉ i.shafiee@ut.ac.ir

۱- مقدمه

دندان اوپلیق نام یک آبادی تاریخی در بیابان تکلماکان در شمال غربی چین است^(۱) که از گذشته‌های دور آثار تاریخی بسیاری همراه با نوشته‌هایی از زبان‌های گوناگون در آن یافت شده‌است. کاوشگر سوئدی، سون آندرس هدین^۱ با گذر از دندان اوپلیق در ۱۸۹۶م، نخستین گزارش و گمانه‌زنی را از تاریخی بودن آن آبادی ارائه کرد؛ با این همه، نخستین کاوش گسترده را در این بخش سر مارک اورل استاین^۲، باستان‌شناس و سیاح مجاری-انگلیسی در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۱م کرد که یافته‌های بسیاری به همراه داشت.

اگرچه این آبادی، بودایی شناخته شده و حتی ترجمه‌ای ختنی از متن سنسکریت *prajñāpāramitā* مربوط به شاخه مه‌ایانه بودایی نیز در آن یافت شده‌است اما گروه‌های دیگری نیز مانند یهودیان از گذشته در این مناطق زندگی می‌کرده‌اند.

یکی از برجسته‌ترین آثار یافت‌شده از یهودیان در بیابان قراقرم و در بخش گیچی، سنگ‌نوشته‌ای به زبان عبری در کنار سنگ‌نوشته‌های دیگر براهمی و چند سنگ‌نوشته سغدی است. همچنین در غار ۱۷ از غارهای موگائو، مشهور به «هزار بودا» در دون هوان کاغذی دربردارنده متن بخشایش (سلیحا) یافت شده‌است. این شواهد تأیید حضور دیرینه یهودیان در این بخش هستند (هانسن، ۲۰۱۲: ۲۱۸).

دانشمندان حضور یهودیان در چین را به دو دوره زمانی؛ پیش و پس از سال ۱۸۴۰م تقسیم کرده‌اند. اگرچه آغاز حضور یهودیان در سرزمین چین به روشنی آشکار نیست اما نخستین گواهی این حضور را باید نامه دندان اوپلیق^۱ دانست که برابر فرمانروایی دودمان تانگ (از ۶۱۸ تا ۹۰۷م) در ختن یافت شده‌است (شین، ۲۰۱۰: ۱۳۲) و روشن می‌کند که چه‌بسا آیین یهودی را یهودیان ایران (یهودیان پارسی‌زبان) به سرزمین چین برده‌اند.

یکی از شناخته‌شده‌ترین جوامع یهودی چینی، یهودیان کایفن در استان هنان در شرق چین امروزی است. اگرچه هنوز به درستی خاستگاه ایشان روشن نیست و گواهی‌ها برای سخن پائانی درباره ایشان نابسند است اما نشانه‌های بسیاری گویای تأثیر سنت‌های ایرانی و زبان فارسی بر ایشان است؛ یکی از کهن‌ترین این نشانه‌ها کاربرد واژه *wū sī dá* برگرفته از واژه فارسی /ستاد (احتمالاً به معنی رتی یا ملّا) در نسخه نخست از یادمان سنگی کنیسه کایفن از سال ۱۴۸۹م است^(۲) که در نسخه ۱۶۶۳م برابر چینی *zhǎng jiào* به جای آن به

1. Sven Anders Hedin (1865 – 1952)

2. Sir Marc Aurel Stein (1862 Hungary - 1943 Kabul)

کار رفته‌است (وخلر، ۲۰۰۶: ۳۸۵). از دیگر شواهد وجود برخی نسخه‌های کتاب‌های مقدس یهودی با واژه‌های فارسی و یا شیوه نگارش یهودیان ایرانی است. همچنین در کتاب‌هایی مانند سیدور (نمازنامه یهودیان) به برخی ویژگی‌ها در برگزاری آیین‌ها اشاره شده‌است که نشان‌دهنده سنت ایرانی در برگزاری آن است (لزلی، ۲۰۱۰). در ادامه این شواهد می‌توان به دستورهای خوانش هگادا در برگزاری آیین پسح اشاره کرد. در دو نسخه یافت شده در کایفن، این دستورها به فارسی یهودی هستند و نشان می‌دهند که برگزارکنندگان مراسم، فارسی می‌دانسته‌اند (وانگ و یاشارپور، ۲۰۱۱: ۵۷).

از دیگر شواهد حضور یهودیان ایرانی‌زبان در آن منطقه نامه دندنان اویلیق^۲ است. این نامه در سال ۲۰۰۴ در چین پیدا شد و ژن ژان^۱ و گوان شی^۲ آن را منتشر کردند. این اثر بر روی کاغذی به درازای ۴۰ و پهنای ۲۸ سانتی‌متر در ۳۸ سطر و با دوات نوشته شده‌است. اشاره به شکست خوردن تبتیان از اویغورها در این نامه و سنجش آن با برخی نامه‌های ختنی که درباره این برخورد گزارش‌هایی داده‌اند، نشان می‌دهد که این نامه باید دست کم پس از ۸۰۲ میلادی نوشته شده باشد (هانسن، ۲۰۱۲: ۲۱۸). گفتنی است که ویژگی‌های زبانی این نامه نشان می‌دهد که باید آن را از دسته متون فارسی‌یهودی متقدم^۳ به شمار آورد (شاکد، ۲۰۰۹: ۴۵۱). آن گونه که حبیب برجیان (۲۰۱۵: ۲۴۱) نشان داده‌است می‌توان چند نامه مهم فارسی یهودی کهن را این گونه در کنار هم از نظر قدمت تاریخی طبقه‌بندی کرد:

نام اثر	تاریخ اثر	محل کتابت
دندنان اویلیق یک	سده ۸ میلادی	ختن چین
دندنان اویلیق دو	سده ۹ میلادی	ختن چین
اسناد قانونی قرائیم	۹۵۱ میلادی	-
سند حقوقی اهواز	۱۰۲۱ میلادی	خوزستان ایران

۲- پیشینه پژوهش

برخلاف دندنان اویلیق^۱ که از زمان کشف (۱۹۰۱م)، کارهای بسیاری بر روی آن انجام گرفته^۳، متن دندنان اویلیق^۲ را تنها ژن ژان و گوان شی به‌طور ویژه بررسی و به چینی چاپ کرده‌اند:

1. Zhang, Zhan
2. Shi, Guāng
3. Early Judaeo-Persian (EJP)

张湛、时光:《一件新发现犹太波斯语信札的断代与释读》,载《敦煌吐鲁番研究》第 11 卷,上海:上海古籍出版社,2009 年 9 月,第 71—100 页

این کار مفصل‌ترین نوشته دربارهٔ دندان اویلیق^۲ است و دربردارندهٔ پیشینهٔ تاریخی، توضیحات زبانی، حرف‌نویسی، آوانویسی، یادداشت و منابع است. پس از این کار، توجه به این نامه افزایش یافت و برخی دانشمندان دربارهٔ این نامه و برخی موضوعات آن مطالبی نوشتند اما هیچ‌یک مستقلاً مرتبط با این نامه نیست بلکه ضمن پژوهش‌های دیگر بخش‌هایی از این نامه را نیز بررسی کرده‌اند. در این میان، باید به اثر ارزشمند لودویگ پاول با نام A Grammar of Early Judaeo-Persian اشاره کرد که در ۲۰۱۳ منتشر شد و طی آن بخش‌های زیادی از نامه بررسی و ترجمه شده‌است. در سال ۲۰۱۶ ژان ژان در مقاله‌ای دیگر برای نخستین‌بار ترجمهٔ کامل نامه را به زبان انگلیسی (بدون یادداشت) به دست داد:

Zhang, Zhan (2016) The Silk Road: A New History with Documents. In V. Hansen (Ed.), *The Silk Road: A New History with Documents* (pp. 381-382). Oxford University Press.

یک سال پس از این کار، یوتاکا یوشیدا در یک مقاله با بررسی برخی واژه‌های دندان اویلیق^۱ و ارائهٔ چند پیشنهاد تازه، پیشنهادهایی دربارهٔ دندان اویلیق^۲ ارائه داد و همان ترجمهٔ چینی ژان-شی را در اثر ژاپنی خود آورد:

吉田豊「コータンのユダヤ・ソグド商人？」
土肥義和・氣賀澤保規編『敦煌・吐魯番文書
の世界とその時代』査読あり東京：東洋文庫 2017/3, pp. 263-285.

مقالهٔ حاضر تفاوت‌های بسیاری با ترجمه‌های پیشین به انگلیسی، چینی و دیگر زبان‌ها دارد. این تفاوت‌ها ناشی از درک صرفی و دستوری ما از متن است و در بخش یادداشت‌ها تمامی این اختلاف نظرها یک‌به‌یک با نظرهای دیگر پژوهشگران سنجیده و شرح داده می‌شود.

۳- حرف‌نویسی (شمارهٔ روی واژه‌ها مطابق شمارهٔ یادداشت‌هاست.)

1. pnn'm yzyd kwdh¹ y qrbqr sd hzr šlm² by kwdh rb nysy cyl'g by 'zrmy
2. 'bw šhq by gr'my br'dr šw'prdr by ychq w by mwšq w by hrwn by
3. k'šq by kwħrq³ kwdynq by hmgyn⁴ mrdwm'n yš m'⁵ bzwrg w qwdq 'z mn
4. rbyy⁶ drwd w drwsty 'ghy yš mr' nbyswm qw mn w hqym w pyrw⁷ w mmzyr šbly
- 5 drwst w nyqwm⁸ w mrdmq'n⁹ 'y k'nh p' nyrw yzyd kwdh t' ymrwz¹⁰ . ps 'z yn
6. 'ghnwm by br'd šw'prdr qw nwrby 'ndr kwtn 'md w n'mh yšm' 'wrd w yptwm
7. w br kwndwm¹¹ 'n y nbyšt bwdy¹² hmgyn¹³ qw yš m' p' tn 'y kyš¹⁴ drwst w nyq

8. h̄yd m' 'z dwr skt š'd b'šym w sb's d'ry qwnym 'pyš¹⁵ yzyd kwđh
- 9 w ps tw 'gh b'š qw m' gwspnd 'yptwm 'z dyhg'n skt 'zdyh̄h̄ h̄dyh 'y
10. prmwdy bwdym yš r'st¹⁶ cwn¹⁷ tyb 'ndr bwrđwm h̄mndr zm'n tyb p'n¹⁸
11. by qr dyd¹⁹ w mr cykšy²⁰ r'²¹ prmwđ qw zwd gwspnd yn swgdy by dyh̄
12. w cykšy w 'n bd pywstn by dyhg'n kyšm qrypt²² w cyz skwn 'y bd mrdwm
13. n' grypt čhr mrdnd d'd šbly w h̄qym w dw gwl'm rptn²³ p' qwh̄
14. šš my mh̄ p' dh̄ sgđ²⁴ dyhg'n r' yqy²⁵ gwlyq²⁶ w yq qpyz²⁷ qbr w pnc šg²⁸
15. dwgbyk w yq šg dmbyr w yq styr²⁹ bwy 'y cyny h̄(dy)h̄ 'z mr syky r' yqy
16. prny'n w yqy šmsy³⁰ h̄dyh̄ cy nyyq qrdyd syky (cy)k'šy 'y dwktr 'y dyhg'n r'
17. ...ryq qr' q n'm h̄st yqy prny'n w dw gnd w dw lymcw h̄dyh̄ yq pnkw'n³¹
18. 'y br gwspnd myh̄tr' yqy lyqyn w yqy gnd yqy lymcw h̄dyh̄ dw mrdnd
19. r' qw sr šmr 'y gwspnd myh̄tr bwdn yq yq lyqyn w yq yq gnd wd lymc(w)
20. h̄dyh̄ šb'n'n r' bgdw w gnd w lymcw h̄dyh̄ w šdn p' qwh̄ by nwz gwspnd
21. by dyst m' n' rsyd w p̄dyryptn qw gwspnd skt nyyq dyh̄ym w p' n'mh̄
22. nbyšt bwdy qw nyz p̄šyz kwstn p' gwspnd w n' d'dwm w n' nyyq qrdy³²
23. 'g(r) yn n'mh̄ by šm' rs'd³³ w dwktr 'y dyhg'n by rwn n' mdh̄ b'd³⁴
24. ... (c)nd p̄šyz kw' (h̄)... (p)' gwspnd 'š by prmy d'dn w b' wy byrwn 'yy³⁵
25. ... cyšm w rwsny'y³⁶ h̄m yn dwktr h̄st dyhg'n r' w skt sb's qwn
26. ... r sb's 'y wr' qwny cyz gwm n' bwd³⁷ mn skt bysy' r n'mh̄ prystwm
27. ... šm' ps n' d'nwm qw by šm' n' rsd (p)... (c) my m' p' h̄zdh̄ sgđ
28. šbly 'ndr 'md p' byst w pnc sgđ dw qynq'k³⁸ dyh̄gn nzdyq 'y
29. dwktr prystyd mn p' dyst 'y hm̄ 'n qynq'k syh̄ n'mh̄ prystydwm
30. by šm' hr cy 'ghy 'y šhr w ny q'šgr bwd h̄mgyn nbyšt bwdwm 'ghy 'y
31. (q)'šgr yn h̄st qw twpyty'n r' p'q by qwštn w bgdw bstn w sb'pwšy šwd
32. ... q'šgr 'b' p' sd mrdnd cy sw'r w cy py'dh̄ w sbs 'y sb'pwšy {hb}
33. ... nb'šy h̄rb r' w sl'm w kzym r' bysp'n prystyd w mn h̄rb r' cyz
34. d'dwm p' m'yh̄ 'y sd ptqw³⁹ p̄šyz wndrz qr dydwm 'z swy 'y dwyd r'
35. psr 'y nysy⁴⁰ w khr z'dh̄ yš m' r' h̄m h̄rb r' wsl'm w kwz'm r'⁴¹ qw
36. ... 'gr 'mdh̄ b'd p' q'šgr hr cnd kwzynh̄⁴² kw'h̄nd cyz b'z m'
37. m' d'ryd⁴³ by⁴⁴ ydwn šnydwm qw h̄m dwyd w h̄m
38. kw'hr z'dh̄

۴- آوانویسی

1. pannām īziđ xuđāh i kirbakar sađ hazār šəlāmā bē xuđāh rab Nīsī Čīlāg bē āzarmī
2. Abū Sahak, bē garāmī brādar Šawāpardar, bē Ishāq u bē Mōšak, u bē Harūn, bē
3. Xāšak, bē x'āharak Xuđēnak, bē hamagēn mardōmān i išmā buzurg u kōđak az man,
4. rabī-ē, drōđ u drustī. āgāhī i išma rā nibēsum kū: man u hakīm u pairu u mamzēr Šablī
5. drust u nēkum. u mardōmakān i xāna pa nērō īziđ xuđāh tā imrōz. pas az ēn,

6. āgāhānum bē brāδ Šawāpardar kū: Nūrbak andar Xutan āmaδ, u nāma i išmā āwurd u yāftum.
7. u bar x^wāndum ān i nibišt būdē hamagēn kū išmā pa tan i xēš drust u nēk
8. hēδ. mā az dūr saxt šād bāšēm. u sibāsdārī kunēm o pēš īziδ xuδāh.
9. u pas tō āgāh bāš kū: mā gōspand ayāftum az dihgān saxt āzādīhā. hidya i
10. farmūdē būdēm iš rāst. čūn tīb andar burdum. hamandar zamān tīb pa ān
11. by gardid, u mar *cyk* 'šy rā farmūd kū: “zūδ gōspand ēn suydī bi dih!”
12. u *cykšy* u ān baδ payvastan. bē dihgān xēšm girift u čīz saxwan i baδ mardōm
13. na girift. čahār *mrnd* dād: Šablī u hakīm u dō xulām raftan pa kūh
14. šašumī māh pa dah sayd. dihgān rā yakē yulīk u yak kafīz kabar u pañj šag
15. *dwgbyk* u yak šag dambīr u yak satēr būy i čīnī hidya. az mar *syky* rā yakē
16. parniyān u yakē šamsī hidya. čē nēk kardēδ! *syky cyk* 'šy i duxtar i dihgān rā
17. (kū...) *ryq qr'q* nām hast yakē parniyān u dō gand u dō *lymcw* hidya. yak pānxwān
18. i bar gōspand mihtar rā yakē *lyqyn* u yakē gand yakē *lymcw* hidya. dō *mrnd*
19. rā kū sar šumār i gōspand mihtar būdan yak yak *lyqyn* u yak yak gand u dō *lymcw*
20. hidya. šubānān rā *bgdw* u gand u *lymcw* hidya. u šuδan pa kōh, bē nūz gōspand
21. bē dist mā na rasīδ. u-paδīriftan kū: “gōspand saxt nēk dahēm.” u pa nāma
22. nibišt būdē kū: “nīz pašīz x^wāstan pa gōspand ,u na dādum. “u na nēk kardē.
23. agar ēn nāma bē išmā rasāδ, u-duxtar i dihgān bērūn nāmaδa bād,
24. (har) čand pašīz x^wā(hāδ p)a gōspand aš bi farmāy dādan. u bā way bērūn āyē.
25. čīšm u rōšnyā(y)ī ham ēn duxtar hast dihgān rā. u saxt sib/βās kun.
26. (aga)r sibās ē wa(y) rā kunē, čīz gum na buwaδ. man saxt bisyār nāma frēstum
27. (bē) išmā. pas na dānum kū bē išmā na rasaδ. (pa pan)jūmī mā pa haždah sayd,
28. Šablī andar āmaδ. pa bīst u pañj sayd, dō *qynq* 'k dihgān nazdik i
29. duxtar frēstīδ. man pa dist i ham ān *qynq* 'k sīh nāma fristīδum
30. bē išmā. har čī āgāhī i šahr u nē Kāšyar būδ hamagēn nibišt buδum. āgāhī i
31. Kāšyar ēn hast kū: tūpityān rā pāk bi kuštan u *bgdw* bastan. u sibāpuši šuδ
32. (pa) Kāšyar abā pasaδ *mrnd* čē savār u čē piyāda. u sipas i sibāpuši
33. ... *nb* 'šy harb rā u salām u xazīm rā bayaspān fristīδ. u man harb rā čīz
34. dādum pa māya i saδ pitkū pašīz. u andarz kardīdum az sōy i Dāvid rā
35. pisar i Nīsī u xahar zāda i išmā rā, ham harb rā u salām u xuzām rā, kū:
36. agar āmaδa bād pa Kāšyar, har čand xuzēna x^wāhānd, čīz bāz ma
37. ma dārēd. bē ēdūn šinīdum kū ham Dāvid u ham
38. x^wāhar zāda

۵- ترجمه (۴)

۱. به نام ایزد خدای کرفه‌گر صدهزار درود به خدای رب نیسی چیلگ، به ابوسحک ۲. محترم،
به گرامی برادر شوایردر به اسحاق و به موشک و به هارون به ۳. خشک به خواهرک خودینک

به همه مردمان شما بزرگ و کودک از من ۴. ای ربای درود و درستی، برای آگاهی شما می‌نویسم که من و حکیم و پیرو و ممزیر شبلی ۵. درست و نیک هستیم و مردمکان (خدمتکاران؟) خانه به نیروی ایزد خدای تا امروز. پس از این ۶. آگاه کنم برادر شوایردر را که نوربک اندر ختن آمد نامه شما را آورد و [آن را] دریافت کردم ۷. و برخواندم همگی آنچه را که نوشته بودی که شما به تن خویش درست و نیک ۸. هستید ما از دور سخت شاد باشیم و سپاسداری کنیم پیش ایزد خدای ۹. و تو آگاه باش که ما گوسپند دریافت کردیم از دهقان با سپاس بسیار، هدیه‌ای ۱۰. که فرمودی آن را راست بودیم (درست به همان ترتیب عمل کردیم- به درستی آن را پایبند بودیم) هنگامی که نزد تیب بردم، همان زمان تیب به سبب آن [هدیه احوالش] ۱۱. دگرگون گردید (تیب با آن هدیه راضی گردید) و چیکاشی را فرمود زود گوسفند این سغدی بده. ۱۲. چیکاشی بدگویی کرد^(۵) اما دهقان خشمگین شد و چیزی از سخن بد مردم ۱۳. نپذیرفت چهار مرد^(۶) داد شبلی و حکیم و دو غلام به کوه ۱۴. رفتند ششمین ماه روز دهم. هدیه برای دهقان یکی گلدان، یک قفیز کبر و پنج پیمانه چینی ۱۵. دو گبیخ، یک پیمانه چینی دمبیر، یک ستیر بوی (عطر) چینی. هدیه برای سیکی یکی پرنیان ۱۶. و یکی شمسی. چه نیک کردید (چه نیک هدایایی ساختید و پرداختید). هدیه برای سیک چیکاشی دختر دهقان که ۱۷. ryq qr'q نام است یکی پرنیان و دو قند و دو لیمچو. هدیه برای یک پنخوان (دستیار) که ۱۸. مهتر گوسپندان [است] یکی لیقین و یکی قند و یکی لیمچو. هدیه برای دو سرباز ۱۹. که مهتر سرشماران گوسفند بودند هر یک را یک لیقین و یک قند و دو لیمچو ۲۰. هدیه برای شبانان بگدو و قند و لیمچو. رفتند به کوه اما هنوز گوسفند ۲۱. به دست ما نرسیده است و پذیرفتند که "گوسفند بسیار نیک دهیم" و در نامه ۲۲. نوشته بودی که "دوباره برای گوسفند پیشیز خواستند و ندادم" و نیک نکردی ۲۳. اگر این نامه به شما برسد و دختر دهقان بیرون نیامده باشد (کنار نیامده باشد- توافق نکرده باشد) ۲۴. هرچند پیشیزی که برای گوسفند بخواهد پس او را بفرمای دادن (فرمان بده به او بدهند) و با وی کنار بیا (توافق کن) ۲۵. ... چشم و روشنایی، همین دختر است دهقان را (چشم و روشنایی دهقان همین دختر است) و سخت سپاس کن ۲۶. ... [اگر] وی را سپاسی کنی چیزی گم نشود (چیزی ضایع نشود / از دست نرود). من بسیار زیاد نامه فرستم ۲۷. ... [به] شما اما نمی‌دانم که به شما می‌رسد [یا نه] در ماه پنجم روز هجدهم ۲۸. شبلی اندر آمد. در روز بیست و پنجم دهقان دو کنیزک نزد ۲۹. دختر فرستاد. من به دست همان کنیزک سی

نامه فرستادم. ۳۰. به شما، هرچه آگاهی درباره شهرها بود نیشتم به جز کاشغر. آگاهی درباره ۳۱. کاشغر این هست که تبتیان را جملگی بکشته‌اند و bgdw بستند و سباپوشی ۳۲. رفت به کاشغر با پانصد مرد سوار و پیاده. پس از سباپوشی ۳۳. ...ن‌باشی برای جنگ و صلح و شکست پیک فرستاد و من برای جنگ چیزی ۳۴. دادم به مقدار صد پتکو پیشیز و من را اندرز کردید از طرف داوود ۳۵. پسر نیسی و خواهرزاده شما، درباره هم جنگ و هم صلح و شکست. که ۳۶. اگر به کاشغر آمده باشد (بیاید) هر چند هزینه که خواهند چیزی باز ۳۷. مدارید (دریغ مدارید) اما این‌گونه شنیدم که هم داوود و ۳۸. هم خواهرزاده ...

۶. یادداشت‌ها^(۷)

۱- س. ۱، ۵، ۸. yzyd kwdh: همان‌گونه که ناهید غنی (۱۳۸۸: ۶۰-۶۱) آورده‌است، مارگلیوٹ از باخر گزارش می‌کند که در متن دندان اولیق ۱، واژه‌های عبری بسیار اندکی میان دو یهودی به کار رفته‌است و از این‌رو چنین پنداشته‌است که نویسنده یا باید یک یهودی غیرمتعصب بوده باشد یا یک غیریهودی که بنابر دلایلی از خط عبری برای نوشتن نامه خود بهره برده‌است. این ویژگی در دندان اولیق ۲ نیز تا اندازه‌ای دیده می‌شود. اما به نظر می‌رسد باید آن را از ویژگی‌های گونه فارسی‌یهودی به کار رفته در ختن دانست و نباید ارتباطی به غیریهودی بودن و یا غیرمتعصب بودن نویسنده داشته باشد. در همین زمینه باید گفت که گزاره ایزد خدای را همان‌طور که مارگلیوٹ نیز اشاره کرده‌است (مارگلیوٹ، ۱۹۸۱) می‌توان با ساخت YHWH 'ēlōhīm در کتاب مقدس عبری سنجید (کتاب مقدس، پیدایش ۲: ۴)، همچنین والتر برونو هنینگ (۱۹۵۷: ۳۴۱) آغاز متن دندان اولیق ۱ را yzyd kwdh 'y y' r b' šd خوانده و بر این باور است که 'N (y) را باید گونه کوتاه شده YHWH 'ādōnāy دانست که در کتاب مقدس عبری (کتاب مقدس، پیدایش ۱۵: ۲) آمده‌است (غنی، ۱۳۸۸: ۷۹-۸۰)^(۸). در ادامه باید به این نکته اشاره کرد که یوشیدا (۲۰۱۷: ۲۷۳) در بازخوانی یک نوشته سغدی که پیشتر سیمز-ویلیامز و بو (۲۰۱۰: ۵۰۴) آن را به شکل (p)zyzym(?) خوانده بودند، خوانش تازه‌ای ارائه داده‌است و آن را به شکل [pr] βy n'm به معنی «به نام خدا» خوانده و بر این باور است که نامه‌های نوشته شده در ختن و سغد باید با این عبارت آغاز شوند و استفاده از گزاره pannām īzid xudāh در آغاز نامه دندان اولیق ۱ و ۲ به جای عبارت گفته‌شده نشان‌دهنده اثر اندیشه یهودی یا اسلامی است.

درباره تلفظ «خذه» شایان ذکر است که در اشعار ابونواس و در برخی عناوین مانند «بخارا خذه» که در کتب عربی ذکر شده‌اند نیز این «ه» پایانی دیده می‌شود. این «ه» پایانی پس از مصوت بلند در برخی واژه‌های دیگر فارسی کهن نیز آمده‌است از جمله آسیاه، آشنه، چراه (صادقی، ۱۳۵۷: ۷۹-۹۰).

۲- šlm': واژه آرامی به معنی «آسایش، تندرستی، درود!»، به‌عنوان هزوارش در متون ایرانی به کار رفته‌است (کوهر، باومگارتنر و استام، ۲۰۰۰: ۱۹۹۶)، از جمله به شکل ŠRM برابر drōd در پهلوی به معنی «آرامش، تندرستی، سلامتی، کامیابی» کاربرد داشته‌است (مکنزی، ۱۳۸۸: ۶۶)؛ نیکلاس سیمز ویلیامز (۱۹۹۶: ۸۰) در بررسی نامه‌های سغدی هزوارش šLM را برابر سغدی <'pryw(n) / āfrīwan> به معنی «آفرین، ستایش، درود» دانسته‌است - در فرهنگ سغدی قریب (۱۳۷۴: ۹) این واژه هزوارش ندارد. - بنابراین می‌توان گزاره sd hzr šlm' را در این نامه با گزاره 1LP βrywr šLM «هزار (و) ده‌هزار آفرین» در آغاز نامه سغدی یادشده سنجید.

در واقع، از آنجا که در متون فارسی‌یهودی هزوارش نداریم باید این واژه را واژه دخیلی از آرامی ܫܠܡܐ <šlm'> با تلفظ šlāmā در نظر بگیریم که همان معنای درود دارد. در نامه غزنه به بامیان (حئیم، ۲۰۱۲: ۱۰۹) نیز این واژه نخست به شکل «شلما» به خط فارسی و سپس به خط عبری ܫܠܡܐ نوشته شده و پیش از آن نیز عدد هزار به شکل کوتاه «ال» به خط فارسی و سپس به خط عبری ܐܠ نوشته شده‌است. همچنین یکی از اسناد گنیزه کابل که نامه‌ای است از موسی بن اسحاق یهودی به ابونصر أحمد بن دنیئل که در حدود سده ۱۰ تا ۱۲ میلادی نوشته شده (با شماره ۴۰۴ و ۸۳۳۳ و نام PL3) با این واژه‌ها آغاز می‌شود ܫܠܡܐܐ «هزار هزار سلاما».

۳- «kwhrq» ژان و شی x^wāharak (خواهرک = خواهر کوچک) خوانده‌اند. بی‌گمان املاي واژه اجازه چنین خوانشی را می‌دهد اما نکته‌ای در این خوانش هست؛ در سطر ۳۵ واژه «خواهر» چنین نوشته شده‌است: «khr» و در بند ۳۸ kw'hr نوشته شده که هیچ‌کدام با نمونه ما همخوانی ندارند. به همین دلیل در این بند نمی‌توان با اطمینان واژه را مطابق نظر ژان و شی خواند مگر آنکه فرض کنیم آوای x^w در حال دگرگونی بوده‌است و با تخیف آوایی تلفظ می‌شده‌است، به همین سبب گاه در خط منعکس شده و گاه نشده‌است (نک. یادداشت ۱۴).

۴- نک. یادداشت ۱۳.

۵- 'mrdwm'n yš m' ژان و شی این گزاره را mā ~ iš mardumān خوانده‌اند و ضمیر دوم شخص جمع را در این جا به درستی išmā آوانویسی کرده‌اند اما مشکل نخست اینکه کسره اضافه i را نادیده انگاشته‌اند. مشکل دیگر اینکه در برخی بندها این ضمیر را šumā آوانویسی کرده‌اند (برای نمونه بند ۳۰). با توجه به بند ۷ (... qw yš m' ..) و دلایلی که در ادامه گفته می‌شود آشکار است که ضمیر دوم شخص جمع به کار رفته در این نامه، همه جا باید išmā خوانده شود و دوگانه‌خوانی آن پذیرفتنی نیست. این پژوهشگران متوجه نشده‌اند که در جاهایی که واژه‌ای با نویسه پایانی y به کار رفته و پس از آن واژه‌ای با y آغازین باید آورده می‌شده، نویسنده برای اختصار در نوشتار و پرهیز از دوباره نویسی y، یک بار آن را نوشته که هم دلالت بر حرف پایانی واژه پیشین کند و هم حرف نخست واژه پسین را نشان دهد. این قاعده در پشت هم نویسی کسره اضافه i در جایگاه نخست و واژه‌ای با y آغازین در جایگاه دوم نیز صادق است. یعنی این عبارت باید این‌طور خوانده شود i mardu/ōmān. išmā بنابراین عبارت بند ۳۰ چنین است by šma=bē išmā یعنی این ضمیر در سراسر نامه باید išmā خوانده شود و خوانش šumā که پژوهشگران چینی در برخی بخش‌ها استفاده کرده‌اند به کلی نادرست است. — اُرساتی (۲۰۱۹: ۶۲ پ. ۷) نیز گفته‌است این ضمیر باید šimā یا išmā باشد. شیوه مختصرنویسی در بند ۱۰ و ۱۸ در عبارت‌های Pa ān= p'n و myhtr' = mihtar rā نیز دیده می‌شود.

۶- «ربی» به معنای «خاخام= ربای» است (گیندین، ۱۳۹۷: ۵۴).
۷- ژان «پیرو» را لقب حکیم دانسته‌است در حالی که آشکارا میان این دو واژه حرف ربط «u» آمده‌است.

۸- نکته جالب اینکه شناسه اول شخص جمع به دو گونه ym- و wm- هم‌زمان به کار رفته‌است. برای نمونه کاربرد wm- برای اول شخص جمع می‌توان به این سطر و سطر ۹ (m' yptwm 'gwspnd) اشاره کرد. کاربرد پایانه wm- برای اول شخص جمع در کتیبه پایکولی و نیز در متون فارسی‌میانه مانوی نیز دیده می‌شود برای نمونه: kw gwpt wh' n' wš' n' tw mbrwm: ایشان چنین گفتند که تو را نماز بریم (بویس، ۱۹۷۵: ۶۳).

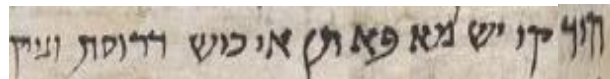
۹- mrdmq'n در این سطر با کاف تصغیر در برابر mrdm'n در سطر ۳ جالب است و شاید نشان از پایین بودن جایگاه این افراد در برابر افراد اصلی خانه داشته باشد.

۱۰- ژان ترجمه کرده‌است «نیک هستیم و با نیروی سرور خداوند غلامان خانه تا امروز خوب هستند». درحالی که عبارت «نیروی خدا» برای هر دو جمله پیش و پس آمده‌است.

۱۱- شواهدی از این دست نشان می‌دهد که در آن دوره زمانی، در گویش فارسی نویسنده، ارگاتیو از میان رفته‌است؛ وگرنه به جای yptwm باید um yāft و به جای br kwndwm باید um bar x(w)ānd می‌آمد.

۱۲- ماضی بعید در نامه دندان اویلیق ۱ چنین ساختی دارد frwkt**h** bwd = frōxt**a** būd اما در متن حاضر nbyšt bwdy آمده‌است.

۱۳- ژان و شی واژه را hamagīn خوانده و چنین ترجمه کرده‌اند «نوشته بودید که همه شما تندرست و نیک هستید». باید توجه کرد که حرف ربط kū پس از hmgyn آمده‌است بنابراین ترجمه ژان و شی نمی‌تواند دقیق باشد. اگر hmgyn را در معنای همگی درست بدانیم باید چنین ترجمه شود: نوشته بودید همگان را (یعنی درباره همه اشخاص نوشته بودید) که شما تندرست و نیک هستید. پیشنهاد دیگر که بهتر به نظر می‌رسد این است که این واژه را قید در نظر بگیریم یعنی همگی (کل) آنچه را که نوشته بودید خواندم.



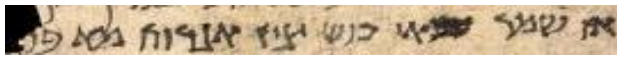
۱۴-

qw yšm' p' tn 'y **kyš** drwst w nyyq hyd

ژان و شی واژه را kwš خوانده و x^waš آوانویسی کرده‌اند -ژان در ترجمه انگلیسی نامه گفته‌است: همه شما از لحاظ جسمی سلامت و سالم هستید- ما بر این باوریم که بنابر شواهدی که در ادامه گفته می‌شود این واژه باید kyš (xēš) خوانده شود نه kwš (x^waš). واژه x^waš از لحاظ نحوی نمی‌تواند در آنجا بیاید زیرا اگر قرار بود جمله‌ای با مفهوم «به تن خوش و درست و نیک هستید» می‌آمد نیازی به کسره اضافه i میان tan و x^waš نبود و i زائد بود. ضمن آنکه نویسنده در بند ۵ برای اینکه خبر از سلامتی‌اش بدهد تنها از واژه‌های «drwst w nyyq درست و نیک» استفاده کرده‌است و نشانی از واژه «x^waš خوش» نیست.

از نظر ما اینجا نویسنده می‌خواهد بگوید «... به تن خویش ...» و واژه مورد بحث ضمیر مشترک x^weš فارسی میانه و خویش فارسی نو است. در حقیقت عبارت tan ī xwēš در متون فارسی میانه کاربرد فراوان داشته (برای نمونه در بند ۲۹ متن پهلوی اندرز پوریوتکیشان ..abar... tan ī xwēš... و در این متن فارسی-یهودی نیز به کار رفته‌است).

می‌دانیم شباهت حروف w و y در نسخ کهن فارسی-یهودی بسیار زیاد است و همان‌طور که اوتاس (۱۹۶۸: ۱۲۵) گفته این دو حرف در دست‌نوشته‌ها گاه با هم خلط می‌شوند. به نظر ما خوانش درست آن است که به جای w حرف y خوانده شود. املاي واژه در متن اصلی چنین است:  حرف میانی - که زیرش خط کشیده شده- مورد نظر است. این املا اگرچه از املاي متعارف برای حرف y کمی بزرگ‌تر است اما بی‌سابقه نیست. برای نمونه می‌توان به واژه  yakē=yqy (یکی) در سطر ۱۴ اشاره کرد که حرف y دوم دقیقاً به شکل مورد نظر ما نوشته شده‌است. بنابراین در واژه  می‌توان به جای w حرف مورد نظر را y خواند و بدین ترتیب واژه $x^w\tilde{e}\tilde{s} < x\tilde{e}\tilde{s}$ خویش به دست می‌آید. پرسشی که دربارهٔ این خوانش ممکن است پیش بیاید این است که خویش در متون کهن فارسی (نوشته شده به خط فارسی-عربی) با «و» و به شکل «خویش» نوشته شده‌است و کمی عجیب است که در این متن w حذف شده باشد. در پاسخ به این پرسش باید متذکر شد در متون کهن فارسی واژه خواهر نیز به شکل کهن و با «و» نوشته شده‌است اما در همین متن آشکارا در بند ۳۵ به شکل khr نوشته شده‌است -درحالی‌که همین واژه در ۳ بند آن‌سوتر، یعنی بند ۳۸ kw'hr نوشته شده‌است-. این چندگونه نویسی‌ها نشان می‌دهد که در گونهٔ زبانی مورد نظر ما آوای x^w در حال دگرگونی و ساده شدن به x است. در همین زمینه می‌توان به نظر تمار گیندین (۱۳۹۷: ۵۳) اشاره کرد: «خطاها و لغزش‌ها یا عدم آنها نشان می‌دهد که خوشهٔ صامت x^w در یهودی تاجیکی قدیمی با فارسی نو یک صدا داشته و آن هم صدای x است» -توجه شود که بنا بر سطر ۱۱ نویسندهٔ متن مورد نظر ما نیز از یهودیان سغد بوده‌است-. طبق گفتهٔ پاول (۲۰۱۳: ۱۰۱) در برخی نامه‌های فارسی-یهودی به دست آمده از بامیان نیز واژه $x^w\tilde{e}\tilde{s}tan$ به شکل kyštn حرف‌نویسی شده و حرف w نوشته نشده‌است. پاول دربارهٔ واژه مورد نظر ما در این نامه چندان مطمئن نظر نمی‌دهد، به نظر او حرف‌نویسی واژه kwš است -که از نظر ما نادرست است و چنانکه در بالا نقل شد خود او شواهدی برای املاي kyš ارائه داده‌است- و اگرچه در متن اصلی واژه را مانند ما ضمیر مشترک $x^w\tilde{e}\tilde{s}$ دانسته‌است اما در پانویس امکان خوانش $x^wa\tilde{s}$ را نیز ممکن می‌داند -که از نظر نحو و مفهوم جمله این خوانش را ناممکن می‌کند-. در ادامهٔ ادلهٔ خوانش $x\tilde{e}\tilde{s}$ برای این واژه، می‌توان به سطر ۲۱ دندان اوپلیق ۱ اشاره کرد:

اوتاس بند مورد نظر را 

چنین خوانده و ترجمه کرده‌است (اوتاس، ۱۹۶۸: ۱۲۹-۱۳۰): $x^w a\check{s} \check{c}i\check{z} \text{ and} \check{o}h \text{ m}\check{a}$
 $b\check{e} \text{ t}\check{o} \text{ az } \check{s}um\check{a}r \text{ } \bar{i} \text{ far}[\text{m}\check{a}i]$

اما تو برای شمار خوش هیچ اندوه مفر[مای]

لازار (۱۳۹۳: ۲۲۶) پیشنهاد زالمان (۱۹۰۵: ۴۹) را مبنی بر خوانش $xw\check{s}=x^w\check{e}\check{s}$ -از شمار خویش- و سوسه‌انگیز و دارای معنی بهتری می‌داند اما ذکر می‌کند که نیامدن y در خط، جای شگفتی دارد. به نظر می‌آید اگر آنجا نیز واژه مطابق نظر ما $xy\check{s}=x\check{e}\check{s}$ خوانده شود و آوای w را حذف شده بیندازیم مشکل حل خواهد شد.

به‌عنوان نکته‌ای تکمیلی دربارهٔ تحول آوایی x^w به گونه‌های مختلف، می‌توان به املاهای آوای $x^w\check{a}$ در واژه $x^w\check{a}stan$ خواستن در همین نامهٔ دندنان اوئیلیق ۲ اشاره کرد که در صرف‌های مختلف گاه بدون الف () و به شکل $kwstn$ = خواستند، سطر ۲۵) و گاه با الف () $kw'hnd$ = خواهند سطر ۳۷) نوشته شده‌است. این را بسنجید با قصیدهٔ سیف فرغانی (از اهالی فرغانهٔ فرارود در گذشته به سال ۷۴۹ق) با این مطلع:

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد

که در بیت پایانی آن فعل خواهم $x^w\check{a}ham$ به شکل $xuham$ آمده‌است:

ای دوستان خوهم که به نیکی دعای سیف یک روز بر زبان شما نیز بگذرد

بنابر گفته‌ها و شواهد بالا که حکایت از چندگونه نویسی آوای x^w دارد، به نظر می‌رسد در آن دورهٔ زمانی در گویش نویسندۀ نامه، آوای x^w در حال دگرگونی بوده و در واژهٔ مورد نظر با توجه به نحو و معنا و شواهد نوشتاری، خوانش $x\check{e}\check{s}$ بر $x^w a\check{s}$ ترجیح دارد.

۱۵- حرف ' در اینجا ادامهٔ حرف اضافهٔ پیشین $\bar{o}$ در فارسی‌میانه است که به شکل $\aleph$ در خط منعکس شده‌است. این حرف اضافه در متن سند حقوقی اهواز (The law Report from Ahwāz) با همین واژهٔ $py\check{s}$ (پیش) و در متن تفسیر یوشع در کنار واژه‌هایی همچون dst (دست) و $k'r$ (کار) و نیز در عبارت $i'dygr$ (یک و دیگر) (برابر فارسی میانه $yak \bar{o} \text{ did}$ و قرآن قدس آیهٔ ۲۸۱ بقرهٔ 'یک و دیگر') آمده‌است. در آوانویسی این حرف اضافه اختلاف نظر هست؛ لودویگ پاول (۲۰۰۳: ۱۸۳) همانند لازار آن را u آوانویسی می‌کند درحالی که شاکد a یا o را درست می‌داند.

۱۶- ژان عبارت *frmwdy bwdym* را با هم یک فعل انگاشته و ترجمه کرده‌است؛ *we ordered* (ما فرمودیم) که ترجمه‌ای نادرست است زیرا حتی اگر این دو جزء، سازنده یک فعل باشند باید ماضی بعید (گذشته کامل *past perfect*) ترجمه شود نه ماضی ساده. اما باید گفت اگر قرار بود این ترکیب فعل ماضی بعید باشد باید *frmwd bwdym* می‌آمد چنانکه در ادامه نامه در بند ۲۲ عبارت ماضی بعید دیگری به این شکل نوشته شده‌است: *nibišt būdē =* نوشته بودی. در عبارت مورد نظر ما حرف *y* در پایان *frmwdy* آشکارا نظر ژان-شی را نقض می‌کند. پاول (۲۰۱۳) در برابر این عبارت به‌رغم آنکه آن را مانند ژان و شی یک فعل انگاشته، نظر واحدی ندارد. او نخست در صفحه ۴۶ عبارت را به شکل *frmwdy bwdy* (با حذف *m*) آورده و ترجمه کرده‌است؛ *you had ordered* تو فرموده بودی - در ترجمه انگلیسی گذشته کامل *past perfect* دوم شخص مفرد - (احتمالا *m* را ضمیر پی‌چسبی اول شخص مفرد مفعولی انگاشته، یعنی تو مرا فرموده بودی) (؟) و دیگر بار در صفحه ۹۸ کل عبارت را ذکر می‌کند و چنین ترجمه‌ای به‌دست می‌دهد: *the gifts that we have ordered (for) him are right* (هدایایی که ما برای او فرموده‌ایم، شایسته (برازنده) هستند). (در ترجمه انگلیسی حال کامل *present perfect* اول شخص جمع). به نظر هر دو ترجمه نادقیق و نادرست می‌آید.

به باور ما این عبارت شامل دو فعل مستقل است. فعل نخست «فرمودی» دوم شخص مفرد گذشته است و برای عبارت «هدیه‌ای که ...» آمده‌است و چون ارگاتیو در آن دوره وجود نداشته فعل ماضی متعدی مانند فعل ماضی لازم صرف شده‌است؛ این فعل منسوب به شوایدر است یعنی هدیه‌ای را که {تو = شوایدر} فرمودی. فعل دوم یعنی *bwdym* اول شخص جمع گذشته‌است «بودیم» که به همان افرادی برمی‌گردد که در جمله پیش گفته‌اند «ما با احترام گوسفند را از دهقان دریافت کردیم». این عبارت قابل سنجش است با عبارتی از متن دندان اویلیق ۱ بدین مضمون: *kār ī farmūdē āš saxt kunum* (کاری که فرمودی آن را ^(۹) سخت انجام دهم)، با این تفاوت که در متن دندان اویلیق ۲ فعل دوم برای تأکید در ابتدای جمله آمده‌است.

در ادامه *īš* به هدیه بر می‌گردد یعنی «آن (هدیه) را» و مفعول برای *rāst būdan* است، عبارت «چیزی را راست بودن» در معنای «چیزی را صادق بودن» در ادبیات کهن فارسی دارای شاهد است (نک. دهخدا) و در متن ما احتمالا معنی «به درستی چیزی را پایبند بودن» می‌دهد و مفهوم کلی جمله آن است که «هدیه‌ای را که (تو= شوایدر) فرمودی، آن را راست

بودیم (درست به همان ترتیب عمل کردیم)». قرینه‌ای در بند ۱۶ وجود دارد که این نظر را تقویت می‌کند. در این بند در میانه برشمردن هدایا عبارت «چه نیک کردید» آمده‌است. می‌دانیم معنای نخست و کهن «کردن»، «ساختن» است. بنابراین اینجا گفته شده‌است «چه نیک ساختید» که می‌تواند اشاره به این داشته باشد که هدایا را شواپردر فراهم کرده نه نویسنده نامه. به عبارت دیگر نویسنده نامه به شواپردر می‌گوید چه نیکو هدایایی ساختید.

۱۷- ژان cwn را قید علت دانسته و because ترجمه کرده‌است درحالی که اینجا قید زمان است به معنای «هنگامی که» و مفهوم جمله چنین است؛ هنگامی که هدیه را به

۱۸- Pān = pa ān (گیندین، ۱۳۹۷: ۵۳).

۱۹- ژان ترجمه کرده‌است: As soon as Tib worked on that به محض آنکه تیب روی آن کار کرد. اینکه چرا چنین برداشتی ازجمله کرده‌است بر ما ناپیداست. خوانش و ترجمه این جمله مشکل است. می‌توان به چند صورت خواند:

الف- ham andar zaman tīb bi kardīd

ب- ham andar zaman tīb bē kār dīd

ج- ham andar zaman tīb bi gardīd

در حالت اول و سوم by پیشوند فعلی فرض شده‌است و در حالت دوم حرف اضافه. گزینه اول از لحاظ معنایی و مطابقت شخص و شمار با جملات پس و پیش درست نیست و کاملاً رد می‌شود. گزینه دوم اگرچه معنی «همان زمان تیب آن را کار آمد دید» را به ذهن فارسی‌زبانان متبادر می‌کند و با بافت کلی جمله همخوانی دارد اما یک مشکل نحوی مهم دارد؛ در این جمله حرف اضافه pa باید جای by می‌نشست و کاربرد by در این عبارت درست نیست. گزینه سوم بسیار بهتر از دو گزینه پیش است و از لحاظ معنایی مطابقت کامل با بافت معنایی جملات پس و پیش دارد. باید توجه شود که یکی از معانی «گردیدن» در زبان فارسی «دگرگون شدن و تغییر کردن» است (نک. دهخدا) و زیرمجموعه این تغییر کردن، دگرگون شدن حال و احوال هست:

گه خوش سخنی گیری و گه تلخ زبانی
(فرخی سیستانی، به نقل از دهخدا، سرواژه گردیدن)
وگر زمانه نسازد تو با زمانه بساز
(مسعود سعد سلمان، به نقل از دهخدا، سرواژه گردیدن)

ای دوست به صد گونه بگردی به زمانی
اگر سپهر بگردد ز حال خود تو مگرد

بنابراین در این جمله منظور این است: وقتی نویسنده نامه، هدیه را نزد تیب برده‌است به سبب درخور بودن هدیه، تیب احوالش دگرگون گردیده و فرمان تحویل گوسفند را داده‌است. اما درباره اینکه چرا با وجود حرف نویسی qrdyd (نویسه q در فارسی یهودی کهن معرف آوای k=ک است) فعل به شکل gardīd خوانده شد باید گفت اگرچه در متون فارسی یهودی کهن آوای g آغازی معمولاً با نویسه ɔ (g) نشان داده می‌شود و نویسه ɔ معمولاً برای آوای k به کار می‌رفته اما در بند ۱۲ همین متن فعل «گرفت» در «خشم گرفت» با نویسه ɔ (q) نوشته شده‌است ضمن آنکه در دندان اولیق ۱ نیز یک بار شاهد چنین کاربردی هستیم (در بند ۳۱ فعل گفתי با q نوشته شده‌است) بنابراین دور از ذهن نیست که اینجا نیز نویسه ɔ (q) به جای ɔ (g) به کار رفته باشد.

۲۰- این واژه در یک متن ایغوری به صورت <'ML CYKŠY / aməl čigši> به کار رفته‌است (موریاتسو، ۲۰۰۴: ۲۲۸). ژان در رساله دکتری خود به پیوند این واژه و عنوان ختنی tsīšī بخشدار از /cīshī/ چینی و نیز راهیابی آن به متن فارسی میانه مهرنامگ به شکل cygš'n و cygšyy اشاره کرده و بر این باور است که تلفظ ختنی، مستقیم از چینی و تلفظ فارسی میانه از سغدی وارد شده‌است (ژان الف، ۲۰۱۶: ۱۲۰). پاول (۲۰۱۳: ۱۶۱) آن را با تردید Jixāšī خوانده‌است.

واژه آرامی و کوتاه شده ܡܪܝ / <mr' / mārê> به معنی سرور است (کوهر، باومگارتر و استام، ۲۰۰۰: ۱۹۲۱-۱۹۲۲). این واژه به عنوان هژوارش در نوشتار چهار زبان ایرانی به کار رفته‌است، در پارسی میانه MR'Ĥ برای xwadāy سرور، خدا و MR'T یا ML'T برای bānūg بانو (ژینیو، ۱۹۷۲: ۲۹)، در پارسی MR'Y برای xwadāw خدا، خداوندگار با شکل جمع MR'n برای xwadāwīn و MR'TY برای bānūg بانو (همان: ۵۸)، در سغدی MR'Y یا MR'Y برای ܡܪܝܬܝ ܡܪܝܬܝ فرمانده، شاه، امیر (قریب، ۱۳۷۴: ۲۱۶) و نیز در خوارزمی MR'Y. از کاربرد این واژه به عنوان بخشی از نام‌های خاص نیز شواهدی داریم.

به کار رفتن ترکیب ایغوری همراه با کاربرد واژه آرامی گفته شده، این گمان را به وجود می‌آورد که mar در اینجا نیز به معنای سرور به کار رفته‌است اما در حقیقت باید یادداشت ۲۱ را مدنظر قرار داد و mar را حرف اضافه پیشین به شمار آورد.

۲۱- ترکیب حرف اضافه پیشین mar و حرف اضافه پسین rā قابل توجه است mr cykšy r' prmwd محمدتقی بهار (۱۳۹۱: ۴۰۱) در این باره توضیح داده‌است که «این حرف در پهلوی

به نظر حقیر نرسیده‌است و ظاهراً از اصطلاحات خراسان و از لهجه دری باشد، و در نویسندگان خراسان نیز استعمال آن گاهی شدت دارد و گاهی ضعف، منجمله در بلعمی به اندازه و در زادالمسافر ناصر خسرو به افراط و در تاریخ سیستان کمتر دیده می‌شود. بلعمی این حرف را در مواردی می‌آورد که مفعول در محل پستی و دنائت نباشد ... و باید هرجا این حرف می‌آید متعلق آن محل مفعول بلاواسطه داشته باشد.» و در ادامه با ذکر مثالی از تاریخ بلعمی چنین نتیجه‌گیری می‌کند؛ «مرا گمان چنان است که مر در اصل از علامات احترام مانند حضرت و مولی و از این دست‌ها بوده‌است و رفته‌رفته صورت ادات به خود گرفته‌است». رضایی باغ بیدی (۱۳۸۵: ۲۲) نیز کارکرد این ترکیب را نمایاندن مفعول مستقیم یا مقصد عمل می‌داند. لازار (۱۳۹۳: ۲۴) این ترکیب را از ویژگی‌های متون منطقه فرارود و بخش شرقی افغانستان می‌داند. در همین زمینه ذکر این نکته ضروری است که واژه mar در سند شماره ۱۵ از مجموعه فارسی میانه دانشگاه برکلی (Berkeley MP Archive) در کنار نام استاندارد -یا به گمان دیتروبر در کنار عبارت «دوده استاندارد»- به کار رفته‌است (وبر، ۲۰۰۴: ۱۳۶) و به نوعی پیشینه کاربرد mar را در فارسی میانه متأخر نشان می‌دهد (mar در متن روایات پهلوی و ارداویراف‌نامه نیز دیده می‌شود).

نوع دیگر این ترکیب az mar...rā است که در سطر ۱۵ در جمله‌ای با فعل اسنادی محذوف به کار رفته و همان کارکرد rāy با فعل اسنادی را در متون فارسی میانه دارد که به نوعی مالکیت را نشان می‌دهد. ظاهراً az mar ترکیب دو حرف اضافه az و mar است. درباره az mar نظرات متعددی داده‌اند (نک. نوروزی، ۱۳۹۱: ۱۴۵-۱۴۸).

نکته دیگر اینکه در ترجمه‌های کهن قرآن این ترکیب گاهی برای اشخاص گناهکاری به کار رفته‌است که در جایگاه محترمی قرار ندارند، از جمله در سورة اعراف آیه ۵۳ در ترجمه قرآنی که احتمالاً متعلق به قرن پنجم است (باحقی، ۱۳۸۹: ۱۴۹۹)^(۱۰). از سوی دیگر اگر این ترکیب در نامه مورد نظر بیان‌کننده احترام می‌بود باید نخست به شخص دهقان که بالاترین جایگاه را دارد (در بند ۱۴) و نیز به دختر دهقان (در بند ۱۶) اطلاق می‌شد اما تنها برای زیردستان به کار رفته‌است.

۲۲- درباره استفاده از نویسه q به جای g در این فعل نک. بخش پایانی یادداشت ۱۹.

۲۳- نکته قابل توجه حذف d پایانی برای شناسه سوم شخص جمع است؛ šbly w hqym wdw gwl'm rptn

۲۴- در فارسی باستان θakata سپری شده (کنت، ۱۹۵۰: ۱۸۷) برای مشخص کردن روزی از ماه به کار رفته‌است. همچنین در متون فارسی میانه و پهلوی اشکانی به دست آمده از تورفان واژه sxt همراه با اعداد شمارشی برای مشخص کردن تاریخ به کار رفته‌است (دورکین-مایسترنست، ۲۰۰۴: ۳۱۱) این واژه در سغدی نیز به شکل sgt آمده‌است. واژه sgđ که در این متن برای نشان دادن تاریخ همراه با عدد شمارشی عیناً مطابق متون مانوی به کار رفته، مرتبط با ۳ شاهد بالاست. همچنین صورت واژه در متن فارسی یهودی با قوانین آوایی زبان‌های ایرانی شرقی مطابقت دارد.

۲۵- نک. بخش ویژگی‌های صرفی - نحوی

۲۶- واژه گولین (qulin) در فارسی نو به معنی نوعی کوزه دهن گشاد است (نک. انوری). سغدی γwδ'k(h) آوند، کوزه، ظرف، پیمانه (خشک) (قریب، ۱۳۷۴: ۱۷۴). ژان (۲۰۱۶ الف: ۴۱۳) واژه ختنی gūthaka به معنی سبو، ظرف را نیز با آن در پیوند می‌داند.

۲۷- پیمانه‌ای باشد که بدان چیزها را پیمانه کنند. قفیز معرب آن است (نک. دهخدا).

۲۸- šag- واژه چینی shí به معنی سنگ که به‌عنوان واحد حجم در تخاری به شکل cāk و به‌عنوان واحد شراب در بلخی به شکل σαγο و در ختنی یک واحد وزنی به شکل šīgā- است (بیلی، ۱۹۷۹: ۳۹۸-۳۹۹). ممکن است واژه‌های سغدی š'γ و š'x با این واژه در پیوند باشند (سیمز-ویلیامز و همیلتون، ۱۹۹۰: ۴۶).

۲۹- satēr: یک واحد وزنی رایج که در متن‌های عربی و فارسی به شکل ستیر به کار رفته‌است و در ختنی نیز به شکل satīra- وجود دارد (بیلی، ۱۹۷۹: ۴۱۸).

۳۰- šamsī- واژه چینی cánsī به معنی ابریشم که بنابر ترجمه شروو از یک متن ختنی باید آن را همان ابریشم سفید ساده -به چینی báí juàn- دانست، ژان و گوان شی نیز در کار خود از دیدگاه شروو پیروی کرده‌اند و این واژه را از واژه چینی میانه cánsī دانسته‌اند که به معنی ابریشم (کرم ابریشم) است (چینگ و وانگ، ۲۰۱۳: ۳۱۷).

۳۱- pānxwān- واژه چینی pānguān به معنی دادرش به دو صورت p'wk p'nxw'n و tsw p'nxw'n به‌عنوان لقب در متن فارسی میانه مهرنامگ نیز به کار رفته (مولر، ۱۹۱۲: ۱۲). یوتاکا یوشیدا (۱۹۹۴: ۳۷۱) نیز به آن اشاره کرده. ژان (۲۰۱۶ الف: ۱۱۷) با اشاره به موارد پیش‌گفته آن را یک جایگاه مهم عهده‌دار کارهای دفتری کارمندان افسر نظامی دانسته و به کاربرد آن در ختنی به شکل phānā kvānā اشاره کرده‌است (یوشیدا، ۲۰۱۷: ۲۷۴).

- ۳۲- نکته قابل توجه اینکه ادات نفی برای فعل به شکل *na* به کار رفته *n' d'dwm / w n'* اما برای اسم در سطر ۳۰ به شکل *ny* به کار رفته است.
- ۳۳- ساختی کهن از مضارع التزامی است، این ساخت به فارسی نو نرسیده ولی از سوم شخص مفرد آن در فارسی نو به عنوان فعل دعایی استفاده شده است.
- ۳۴- *n' mdh b'd* مضارع التزامی که به دری نرسیده است (نیز در بند ۳۶ *gr' mdh b'd*).
۳۵- احتمالاً فعل تمنایی است.
- ۳۶- *rwšny'y* ژان و شی واژه را چنین آوانویسی کرده اند؛ *rōšnī-ē* اما به نظر می‌رسد که این واژه *rōšnyā(y)ī* به معنی روشنایی است و از نظر ساخت قابل سنجش با واژه *dušmenyādīh* در فارسی میانه مانوی است با حذف *h* پایانی و تبدیل *d* به *y*^(۱).
- ۳۷- گم شدن: ضایع شدن، از دست رفتن (نک. دهخدا).
- ۳۸- ژان و شی واژه را بدون آوانویسی «پیک» ترجمه کرده اند. پاول (۲۰۱۳: ۱۶۲) ظاهراً واژه را در نیافته و علامت سؤال گذاشته است. در سغدی واژه *knc'k* و *kncq* (قریب، ۱۳۷۴: ۱۹۰) به معنای کنیزک و دختر بچه است و واژه مورد نظر ما در این متن باید مرتبط با همین واژه سغدی و به معنای کنیزک باشد.
- ۳۹- *ptkw*: از واژه‌های مشترک با دندن اولیق ۱، اوتاس (۱۹۶۸: ۱۳۳) بر پایه پیشنهاد نوبری آن را از واژه آرامی *ܡܬܩܐ* <ptq' / pitqā/ به معنی کوزه و احتمالاً در پیوند با واژه یونانی *πιττάκιον* و حتی شاید ترکی باستان *bitkā* یا *bitkü* دانسته و **pitkū* خوانده است. معنای این واژه تا پیش از پیدا شدن متون چینی، سغدی و ختنی چندان روشن نبود اما به کار رفتن شکل سغدی *ptkwk* در برابر چینی *guàn* به عنوان یک واحد پولی، برابر «یک رشته هزار سکه‌ای» (بو و سیمز-ویلیامز، ۲۰۱۰: ۵۰۵-۵۰۶). با برابر ختنی *ysārī hambā* هزار بهر (ژان، ۲۰۱۶: ۲۵۲-۲۵۳) به روشن شدن معنای این واژه کمک بسیاری کرد.
- بنابر پیشنهاد سیمز- ویلیامز و بو دو واژه سغدی *ptkwk* و چینی *guàn* از دیدگاه معنایی یکی هستند؛ واژه چینی از فعل چینی *chuān* سوراخ کردن، به نخ کشیدن، به هم رشته کردن و واژه ایرانی از فعل سغدی *-ptkwc / *patkōč* نخ کردن، سوراخ کردن، قلاب انداختن (برای ماهی) (قریب، ۱۳۷۴: ۳۱۰) از ایرانی باستان **pati.kauč* می‌آیند (چئونگ، ۲۰۰۷: ۲۴۸-۲۴۹) که به کاربرد رشته‌های سکه و ویژگی آنها بسیار نزدیک است (بو و سیمز-ویلیامز، ۲۰۱۰: ۵۰۵-۵۰۶). در برخی از سرزمین‌ها به ویژه در جنوب شرقی آسیا، سکه‌ها دارای یک روزنه در

میانه خود بودند و برای جابه‌جایی آسان‌تر، از این روزنه نخ یا چوب رد و یک رشته از سکه درست می‌کردند (تصویر ۱).



۴۰- $az\ s\bar{o}y\ \bar{I}... r\bar{a}$ یعنی از طرف ... (اوتاس، ۱۹۶۸: ۱۳۳) که در اینجا جمله بدین مفهوم است؛ مرا از طرف داوود و ... اندرز کردید.

ژان، داوود و پسر نیسی را دو شخص جدا به حساب آورده و از طرفی پسر نیسی را همان خواهرزاده شوایردر دانسته و این‌گونه ترجمه کرده‌است *David, and Nisi's son, your nephew*، اما در متن اصلی میان داوود و پسر نیسی حرف ربطی نیست. درحالی که میان «پسر نیسی» و «خواهرزاده شما» حرف ربط آمده‌است ضمن آنکه خط آخر نامه نشان می‌دهد شخصیت‌هایی که نویسنده از آنها می‌گوید داوود و خواهرزاده هستند، بر این اساس داوود همان پسر نیسی است و شخص دوم خواهرزاده شوایردر است.

۴۱- همان‌طور که ترجمه ژان نشان می‌دهد عبارت $hm\ hrb\ r'w\ kwz'm\ w\ sl'm\ r'$ را ادامه عبارت $z\ swy$... دانسته‌اند. به بیان دیگر، $z\ swy$ را هم برای داوود و هم خواهرزاده و هم این عبارت نافذ دانسته‌است اما به نظر می‌رسد $z\ swy$ تنها برای داوود و خواهرزاده صدق می‌کند و عبارت بعدی مستقل است و مفهومش این است؛ مرا درباره هم حرب و هم صلح و هزیمت اندرز کردید.

۴۲- ماتسویی و شیراتاما در بررسی یک قطعه ترکی-چینی به کاربرد *kwzynh* در متن دندان اولیلیق ۲ اشاره کرده‌اند و واژه ترکی *qaznaq* و واژه چینی *gē sī nuò* را برگرفته از آن دانسته‌اند (ماتسویی و شیراتاما، ۲۰۱۷: ۶۲).

۴۳- معنای اصلی «بازداشتن» در زبان فارسی «مانع شدن و جلوگیری کردن» است و ساختار اصلی آن چنین است: کسی (یا چیزی) را از کسی (یا چیزی) باز داشتن، که ما برای توضیح مطلب عبارت «کسی (یا چیزی) را» را بخش یک و «از کسی (یا چیزی)» را بخش دوم می‌نامیم. نمونه: اگر از من تو بد نداری باز _ نکنی بی‌نیاز روز نیاز (ابوشکور). در اینجا یادآوری دو نکته مهم است؛ یک آنکه هر یک از دو بخش این ساختار بنا به دلایل زبانی، ازجمله پرهیز

از تکرار و حشو قابل حذف هستند، دو آنکه «بازداشتن» با توسع معنایی می‌تواند معنی «دریغ کردن و مضایقه کردن» داشته باشد. برای نمونه: فرمود که یا عزرائیل، من بهشت را از دوستان خود باز ندارم (دریغ ندارم)، آن را رها کن تا در بهشت باشد (قصص الانبیاء، به نقل از دهخدا). در عبارت مورد نظر در متن نامه دندان اولیق ۲ معنای اخیر؛ «دریغ کردن» مراد بوده‌است. پاول (۲۰۱۳: ۱۴۳) عبارت را چنین ترجمه کرده‌است: *do not keep anything back from us* (چیزی از ما باز مدارید) یعنی *m'* نخست را ضمیر اول شخص جمع (ما) دانسته‌است و *m'* دوم را ادات نهی. اما به نظر می‌رسد هر دو *m'* ادات نهی هستند و به سبب پایان یافتن سطر، نویسنده آن را تکرار کرده و معنای اصلی جمله این بوده‌است: چیزی (را از ایشان) باز مدارید (دریغ نکنید)، و همان‌طور که گفته شد بخش دوم ساختار؛ از ایشان، می‌تواند حذف شود و در زبان فارسی شواهد فراوان دارد (نک. دهخدا، سرواژه باز داشتن).

۴۴- *by* در اینجا معنای «اما» دارد، همچنان که در فارسی میانه چنین است و عجیب آنکه ژان درچند خط بالاتر این معنی را دریافته اما اینجا عبارت *by ydwn šnydwm* را ترجمه کرده؛ *I followed your advice*، یعنی *by* را احتمالاً پیشوند فعل دانسته‌است.

۷- بررسی ویژگی‌های صرفی - نحوی

۷-۱- ویژگی‌های صرفی - نحوی همسان با فارسی میانه

گونه زبانی این متن ساختاری میانجی دارد، بدین معنی که تحول زبان فارسی را - از فارسی میانه به فارسی نو- به خوبی نشان می‌دهد.

چند ویژگی فارسی میانه موجود در متن که در متون فارسی نو به خط فارسی-عربی دیده نمی‌شود یا به ندرت در برخی متون گویشی فارسی (ترجمه و تفسیرهای قرآنی) به کار رفته چنین است:

۱- استفاده از ساخت کهن مضارع التزامی فارسی میانه؛

۲- کاربرد قید *bē* (اما) (در قرآن قدس دیده می‌شود)؛

۳- کاربرد موصول و کسره اضافه *ī* (در قرآن قدس نیز دیده می‌شود)؛

۴- کاربرد ماده فعلی *h-* (سطر هشتم، *hyd*=هستید) (در قرآن قدس نیز دیده می‌شود)؛

۵- کاربرد حرف ربط *kū* (برای نمونه *kū* در سطر ۷ و ۹). نکته بسیار جالب این است که این حرف ربط گاهی جانشین موصول *kē* شده‌است و نشان از اختلاط این دو دارد، برای نمونه در

بند ۱۹ *(dw mrnd r' qw sr šmr 'y gwspnd myhtr bwdn)*؛

- ۶- کاربرد پسوند قیدساز *īhā*؛
 ۷- کاربرد حرف اضافه *ō* با املای *ā* (توضیحات بیشتر در یادداشت ۱۵)؛
 ۸- کاربرد پسوند ماضی‌ساز *-īd* در برخی افعال مانند سطر ۲۹ *prystyd* فرستید= فرستاد. این پسوند ماضی‌ساز در متون فارسی کهن نظیر بسیار دارد. این صورت مطابق با اصل فارسی میانه است (صادقی، ۱۳۵۷: ۸۱).

۷-۲ ویژگی‌های صرفی - نحوی همسان با فارسی نو

چند ویژگی فارسی نو که در متن دیده می‌شوند و متمایز از فارسی میانه هستند:

- ۱- فراموش شدن ارگتیو؛
 ۲- وجود حرف اضافه پیشین *mar* در کنار حرف پسین *rā*؛
 ۳- کاربرد *yakē* یکی به جای *yak* یک.

۸- ویژگی‌های آوایی

مهم‌ترین نکته آوایی که در این متن به چشم می‌خورد چندگونه نویسی واژه‌هاست. (۵ ویژگی نخست فهرست) که خود بازتاب تلفظ چندگونه واژه‌ها نزد گویشوران بوده‌است و بیانگر دوره تحول زبان است:

- ۱- در سطر ۹ فعل *(yptwm)* با *a* آغازین (*>aby/ady-āfta-*) و در سطر ۶ بدون *a (yptwm)* آمده‌است.
 ۲- حرف اضافه *abar* در این متن با افتادن *a* آغازین دیده می‌شود: *'y br gwspnd *myhtr'* درحالی‌که در نامه دندان اویلیق ۱ به‌عنوان فعلی پیشوند *abar* آمده‌است *abar xāstumē*.
 ۳- حرف اضافه *abāg* در سطر ۳۲ با حفظ *a* آغازین: *'sd mrnd p' b' u* و در سطر ۲۴ بدون *a* آغازین آمده‌است.
 ۴- تخفیف در تلفظ و نوشتار *x^w* (نک. پانوشتهای ۳ و ۱۴).
 ۵- تخفیف در تلفظ کسره اضافه *ī* فارسی میانه.
 ۶- افتادن *a* آغازین در واژه نیز *anyz > anī-z* (بسنجید با *any* در دندان اویلیق ۱ بند ۱۳).
 ۷- افتادن *d* پایانی در شناسه سوم شخص جمع در تمام شواهد به جز یک مورد در بند ۳۶.
 ۸- درحالی‌که همخوان *g* در پسوند نسبی‌ساز *-īg* حذف شده پسوند قیدساز *-īhā* کاملاً حفظ شده‌است.
 ۹- *nn < dn*.

۱۰ - sb's d'ry: جایگزین شدن آوای b به جای p (نک. پاول، ۲۰۱۳: ۵۱).

۹- نشانه‌های خطی

از ویژگی‌های خطی که نشان‌دهنده کهن بودن این متن است تمایز نوشتاری میان آوای x و k است؛ در این نوشته به‌طور کلی مانند دندان اوپلیق ۱ نویسه 𐭪 که در حرف‌نویسی با k نشان داده می‌شود، برای نشان دادن آوای x خ و نویسه 𐭫 که در حرف‌نویسی با q نشان داده می‌شود، برای نشان دادن آوای k ک به کار رفته‌است (برای نمونه س. ۶ /Xutan/ kwtn و س. ۳ /kōdak/ qwdq (ارساتی، ۲۰۱۹: ۶۱). درحالی‌که در متون دوره‌های بعد مانند متن حقوقی اهواز نویسه 𐭫 برای نشان دادن قاف به کار رفته‌است^(۱۲).

پی‌نوشت

۱. احتمالاً در میان یهودیان نیز به همین نام دندان اوپلیق شناخته می‌شده‌است؛ در سطر ۳۲ از نامه دندان اوپلیق ۱ دو نویسه آغازی dn [...] به جا مانده‌است که پژوهشگران دن[دندان اوپلیق] خوانده‌اند.
۲. برای خواندن یک ترجمه انگلیسی از این نوشته به (وایتز، ۲۰۰۶: ۱۹-۳) بنگرید.
۳. این اثر کاغذی اکنون در موزه بریتانیا به شماره Or. 8212 (۱۶۶) نگهداری می‌شود.
۴. در این ترجمه تلاش شده‌است تا آنجا که مطلب برای خواننده فارسی زبان نامفهوم نگردد پایبند به بازتاب نحو گونه زبانی درون نامه باشیم.
۵. Pywstn پیوستن، اگر مصدر در نظر بگیریم استفاده آن در اینجا توجیهی ندارد و خلاف قواعد زبان فارسی است. شاید فعل جمع سوم شخص باشد و an همان any (دیگر) باشد و کلاً مفهومی چنین داشته باشد؛ چیکاشی و دیگران بدگویی کردند.
۶. واژه ناشناخته‌است به پیروی از پاول (۲۰۱۳) مرد ترجمه شد.
۷. در این مقاله هرجا سخن از خوانش ژان و شی است منظور (ژان و شی، ۲۰۰۹) و هرجا سخن از ترجمه ژان است منظور (ژان، ۲۰۱۶ الف) است. به دلیل تکرار زیاد این عبارت و طولانی نشدن مقاله از ارجاعات درون‌متنی خودداری شده‌است.
۸. نام 𐭪𐭫𐭪𐭫 در تفسیر حزقیال (T7 یا Ez-1) به شکل 𐭪𐭫، در تفسیر پیدایش (T10) به شکل 𐭪𐭫 و در تفسیر ارمیا (T16) به شکل 𐭪𐭫 آمده‌است.

۹. به نظر صادقی (۱۳۵۷: ۸۱) aš مفعول برای فعل کردن است اما پاول (۲۰۰۳: ۱۸۴) آن را ادامهٔ *ō* فارسی میانه می‌داند که بین فعل و ضمیر شخصی متصل آمده‌است (کاری که به آن فرمودی سخت انجام دهم).
۱۰. این ترجمه در فرهنگنامهٔ قرآنی با شمارهٔ ۱۰ مکرر مشخص شده‌است و به سبب آنکه در زمان فیش‌برداری شماره مسلسل نداشته در فرهنگنامه شماره ثبت کتابخانهٔ آستان قدس درج نشده‌است.
۱۱. برای توضیح بیشتر و آگاهی از نظر هنینگ دربارهٔ این ساخت نک. نوشتهٔ «دشمنایگی» از مجتبی مینوی.
۱۲. نک. لازار، ۱۳۹۳: ۴۰.

منابع

- کتاب مقدس
- انوری، ح. ۱۳۸۲. فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- بهار، م. ۱۳۹۱. سبک‌شناسی، تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، ع. ۱۳۷۷. لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رضایی باغ بیدی، ح. ۱۳۸۵. «کهن‌ترین متون فارسی به خطوط غیرعربی (عبری، سریانی و مانوی)»، نامهٔ فرهنگستان، ۸ (۳۰): ۹-۳۱.
- صادقی، ع. ۱۳۵۷. تکوین زبان فارسی، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد ایران.
- غنی، ن. ۱۳۸۸. بررسی چند متن کهن فارسی - یهودی، تهران: دانش ایران.
- قریب، ب. ۱۳۷۴. فرهنگ سغدی (سغدی-فارسی-انگلیسی)، تهران: فرهنگان.
- گیندین، ت. ۱۳۹۷. «مقدمه‌ای بر فارسی یهودی»، در فارسی‌یهود، تدوین ن پیرنظر، ۴۵-۶۰. تهران: پردیس دانش.
- لازار، ژ. ۱۳۹۳. شکل‌گیری زبان فارسی، ترجمه م بحرینی، تهران: هرمس.
- مکنزی، د ن. ۱۳۸۸. فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمهٔ م میرفخرایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نوروزی، ح. ۱۳۹۱. «ریشه‌شناسی چند لغت در ترجمه‌ای از عهد عتیق». زبان‌شناخت، ۳ (۶): ۱۲۱-۱۵۳.
- یاحقی، م، [تدوین]. ۱۳۸۹. فرهنگنامه قرآنی، جلد ۴. مشهد: آستان قدس رضوی.
- Bailey, Harold Walter. 1979. *Dictionary of Khotan Saka*. Cambridge University Press.

- Bartholomae, Christian. 1979. *Altiranisches Wörterbuch*. Walter de Gruyter.
- Bo, Bi, and Nicholas Sims-Williams. 2010. "Sogdian Documents from Khotan, I: Four Economic Documents." *Journal of the American Oriental Society* 130 (4): 497-508.
- Borjian, Habib. 2015. "Judeo-Iranian Languages." In *Handbook of Jewish Languages*, edited by Lily Kahn and Aaron D. Rubin, 234-296. Brill Academic Publishers.
- Boyce, Mary. 1975. *A Reader in Manichaean Middle Persian, and Parthian: Texts with Notes*. Bibliothèque Pahlavi.
- Cheung, Johnny. 2007. *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Brill.
- Durkin-Meisterernst, Desmond. 2004. *A Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Brepols.
- Gignoux, Philippe. 1972. *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes*. Vol. I (Corpus Inscriptionum Iranicarum. Supplementary Series). Lund Humphries.
- Gignoux, Philippe. 1986. *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique*. Österreichische Akademie der Wissenschaften.
- Haim, Ofir. 2012. "An Early Judeo-Persian Letter sent from Ghazna to Bāmiyān (Ms. Heb. 4°8333.29)." *Bulletin of the Asia Institute* 26 : 103-119.
- Hansen, Valerie. 2012. *The Silk Road: A New History*. Oxford University Press.
- Henning, Walter Bruno. 1957. "The Inscriptions of Tang-i Azao." *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 20 (1/3): 335-342.
- Jastrow, Marcus. 1903. *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Bavli and Yerushalmi, and the Midrashic Literature*. Luzac.
- Kent, Roland Grubb. 1950. *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon*. American Oriental Society.
- Koehler, Ludwig, Walter Baumgartner, and Johann Jakob Stamm, . 2000. *Hebrew and Aramaic Lexicon of the Old Testament (HALOT)*. Vol. V (Aramaic + Supplementary Bibliography). Brill.
- Leslie, Donald D. 2010. <http://www.iranicaonline.org/articles/kaifeng>. December 15. <http://www.iranicaonline.org/articles/kaifeng>.
- Lurje, Pavel B. 2010. *Personal Names in Sogdian Texts*. ÖAW.
- Margoliouth, David Samuel. 1981. "The Judaeo-Persian document from Dandān-Uiliq." In *Ancient Khotan*, by Aurel Stein, 570-574.
- Moriyasu, Takao. 2004. *Die Geschichte des uigurischen Manichäismus an der Seidenstrasse: Forschungen zu manichäischen Quellen und ihrem geschichtlichen Hintergrund*. Translated by Christian Steineck. Otto Harrassowitz Verlag.
- Müller, Friedrich Wilhelm Karl. 1912. *Ein doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch (Mahrnâmag)*. Abhandlungen der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften.

- Orsatti, Paola. 2019. "Persian Language in Arabic Script: The Formation of the Orthographic Standard and the Different Graphic Traditions of Iran in the First Centuries of the Islamic Era." In *Creating Standards: Interactions with Arabic script in 12 manuscript cultures*, edited by Dmitry Bondarev, Alessandro Gori and Lameen Souag, 39-72. (Eds.), (pp. De Gruyter.
- Paul, Ludwig. 2003. "Early Judaeo-Persian in a Historical Perspective The case of the prepositions be, u, pa(d), and the suffix rā." In *Persian origins, Early Judaeo-Persian and Emergence of New Persian, Collected Papers of the Symposium, Gottingen 1999*, edited by Ludwig Paul, 177-194. Harrassowitz.
- Paul, Ludwig. 2003. 2013. *A grammar of early Judaeo-Persian*. Reichert Verlag.
- Porten, Bezalel, and Ada Yardeni. 1989. *Textbook of Aramaic Documents from Ancient Egypt*. Vol. II. IV vols. The Hebrew University.
- Proverbio, Delio Vania. 2017. "On the phonetic unpredictability denoted by some Old Turkic texts written in Syriac script. Or the encoding ambiguity intrinsic to the Aramaic writing." *Turkic Languages* (Harrassowitz) 21 (1): 115-151.
- Qing, Duan, and Helen Wang. 2013. "Were Textiles used as Money in Khotan in the Seventh and Eighth Centuries?" *Journal of the Royal Asiatic Society* 23 (2): 307-325.
- Rault, Lucie. 2018. *L'Hymnaire manichéen chinois Xiabuzan 下部讚 à l'usage des Auditeurs un manuscrit trouvé à Dunhuang, traduit, commenté et annoté (NHMS 94)*. Brill.
- Robinson, James T. 2015. *The Arabic Translation and Commentary of Yefet ben 'Eli the Karaite on the Book of Joshua*. Brill.
- Shaked, Shaul. 2009. "Classification of Linguistic Features in Early Judeo-Persian Texts." In *Exegisti Monumenta: Festschrift in Honour of Nicholas Sims-Williams*, edited by Werner Sundermann, Almut Hintze and François de Blois, 449-461. Harrassowitz.
- Shapira, Dan. 2004. "Manichaeans (Marmanaiia), Zoroastrians (Iazuqaiia), Jews, Christians and Other Heretics: A Study in the Redaction of Mandaic Texts." *Le Muséon* 117 (3-4): 243-280.
- Sims-Williams, Nicholas. 1981. "The Sogdian Fragments of Leningrad." *BSOAS* 44: 231-240.
- Sims-Williams, Nicholas. 1996. "From Babylon to China. Astrological and Epistolary Formulae across Two Millennia." In *La Persia e l'Asia centrale da Alessandro al X secolo. Atti dei convegni lincei* 127, 77-84. Accademia Nazionale dei Lincei.
- Sims-Williams, Nicholas, and James Russell Hamilton. 1990. *Documents Turco-Sogdiens du IX^e-X^e Siecle de Touen-houang*. School of Oriental and African Studies.

- Skjærvø, Prods Oktor. 2002. *Khotanese manuscripts from Chinese Turkestan in the British Library : a complete catalogue with texts and translations*. British Library.
- Tafazzolī, Aḥmad. 1995. "Iranian Proper Names in the Kitāb al-Qand fī ḍikr 'Ulamā' Samarqand, 1, Sogdian Proper Names." *Nāme-ye Farhangestān* I (3): 4-12.
- Tavernier, Jan. 2007. *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 B.C.): Lexicon of Old Iranian Proper Names and Loanwords, Attested in Non-Iranian Texts*. Peeters.
- Utas, Bo. 1968. "The Jewish-Persian Fragment from Dandān-Uiliq." *Orientalia Suecana* 17: 123-136.
- Weber, Dieter. 2004. "Minuscula Pahlavica (Pahlavi Notes)." (Bulletin of the Asia Institute) 18: 135-142.
- Weisz, Tiberiu. 2006. *The Kaifeng Stone Inscriptions: The Legacy of the Jewish Community in Ancient China*. iUniverse.
- Wexler, Paul. 2006. *Jewish and Non-Jewish creators of "Jewish" languages : with special attention to Judaized Arabic, Chinese, German, Greek, Persian, Portuguese, Slavic (modern Hebrew/Yiddish), Spanish, and Karaite, and Semitic Hebrew/Ladino*. Harrassowitz.
- Wong, Fook-Kong, and Dalia Yasharpour. 2011. *The Haggadah of the Kaifeng Jews of China*. Brill.
- Xin, Xu. 2010. "Tracing Judaism in China." *Social Sciences in China* 31 (1): 130-161.
- Zhang, Zhan. 2016a. *Between China and Tibet: A Documentary History of Khotan in the Late Eighth and Early Ninth Century*. Harvard University (Doctoral dissertation).
- Zhang, Zhan. 2016b. "The Silk Road: A New History with Documents." In *The Silk Road: A New History with Documents*, edited by Valerie Hansen, 381-382. Oxford University Press.
- Залеман, Карл Германович. 1905. "По поводу еврейско-персидского отрывка из Хотана." *Записки Восточного Отделения Императорского Русского Археологического Общества. Том шестнадцатый* (Типография Императорской Академии Наук) 46-57.
- Лившиц, Владимир Аронович. 2011. "Личные имена в хорезмийском языке." *Вестник древней истории* 4 (279): 156-166.
- Лившиц, Владимир Аронович. 1962. *Согдийские документы с горы Муг. Чтение, перевод, комментарий. Выпуск II (Юридические документы и письма). Чтение, перевод и комментарии*. Издательство восточной литературы.

- Расторгуева, Вера Сергеевна, and Джой Иосифовна Эдельман. 2007. *Этимологический словарь иранских языков*. Vols. 3: f-h. Восточная литература.
- 吉田, 豊. 2017. "ユータンのユダヤ・ソグド商人？." Edited by 氣賀澤保規 and 土肥義和. 敦煌・吐魯番文書の世界とその時代 3: 263-285.
- 吉田, 豊. 1994. "ソグド文字で表記された漢字音." 東方學報 66: 271-380.
- 张湛, and 时光. 2009. "一件新发现犹太波斯语信札的断代与释读." 敦煌吐魯番研究(上海古籍出版社) 9: 71-100.
- 松井太, and 白玉冬. 2017. "英国图书馆藏“蕃汉语词对译”残片(Or.12380/3948)再考." 敦煌研究 3: 60-65.

نگاهی تاریخی به ساخت تکرار و افزوده های میانی و تبیین آن در چارچوب نظریه صرف ساخت محور

میترا حسینقلیان^۱ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۱/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۳

چکیده

واژه های زیادی در زبان فارسی هستند که حاصل فرایند تکرار کامل و افزوده میانی و دارای ساخت ناپایگانی هستند، به این معنی که عمل تکرار پایه و کاربرد افزوده میانی به صورت مرحله به مرحله صورت نمی گیرد، بلکه واژه جدید حاصل عملکرد همزمان این دو فرایند است. این ساخت ناپایگانی در چارچوب نظری صرف ساخت محور قابل تبیین خواهد بود. صرف ساخت محور رویکردی شناختی و ساخت بنیاد به واژه سازی دارد که الگوهای واژه سازی را به صورت طرحواره های انتزاعی به صورت جفت هایی از صورت و معنا می داند. طبق این چارچوب نظری، این ساخت ناپایگانی حاصل فرایند یکی سازی طرحواره ذهنی تکرار و طرحواره کاربرد افزوده میانی است. برای نشان دادن زمان طرحواره گی این ساخت در ذهن فارسی زبانان، نگاهی تاریخی به سیر تکامل آن از فارسی باستان تا فارسی امروز داشته ایم. یافته های پژوهش نشان می دهد که شروع این ساخت در دوره فارسی میانه بوده که افزوده میانی تنها با حرف اضافه «به» برای رساندن معانی توالی و افزایش کمیت کاربرد داشته است، اما در دوران های بعدی فارسی به قیاس با این ساخت ناپایگانی و براساس طرحواره های ذهنی این ساخت، از دیگر حروف اضافه نیز به عنوان افزوده میانی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: ساخت ناپایگانی، صرف ساخت محور، طرحواره های انتزاعی، یکی سازی طرحواره ها

۱- مقدمه

در زبان فارسی بسیاری از واژه‌ها با فرایندی موسوم به تکرار ساخته می‌شوند و کلمه مکرر مفاهیمی چون شدت، تأکید، افزایش، تداوم، انبوهی، بی‌شماری و جنس یا قسم را می‌رساند. فرایند تکرار فرایندی است که بخشی از واژه پایه یا کل آن را کپی می‌کند و به پایه متصل می‌کند. هسپلمات به این فرایند «دوگان‌ساخته» می‌گوید. تکرار می‌تواند پیش تکرار [pre-reduplication] یا پس تکرار [post-reduplication] باشد (هسپلمات، ۲۰۰۲: ۲۴). فرایند تکرار را از حیث ساخت آوایی و صرفی نیز بررسی کرده‌اند. به لحاظ ساخت آوایی، اینکه کدام واکه، همخوان یا هجا تکرار می‌شود و یا به لحاظ صرفی اینکه بخش تکرار شده واژه یا بخشی از آن است (موراوچیک، ۱۹۷۸).

شقاقی (۱۳۹۱) نیز واژه‌ای را که با تکرار کامل پایه ساخته شود، مرکب مکرر می‌نامد. مرکب مکرر خود به انواع افزوده و نافزوده تقسیم می‌شود. در فرایند مرکب مکرر نافزوده فقط تکرار پایه داریم، در حالی که در مرکب مکرر افزوده، علاوه بر دو پایه مکرر، تکیه‌ای دستوری در ساخت حضور دارد که در جایگاه میان دو پایه یا پس از پایه دوم قرار گرفته است. در فرایند تکرار کامل افزوده پایانی صورت مکرر بلافاصله بعد از پایه قرار می‌گیرد و وند اشتقاقی به کلمه مکرر متصل می‌شود. پسوندی‌هایی که در ساخت چنین واژه‌هایی استفاده شده‌اند عبارت‌اند از: «-ان، -ک، -کی، -او، -ی، -ه» که به پایه دوم افزوده می‌شوند (شقاقی، ۱۳۹۱: ۹۹، ۱۰۰).

اما فرایند تکرار کامل افزوده میانی با حرف‌های اضافه «به، تا، اندر، در، تو» پی‌بست «-و/0» و بیناوند «-a- / -l-» و تکرار پایه، واژه‌هایی مانند «رگ‌به‌رگ، روزبه‌روز، گام‌به‌گام، سرتاسر، شب‌تاشب، نسل‌اندنسل، دست‌دردست، حرف‌توحرف، شیرتوشیر، شاخ‌توشاخ، زار(و)زار، فرت(و)فرت، رویاروی، گرداگرد، رنگارنگ، یکایک، گوناگون، دوشادوش» را می‌سازد. این دو فرایند را به انواع پایگانی و ناپایگانی می‌توان تقسیم کرد. در واژه‌هایی که دارای ساخت پایگانی هستند، عمل وندافزایی مرحله‌به‌مرحله انجام می‌شود. برخی از واژه‌هایی که از فرایند تکرار و افزوده پایانی ساخته شده‌اند مانند «فشفشه، پیچ‌پیچی» ساخت پایگانی دارند، زیرا پایه‌های «فشفش و پیچ‌پیچ» در زبان فارسی وجود دارد. اما دیگر واژه‌های این نوع فرایند و واژه‌هایی که با افزوده‌های میانی ساخته می‌شوند دارای ساخت ناپایگانی هستند، چراکه پایه‌های این واژه‌ها بدون در نظر گرفتن افزوده در فارسی کاربرد ندارد (همان‌جا).

در این پژوهش نیز ساخت‌های ناپایگانی از نوع واژه‌هایی که از رهگذر فرایند تکرار و افزوده میانی ساخته شده‌اند بررسی شده است. از آن‌جا که این ساخت تکرار و افزوده میانی ناپایگانی

است، در چارچوب نظری صرف ساخت‌محور^۱ با یکی‌سازی طرحواره‌ها^۲ توضیح داده می‌شود. به عبارت دیگر، دو طرحواره تکرار و طرحواره افزوده میانی در ساخت مذکور به طور همزمان با هم یکی می‌شود و به صورت یک طرحواره واحد و یگانه درمی‌آید که منجر به پیدایش واژه پیچیده‌ای می‌شود که ساختار ناپایگانی دارد. در این پژوهش، ساخت‌های مورد نظر در طول دوره‌های مختلف بررسی می‌شود. استخراج این ساخت‌ها در دوره فارسی باستان و میانه از کتب فارسی باستان (کنت، ۱۳۸۴)، متون پهلوی (جاماسب، ۱۳۷۱)، فارسی باستان (رضی، ۱۳۶۷)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی (مکنزی، ۱۳۷۱)، دستور تاریخی زبان فارسی (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹)، راهنمای زبان‌های باستان ایران (ابوالقاسمی، ۱۳۹۵)، فرهنگ فارسی به پهلوی (فره‌وشی، ۱۳۸۰) بوده‌است. ساخت‌های مورد نظر در فارسی قدیم، از کتاب هزار سال نثر پارسی (کشاوری، ۱۳۸۸)، شامل متون قرن‌های اولیه تا اواخر قرن هفتم هجری، استخراج شده‌است. بررسی این ساخت در دوران‌های مختلف زبان فارسی از فارسی باستان تا فارسی امروز برای پاسخ به این سؤال است که شروع چنین ساخت زایی در زبان فارسی از چه دوره‌ای بوده‌است، به عبارت دیگر، الگوهای کاربردی ساخت مورد نظر از چه زمانی استفاده شده‌است. سپس چگونگی تولید این ساخت‌ها براساس طرحواره‌های انتزاعی (طبق چارچوب نظری صرف ساخت‌محور) تبیین شده و اساس تولید ساخت‌های مشابه در زبان فارسی در نظر گرفته شده‌است. اهمیت این الگوهای ذهنی در این است که اساس واژه‌سازی در زبان به حساب می‌آید و امروزه سخنوران فارسی‌زبان به قیاس با دیگر واژه‌هایی که این ساخت را دارند، طبق الگوهای ذهنی خود از این ساخت، واژه‌های جدید تولید می‌کنند.

رویکرد صرف ساخت‌محور رویکردی است که رابطه بین حوزه‌های نحو، صرف و واژگان را روشن می‌سازد و چارچوبی فراهم می‌کند که بتوان تفاوت‌ها یا شباهت‌های ساخت‌های سطح واژه و ساخت‌های سطح عبارت را توضیح داد. به عبارت دیگر، تفاوتی بین تکواژها و واژه‌ها و گروه‌ها و بندها نمی‌گذارد و همگی جفت‌های صورت-معنا هستند که میزان پیچیدگی متفاوت دارند. اما بویی^۳ (۲۰۱۵) در رویکرد ساخت‌محور خود به حوزه ساخت‌واژه توجه کرده و مفاهیم دستور ساخت را از قلمرو نحو وارد قلمرو ساخت‌واژه کرده‌است.

-
1. Construction morphology
 2. Schema unification
 3. Geert Booij

۲- چارچوب نظری

صرف ساخت‌محور که زیربخش دستور شناختی^۱ به حساب می‌آید، به‌عنوان یکی از نظریه‌های جدید در مطالعه واژگان در زبان به حساب می‌آید. در این رویکرد واژه‌های زبان نشانه‌هایی هستند که همبستگی قانونمندی بین صورت و معنی دارند و به صورت یک کل معنایی و صرفی در نظر گرفته می‌شوند (بویی، ۲۰۱۵). کلمات درواقع یک ساخت هستند که در شبکه‌ای از روابط در واژگان ذهنی حضور دارند. به‌علاوه، فرایندهای تولید واژه درواقع طرحواره‌های ساختی^۲ هستند که واژگان جدید را حاصل می‌آورند. این رویکرد همسو با صرف واژه‌بنیاد^۳ (آرونوف، ۱۹۹۴) است که درواقع واژه‌ها را حاصل ترکیب خطی تکواژها نمی‌داند و واژه‌ها خود نقطه شروع تحلیل صرفی به حساب می‌آیند. به این معنی که وقتی جفت‌واژه‌هایی مثل واژگان زیر را در زبان فارسی می‌بینیم:

الف	آلایش	سواد	جنبه
ب	بی‌آلایش	بی‌سواد	بی‌جنبه

تفاوت معنایی قانونمندی بین این دو دسته واژه می‌یابیم. واژگان گروه ب بخش اضافی «بی» را دارند که گروه الف ندارد، در واقع، این بخش اضافی معنای «فقدان معنی واژه‌های گروه الف» را می‌رساند. بین این جفت‌واژگان رابطه جانشینی^۴ برقرار است که با رابطه همنشینی^۵، مربوط به ترکیب واژه‌ها در سطح عبارات یا جملات، فرق دارد. این رابطه جانشینی بین جفت‌واژه‌هایی مثل «سواد» و «بی‌سواد»، ساخت درونی واژه را، درواقع همان طرحواره‌های ذهنی سخنور فارسی‌زبان، حاصل می‌آورد. به عبارت دیگر، در ذهن سخنور فارسی‌زبان طرحواره ذهنی زیرساخته می‌شود:

$$A. \langle [bi \ [x]_{Ni}]_{Aj} \leftrightarrow [Without \ SEM_i]_j \rangle$$

متغیر x در این طرحواره می‌تواند با یک اسم دیگر جایگزین شود و با اضافه شدن پیشوند «بی» صفتی را تولید کند که فاقد معنای اسم است. پیکان دوسر همبستگی دوجانبه بین صورت و معنی است. SEM_i نشان‌دهنده معنای اسم N_i است و نشانگر ز یعنی معنای کل ساخت با صورت کلی آن دارای پیوند است.

1. Cognitive grammar
2. Constructional schemas
3. Word-based morphology
4. Paradigmatic relationship
5. Syntagmatic relationship

از مشخصه‌های دیگر این طرحواره‌ها مشخصهٔ درونه‌گیری^۱ آنهاست که حاصل یکی‌سازی^۲ دو یا چند طرحوارهٔ ساختی است. در این فرایند طرحواره‌ها با یکدیگر آمیخته می‌شوند و یک طرحوارهٔ پیچیده می‌سازد. طبق این فرایند، واژه‌های پیچیده که ساخت ناپایگانی دارند در زبان ساخته می‌شوند. مثال بویی (۲۰۱۵) از زبان هلندی صفاتی است که از افعال مشتق می‌شوند و پسوند -baar در معنی (able-) می‌گیرند که فرایندی زایا در این زبان است. این صفات می‌توانند پیشوند on- را که نقش منفی‌سازی صفت دارد دریافت کند.

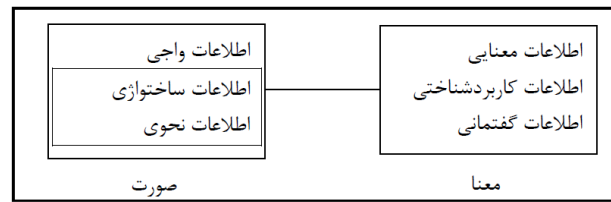
Verb	Deverbal adjective	On- adjective
Bedwing “suppress”	bedwing-baar “suppressable”	on-bedwing-baar “unsuppressable”
Bestel “deliver”	bestel-baar “deliverable”	on-bestel-baar “undeliverable”

پس ساخت این صفات حاصل عملکرد همزمان دو فرایند صرفی یا درواقع دو طرحوارهٔ ذهنی است و ما بدون داشتن واژه‌های میانی (مانند bedwing- baar) می‌توانیم واژه‌های پیچیده‌ای که ناهمپایگانی‌اند داشته باشیم. پس این رویکرد نظری می‌تواند برای چنین ساخت‌هایی در زبان‌ها تبیین خوبی باشد، چراکه اگر بخواهیم چنین ساخت‌های ناهمپایگانی را طبق رویکرد تکواژبنیاد^۳ توضیح دهیم، غیرممکن خواهد بود (بویی، ۲۰۱۵: ۴۳).

نقطهٔ شروع فرایند زبان‌آموزی نیز ذخیرهٔ بازمودهای ذهنی^۴ از عناصر عینی و روساختی کاربرد زبان است. به تدریج، فراگیرندهٔ زبان در روند زبان‌آموزی از ساخت‌های زبانی دست به انتزاع‌سازی می‌زند و به سیستم زیرساختی ساخت‌های زبانی دست می‌یابد (توماسلو^۵، ۲۰۰۰: ۲۳۸؛ بویی، ۲۰۱۵: ۱۰).

بخش صوری ساخت‌ها ویژگی‌های واژنحوی^۶ و ویژگی واجی دارد. به طور کلی، دستور زبان‌ها معماری سه بخشی دارد: واج شناسی، واژنحو و معنا. یعنی ساخت واژه‌ای مثل «بی‌دین» که طرحوارهٔ ساختی آن در بالا ارائه شد، شامل ویژگی‌های واژنحوی مثل طبقهٔ واژگانی آن و ویژگی‌های تصریفی بود. به علاوه تلفظ آن نیز ذخیره می‌گردد. بخش معنایی نیز ویژگی‌های کاربردشناختی و گفتمانی دارد. این اطلاعات و ویژگی‌ها در پیوند با یک ساخت در نمودار زیر نشان داده شده‌است:

1. Embedding
2. Unification
3. Morpheme-based perspective
4. Mental representation
5. Tomasello
6. Morphosyntactic



شکل ۱- ساخت و دو بخش صوری و معنایی آن

نظریه صرف ساخت‌محور نشان می‌دهد که ساخت‌های ساخت‌واژی و نحوی می‌توانند در قالب طرحواره‌های ساختی تحلیل شوند. این به آن معنی نیست که تفاوتی میان نحو و ساخت‌واژه وجود ندارد بلکه برای تبیین داده‌های زبانی ناگزیریم میان ساخت‌های سطح واژه و سطح گروه‌ها تمایزهایی بگذاریم. وجود طرحواره‌ها در هر دو سطح نشان‌دهنده آن است که سازوکارهای فراگیری این دو یکسان هستند یعنی انتزاع‌سازی از درون داده‌های زبانی پرشمار و گسترده‌ای که در معرض آنها قرار می‌گیریم (بویی، ۲۰۱۵؛ بامشادی، انصاریان ۱۳۹۴).

۳- بررسی معنایی ساخت تکرار

در این بخش به‌طور مختصر به بررسی معنایی ساخت تکرار می‌پردازیم، چراکه در این پژوهش به بعد معنایی ساخت مورد نظر تکرار و افزوده‌مییانی نیز پرداخته شده‌است. موراوچیک (۱۹۷۸) در بررسی رده‌شناختی تکرار در زبان‌های مختلف این فرایند را از حیث صوری و معنایی در نظر گرفته‌است. او نکاتی در مورد معنی تکرار بیان می‌کند: (۱) معنی ساخت غیرتکراری زیرمجموعه معنی ساخت تکراری است. (۲) تکرار می‌تواند برای نشان دادن افزایش کمیت [augmentation] و هم کاهش کمیت [diminution] به کار رود. افزایش کمیت می‌تواند شامل افزایش مصداق‌ها یا افزایش تأکید باشد. به‌علاوه معنای ساخت تکراری می‌تواند به افزایش شدت [intensification] و یا کاهش شدت [attenuation] نیز اشاره کند. کاجیتانی (۲۰۰۵) نیز در بررسی معنی در ساخت تکرار در زبان‌های مختلف افزایش کمیت و افزایش شدت را نسبت به کاهش کمیت و کاهش شدت غالب می‌داند و دلیل این امر تصویرگونگی است. او با نگاهی رده‌شناختی به این نتیجه رسیده‌است که اگر در زبانی ساخت تکرار برای افزایش شدت به کار رود، حتماً برای افزایش کمیت نیز به کار می‌رود و اگر برای کاهش کمیت به کار رود برای کاهش شدت هم به کار می‌رود.

راسخ مهند (۱۳۸۸) نیز به ویژگی‌های معنایی تکرار با نگاهی رده‌شناختی در فارسی پرداخته‌است. او پس از بررسی تکرار در مقوله‌های اسم، صفت، قید و فعل، معنای تکرار را در چهار طبقه افزایش کمیت، کاهش کمیت، افزایش شدت و کاهش شدت بررسی کرده‌است و نتیجه می‌گیرد که در فارسی بسامد معنای افزایش کمیت بیشتر از افزایش شدت است و بسامد معنای کاهش شدت نیز بیشتر از کاهش کمیت است. درواقع، تکرار با افزایش کمیت و افزایش شدت مطابق با اصل تصویرگونگی در زبان است که در فارسی نیز این اصل رعایت می‌شود. با این حال، با توجه به نمونه‌های ساخت تکرار و افزوده میانی درمی‌یابیم که فارسی‌زبانان کاربرد این ساخت را برای رساندن معنای افزایش کمیت، افزایش شدت و توالی به کار بسته‌اند و معناهای کاهش کمیت یا کاهش شدت را نمی‌توان با این ساخت نشان داد، در صورتی که واژه‌هایی که تنها با فرایند تکرار ساخته می‌شوند مانند «یواش‌یواش، کم‌کم، تنها تنها و ...» می‌توانند در معنای کاهش شدت و کمیت باشند.

۴- ساخت تکرار و افزوده میانی در دوران‌های مختلف زبان فارسی

در این بخش، در دوران‌های مختلف زبان فارسی، ساخت تکرار و افزوده میانی بررسی شده و نتایج حاصل از آن جداگانه آورده شده‌است.

۴-۱- فارسی باستان

کهن‌ترین آثار به جا مانده از زبان‌های ایرانی کتیبه‌های فارسی باستان، یعنی سنگ‌نوشته‌های خط میخی مربوط به پادشاهان و رویدادهای سیاسی امپراطوری هخامنشی و متون اوستایی، یا زبان اوستایی است (هیگ، ۲۰۰۸: ۴؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۳: ۹۴).

ساخت مورد نظر در زبان فارسی باستان که متون موجود آن مربوط به قرن‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد است، در این پژوهش بررسی گردید. از آنجاکه زبان فارسی باستان زبانی تصریفی است و مقولات در حالت‌های گوناگون صرف می‌شده و نقش این کلمات در جمله با تغییر آخر کلمات و اضافه شدن شناسه‌های تصریفی معین می‌گردیده‌است، ساخت ترکیبی تکرار و افزوده میانی که در این پژوهش به عنوان ساخت‌های ناپایگانی یاد کردیم وجود ندارد. پس از بررسی متون این دوره (کنت، فارسی باستان ۱۳۸۴؛ رضی، فارسی باستان ۱۳۶۷)، در طبقه قیده‌های فارسی باستان، قید «دوویی تا پرّتم» به معنی «پشت‌درپشت، نسل‌اندنسل» کاربرد داشته‌است (رضی، فارسی باستان، ۱۳۶۷: ۴۷). این نمونه نشان می‌دهد ساخت ترکیبی مزبور در

فلسفی اندر فضلی .

1. Formatives (empty morpheme): a form that has no meaning associated with it.

واژه‌های دیگری که در دوران‌های بعدی فارسی با فرایند تکرار و افزوده میانی از نوع صورت‌ساز «-ا-» ساخته شده، در دوران فارسی میانه، تنها در فرایند تکرار استفاده شده‌است. موارد یافت‌شده از این قرارند: معادل واژه‌های یکایک و گوناگون که متشکل از الگوی تکرار پایه و الگوی افزوده میانی (یک+ا+یک) و (گون+ا+گون) که در فارسی میانه تنها با الگوی تکرار استفاده می‌شده‌است؛ «ēk ēk» و «kas kas» (جاماسب، ۱۳۷۱: ۳۰۴، ۳۵۳) یا «ēvak ēvak» (فرهوشی، ۱۳۸۰) که معادل «یکایک» هستند. و «gōnag gōnag» معادل «گونه‌گونه» و «kustag kustag» معادل «گوناگون» استفاده شده‌است (جاماسب، ۱۳۷۱: ۲۳۲، ۳۸۸). مثال دیگری از متون فارسی میانه زردتشی (زندآبان نیایش):

-پادافراه گونه‌گونه که معادل «pādīfrah ī gōng gōnag» می‌باشد (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۰۷، ۲۰۱ شماره‌های ۸ و ۱۳).

به نظر می‌رسد در دوران‌های بعدی فارسی به قیاس با واژه «سراسر» (پایه+ا+پایه)، واژه‌هایی دیگر که چنین ساختی دارند تولید شده‌است مانند گوناگون، رنگارنگ، پیچاپیچ، کشاکش، دمام و ... به عبارت دیگر، الگوی ساختاری پایه+ا+پایه را سخنوران استنتاج کرده و پایه تولید واژه‌هایی با این ترکیب در دوران‌های بعدی فارسی قرار داده‌اند. حتی این ساخت به دیگر زبان‌ها هم بر اثر تماس زبانی وارد شده‌است. با بررسی فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی حسن‌دوست نمونه‌ای که این موضوع را روشن می‌کند واژه «گوناگون» است. در زبان ارمنی که از خانواده زبان‌های اسلاو است، واژه «goin-a-goin» به معنی گوناگون از زبان‌های ایرانی وارد این زبان شده‌است:

ارمنی: goin-a- goin «گوناگون» (> ایرانی)، gunak «گونه، شیوه»، gunak gunak «گوناگون، مختلف» (حسن‌دوست، ۱۳۹۴: ۲۴۸۱).

از سوی دیگر، برای آن دسته از ساخت‌های تکرار و افزوده میانی که از نوع حرف اضافه هستند، مواردی یافت شده‌اند: (جاماسب، ۱۳۷۱: ۲۶۵، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۲۸).

«rōz pad rōz» به معنی «روزبه‌روز»

«sahr ō sahr» به معنی «شهربه‌شهر»

«kōf ō kōf» به معنی «کوه‌به‌کوه»

«bižišk ō bižišk» به معنی «پزشک‌به‌پزشک»

«dušman pad dušman» به معنی «دشمن‌به‌دشمن» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۳۲، ۲۲۶ - شماره ۴۹)

«yak ō yak» به معنی «یک‌به‌یک» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۵۰، ۲۵۲ - شماره ۲)

ناپایگانی بودن این ساختارها به این دلیل است که واژه‌های «روزروز»، «شهرشهر»، «کوه‌کوه» و «پزشک‌پزشک»، «دشمن‌دشمن»، «یک‌یک» کاربرد نداشته‌اند و سپس افزوده میانی در مرحله دوم به آنها افزوده نشده است. پس تکرار پایه و افزوده میانی به‌طور همزمان با هم ترکیب شده‌اند و یک ساخت ناپایگانی را حاصل آورده است.

نکته دیگر آنکه تنها حرف اضافه «به» معادل «pad و ò» در این ساخت استفاده شده و دیگر حروف اضافه مانند «تا، در، تو و اندر» که در دوران‌های بعدی فارسی به‌عنوان افزوده میانی استفاده شده، در فارسی میانه به‌عنوان افزوده میانی کاربرد نداشته است. با توجه به این نکته، به نظر می‌رسد سخنوران، الگوی ساختاری [پایه + حرف اضافه + پایه] را از این ساخت‌ها که در فارسی میانه تنها با حرف اضافه «به» کاربرد داشته استنتاج کرده و به قیاس با آنها همین ساخت را با دیگر حروف اضافه به‌کار برده است. به همین ترتیب در فارسی نو (فارسی دری و معیار) به‌وفور ساخت تکرار با افزوده‌های میانی از نوع حروف اضافه (گام‌به‌گام، سرتاسر، شب‌تابش، نسل‌اندنسل، دست‌دردست، حرف‌توحرف، شیرتوشیر، شاخ‌توشاخ ...) را می‌بینیم.

با توجه به نمونه‌های ذکر شده، معنای موارد یافت‌شده همگی به توالی و افزایش کمیت برمی‌گردد. حتی در مواردی که فرایند تکرار بدون افزوده میانی بود (ēvak ēvak و gōnag gōnag) معنی افزایش کمیت داشتند و به همین ترتیب در نمونه‌های تکرار و افزوده میانی (rōz pad rōz, sār ā sar, sāhr ō sāhr, sar ā sar ...) معنای توالی و افزایش کمیت می‌بینیم.

به‌طور کلی، در فارسی میانه ساخت ناپایگانی تکرار و افزوده میانی از نوع حرف اضافه «به» بیشتر از افزوده‌های صورت‌ساز دیده شد. شاید بتوان گفت که افزوده‌های صورت‌ساز به دلیل کم‌کاربرد بودن خاص‌ترند و از طرف دیگر حروف اضافه در زبان‌ها بیشتر به‌عنوان افزوده میانی در ساخت تکرار استفاده می‌شوند، مثل زبان انگلیسی که افزوده‌های میانی در ساخت تکرار فقط از نوع حرف اضافه هستند، مثل day to day. با نگاهی رده‌شناختی شاید بتوان گفت اگر زبانی افزوده‌های میانی از نوع صورت‌ساز دارد پس حروف اضافه هم در آن زبان به‌عنوان افزوده میانی استفاده می‌شود که البته این بحث در چارچوب این مقاله نیست و نیاز به پژوهشی مجزا دارد.

۴-۳- فارسی قدیم و فارسی امروز

قرن چهارم شروع فارسی دری به حساب می‌آید. بررسی برخی متون قرون چهارم و پنجم نشان می‌دهد که ساخت تکرار و افزوده میانی از نوع صورت‌سازها و حروف اضافه کاربرد

فراوان داشته و برای رساندن معانی توالی و افزایش کمیت بیشتر به کار می‌رفته‌است. نمونه‌هایی از این ساخت (کشورز، ۱۳۸۸):

- بادآباد، گوناگون، کشاکش، چنین‌وچنین (تاریخ بیهقی: قرن چهارم و پنجم، ۳۲۴، ۳۴۷، ۳۵۶، ۳۵۷)
- سرتاسر، چنین‌وچنین، فلان‌وفلان (سیاست‌نامه: قرن چهارم و پنجم، ۲۸۹، ۲۹۶، ۲۸۷)
- چنین‌وچنین (کیمیای سعادت: قرن چهارم و پنجم، ۵۱۴)
- سزابه‌سزا (کلمه تقوا: قرن چهارم و پنجم، ۲۳۸)
- جفت‌به‌جفت، نام‌به‌نام، نسل‌برنسل، روبه‌رو، دست‌به‌دست، جابه‌جا، دست‌در‌دست، پهلوه‌پهلوه، فلان‌وفلان، پیشاپیش، یکایک، رنگارنگ، گوناگون، پیایی (تفسیر طبری: قرن چهارم، صفحات ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۲۱، ۴۲۳۹، ۴۲۶۷، ۴۳۴۴، ۴۲۲۶، ۴۴۱۰، ۴۲۰۱، ۴۴۴۹، ۴۳۷۸، ۴۵۴۴، ۴۳۹۱، ۱۴۱)
- گرداگرد، گوناگون (نوروزنامه: قرن پنجم، صفحات ۴۵۳، ۴۴۳)
- تن‌وتن، قدم‌وقدم (کشف‌المحجوب هجویری: قرن پنجم، ۲۶۶، ۲۶۶)
- شهربه‌شهر، گوناگون (شاپور ذوالکثاف: ۳۱۰ هجری، ۱۶۷، ۱۸۲)
- کران‌تاکران (مقدمه شاهنامه ابومنصوری: ۳۴۶ هجری، ۲۰۰)
- گرداگرد (زین‌الخبار گردیزی: ۴۴۱ هجری، ۲۳۸)
- تن‌وتن، قدم‌وقدم (کشف‌المحجوب هجویری: ۴۴۵ هجری، ۲۶۶، ۲۶۶)
- چندین‌وچندین (قابوس‌نامه: ۴۷۵ هجری، ۴۳۵)

واژه‌های فراوانی از این دست را می‌توان در زبان فارسی امروز نیز یافت. تمام نمونه‌های متشکل از این ساخت ناپایگانی هستند، زیرا نمی‌توان گفت که تکرار پایه در این نمونه‌ها از قبل در فارسی کاربرد داشته و سپس در مرحله دوم افزوده میانی به آن اضافه شده‌است. این ساخت حاصل افزودن همزمان افزوده میانی و تکرار پایه است و تبیین چگونگی شکل‌گیری آنها در چارچوب نظری صرف ساخت‌محور علاوه‌بر اینکه کارآمد بودن این نظریه را در تبیین ساخت‌های ناپایگانی زبان فارسی نشان می‌دهد تصویر بهتری از ساخت‌واژه زبان فارسی نیز ارائه می‌دهد.

طبق الگوی چارچوب نظری مطرح‌شده، طرح‌واره ساختی این گونه واژه‌ها برای «پایه+افزوده میانی (به)+پایه» به صورت زیر خواهد بود که در فارسی میانه واژه‌هایی با این ساخت یافت شدند و اساس تولید واژه‌های جدید در زبان فارسی با حرف اضافه «به» و دیگر حروف اضافه شدند.

صفت / قید [x حرف اضافه «به»] افزوده میانی [x] = حرف اضافه «به» [افزوده میانی] + تکرار اسم، صفت یا قید [x x] B.

در طرحواره B، نشانگر X متغیری است که می‌تواند با واژه‌هایی از مقولات اسم، صفت یا قید جایگزین شود. طرحواره اول طرحواره‌ای است که تکرار پایه را نشان می‌دهد و طرحواره دوم افزوده میانی از نوع حرف اضافه «به» است. در فرایند یکی‌سازی طرحواره‌ها، این دو طرحواره با هم آمیخته می‌شوند و به صورت یک طرحواره واحد در می‌آیند. طرحواره نهایی که حاصل یکی‌سازی همزمان دو طرحواره تکرار و افزوده میانی است منجر به پیدایش واژه‌ای می‌شود که ساخت ناپایگانی دارد. از این رو، چگونگی شکل‌گیری واژه‌هایی مثل «روزبه‌روز، بغل‌به‌بغل، سربه‌سر، رنگ‌به‌رنگ، نسل‌به‌نسل، تن‌به‌تن، حرف‌به‌حرف، دقیقه‌به‌دقیقه، روبه‌رو، لنگه‌به‌لنگه، ...» در فارسی را می‌توان حاصل یکی‌سازی دو طرحواره تکرار پایه و افزوده میانی «به» دانست. مقوله ساخت ناپایگانی حاصل می‌تواند صفت یا قید باشد که در معنای افزایش کمیت و توالی به کار می‌رود و برخی از واژه‌های حاصل نیز به تنهایی معنای جدید منتقل نمی‌کند بلکه باید در کنار یک واژه دیگر (همکرد) قرار گیرد تا بیانگر معنای جدید باشد مانند واژه‌های «حرف‌به‌حرف، سربه‌سر، تن‌به‌تن» که به ترتیب با همکردهای «شدن، گذاشتن و کردن» ظاهر می‌شود و این ترکیب‌ها در فارسی معنای اصطلاحی و مجازی می‌یابد (دبیر مقدم و ملکی، ۱۳۹۵).

همین‌طور واژه‌هایی که صورت‌سازها افزوده میانی هستند مانند «رنگارنگ، گرداگرد، سراسر، پیچاپیچ و ...» طبق طرحواره C حاصل یکی‌سازی دو طرحواره تکرار پایه و طرحواره افزوده میانی از نوع صورت‌ساز «-ا-» هستند که مقوله واژه ناپایگانی حاصل، صفت و قید خواهد بود. به علاوه، معنای افزایش کمیت بیشتر در آنها دیده می‌شود. کاربرد واژه «سراسر» در فارسی میانه اساس تولید واژه‌هایی با این ساخت در دوران‌های بعدی فارسی بوده است.

قید / صفت [x صورت‌ساز «الف» | افزوده میانی] [x] = صورت‌ساز «الف» | افزوده میانی] + تکرار اسم و صفت [xx] C.

۵- نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی ساخت ناپایگانی فرایند تکرار با افزوده‌های میانی از نوع حروف اضافه و صورت‌سازها پرداختیم و نشان دادیم که این ساخت‌ها در چارچوب نظریه صرف ساخت‌محور قابل تبیین هستند. در واقع، طرحواره‌های ساختی که در ذهن سخنوران ذخیره شده است مبنای شکل‌گیری واژه‌های جدید در زبان است. طرحواره تکرار نیز یکی از این طرحواره‌های زایا در زبان فارسی است که در این ساخت‌ها با طرحواره افزوده‌های میانی که کمابیش زایا هستند، یکی شده و یک ساخت ناپایگانی را رقم زده است. برای اینکه نشان دهیم

طرحواره‌های ذهنی حاضر در ساخت تکرار و افزوده‌های میانی، از چه زمانی در ذهن سخنوران زبان فارسی نقش بسته، نگاهی تاریخی به سیر تکامل آنها از فارسی باستان تا فارسی امروز داشتیم. شواهد نشان می‌دهد که در دوره فارسی باستان مفهوم افزایش و توالی با یک واژه تصریفی کاربرد داشته‌است و در سطح روساخت زبانی تکرار واژه پایه استفاده نشده‌است، ولی در دوره فارسی میانه مفهوم افزایش و توالی، با فرایند تکرار پایه کاربرد داشته‌است. به‌علاوه در همین دوره برای رساندن مفهوم افزایش و توالی در ساخت‌های تکرار با افزوده‌های میانی، تنها حرف اضافه «به» کاربرد داشته و تنها یک مورد واژه «سراسر» بود که افزوده میانی از نوع صورت‌ساز بوده‌است. به‌علاوه معادل ساخت‌هایی که در دوران‌های بعدی فارسی با صورت ساز «-ا-» ساخته شده، در میانه تنها با فرایند تکرار پایه به کار می‌رفته‌است.

از فارسی متقدم نو تا به امروز، ساخت مورد نظر، یعنی تکرار پایه با افزوده‌های میانی از نوع حروف اضافه و صورت‌سازها، برای رساندن مفاهیمی غیر از آنچه در فارسی میانه بود نیز به طور گسترده ساخته شد. از آنجاکه در فارسی میانه تمام موارد یافت شده مفاهیم توالی و افزایش کمیت یا شدت داشتند، در دوران‌های بعدی زبان فارسی گسترش معنی مانند کاهش کمیت و کاهش شدت را نیز سخنوران براساس طرحواره‌های ذهنی شکل دادند (طرحواره تکرار و طرحواره افزوده میانی). پس، طرحواره تکرار و طرحواره کاربرد افزوده‌های میانی، از فارسی میانه در ذهن سخنوران فارسی زبان نقش بسته‌است. براساس همین طرحواره‌های شکل گرفته و به قیاس با ساخت‌های موجود در فارسی میانه، قابلیت تولید واژه‌های جدید برای سخنوران فارسی زبان فراهم آمده‌است.

منابع

- آسانا، ج. ۱۳۷۱. متون پهلوی، ترجمه و ... س. عریان، تهران: کتابخانه ملی ایران.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۸۹. دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سمت.
- ابوالقاسمی، م. ۱۳۹۵. راهنمای زبان‌های باستانی ایران. تهران: سمت.
- بامشادی، پ. و انصاریان، ش. ۱۳۹۴. «تبیین ساختارهای ناپایگانی زبان فارسی در چارچوب نظریه ساخت‌واژه ساخت‌محور». سومین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های کاربردی در مطالعات زبان.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۹۳. رده‌شناسی زبان‌های ایرانی (جلد دوم). تهران: سمت.
- دبیرمقدم، م. و ملکی، س. ۱۳۹۵. «تحلیل صوری و معنایی فرایند تکرار کامل در زبان فارسی»، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، دانشگاه فردوسی مشهد: ۱-۲۳.

- راسخ مهند، م. ۱۳۸۸. «بررسی معنایی تکرار در زبان فارسی». *زبان‌شناسی*. ۲۳(۱): ۶۵-۷۴.
- رضی، ه. ۱۳۶۷. *فارسی باستان: دستور، گزیده‌های از کتیبه‌ها و واژه‌نامه*. تهران: خواجه.
- شقاقی، و. ۱۳۹۱. *مبانی صرف*. تهران: سمت.
- طبری، محمدبن جریر. ۱۳۷۵. *تاریخ طبری (جلد دهم)*، ترجمه ا. پاینده. تهران: اساطیر.
- حسن‌دوست، م. ۱۳۹۴. *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: آثار.
- فره‌وشی، ب. ۱۳۸۰. *فرهنگ فارسی به پهلوی*. تهران: دانشگاه تهران.
- کشاوری، ک. ۱۳۸۸. *هزار سال نثر پارسی (جلد اول)*. تهران: علمی و فرهنگی.
- کنت، ر. ۱۳۸۴. *فارسی باستان: دستور زبان، متون، واژه‌نامه*، ترجمه س. عریان. تهران: پژوهشگاه زبان و گویش، سازمان میراث فرهنگی.
- مکنزی، دن. ۱۳۷۱. *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه م. میرفخری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- Booij, Geert. 2015. "Construction Morphology", In A. Hippisley and G. T. Stump (eds.), *the cambridge handbook of morphology*.
- Haig, Geoffrey L. 2008. 'Alignment change in Iranian Languages; A Construction, Grammar Approach, Mouten de Gruyter, ISBN-13: 978.
- Haspelmath, Martin. 2002. "Understanding morphology", London, Arnold.
- Kajitani, Motomi. 2005. "Semantic properties of reduplication among the worlds languages", *LSO working papers in linguistics 5 : proceedings of WIGL*, 93-106.
- Moravcsik, Edith. 1978. "Reduplication constructions", in Joseph H. Greenberg, (ed.) *Universals of Human Language*, Vol.3: Word Structure, Stanford University Press, Stanford, 297-334.

بررسی رده‌شناسی ترتیب سازه‌ها در گویش لری ممسنی

مریم محمدی^۱

آمنه زارع^۲ ✉

محمدحسین شرفزاده^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۳۱

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی ترتیب و چینش سازه‌ها در گویش لری ممسنی از زبان‌های ایرانی جنوب غربی از منظر رده‌شناسی براساس الگوی گرینبرگ (۱۹۶۳) و الگوی اصلاح‌شده درایر (۱۹۹۲) است. داده‌های پژوهش به‌صورت کمی و کیفی از طریق مصاحبه حضوری با ۴۵ نفر از گویشوران بومی، بدون در نظر گرفتن جنسیت در قالب ۶۵ ساعت گفتار آزاد و ۴۵ پرسشنامه گردآوری شد. تحلیل داده‌ها نشان داد که لری ممسنی در مقایسه با گروه زبان‌های اروپا-آسیا و همچنین در مقایسه با گروه زبان‌های جهان، به زبان‌های فعل‌میانی قوی گرایش بیشتری دارد. این گونه زبانی با وجود شباهت بسیار در الگوی کلی ترتیب واژه با فارسی معیار در خصوص حروف اضافه و عناصر نحوی و توالی قید حالت و فعل تفاوت‌هایی با فارسی معیار و سایر داده‌های رده‌ای جهانی دارد. برخی از حروف اضافه در لری ممسنی دارای تکواژگونه‌های مختلفی هستند که قبل و بعد اسم واقع می‌شوند. همچنین گروه حرف اضافه و قید حالت قبل و بعد از فعل واقع می‌شوند که مغایر با فارسی معیار است.

واژگان کلیدی: چینش سازه‌ها، درایر، رده‌شناسی زبان، لری ممسنی، مؤلفه‌های رده‌شناختی

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت، ایران.

۲. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت، ایران. (نویسنده مسؤول) ✉ a86.zare@yahoo.com

۳. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرودشت، ایران

۱- مقدمه

در رده‌شناسی زبان^۱ با بررسی شباهت‌های زبانی محققان سعی دارند الگوهای همگانی‌های زبان را تبیین کنند. در مطالعات رده‌شناسی یکی از مطرح‌ترین معیارهای ارزیابی، الگوی ترتیب واژه^۲ یا دقیق‌تر ترتیب سازه^۳ است که آغاز این مطالعات را عموماً به گرینبرگ^۴ (۱۹۶۳) نسبت می‌دهند. درایر^۵ (۱۹۹۲) الگوهای همگان شمولى گرینبرگ را ارتقا و نشان داد که یکی از اصول مهم برای رده‌بندی زبان‌ها ترتیب فعل و مفعول و همچنین توالی اسم و حرف اضافه است. درایر (۱۹۹۲) چارچوبی ارائه داد که در آن زبان‌ها با ۲۴ مؤلفه طبقه‌بندی شدند. مطالعات رده‌شناختی بسیاری بر زبان‌های جهان و همچنین زبان فارسی معیار و دیگر زبان‌های ایرانی نو شده‌است، برای مثال، دبیرمقدم (۱۳۹۲)؛ داوری و گیونشویلی^۶ (۱۳۹۲)؛ داوری و کوبکی (۱۳۹۶). این مطالعات به شناخت ماهیت و گسترش استفاده از این زبان‌ها و گویش‌ها و جلوگیری از فراموشی آنها به افراد کمک خواهد کرد. درخصوص لری ممسنی متأسفانه تاکنون مطالعه ژرف و گسترده‌ای نشده و این در حالی است که این گونه زبانی ویژگی‌های رده‌شناسی خاصی متمایز از زبان‌های دیگر ایرانی مانند فارسی معیار دارد. همچون سایر زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، این گونه زبانی نیز نیاز به ثبت و حفظ دارد که می‌تواند دریچه‌ای نو به روی مطالعات زبان‌های ایرانی برای سایر پژوهشگران بگشاید. این پژوهش با اتخاذ دیدگاه رده‌شناختی که یکی از رهیافت‌های مطرح در زبان‌شناسی است به مطالعه ترتیب واژه لری ممسنی از گونه‌های جنوبی غربی ایران در استان فارس براساس مؤلفه‌های بیست و چهارگانه درایر (۱۹۹۲) می‌پردازد تا مشخص شود که با توجه به رفتار متفاوت سازه‌ها به لحاظ رده‌شناختی ترتیب واژه همبستگی میان پارامترهای زبانی در گونه لری ممسنی چه ویژگی خاصی دارد، نیز با توجه به مؤلفه‌های ذکرشده از دیدگاه رده‌شناختی ویژگی‌های مشترک و غیرمشترک لری ممسنی و فارسی معیار کدام هستند.

۲- پیشینه پژوهش

بنیان مطالعات رده‌شناسی را گرینبرگ (۱۹۶۳) پایه‌گذاری کرد. وی از جهانی‌هایی تحت عنوان رده‌شناسی زبان صحبت کرد که رویکرد نوینی در زبان‌شناسی محسوب می‌شود. در این الگو

1. language typology
2. word order
3. constituent order
4. J. Greenberg
5. M. Dryer
6. Giunashvli

زبان‌های جهان به سه دسته تقسیم می‌شوند: SOV, VSO, SVO، یعنی زبان‌های فعل‌پایانی، فعل‌میانی و فعل‌آغازین. درایر (۱۹۹۲) این ترتیب رده‌ها را ارتقا داد و هم‌زمان الگوهای این ترتیب واژه‌ها را با معیارهای زبانی که گرینبرگ ارائه داده بود کامل کرد و به‌طورکلی ۴۵ همگانی تلویحی ارائه داد. یکی از بنیادی‌ترین معیارها در الگوهای ترتیب واژه مطرح‌شده نوع حرف اضافه است؛ زبان‌های فعل‌پایانی دارای حرف پیش‌اضافه، زبان‌های فعل‌آغازی دارای پس‌اضافه و فعل‌میانی دارای ترکیبی از این دو هستند. در رده‌بندی گرینبرگ یکی از مهم‌ترین الگوهای طبقه‌بندی زبانی جایگاه فعل و مفعول و ویژگی‌های مربوط به آنهاست. بعدها پژوهشگران دیگری مانند ونه‌مان^۱ (۱۹۷۴) و هاوکینز^۲ (۱۹۸۳) با مطرح کردن اصل هماهنگی بینامقوله‌ای تغییراتی اساسی در الگوی جدید رده‌ای زبان ارائه دادند. در مطالعه ترتیب سازه‌های زبان، ونمان و هاوکینز هر دو بین جایگاه هسته-وابسته در جمله و ارتباط آن با رده زبانی بر مبنای چونی زبان‌های هنجار^۳ و ناهنجار^۴ ارائه دادند (هاوکینز، ۱۹۸۳: ۲۷۷). در تقسیم‌بندی این زبان‌ها جایگاه توصیفگرها در هر رده سازه‌ای تعریف و در دو گروه وابسته‌پایانی (VO) و وابسته‌آغازین (OV) دسته‌بندی شدند. برای مثال زبان‌هایی که وابسته‌آغازین هستند، حرف اضافه، حرف تعریف، صفت و ... قبل از وابسته به کار می‌رود، مانند جمله «غذا می‌خورم» در زبان فارسی. در این جمله غذا وابسته است و در جایگاه پیشین به کار رفته. سایر مشخصه‌های زبانی معمولاً قبل از غذا به کار می‌روند: «با قاشق غذا می‌خورم. خوب غذا می‌خورم. با تو غذا می‌خورم.»

در وابسته‌پایانی تصویری متقابل به دست داده می‌شود، به این معنی که جایگاه هسته و وابسته و سایر مشخصات در جهت وارونه نوع اول قرار می‌گیرد. هر دو مورد مربوط به ویژگی‌های زبان‌های هنجار هستند و درخصوص ناهنجار ملاک تشخیص جایگاه مشخصه‌های زبانی در جایگاهی غیرمرسوم است. درنهایت هاوکینز (۱۹۸۳) با این دسته‌بندی سعی بر ارائه الگویی جهان‌شمول درخصوص انتقال اطلاعات با در نظر گرفتن ویژگی‌های ساختی زبان دارد، به‌طوری‌که ساخت‌های سنگین و پیچیده در زبان‌های وابسته‌آغازین در جایگاه بعد از فعل و در زبان‌های وابسته‌پایانی در جایگاه قبل از فعل قرار می‌گیرند. ساخت‌های سنگین و سبک در الگوی هاوکینز را می‌توان همان وابسته‌ها نامید که می‌توانند در جایگاه پیش از هسته یا بعد از آن قرار گیرند. این چینش براساس الگوی هاوکینز طوری صورت می‌گیرد که

1. T. Venneman
2. J. Hawkins
3. harmonic
4. non-harmonic

وابسته‌های سنگین‌تر در جایگاه بعد از هسته یا فعل و وابسته‌های سبک‌تر قبل از فعل ظاهر می‌شوند. سنگینی و سبکی وابسته در الگوی هاوکینز براساس شمارش تعداد واژه‌ها صورت می‌گیرد. به این ترتیب که هرچه عنصر زبانی بیشتر از یک واژه باشد سنگین و اگر یک مورد باشد سبک تلقی می‌شود، مانند «کتاب حسن» که از دو واژه تشکیل شده و براساس این الگو از ضمیر شخصی «من» که یک واژه است سنگین‌تر است. با چینش سازه‌های سنگین‌تر براساس الگوی هاوکینز سخنور زمان بیشتری برای ادای واژه‌های مورد نظر خواهد داشت و شنونده هم زمان بیشتری برای درک مفهوم جمله.

در زبان فارسی نیز مطالعات گوناگونی در زمینه رده‌شناسی شده‌است (نک فقیری و همکاران، ۲۰۱۴؛ فقیری، ۲۰۱۶؛ فقیری و سامولیان^۱، ۲۰۲۰؛ دبیرمقدم، ۲۰۱۲). در زبان فارسی معیار فقیری و سامولیان (۲۰۲۰) معتقدند که نظریه ساخت‌های سنگین هاوکینز (۱۹۹۴) درخصوص جایگاه پایانی، یعنی بعد از فعل ساخت‌های پیچیده درخصوص زبان فارسی معیار حکم نمی‌کند و فارسی معیار تصویری کاملاً متفاوت ارائه می‌دهد. آنها سعی می‌کنند الگوی دیگری تحت عنوان وابسته‌سازی عناصر زبانی گیبسون^۲ (۱۹۹۸) را بسنجند. براساس نظریه گیبسون وابسته‌سازی عناصر نقش مهمی در ترتیب و توالی سازه‌های زبان فارسی دارد. دبیرمقدم (۲۰۱۲) الگوی رده‌ای برحسب ویژگی‌های ارائه‌شده درایر (۱۹۹۲) ارائه می‌دهد. نتایج دبیرمقدم حاصل داده‌های پرسشنامه‌هاست. از ایرادات پژوهش وی شرایط آزمایشگاهی تولید جملات است که می‌تواند به نتایجی متفاوت با داده‌های زبانی گفتاری منجر شود.

شریفی (۱۳۸۳) به مطالعه آرایش واژه‌های سه عنصر اصلی جمله فاعل، مفعول و فعل در فارسی معیار معاصر پرداخته‌است. وی به پیروی از دبیرمقدم (۲۰۱۲) با پژوهش پرسش‌نامه‌ای الگوی رده‌ای از زبان فارسی معیار به دست داده که نتایج آن همانند یافته‌های دبیرمقدم است. در سایر زبان‌های ایرانی یوسفیان (۱۳۸۳) زبان بلوچی را در رده‌ای مشابه رده فارسی معیار قرار داده‌است. صفایی اصل (۱۳۹۴) آرایش واژگان در گونه معیار زبان آذربایجانی را دارای همبستگی فراوان با زبان‌های فعل‌پایانی می‌داند. چهارسوقی امین (۱۳۹۵) رده زبان گیلکی بیه‌پسی را جزء زبان‌های فعل‌پایانی قوی قلمداد کرده درحالی‌که زبان فارسی معیار را پژوهشگران پیشین زبانی فعل‌میانی گزارش کرده‌اند. رضایی و خیرخواه (۱۳۹۵) گویش لری بویراحمدی را از منظر رده‌شناختی مشابه فارسی معیار می‌دانند و گفته‌اند تفاوت زیادی بین این دو گونه زبانی از لحاظ رده‌ای وجود ندارد.

1. P. Samvelian
2. E. Gibson

در داده‌های گفتاری باید توجه کرد که پرسش‌نامه به‌تنهایی برای به دست دادن داده‌های طبیعی زندگی روزمره مردم کافی نیست. در چنین پژوهش‌هایی نیاز به داده‌های کمی براساس مطالعه تعداد مناسب و قابل توجیهی از عناصر زبانی و داده‌های کیفی براساس در نظر گرفتن ویژگی‌های شخصی و اجتماعی گویشور است تا تناوب‌های مختلف در زبان و گفتار سخنوران ردیابی و کشف گردد. در مطالعه حاضر از روش مختلط کمی و کیفی برای رسیدن به هدف نهایی، یعنی مطالعه چینش و ترتیب سازه‌های زبانی استفاده شده‌است، برای مثال در مرحله اول از ضبط گفتار آزاد گویشور با مضمون سخن و نطقی بدون چارچوب و طبیعی و برای اطمینان از به دست دادن داده‌های لازم از روش پرسشنامه برای مکمل استفاده شد. در گونه گفتاری ارزیاب‌شونده از تمام ابزارهای زبانی خود برای انتقال اطلاعات استفاده می‌کند اما در پرسشنامه تنها به ترجمه برخی جملات که خارج از بافت گفتاری خاصی است جواب می‌دهد، لذا پرسشنامه برای تعمیم جهانی‌های زبان و ارائه نظریه و الگوی زبانی مناسب نیست.

۳- چارچوب نظری

پژوهش حاضر با توجه به چارچوب ارائه‌شده در ایر (۱۹۹۲: ۹۴) با عنوان همبستگی‌های ترتیب واژه گرینبِریگی بنا نهاده شده‌است. براساس این چارچوب ۵ متغیر اصلی، جایگاه مفعول، صفت، حرف اضافه، سایر عناصر زبانی و مضاف و مضاف‌الیه در مطالعه حاضر بررسی شد. الگوها براساس داده‌های میدانی تحلیل شد. از میان مقوله‌های مختلف مواردی مانند ترتیب سازه‌ها و حروف اضافه (پس و پیش‌اضافه)، جایگاه صفت، جایگاه مفعول و وابسته‌های دیگر تحلیل شد. از دیدگاه درایر اگر در یک جفت دستوری دو عنصر x و y با آرایش فعل و مفعول، همبستگی داشته باشند جفت همبستگی^۱ گفته می‌شود. در این جفت همبستگی x هم‌الگو با فعل و y هم‌الگو با مفعول است. برای نمونه زبان‌های فعل‌پایانی به پس‌اضافه‌ای بودن و زبان‌های فعل‌آغازی به پیش‌اضافه‌ای بودن تمایل دارند، بنابراین جفت (حرف‌اضافه-گروه اسمی) یک جفت همبستگی است که حروف اضافه هم‌الگو با فعل (x) و گروه‌های اسمی همراه آن حروف اضافه، هم‌الگو با مفعول (y) هستند. از نظر درایر (۱۹۹۲: ۸۴-۸۵) با توجه به تعداد زیاد ویژگی‌های توالی واژه، تفاوت اساسی میان زبان‌های فعلی-مفعولی (VO) و زبان‌های مفعولی-فعلی (OV) وجود دارد. از نظر وی زبان‌هایی فعل‌آغازین‌اند که در آنها فاعل و مفعول عموماً پس از فعل واقع می‌شوند. این نه تنها زبان‌هایی که به‌طور مشخص ترتیب فعل-فاعل-مفعول یا فعل-مفعول-فاعل دارند، بلکه زبان‌هایی که هر دو توالی را دارند و نیز زبان‌های

1. correlation pair

دارای توالی فعل-فاعل و فعل-مفعول را در بر می گیرد. درایر براساس موارد مذکور تبیین همبستگی‌ها را برای رابطه میان سازه‌های هم‌الگو با فعل و سازه‌های هم‌الگو با مفعول مطرح می‌کند. در نظریه هسته-وابسته^۱ سازه‌های هم‌الگو با فعل، هسته و سازه‌های هم‌الگو با مفعول وابسته تلقی می‌شوند، از این‌رو در زبان‌های فعل‌پایانی هسته پس از وابسته بررسی می‌شود (درایر، ۱۹۹۲: ۸۴-۸۷). در شناسایی این معیار که کدام عنصر هسته و کدام وابسته است تردیدهایی مطرح شد. برای نمونه در ترتیب صفت+موصوف برخی ترتیب وابسته+هسته را و برخی ترتیب هسته+وابسته را بیان می‌کردند. از این‌رو وی جفت‌های غیرهمبسته^۲، جفت‌های همبسته، جفت‌های بحث‌برانگیز^۳ و جفت‌های همبستگی را که فاقد متمم هستند ارائه می‌دهد. درایر در تبیین جفت‌های دستوری فوق نظریه سوی انشعاب^۴ را مطرح می‌کند و سازه‌های هم‌الگو با فعل را مقوله‌های غیرگروهی یا غیرانشعابی و سازه‌های هم‌الگو با مفعول را مقوله‌های گروهی یا انشعابی لحاظ می‌کند. به عبارت دیگر، سازه‌های گروهی سازه‌هایی هستند که با فعل و سازه‌های غیرگروهی سازه‌هایی هستند که با مفعول همسویند و چینش آنها با تغییر جایگاه مفعول تغییر می‌کند. بنابراین در زبان‌های فعل‌آغازین سازه گروهی بعد از سازه غیرگروهی واقع می‌شود. طبق نظریه سوی انشعاب زبان‌ها یا به راست انشعابی یا به چپ انشعابی متمایل هستند (درایر، ۱۹۹۲: ۸۴-۸۹).

۴- روش پژوهش

روش پژوهش توصیفی-تحلیلی است. جامعه آماری ۳۲ تا ۱۰۱ سال است. داده‌ها با مصاحبه و گفت‌وگوی حضوری با ۴۵ نفر و ۴۵ پرسش‌نامه به صورت تصادفی و بدون در نظر گرفتن جنسیت از میان گویشوران بومی بی‌سواد و باسواد که حداقل پدر و پدربزرگ آنان در این منطقه سکونت داشته‌اند و به این گویش سخن می‌گفتند، در قالب ضبط ۶۵ ساعت گفتار آزاد به دست آمد. گویشوران از پروژه مطلع بودند و ضبط صدا با اجازه صورت گرفت. از آنها خواسته شد تا خاطره، داستان یا هر موضوعی را که علاقه دارند کاملاً طبیعی مانند روایتی عامیانه و روزانه بازگو کنند. روش‌شناسی به‌طور کلی بر داده‌های کمی و کیفی متمرکز است تا الگوی مناسبی از ترتیب سازه‌های جمله در لری ممسنی به دست آید. داده‌ها را بین سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۸ پژوهشگری ساکن ممسنی ضبط و سپس با دقت بسیار پیاده‌سازی و

1. head-dependent theory

2. non- correlation pairs

3. controversial pairs

4. branching direction theory

آوانویسی کرد. پرسش‌نامه ۳۳۰ جمله دارد و از وبگاه مؤسسه مکس پلانک لایپزیگ دریافت شد. این پرسشنامه برگرفته از اثر کامری (۱۹۸۱) برای رده‌بندی و مقایسه رده‌های زبان‌های جهان است. دلیل ترکیب پرسشنامه و داده‌های گفتار آزاد این است که در گفتار نمی‌توان تمامی گوناگونی‌های زبان را به دست آورد. در گفتار آزاد از گویشوران خواسته شد که از خاطرات، تاریخ منطقه، آداب و چگونگی معیشت و ... صحبت کنند. علاوه بر مصاحبه برای دقت بیشتر در تهیه داده‌ها از آثار دیگری درباره ضرب‌المثل‌ها، اشعار عامیانه، حکایات، تاریخ، جغرافیا و فرهنگ مردم ممسنی استفاده شد.

۵- یافته‌های پژوهش

با توجه به معیار درایر (۱۹۹۲) مؤلفه‌های رده‌ای در لری ممسنی به قرار زیرند:

۵-۱- نوع حرف‌اضافه‌ای (پس‌اضافه یا پیش‌اضافه)

داده‌ها نشان می‌دهند که بیشتر حروف اضافه در لری ممسنی از نوع پیش‌اضافه‌ای‌اند. بر این اساس لری ممسنی باید زبانی فعل‌آغازی باشد. گذشته از پیش‌اضافه‌های متعدد یک مورد پس‌اضافه در داده‌ها وجود دارد و آن هم پس‌اضافه «را» است که به شکل /a/ به‌صورت واژه‌بست به اسم قبل از خود متصل می‌شود. با در نظر گرفتن پس‌اضافه «را» لری ممسنی را باید زبانی فعل‌پایانی در نظر گرفت. برخی حروف اضافه رایج در این گویش برای نمونه:

جدول ۱- گروه حروف اضافه به دست آمده از داده‌های گردآوری‌شده

حرف‌اضافه	معنا	تعداد	%
Bey	با-همراه	۳۲	۱۹
Va	به-از	۴۳	۲۵
Tey	نزد-پیش	۲۵	۱۵
Si	برای	۱۹	۱۱
Men	درون	۱۵	۹
Bi	بدون	۱۲	۷
Sar	روی	۱۰	۶
Var	کنار-پیش	۵	۳
Hibā	کنار	۲	۱
vadim	به دنبال	۶	۴
تعداد کل		۱۶۹	

در جدول ۱ حرف اضافه بدون در نظر گرفتن جایگاه آنها در ارتباط با فعل و بدون ذکر بسامد آنها آمده است.

مثال (۱) si Ali šum pot-om
واژه‌بست اشم، پخت شام علی برای

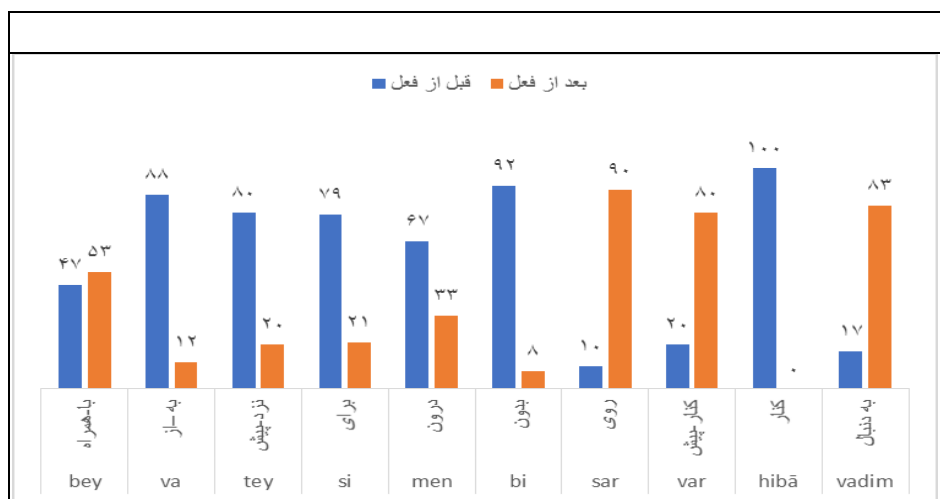
در مثال (۱) حرف اضافه «برای» قبل از وابسته و مفعول به کار رفته است. پس ترتیب سازه حرف اضافه-مفعول غیرمستقیم-فعل است. سایر داده‌های ثبت شده نیز به همین منوال بررسی و تحلیل شده‌اند. جایگاه حرف اضافه و وابسته در جدول (۲) به ترتیب زیر است:

جدول ۲- جایگاه حروف اضافه در جملات دارای مفعول مستقیم

حرف اضافه	معنا	قبل از فعل	%	بعد از فعل	%	تعداد کل
bey	با-همراه	۱۵	۴۷	۱۷	۵۳	۳۲
va	به -از	۳۶	۸۸	۷	۱۲	۴۳
tey	نزد-پیش	۲۰	۸۰	۵	۲۰	۲۵
si	برای	۱۵	۷۹	۴	۲۱	۱۹
men	درون	۱۰	۶۷	۵	۳۳	۱۵
bi	بدون	۱۱	۹۲	۱	۸	۱۲
sar	روی	۱	۱۰	۹	۹۰	۱۰
var	کنار-پیش	۱	۲۰	۴	۸۰	۵
hibā	کنار	۲	۱۰۰	۰	۰	۲
vadim	به دنبال	۱	۱۷	۵	۸۳	۶

جدول (۲) تنها حروف اضافه مستندشده از جملات متعدی را نشان می‌دهد که دارای مفعول مستقیم بوده‌اند. پیش و پس اضافه و جایگاه آنها قبل و بعد فعل به این دلیل مطرح شده‌اند که در الگوی درایر توالی وابسته‌ها با فعل در نظر گرفته شده نه عناصر زبانی دیگر مانند اسمی که با حروف اضافه نشانه می‌گیرد. به همین شکل حروف اضافه و اسم نشان‌دارشده با هم گروه حرف اضافه‌ای در نظر گرفته شده و جایگاه گروه حرف اضافه‌ای با فعل سنجیده شده است. فعل هسته اصلی بررسی مطالعات رده‌شناسی بوده و به همین دلیل تفاوت‌های رده‌ای از روی این هسته تعیین شده‌اند.

این جدول نشان می‌دهد که بیشتر پیش‌افزافه‌ها در لری ممسنی در جایگاه نخست و آغازین در جمله و قبل از فعل است. در کنار جایگاه آغازین در جمله، حروف پیش‌افزافه در جایگاه بعد از فعل هم قرار می‌گیرند و این یک ویژگی شاخص در لری ممسنی است که آن را به لحاظ رده‌شناسی متمایز کرده‌است. به‌علاوه حضور برخی از پیش‌افزافه‌ها در جایگاه پایانی و بعد از فعل به دلیل اینکه از این طریق رده زبانی تعیین می‌شود بسیار اهمیت دارد. حروف پیش‌افزافه واژگانی از آن جمله هستند که جایگاه رخدادی آنها بعد از فعل است مانند کنار، سر، پشت و ... بیشتر موارد رخداد چنین حروفی در جایگاه بعد از فعل مربوط به حروف اضافه واژگانی به لحاظ هجایی هستند و این همسو با یافته‌های هاوکی‌نژ (۱۹۹۴) درخصوص پساسازی جایگاه عناصر سنگین است. چنین تداخل ترتیب سازه‌های لری ممسنی نشان از ترکیب رده این زبان است. نمودار (۱) تفاوت‌های ترتیب سازه‌ای حروف اضافه را در ممسنی نشان می‌دهد:



نمودار ۱- برجسته‌سازی تصویری جایگاه حروف اضافه در لری ممسنی

یکی از حروف اضافه که رخداد بسیار بالایی در جملات لری ممسنی داشته حرف اضافه «به» است که دارای سه تکواژگونه /be/، /va/ و /a/ است؛ الف) اگر بعد از این حرف اضافه ضمائر متصل و اسم به کار رود از تکواژگونه /va/ استفاده می‌شود؛ یعنی این تکواژگونه قبل از اسم قرار می‌گیرد. ب) برای سوگند خوردن و درود فرستادن از /be/ استفاده می‌شود. ج) علاوه بر /va/ تکواژگونه /a/ برای مفعول غیرصریح به اسم پیش از خود می‌چسبد، لذا آن را

واژه‌بست در نظر می‌گیریم. این تکواژگونه $/a/$ به صورت حروف اضافه در معنای «به»، «از» و «را» مفعولی بعد از اسم به صورت واژه‌بست قرار می‌گیرد. به مثال (۲) توجه کنید:

got-om (۲) bow-t=a

واژه‌بست ۱ش‌م-گفت حرف اضافی-واژه‌بست مالکیت ۲ش‌م-پدر

«به پدرت گفتم»

در مثال حرف اضافه $/a/$ معادل «به» در فارسی معیار به شکل واژه‌بست به کار رفته و این در تضاد کامل با فارسی معیار است. برخی زبان‌های ایرانی مانند کردی، شوشتری، هندیجانی و ... چنین ویژگی‌ای دارند. مثال امکان اتصال واژه‌بست $/a/$ را به «پدر» نشان می‌دهد. رخداد حرف اضافه «به» و واژه‌بست $/a/$ به شکل زیر است:

جدول ۳- جایگاه گروه حروف اضافه $/va/$ و $/a/$ معادل «به» در جملات متعدی و لازم

حرف اضافه $/a/$		حرف اضافه $/va/$		
بعد از فعل	قبل از فعل	بعد از فعل	قبل از فعل	
۴	۹	۱۶۷	۱۵	
۳۱	۶۹	۹۲	۸	%
۱۳		۱۸۲		تعداد کل



نمودار ۲- جایگاه حروف اضافه $/va/$ و $/a/$ معادل «به» در جملات متعدی و لازم

جدول (۳) توزیع گروه حرف اضافه‌ای شامل پس و پیش اضافه را در ارتباط با فعل در جملات لازم و متعدی نشان می‌دهد. پس و پیش اضافه تنها در ارتباط با اسمی که نشان‌دار شده مشخص می‌شود و جایگاه بعد و قبل فعل اشاره به چینش تمامی گروه حرف اضافه‌ای دارد. جملات لازم و متعدی به این دلیل تفکیک شده‌اند تا بتوان مشخص کرد که آیا حضور سایر عناصر زبانی تداخلی در ترتیب سازه‌های گروه حرف اضافه خواهد داشت یا نه تا بتوان

آن را با توضیحات تکمیلی هاوکینز مبنی بر قرار گرفتن عناصر زبانی سنگین بعد فعل و عناصر سبک قبل از فعل توجیه کرد. این جدول نشان می‌دهد که حرف اضافه مستقل با گروه حرف اضافه بیشتر در جایگاه قبل از فعل قرار دارد و همچنین واژه‌بست /a/ که به فعل چسبیده دیگر جزء گروه اضافه‌ای مرتبط با اسم نیست بلکه بخشی از عناصر و اجزای فعل در نظر گرفته شده‌است. از همین رو حرف اضافه مستقل میزان انعطاف بیشتری در خصوص چینشی گروه اضافه نشان می‌دهد و موارد قبل بسامد بالایی را نشان می‌دهند اما حرف اضافه چسبان انعطاف کمتری نشان می‌دهد و اسم نشان‌دار شده باید در جایگاه بعد از فعل پدیدار شود. از نکات بسیار متمایز دیگر در این جدول رخداد بسیار بالای حرف اضافه دستوری /va/ معادل «به» در جایگاه بعد از فعل (92%) و قبل از اسم است. چنین بسامدی در موقعیت بعد از فعل بسیار نادر و ویژه است. اهمیت این ویژگی آن است که براساس الگوی درایر پیش‌بینی می‌شود که حروف پس‌اضافه در جایگاه بعد از فعل و حروف پیش‌اضافه در جایگاه قبل از فعل قرار گیرند. در خصوص چنین جایگاهی لری ممسنی هر دو جایگاه را برای حروف پیش‌اضافه نشان می‌دهد و حتی بسامد بسیار بالای آن در جایگاه بعد از فعل حاکی از آن است که از لحاظ رده‌ای در دسته‌بندی درایر نمی‌گنجد:

مثال (۳)	dâ	nâhâr	ali	va	(الف)
	۳ش‌م محذوف-داد	ناهار	علی	به	
	ali	va	dâ	nâhâr	(ب)
	علی	به	۳ش‌م	ناهار	
					محذوف-داد

«به علی ناهار داد.»

در خصوص حرف اضافه /a/ شکل دیگر حرف اضافه «به» تعداد نادر اتفاق افتاده که بیشتر واژه‌بست‌هایی هستند که به اسم چسبیده‌اند و در جایگاه قبل از فعل قرار می‌گیرند. واژه‌بست /a/ معنای دومی هم می‌تواند داشته باشد. علاوه بر معنای «به» که در داده‌های این مطالعه یافت شده‌اند، باید اشاره کرد که این واژه‌بست‌ها به معنای «را» نیز به کار برده می‌شوند و همیشه به صورت واژه‌بستی به پس از مفعول متصل می‌شوند، در صورتی که مفعول به واکه ختم شود، یک همخوان میانجی /n/ بین واژه مفعول و نشانه مفعولی قرار می‌گیرد. چنین مواردی نیز در داده‌ها موجود است لذا تنها واژه‌بست‌هایی در جدول بالا مطرح شده‌اند که نقش معادلی «به» دارند.

۵-۲- توالی هسته اسمی و بند موصولی

در لری ممسنی در جمله‌های مرکب، هسته اسمی قبل از بند موصولی ظاهر می‌شود. برای سنجش بسامد این ترتیب سازه‌ای نتایج در جدول ۴ خلاصه شده‌اند. داده و بسامد رخداد مستخرج از داده‌های میدانی نویسنده است.

asp-i	ke	tey-š	bi-n-a	ešnaxt-om	مثال (۴)
واژه‌بست نکره- اسب	که	ض ۳م-پیش	واژه‌بست مفعولی-بودن	واژه‌بست ۱ش‌م- شناخت	
			مضارع		
			«اسبی که پیشش بود را می‌شناختم.»		

داده‌های پژوهش درخصوص جایگاه هسته اسمی و بند موصولی نتایج زیر را نشان می‌دهد:

جدول ۴- جایگاه و توزیع هسته اسمی و بند موصولی در ترتیب سازه‌های لری ممسنی (بسامدها مستخرج از داده‌های میدانی نویسنده)

تعداد کل	بعد از فعل		قبل از فعل		
	%	تعداد	%	تعداد	
۲۳۴	۲	۴	۹۸	۲۳۰	مفعول مستقیم
۱۸۲	۷۳	۱۳۲	۲۷	۵۰	مفعول غیرمستقیم
۱۸۹	۹۹	۱۸۷	۱	۲	بند موصولی وابسته
۸۶	۹۹	۸۵	۱	۱	بند غیرموصولی

■ قبل از فعل ■ بعد از فعل

Structure	Before Connector (Red)	After Connector (Blue)
بند غیر موصولی	۱	۹۹
بند موصولی وابسته	۱	۹۹
مفعول غیرمستقیم	۲۷	۷۳
مفعول مستقیم	۲	۹۸

نمودار ۳- جایگاه و توزیع هسته اسمی و بند موصولی در ترتیب سازه‌های لری ممسنی

جدول (۴) پراکندگی عناصر مختلف زبانی مانند مفعول مستقیم و غیرمستقیم و بند موصولی وابسته و غیروابسته را در جایگاه مرتبط با فعل نشان می‌دهد. داده‌ها شامل جملات

لازم و متعدی هستند. نتایج و ارقام نشان می‌دهد که مفعول مستقیم به‌صورت بارزی در جایگاه قبل از فعل و مفعول غیرمستقیم در جایگاه بعد از فعل قرار دارد. جایگاه مفعول در ترتیب سازه‌ای بند موصولی وابسته و غیروابسته نقش دارد و محرک جایگزینی این سازه‌ها در جمله هستند. در ۹۹ درصد مواقع بند موصولی بعد از فعل واقع می‌شود. داده‌ها و بسامدها در این جدول نشان می‌دهند که عناصر نشان‌دار شده با حرف اضافه نسبت به عناصر نشان‌دار نشده بسامد بالاتری دارند که در جایگاه بعد از فعل ظاهر شوند. این نشان می‌دهد که گروه‌های حرف‌افزای از گروه‌های اسمی بدون حرف اضافه سنگین‌تر هستند و بر نظریهٔ هاوکینز (۱۹۹۴: ۳۱۷) گرایش بیشتری وجود دارد که عناصر سنگین در جایگاه بعد از فعل قرار گیرند. وجود بسامد بالای عناصر زبانی در جایگاه فعل نشان می‌دهد که لری ممسنی زبان فعل‌آغازین است. مواردی که دارای بسامد پایین هستند و در جایگاه قبل از فعل قرار گرفته‌اند نشان می‌دهد که این جایگاه نشان‌دار است.

۵-۳- توالی مضاف و مضاف‌الیه

در لری ممسنی، مضاف قبل از مضاف‌الیه ظاهر می‌شود. مضاف و مضاف‌الیه در گونهٔ فوق هم با کسرهٔ اضافه و هم بدون آن بیان می‌شود. حذف کسرهٔ اضافه فرایندی ناگزیر در زبان است. در اصل قاعدهٔ زبانی در مسیری می‌رود که حذف جزء اولویت‌های آن برای صرفه‌جویی در گفتار و نوشتار است. میان مضاف و مضاف‌الیه واژه‌بست /e/ که رابطهٔ اضافه برقرار می‌کند نیز وجود دارد (نک مقاله هیگ^۱، ۲۰۱۱: ۲۶۳-۳۹۰). نشانهٔ اضافه زمانی که مضاف به واکه ختم شود به‌صورت همخوان میانجی /y/ به اسم می‌پیوندد. به مثال شماره ۵ توجه کنید:

مثال (۵) behun-(e) melā Reza sot

۳ش م - سوخت ملارضا واژه‌بست کسره اضافی - چادر

«چادر ملارضا سوخت.»

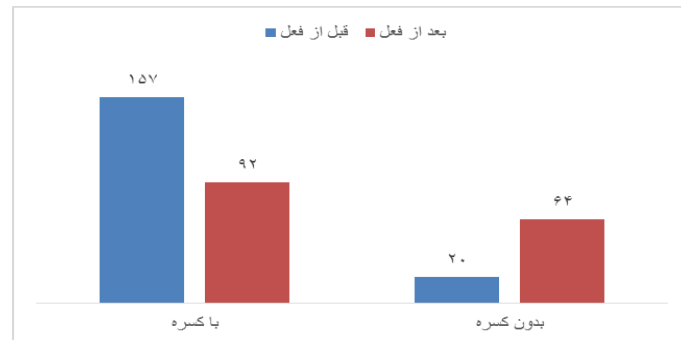
در این مثال چادر ملارضا می‌تواند با کسرهٔ اضافه باشد یا بدون آن. هر دو حالت درست و در گفتار رایج است.

مثال (۶) hojre-y Mataqi dir bi

۳ش م - بود دور محمدتقی واج میانجی - مغازه

«مغازهٔ محمدتقی دور بود.»

بررسی‌های آماری نشان می‌دهد که توالی مذکور ۱۰۰٪ است و لری ممسنی هیچ تنوعی در این خصوص ندارد. نمودار (۴) تمایز بارز میان دو نوع مضاف و مضاف‌الیه با کسره و بدون کسره اضافه را نشان می‌دهد، هر دو حالت در لری ممسنی وجود دارد (نک مثال ۵).



نمودار ۴- جایگاه و توزیع مضاف و مضاف‌الیه با کسره و بدون کسره اضافه در لری ممسنی

۵-۴- توالی صفت و مبنای مقایسه

در لری ممسنی، هر دو آرایش صفت+ مبنای مقایسه و هم آرایش مبنای مقایسه+ صفت رایج است. صفت تفضیلی با اضافه کردن /-tar/ به صفت مطلق ساخته می‌شود. حرف اضافه «از» به صورت دو تکواژگونه /va/ به صورت پیش‌اضافه و /a/ به صورت پس‌اضافه کاربرد دارد. حرف اضافه هم قبل و هم بعد از متمم صفت برتر می‌تواند واقع شود.

مثال (۷) biy-en zelāltar a ow
 ۳ش-ج-بود آب از شفافتر
 «زلال‌تر از آب بودند.»

مثال (۸) biy-en va ow zelāltar
 ۳ش-ج-بود شفافتر آب از
 «از آب زلال‌تر بودند.»

برای ساخت صفات عالی در لری ممسنی از چند روش استفاده می‌شود که محدود به یک تکواژ خاص نیست. لری ممسنی از سه روش فوق جهت نشان دادن صفت عالی بهره می‌گیرد: الف) متمم صفت تفضیلی زمانی که اسم جمع، ضمیر نامشخص، به همراه اسم مفرد و یا اسم جمع بیاید در معنای صفت عالی است:

مثال (۹) bi-Ø ve va hama xordelutar

۳ش م-بود کوچیک‌تر همه از او
«او از همه کوچک‌تر بود.»

ب) صفت عالی با اضافه کردن وند (tarin-) به همراه ضمیر اشاره جمع:

مثال (۱۰) bi-Ø Zeynab malustarin un-gal

۳ش م-بود علامت جمع-آن زیباترین زینب
«زینب قشنگ‌ترین آنها بود.»

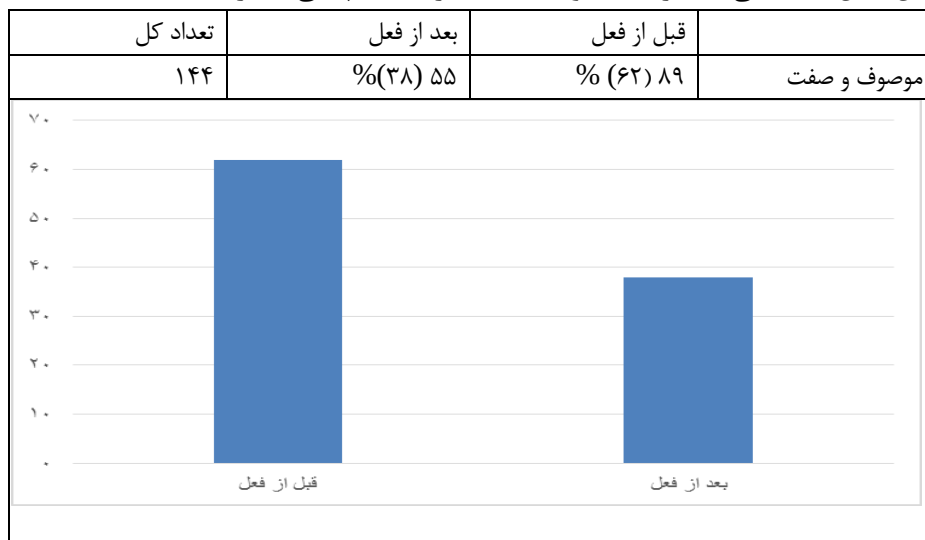
ج) از فرایند تکرار جهت ساخت صفت عالی نیز در لری ممسنی استفاده می‌گردد؛ یعنی صفت

مطلق دو بار بعد از اسم تکرار می‌گردد:

مثال (۱۱) bi-Ø Sorāb xub xub un-gal

واژه‌بست ۳ش م-بود علامت جمع-آن خوب خوب سهراب
«سهراب بهترین آنها بود.»

درخصوص این مؤلفه نیز برخلاف حروف اضافه و تناوب جایگاهی عناصر نحوی، هیچ رده متفاوتی ثبت نشد. لذا لری ممسنی در این خصوص دارای ویژگی‌های زبانی فعل‌پایانی است به این دلیل که تمامی عناصر مضاف و مضاف‌الیه در جایگاه پایانی ظاهر شدند.



نمودار ۵- توزیع پراکندگی موصوف و صفت در جایگاه‌های مختلف جمله

نمودار (۵) نشان می‌دهد با اینکه در لری ممسنی صفت و موصوف در جایگاه بعد از فعل هم ظاهر می‌شوند اما بسامد استفاده از صفت و موصوف قبل از فعل بیشتر است. با توجه به الگوی درایر فرضیه این است که ما شاهد رخداد چنین عناصری در جایگاه قبل از فعل باشیم و نمودار ۵ چنین فرضیه‌ای را ثابت می‌کند. در این نمودار جایگاه موصوف و صفت با بسامد بالایی قبل از فعل قرار دارد. همچنین تعداد قابل توجهی نیز در جایگاه بعد از فعل قرار دارند که خارج از موضوع این مقاله است.

۵-۵- توالی فعل و قید حالت

قید حالت در لری ممسنی در جایگاه‌ها و ترتیب‌های مختلفی از جمله قبل و بعد از فعل قرار می‌گیرد. نمونه‌هایی از پراکندگی جایگاه قید حالت در جمله در نمونه‌های ذیل مشهود است.

مثال (۱۲) bi-Ø gerivesa hemar zan-aku

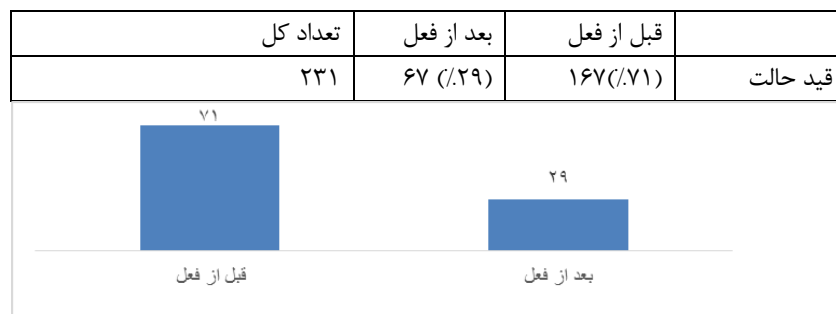
۳ش-م بود گریه-گذشته کامل به آرامی حرف تعریف-زن
«زن به آرامی گریه کرده بود.»

مثال (۱۳) ra-Ø huna va yavāš

۳ش-م رفت خانه آرام به
«آهسته از خانه رفت.»

مثال (۱۴) be-xar-it iṣā yavāš yavāš i-xar-om

۲ش-م خور-حرف امر شما یواش یواش واژه‌بست ۱ش-م خور-استمرار
«می‌خورم یواش یواش، شما بخورید.»



نمودار ۶- توزیع پراکندگی قید حالت در جایگاه‌های مختلف جمله

نمودار شماره (۶) نشان می‌دهد که بیشترین تعداد جایگاه قید حالت مربوط به جایگاه قبل از فعل و ۲۹٪ نیز در جایگاه بعد از فعل است. نکته‌ی حائز اهمیت این است که جایگاه قبل از فعل مشابه یافته‌های پیشین درخصوص فارسی معیار است درحالی‌که ۲۹٪ در مطالعات پیشین در فارسی معیار گزارش نشده‌است. چنین حالتی در گویش‌ها و زبان‌های مجاور نیز یافت شده اما در لری ممسنی بسامد فراوانی دارد. مروری کلی بر داده‌های درزبانی نشان می‌دهد که بیشتر افراد مسن‌تر چنین توالی زبانی را نشان می‌دهند.

۶- بحث و نتیجه‌گیری

هدف مطالعه حاضر بررسی رده‌ای لری ممسنی و تشخیص جایگاه آن در زبان‌های جهان است. چارچوب نظری برگرفته از درایر (۱۹۹۲) بود. براساس نظریه جهانی گرینبرگ (۱۹۶۳) زبان‌های جهان دارای سه ترتیب واژه‌ای فعل پایانی، فعل میانی و فعل آغازین هستند. درایر (۱۹۹۲) در مطالعه خود با تعیین مؤلفه‌هایی برگرفته از مؤلفه‌های گرینبرگ رده‌ای جدید را ارائه می‌دهد که شامل فعل پایانی و فعل آغازین است. عوامل مختلف زبانی در اثر درایر (۱۹۹۲) از جمله توالی حروف اضافه و فعل، عناصر نحوی و جایگاه آنها در جمله مطرح شده‌اند که در مطالعه حاضر بررسی شدند. به‌طور کلی توصیف رده‌شناختی ترتیب واژه در لری ممسنی، از شاخه‌های لری جنوبی غربی در استان فارس، از نظر مؤلفه‌های بیست و چهارگانه درایر (۱۹۹۲) نشان می‌دهد که لری ممسنی به لحاظ رده‌شناختی جزء کدام یک از زبان‌های فعل پایانی یا فعل آغازی لحاظ می‌گردد.

در بیست و چهار مؤلفه درایر، رده‌های زبانی به دو دسته تقسیم شده‌اند (درایر، ۱۹۹۲: ۹۶). داده‌های به‌دست آمده از لری ممسنی که برای تمامی مقوله‌های مورد نظر بالا ارزیابی و سنجیده شده‌اند نشان می‌دهد که این گونه زبانی نمی‌تواند در یکی از رده‌های زبانی قرار گیرد، بلکه در رده‌ای ترکیبی قرار دارد. برحسب یک مؤلفه درجه رده‌ای زبانی در این گونه نیز تغییرات بارزی نشان می‌دهد. برای مثال رده زبانی براساس مؤلفه حرف اضافه‌ای تنوع بسیار زیادی در این گونه دارد. هم پس‌اضافه و هم پیش‌اضافه در این زبان به کار می‌رود. تعداد پیش‌اضافه‌ها نسبت به پس‌اضافه‌ها بسیار بیشتر است و براساس مؤلفه پیش‌اضافه این زبان باید فعل آغازین تلقی شود. اما با وجود پیش‌اضافه‌ها، این حروف اضافه می‌توانند قبل از فعل و بعد از فعل در هر جای جمله قرار بگیرند. چنین متغیری در تناقض با دسته‌بندی رده‌ای درایر

است به این دلیل که زبان فعل‌آغازین باید به صورت غالب دارای پیش‌اضافه، و جایگاه پیش‌اضافه نیز باید بعد از فعل باشد. در خصوص مؤلفه‌های دیگر، جایگاه بند موصولی نیز به همین شکل تنوع زیادی نشان می‌دهد ولی به صورت غالب جایگاه آنها در موقعیت بعد از فعل است. سایر مؤلفه‌های درایر به صورت غالب در لری ممسنی در موقعیت ثابت تری هستند. در یافته‌های آماری از تمامی مؤلفه‌ها لری ممسنی را می‌توان در رده‌ای سوم یعنی فعل‌میانی قرار داد چون تمایل زبانی بیشتر در این جایگاه است. همچنین شباهت‌های قابل توجهی با فارسی معیار از نظر مشخصه‌های رده‌شناختی در ترتیب واژه هم در گروه زبان‌های اروپا-آسیا و هم در گروه زبان‌های جهان دارد. تفاوت اساسی در این زمینه در خصوص حروف اضافه و عناصر نحوی و توالی قید حالت و فعل است که تفاوت‌هایی با فارسی معیار و سایر داده‌های رده‌ای جهانی نشان می‌دهد. برخی از حروف اضافه در لری ممسنی دارای تکواژگونه‌های هستند که هم قبل و هم بعد از اسم واقع می‌شوند و همچنین گروه حرف اضافه در مواردی قبل از فعل و در مواردی بعد از فعل واقع می‌شوند. قید حالت در لری ممسنی هم قبل و هم بعد از فعل واقع می‌شود که مغایر با فارسی معیار است. در خصوص برخی عناصر نحوی نتایج نشان‌دهنده مسیر جدای این گونه زبانی به لحاظ رده‌ای از فارسی معیار و بسیاری از زبان‌های مطرح‌شده در رده‌شناسی زبان است.

از نظر رده‌شناسی، لری ممسنی نسبت به فارسی معیار به رده فعل‌میانی تمایل بیشتری دارد. از آنجاکه لری ممسنی مانند دیگر زبان‌های ایرانی نو در مؤلفه‌های توالی حرف اضافه، هسته اسمی و بند موصولی، مضاف و مضاف‌الیه و توالی موصوف و صفت در زبان‌های اروپا-آسیا و زبان‌های جهان، قید حالت چپ انشعابی و هم راست انشعابی است همانند سایر زبان‌های ایرانی نو از نظر مؤلفه‌های رده‌شناسی وضعیتی با رده بینابین (آمیخته) در حد میان زبان‌های رده فعل‌میانی قوی و زبان‌های فعل‌پایانی قوی دارد.

پی‌نوشت

1. <https://www.eva.mpg.de/lingua/tools-at-lingboard/questionnaires.php>
2. درایر الگویی برای رفع ابهام برای زبانی که ویژگی‌های فعل آغازی و پایانی است ندارد و تنها به ذکر ویژگی‌های رده‌ای فعل آغازین و پایانی اکتفا می‌کند. لری ممسنی مانند فارسی رده‌ای ترکیبی دارد (دبیرمقدم، ۱۳۹۲) و در چارچوب الگوی درایر نمی‌گنجد. برای رده لری ممسنی نک نتیجه‌گیری.

منابع

- چهارسوقی‌امین، ت. ۱۳۹۵. «بررسی رده‌شناختی زبان گیلکی بیه‌پسی براساس مؤلفه‌های ۲۴گانهٔ دراپر». *ادبیات و زبان‌های محلی ایران* ۵(۳): ۵۶-۲۹.
- داوری، ش، کوبی، ب. ۱۳۹۶. «ترتیب وند و واژه‌بست در گویش مازندرانی: رویکرد اصل ارتباط». *زبان‌شناسی گویش‌های ایران*، ۱(۲): ۴۵-۷۵.
- داوری، شادی و گیونشویلی، ه. ۱۳۹۲. «تثبیت ترتیب واژه در فارسی: معیار دست‌وریشدگی»، *مجموعه مقالات نخستین همایش زبان‌ها و گویش‌های ایرانی*. به کوشش: م نغزگوی کهن، تهران: نویسه. ۲۷-۱۴.
- دبیرمقدم، م، ۱۳۹۲. *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، تهران: سمت.
- رضایی، و؛ م. خیرخواه. ۱۳۹۵. «رده‌شناسی ترتیب واژه در گویش لری بویراحمدی». *ادبیات و زبان‌های محلی ایران*، ۵(۴): ۴۱-۵۸.
- رضایی، ع. ۱۳۸۸. *تاریخ، جغرافیا و فرهنگ مردم ممسنی*، فریاد کویر: ممسنی.
- شریفی، ش. ۱۳۸۳. *توصیف و تبیین آرایش واژه‌ها در فارسی معاصر براساس ملاحظات رده‌شناختی*. رسالهٔ دکتری. دانشگاه فردوسی مشهد.
- صفایی اصل، ا. ۱۳۹۴. «رده‌شناسی ترتیب واژه‌ها در زبان آذربایجانی». *پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی*، (۹): ۱۶۳-۱۸۴.
- یوسفیان، پ. ۱۳۸۳. *توصیف رده‌شناختی زبان بلوچی*. رسالهٔ دکتری، دانشگاه اصفهان.
- Comri, B. 1981. *Language universals and Linguistic Typology*. Chicago: University of Chicago Press, 96-108.
- Dabir-Moghdam, M. 2012. *Linguistic Typology: An Iranian perspective*. *Journal of Universal Language*, 13(1), 31-70.
- Dryer, M.S. 1992. The Greenbergian word-order correlations. *Language*, 68, 81-138.
- Faghiri, P. 2016. *La variation de l'ordre des constituants dans le domaine préverbal en persan: approche empirique*. PhD Thesis- 33-45.
- Faghiri, P & Samvelian, P. 2020. Word order preferences and the effect of phrasal length in SOV languages: evidence from sentence production in Persian. *Glossa: a journal of general linguistics*. 29-43.
- Faghiri, P & Samvelian, P & Hemforth, B. 2014, August. Accessibility and Word Order: The Case of Ditransitive Constructions in Persian. In Stefan Muller (ed.) *Proceedings of the 21 st International Conference on Head-Driven Phrase Structure Grammar*, University at Buffalo, 217-237. Stanford, CA: CSSLI Publications-76-84.
- Gibson, E. 1998. Linguistic complexity: Locality of syntactic dependencies. *Cognition*, 68(1), 1-76. [https://doi.org/10.1016/S10-0277\(98\)34-1](https://doi.org/10.1016/S10-0277(98)34-1).

- Greenberg, J. 1963. Some universals of grammar with particular reference to the order of meaningful elements. In J. Greenberg, ed. *Universals of Language*. 73-113. Cambridge, MA-164-182.
- Hawkins, J. A. 1983. *Word order Universals*. Academic Press, New York, London, Sydne. *Lingua*. 191-197, (2-3)70.
- Haig, Geoffrey (2011). "Linker, relativizer, nominalizer, tense-particle: On the Ezafe in West Iranian". In Foong Ha Yap; Karen Grunow-Hårsta; Janick Wrona (eds.). *Nominalization in Asian Languages: Diachronic and typological perspectives*. Amsterdam: John Benjamins Publishing Company. pp. 363–390.
- Hawkins, J. A. 1994. *A performance theory of order and constituency* (Vol. 73). Cambridge University Press-64-82.
- Vennemann, T. 1974. Theoretical Word Order Studies: results and problems. *Paper zur lingistik*, 7, 5-25.

تحلیل نشانگرهای کلامی و سبکی در گفتمان حقوقی دادگاه‌های انقلاب

فرنگیس عباس‌زاده^۱ بهمن گرجیان^۲
الخاص ویسی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۹

چکیده

هدف این تحقیق بررسی تأثیر عوامل کلامی و سبکی گفتمان حقوقی در انحراف از نشانگرهای کلامی و سبکی در دادگاه‌های انقلاب با رویکرد مک منامین است. داده‌های تحقیق، حاصل ۱۵ جلسه ده دقیقه‌ای از دادگاه‌های انقلاب در ده سال اخیر بود که با روش نمونه‌گیری تصادفی منظم انتخاب گردید. داده‌ها به روش آمار توصیفی تجزیه و تحلیل شد و بسامد تغییر و انحراف از این نشانگرها با توجه به الگوهای گفتمانی دادگاه به سه دسته از هنجارهای تجویزی، توصیفی و آماری طبقه‌بندی شد. نتایج نشان داد که کاربرد نشانگرها نقشی تعیین‌کننده در جایگاه فردی و اجتماعی قاضی و متهم ایفا می‌کند. رعایت نکردن الگوهای گفتمانی توصیفی، تجویزی و آماری در متهمان بیشتر از قضاات بود و تفاوت معنی‌داری بین قضاات و متهمان در تغییر کلام معیار در هر سه الگوی گفتمانی وجود داشت، ولی در مقایسه با یکدیگر تفاوتی معنی‌دار در رعایت کلام معیار و انحراف از نشانگرهای کلامی و سبکی مشاهده نشد. انحراف از هنجارها در دو طرف مشاهده محسوسی نداشت. کاربرد این مطالعه از لحاظ زبان‌شناسی حقوقی به روند مؤثر فرایند دادرسی و تشخیص تأثیرگذاری کلام شرکت‌کنندگان در دادرسی کمک می‌کند. نیز یافته‌های این پژوهش در آموزش و تربیت قضاات، وکلا و نمایندگان دادستان نیز مفید است.

واژگان کلیدی: زبان‌شناسی حقوقی، الگوهای گفتمان، نشانگرها، سبک، کلام

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان، ایران.

✉ b.gorjian@iauabadan.ac.ir

۲. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آبادان، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه پیام نور اهواز، ایران.

۱- مقدمه

زبان‌شناسی حقوقی^۱ شاخه‌ای از زبان‌شناسی کاربردی^۲ است که اخیراً جایگاه خود را در بررسی و تجزیه و تحلیل گفتمان حقوقی (قضایی)، اعم از نوشتاری، گفتاری و مؤلفه‌های غیرکلامی به‌عنوان یک ژانر^۳ بازنموده‌است. گفتمان در صورت گفتار، محتوای کلام، انتخاب گونه اجتماعی و چگونگی برجسته کردن اطلاعات در امر ارتباط مهم تلقی می‌شود. رفتار اجتماعی افراد به شرایط فرهنگی، پرورشی و اجتماعی بستگی دارد و همواره الگوی گفتار به‌طور منظم با حضور یک شخص جدید در مکالمه تغییر می‌کند (مک لافین، ۲۰۱۱: ۱۳۸۹). از نظر مک منامین^۴ (۱۱۵: ۲۰۰۲)، الگوهای گفتمان در دادگاه از سه جهت: تجویزی، توصیفی و آماری در نظر گرفته می‌شوند. این الگوها سه نشانگر^۵ دارند که رعایت^۶، تغییر^۷ و انحراف از کلام معیار^۸ را نشان می‌دهند. از منظر الگوهای گفتمان مک منامین، مثلاً در جمله «به دادگاه حقیقت را بگوید»، از لحاظ الگوی تجویزی و رعایت سبک کلام معیار تلقی می‌گردد و از لحاظ الگوی آماری در دادگاه تا ۸۵ یا ۹۰ درصد در کلام قاضی ممکن است بسامد داشته باشد. این جمله اگر تغییر داده شود (حقیقتو بگو!) یا انحراف از کلام معیار داشته باشد (بنال!) در دو دسته نشانگرهای تغییر و انحراف از کلام معیار قرار می‌گیرد. در صورت تغییر جمله، سبک از لحاظ الگوی توصیفی غیررسمی^۹ است. در «بنال!» انحراف از الگوی‌های گفتمانی تجویزی تلقی می‌شود چون غیردستوری و فاقد کلام معیار در محیط دادگاه است و از سویی دیگر انتظار گفتن این واژه از قاضی درصدی پایین (زیر ۵ درصد) دارد.

زبان‌شناسی حقوقی به بررسی روابط کلام و حقوق می‌پردازد و اینکه زبان قانون چه زبانی است و چه ساختاری دارد. ضمناً کشف ساختار آوایی، واژی و معنایی کلام یا نوشتار و تعیین هویت نویسنده و گوینده گفتمان را به عهده دارد، کشف روابط به تشخیص هویت، کپی یا جعل و هرگونه اموری که به زبان مربوط می‌گردد. نشانگرهای کلامی و سبکی روابط بین فردی را تنظیم می‌کند و اکثریت جامعه خود را به آن پایبند می‌داند. این هنجارها به معنی

-
1. Forensic linguistics
 2. Applied Linguistics
 3. Genre
 4. McMenamin
 5. Marker
 6. Standard norm
 7. Changes in standard norm
 8. Deviation from the standard norm
 9. Informal

کاربرد زبان در آداب و سنن اجتماعی، قوانین و مقررات اجتماعی، رسوم اخلاقی و اجتماعی به جهت ایجاد ارتباط کلامی مؤثر با افراد دیگر است (محسنی و رضایی‌نژاد، ۱۳۹۱). الگوهای رفتاری کلامی در محاکم قضایی بار معنایی بیشتری نسبت به محیط‌های زبانی دیگر دارد. این ناشی از مسائل حساس تفهیم اتهام، دفاع مشروع، قبول اتهام یا فرجام‌خواهی است. علم کلام در دادگاه‌ها می‌تواند سرنوشت فرد را تعیین کند و او را در جهت قبول یا رد اتهام سوق دهد. تأثیر نشانگرهای کلامی و سبکی در رعایت هنجارهای کلامی یا انحراف از این اصول موضوع این پژوهش است. موضوع این تحقیق شناسایی گفتمان قضات و متهمان در دادگاه از لحاظ رعایت الگوها و نشانگرهای زبانی از منظر مک منامین است و هدف تحقیق این است که کلام قضات و متهمان را از لحاظ رعایت، تغییر و انحراف از الگوهای تجویزی توصیفی و آماری بررسی کند. مقایسهٔ بسامد این تغییرات و انحرافات می‌تواند ماهیت کاربردی کلام را در روند دادرسی در دادگاه‌های انقلاب نشان دهد.

۲- پیشینهٔ تحقیق

زبان به‌عنوان دستورالعملی برای ساخت معنی، نوعی فرایند وابسته به کلام است. طی فرایندهای زبانی، ساختار زبان تغییر می‌کند. طرز تلقی فرد از کلام براساس تکنیک‌های زبانی یا ساختارهای دستوری و نحوی شکل می‌گیرد. ساختارهای زبانی باعث می‌شود نوعی گفتمان خاص شکل گیرد. زبان با فرارفتن از قواعد حاکم بر زبان هنجار برجسته می‌شود (یول، ۱۳۸۷: ۲۰). رعایت نشانگرهای کلامی و سبکی در گفتمان دادگاه به‌مثابه قدرت عمل می‌کند که همه چیز را به خود جذب می‌کند. از نظر هایمز (۱۹۷۲: ۱۷) در گفتمان مؤثر، توانش ارتباطی^۱ شامل دانش اجتماعی، روان‌شناختی، فرهنگی و زبان‌شناختی می‌شود که بر کاربرد صحیح زبان در جامعه تأثیرگذار است و محدود به دستور زبان نمی‌شود. در این رویکرد گفتار به‌عنوان بخشی از تعاملات اجتماعی است که معنای آن با توجه به پیشینه و متغیرهای اجتماعی مثل سن یا موقعیت اجتماعی مشخص می‌شود. ویژگی‌های گروهی چون سن، جنسیت، محل جغرافیایی، طبقهٔ اجتماعی، بافت و موقعیت ارتباطی، فاصلهٔ اجتماعی (تحصیل، درآمد، شغل) نژاد، قومیت و سبک (بافت اجتماعی) با عوامل غیرزبانی در ارتباط هستند (مدرسی، ۱۳۶۸: ۲۵۲). مفهوم اصلی کلام معیار کاربرد زبانی این است که بتوانیم ساختار کاربرد و نحوهٔ ادای کلام درست را از نادرست تشخیص دهیم. هنجار زبانی به‌طور کامل آموختنی و قابل یادگیری

1. Communicative competence

است، به این معنی که نشانگرهای کلامی و سبکی گفتمان معیار وجود داشته و الگوهای زبانی رعایت شده باشد (مدرسی، ۱۳۶۸).

محسنی و رضایی‌نژاد (۱۳۹۱) بر این باورند که حل و فصل اختلافات در نظام دادگستری تابع اصول و مقرراتی است که به‌عنوان آیین دادرسی شناخته می‌شود. پیشرفت فناوری بر عرصه‌های مختلف زندگی تأثیر نهاده، دادرسی و آیین آن در شرف تأثیرپذیری جدی از این نوآوری‌های فنی است. به نظر محسنی و رضایی‌نژاد (۱۳۹۱) مدیریت بهتر پرونده‌های قضایی با استفاده از تسهیلات فناوری اطلاعات و ارتباطات، اهداف و دستاوردهای اعلام‌شده آن را می‌توان در چند بخش؛ مانند افزایش کیفیت دادرسی، افزایش سرعت دادرسی، ارتقای توان ارزیابی و نظارت قضایی، ارائه خدمات الکترونیک به مردم، اصلاح نظام آماری قوه قضاییه و ایجاد زمینه برنامه‌ریزی و پژوهش خلاصه نمود. زبان‌شناسی حقوقی یکی از این شاخه‌های پژوهشی است که در کنار فناوری و تحقیق می‌تواند کمک بزرگی به کشف هویت نوشتاری و گفتاری یا تأثیرگذاری بیشتر گفتمان در روند فرایند دادگاه داشته باشد.

مظنون در یک نگاه جامعه‌شناسانه فردی است که گمان می‌رود هنجارهای اجتماعی را زیر پا گذاشته و به حقوق دیگران تعرض کرده‌است، اما حق دارد بداند در مرحله تعقیب چه حقوقی دارد و باید به او اطمینان داد که حقوقش در نظام قضایی رعایت می‌شود. درواقع، هدف از آیین دادرسی کیفری، لازمه یافتن حقیقت و تضمین حقوق دفاعی فرد در این مرحله است. از نظر نوروزی (۱۳۸۶)، متهم کردن و تفهیم اتهام یکی از موضوعات مهم آیین دادرسی کیفری است و رعایت قواعد مربوط به آن نشان‌دهنده میزان اهمیت حقوق و آزادی‌های شهروندی در نظام دادرسی است.

یکی از فرایندهای قانونی در کشف حقیقت بازجویی است. بازجویی به جمع‌آوری و اخذ اطلاعات صحیح و قابل اعتماد از راه سؤال کردن و قدرت ارزیابی اطلاعات کسب‌شده، جدا کردن و تشخیص حقیقت از دروغ گفته می‌شود. درواقع، بازجویی عبارت از هنر و فن طرح سؤالات کتبی و قانونی از طرفین دعوی، شهود و مطلعان واقعه، با هدف اخذ اطلاعات صحیح در خصوص وقایع کیفری برای تکمیل دلایل پرونده است. مشخصه‌های کلامی و سبکی در مقوله بازجویی با ساختارهای نحوی، واژگانی، آوایی و معنایی در ارتباط است و به ارزیابی و تحلیل کلام متهمان کمک می‌کند. این مشخصه‌ها در افراد منحصربه‌فرد است، لذا در شناسایی متهم از میان مظنونین بسیار مؤثر است. دستگاه‌های کامپیوتری نظیر صوت‌نگار،

اسکن، پرینتر، اپلیکیشن‌های موبایل، سیستم‌های پیامکی تصویری و صوتی، اسکایپ، وایبر، واتس‌آپ و سایر شیوه‌های ارتباطی در ضبط مکالمات و نوشتارها بسیار اهمیت دارد. بنابراین ضرورت دارد که زبان‌شناس حقوقی از این فناوری‌های جدید مطلع باشد.

هارگی و دیکسون^۱ (۲۰۰۴) معتقدند که در مطالعه و ریشه‌یابی بی‌نظمی‌ها، ناهنجاری‌ها و آسیب و نابسامانی‌های اجتماعی نظیر بیکاری، اعتیاد، فقر، خودکشی، طلاق و ... همراه با علل و شیوه‌های پیش‌گیری و درمان آنها، گفتار می‌تواند از بروز بیشتر جرم و جنایت جلوگیری کند. اگر در جامعه‌ای هنجارها مراعات نشود، کجروی و آسیب رفتاری پدید می‌آید، شخص از هنجارهای مقبول اجتماعی دور می‌گردد، پایبند نبودن به هنجارهای اجتماعی موجب آسیب اجتماعی می‌شود. از سوی دیگر، اگر رفتاری با انتظارات مشترک اعضای جامعه و یا یک گروه یا سازمان اجتماعی سازگار نباشد و بیشتر افراد آن را ناپسند و یا نادرست قلمداد کنند، کجروی اجتماعی تلقی می‌گردد.

گفتمان تجزیه و تحلیل زبان در کاربرد آن است، در این صورت نمی‌تواند منحصر به توصیف صورت‌های زبانی و مستقل از اهداف و کارکردهایی باشد که این صورت‌ها برای پرداختن به آنها در امور انسانی به وجود آمده‌اند (فرکلاف^۲، ۱۳۷۹: ۹). به نظر یول (۱۳۸۷: ۸۳) برای کلام معیار می‌بایست اصول کلی شامل باتدبیر بودن، باگذشت بودن، باحیا بودن و حس همدردی با دیگران شناسایی شوند. گزینش‌های زبانی و صورت‌های زبانی بستگی به روابط قدرت، فاصله اجتماعی و گستاخی یا مؤدب بودن افراد دارد که خود متأثر از مقام و موقعیت گوینده نسبت به شنونده و مخاطب دارد.

از منظر هایمز^۳ (۱۹۷۲: ۵۴)، جامعه گفتاری^۴ جامعه‌ای است که برای رفتار و تفسیر گفتار و حداقل یک گونه زبانی قوانین مشترک دارد. وی ارتباط کلامی را فرایندی می‌داند که بر مبنای دانش ناخودآگاه فرهنگ گویشوران و توانایی برقراری و ارزیابی تعاملات گفتاری ساخته می‌شود. در قوم‌نگاری ارتباط، فرهنگ می‌تواند هم شناختی (آنچه شناخته شده است) باشد و هم اجتماعی (عناصر اجتماعی و فرهنگی که برای انجام رویدادهای ارتباطی موفق با یکدیگر تلفیق می‌شوند). پیشنهاد لرا (۱۹۷۶) این است که هنجار یک مدل است که کاربرد آن اجباری

1. Hargie & Dickson

2. Fairclough

3. Hymes

4. Community

است و بر جامعه زبانی تحمیل می‌شود. مک منامین (۲۰۰۲) بر این باور است که فاصله اجتماعی یا جغرافیایی باعث شکل‌گیری جوامع خرد یا کلان می‌شود و تا گروه هست الگوی گفتمان نیز وجود دارد.

حاتمی و حاتمی (۱۳۹۱) با تأکید بر تأثیر علم و فناوری بر نظام مفهومی از جمله مفهوم خود و هویت در دادرسی و گفتمان حقوقی به این مقوله می‌پردازند که بر اثر گسترش فضای مجازی و پیشرفت در نسل‌های جدید ارتباطات، اشکال جدیدی از روابط و شبکه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و مرزهای هویت فردی و جمعی از بین می‌رود و حتی هویت‌های متفاوتی در فضای مجازی تولید و باز تولید می‌شود. محسنی (۱۳۸۰) درباره رابطه متقابل فناوری و تغییرات اجتماعی معتقد است که تکنولوژی همیشه اولین عامل تغییر اجتماعی است و از آنجاکه تکنولوژی به سرعت متحول می‌شود و تغییر در نهادهای اجتماعی به کندی صورت می‌گیرد، تأخر فرهنگی که نوعی فاصله میان نظام‌های جامعه است پدید خواهد آمد.

از نظر مؤمنی (۱۳۸۹)، گاهی شواهد را شاهد عینی ارائه می‌دهد، یعنی هیأت منصفه و قاضی گفته‌های او را ارزیابی می‌کنند، بنابراین، آنچه شاهد بیان می‌کند صرف نظر از صدق یا کذب بودن دارای ویژگی‌های زبانی است که به لحاظ کمی و کیفی قابلیت بررسی دارد. هنگامی که فردی به عنوان شاهد یا متهم وارد دادگاه، دادرسی یا اداره پلیس می‌شود، به دنبال آن است که نتیجه دلخواه را به دست آورد یا به عبارتی آنچه می‌گوید تأثیرگذار باشد.

۳- چارچوب نظری

این تحقیق گفتمان حقوقی قضات و متهمان را به لحاظ انحراف از الگوهای گفتمان و نشانگرهای کلامی و سبکی بررسی می‌کند و در پی کشف بسامد تغییر یا انحراف در کلام معیار در گفتمان قضات و متهمان در دادگاه‌های انقلاب است. در آرایه چارچوب نظری این پژوهش، از الگوی زبانی مک منامین (۲۰۰۲: ۳۵۰) استفاده شده است. وی سه نمونه الگوی گفتمان؛ تجویزی، توصیفی و آماری را با سه نشانگر؛ کلام معیار، تغییر در کلام معیار و انحراف از کلام معیار، با ذکر مثال معرفی کرده است. هر کدام از این الگوهای گفتمان زیر شاخه‌های مربوط به خود را دارند. برای مثال، جمله «در حال نوشیدن آب هستم.» از لحاظ الگوی گفتمان تجویزی کلام معیار را رعایت کرده، ولی «دارم آب می‌نوشم.» تغییر در ساخت دستوری داده زیرا فاعل حذف و فعل با شناسه فاعلی «م» ادغام شده است. از سویی دیگر،

در نشانگر کلام معیار برای آب از فعل نوشیدن به جای خوردن استفاده می‌شود. در نشانگر انحراف از کلام معیار جمله «می‌خورم آب!» به لحاظ دستوری و محل قرار گرفتن مفعول دارای انحراف ساختاری است و بسامد بسیار کمی در گفتمان زبان فارسی دارد. برای روشن شدن بیشتر، در جدول ۱ این مثال‌ها به معادل‌های فارسی ترجمه شده‌است.

جدول ۱- الگوی‌های گفتمانی در زبان انگلیسی و معادل آن در زبان فارسی (مک منامین، ۲۰۰۲)

Types of Norm (نوع معیار)	The Norm (نشانگر کلام معیار)	Variation within the Norm (نشانگر تغییر در کلام معیار)	Deviation from the Norm (نشانگر انحراف از کلام معیار)
1. Prescriptive Norm (الگوی تجویزی گفتمان)			
A. Grammatically Correct (صحیح به لحاظ دستوری)	I am drinking water now. (در حال نوشیدن آب هستم.)	I'm drinking water now. (دارم آب می‌خورم!)	I be drinkin' now. (می‌خورم آب!)
B. Socially Appropriate (قابل قبول به لحاظ اجتماعی)	Could you pass the salt, please? (می‌توانم خواهش کنم آن نمک را بدهید.)	Can you pass the salt? (میشه نمک را دید؟)	Pass the salt! (نمک بده!)
2. Descriptive Norm (الگوی توصیفی گفتمان)			
English Dialect (گویش انگلیسی)	I am Ali. (من علی هستم.)	I'm Ali. (من علیم.)	Ali is me! (علیم!)
B. Choice of Variety: Teenage (تنوع زبانی: نوجوانان)	It is delicious. (این خوشمزه است!)	Delicious! (خوشمزه‌س!)	Yummy! (چسید!)
C. Class: teenage (طبقه: نوجوان)	I am hungry. (من گرسنه هستم.)	I'm starving. (گرسنم!)	Belly is empty! (گشتمه!)
D. Regional: U.S. dialects (منطقه ای: گویشهای آمریکایی)	She is cute. (او زیبا است.)	She's beautiful. (او خوشگل!)	"She's cute! (او خوشگل!)
E. Situational: Places (موقعیتی: مکان‌ها)	"Where is the bank?" (بانک کجا قرار دارد؟)	"Where's the the bank?" (بانک کجاس؟)	"Where the bank?" (بانک کو؟)
3. Quantitative Norm (الگوی آماری گفتمان)			
How often forms are used? (بسامد صورتهای دستوری معیار)	You, my friends. (e.g., 10%) (شما دوستان.)	You, guys! (e.g., 80%) (هی بچه‌ها!)	Folks! (e.g., 10%) (رفقا!)

جدول ۱ چارچوب نظری پژوهش را نشان می‌دهد و مثال‌های ارائه‌شده به زبان فارسی و انگلیسی ابعاد الگوهای گفتمان و نشانگرهای آنها را در سه مقوله الگوهای گفتمانی تجویزی، توصیفی و آماری و سه نشانگر رعایت کلام معیار، تغییر در کلام معیار و انحراف از کلام معیار نمایش می‌دهد. مثال‌ها را نگارندگان مقاله ترجمه کرده‌اند تا در زبان فارسی بتوان از این مدل گفتمانی استفاده کرد. این پژوهش به دنبال یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیر است:

۱- تا چه میزان بسامد نشانگرهای رعایت کلام معیار، تغییر در کلام معیار و انحراف از کلام معیار در الگوهای گفتمانی تجویزی، توصیفی و آماری بین قضات و متهمان تفاوت دارد؟

۲- آیا میزان استفاده از نشانگرهای توصیفی کلامی و سبکی در اعمال قدرت بین قضات و متهمان تفاوت دارد؟

برای بررسی عوامل کلامی گفتمان حقوقی قضات و متهمان و دلایل انحراف از کلام معیار در الگوهای گفتمانی، این فرضیه‌ها مطرح می‌گردند:

- (الف) در گفتمان قاضی و متهم، بسامد انحراف از هنجارهای زبانی از لحاظ آماری، تجویزی و توصیفی متفاوت نیست.
- (ب) هویت قضات و متهمان از لحاظ مؤلفه‌های کاربردی زبان و قدرت یکسان نیست.

۴- روش پژوهش

۴-۱- داده‌ها

نوع تحقیق حاضر کاربردی و روش تحقیق تحلیلی-توصیفی است و داده‌های جامعه آماری ۴۵ جلسه از دادگاه‌های انقلاب است که صدا و سیما در دادگاه‌های علنی ضبط کرده‌است. ۱۵ جلسه ۱۰ دقیقه‌ای از میان فیلم‌های جلسات دادگاه به‌صورت نمونه‌گیری تصادفی منظم انتخاب و نوشته شد؛ دادگاه‌هایی نظیر دادگاه اکبر طبری (معاون اجرایی سابق حوزه ریاست قوه قضاییه به جرم دریافت رشوه)، فاضل خداداد (مجرم اقتصادی و اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومان)، غلامحسین کرباسچی (شهردار سابق تهران به جرم اختلاس)، بابک زنجانی (اختلاس) و ... برای روایی در شناسایی و تحلیل انواع الگوهای گفتمان و نشانگرهای کلامی و سبکی جملات قضات و متهمان، دو زبان‌شناس جملات را با فایل تصویری و با روایی ۹۵ درصد مطابقت نمودند. بر طریقه پیاده‌سازی و شناسایی الگوهای گفتمان و نشانگرهای کلامی و سبکی در جملات توافق شد. از بین قضات ۲۲۳۰ و از بین متهمان ۲۲۷۰ جمله تحلیل گردید. سپس بسامد داده‌ها در جدول ۲ براساس الگوی گفتمان مک منامین (۲۰۰۲) دسته‌بندی شد.

۵- یافته‌ها

بسامد داده‌های تحقیق در الگوهای گفتمان و نشانگرهای کلامی و سبکی متهمان و قضات شمارش شد. جمع کل معیارها به صورت درصد در سه نشانگر رعایت کلام معیار، تغییر در کلام معیار و انحراف از کلام معیار در جداول ۲ و ۳ نمایش داده شده‌است.

جدول ۲- بسامد داده‌ها در الگوهای گفتمان و نشانگرهای کلامی و سبکی متهمان

نوع معیار	کلام معیار	تغییر در کلام معیار	انحراف از کلام معیار
۱- الگوی تجویزی			
الف- هنجار دستوری (ساختاری)	۳۰	۶۷	۱۶
ب- معیار قابل قبول به لحاظ اجتماعی	۱۵	۹۵	۲۲
۲- الگوی توصیفی (سبک)			
الف- پرستیژ	۱۲	۳۵	۱۴
ب- گونه زبانی	۱۵	۴۷	۱۱
پ- طبقه اجتماعی	۳۱	۶۵	۱۷
ت- گویش منطقه‌ای (تهرانی)	۱۹	۷۱	۲۰
ث- بافت موقعیتی- در محل کار (دادگاه)	۲۱	۵۲	۱۸
۳- الگوی آماری (درصد)			
بسامد وقوع در بافت خاص (معیار)	٪۸۵	٪۱۰	٪۵
جمع کل معیارها ۶۹۳	۱۴۳	۴۳۲	۱۱۸
درصد ۱۰۰	۲۰/۶۴	۶۲/۳۴	۱۷/۰۲

جدول ۳- بسامد داده‌ها در الگوهای گفتمان و نشانگرهای کلامی و سبکی قضات

نوع معیار	کلام معیار	تغییر در کلام معیار	انحراف از کلام معیار
۱- الگوی تجویزی			
الف- هنجار دستوری (ساختاری)	۷۵	۲۱	۸
ب- معیار قابل قبول به لحاظ اجتماعی	۱۰۵	۱۲	۱۳
۲- الگوی توصیفی (سبک)			
الف- پرستیژ	۴۵	۲۳	۱۰
ب- گونه زبانی	۳۶	۱۶	۸
پ- طبقه اجتماعی	۸۱	۲۵	۱۲
ت- گویش منطقه‌ای (تهرانی)	۲۳	۱۵	۹
ث- بافت موقعیتی- در محل کار (دادگاه)	۵۰	۱۷	۴
۳- الگوی آماری (درصد)			
بسامد وقوع در بافت خاص (معیار)	٪۸۵	٪۱۰	٪۵
جمع کل معیارها ۶۰۸	۴۱۵	۱۲۹	۶۴
درصد ۱۰۰	۶۸/۲۶	۲۱/۲۲	۱۰/۵۲

جدول‌های ۲ و ۳ نشان می‌دهد بسامد داده‌ها در الگوهای گفتمان و نشانگرهای کلامی و سبکی متهمان و قضات به صورت معنی‌داری متفاوت است. در گفتمان قضات نوع جملات با توجه به بافت موقعیتی دادگاه بیشتر با کلام معیار در بافت موقعیت دادگاه نزدیک است (۹۸/۲۶)، در حالی که در متهمان بسیار کمتر (۲۱/۲۲) است. در تغییر از کلام معیار قضات بسامد کمتری (۲۱/۲۲) از متهمان (۶۲/۳۴) داشتند. در مقایسه انحراف از کلام معیار قضات بسامد کمتری (۱۰/۵۲) از متهمان (۱۷/۰۲) داشتند.

۶- نتیجه‌گیری

در گفتمان قضات، نوع جملات کاربردی اشاره به موقعیت اجتماعی وی و تعلق ایشان به طبقه اجتماعی بالا و نیز توجه وی به بافت موقعیتی و محیط دادگاه دارد. درواقع، هنجار توصیفی در گفتمان آنها نسبت به الگوی گفتمان تجویزی کاربرد بیشتری دارد. بسامد وقوع الگوی توصیفی از سبک قابل قبول به لحاظ اجتماعی بسیار استفاده شده‌است. هرچند متهمان تلاش داشته‌اند با کاربرد زبان معیار یا نزدیک به آن موقعیت اجتماعی خود را حفظ کنند. درمورد گویش محلی باید گفت تفاوت زیادی بین قضات و متهمان وجود ندارد زیرا دادگاه‌های انقلاب در تهران بودند و در دادگاه به گویش معیار سخن گفته شده‌است. به نمونه‌ای از دادگاه اکبر طبری که به جرم اختلاس و رشوه محاکمه شد اشاره می‌شود:

قاضی: جلسه دادگاه علنی است. رویه دادگاه این است که اول اظهارات متهم استماع بشه، (تغییر در الگوی تجویزی، فعل بشه به جای بشود آمده‌است) شما دفاع می‌فرمایید و وکیل شما در پایان دفاع ایشان را هم می‌شنویم (رعایت کلام معیار). یکی از اتهامات شما دریافت رشوه از آقای حسن نجفی است (رعایت کلام معیار). درخصوص دریافت رشوه از آقای حسن نجفی توضیح بدهید برای دادگاه (انحراف از الگوی تجویزی، فعل و متمم در جمله درست به کار نرفته‌است). دریافت ۸۴ میلیارد ریال از بابت چه بوده؟ (تغییر در کلام معیار).

متهم: آقای رئیس، همان‌طور که گفتم ادامه دفاعیات من را وکیل انجام خواهد داد.

قاضی: برای بیان آخرین دفاعیات در جایگاه قرار بگیرند (انحراف در الگوی تجویزی و حذف فاعل).

متهم: بنده هیچ‌کدام از این اتهامات را به هیچ عنوان قبول نداشته و ندارم (رعایت کلام معیار). گرچه روابط دوستی و خانوادگی ما با آقای نجفی به ۳۵ سال قبل یعنی به دوران قبل از ورود این‌جانب به قوه قضاییه برمی‌گردد (رعایت کلام معیار).

در جایی دیگر قاضی سؤال می‌کند چرا آقای فلان به شما آپارتمان چندمیلیاردی داد؟ آقای طبری اعلام می‌کند که این آقا دوست داشته به من داده. شما دوست ندارید؟ (انحراف در سبک از لحاظ قدرت زیرا متهم در مقامی نیست که از قاضی سؤال کند ولی بالعکس امکان دارد) من چکار کنم، دوستی است دیگر (انحراف در الگوی توصیفی و استفاده از پرستیژ). اینجا متهم خود را با قاضی مقایسه و با قدرت بیان می‌کند که من دوستانی دارم که کل لواسان را بگم به نامم می‌کنن (الگوی تجویزی در تغییر از معیار کلام) و بیان قدرت با پشتگرمی دوستان خود را نشان می‌دهد. این قدرت در مقابل قاضی کاملاً کم‌رنگ می‌شود وقتی قاضی چیزی نمی‌گوید ولی ریشخندی طعنه‌آمیز می‌زند و فقط می‌گوید: چرا (انحراف از کلام معیار در الگوی تجویزی) کلمه‌ای را به جای جمله سؤال می‌آورد. در کلام اکثر متهمان دادگاه‌های انقلاب این امر به چشم می‌خورد زیرا هنوز خود را در مقام قدرت می‌بینند و اعتقاد دارند که با پول، رشوه، رانت و غیره می‌توانند خود را برهانند.

گفتمان نوعی قدرت اجتماعی است که برای کسب هویت صورت می‌پذیرد و هر شخص طبق جایگاه قدرتمند خود و براساس روابط سلسله‌مراتبی به این مهم دست پیدا می‌کند. افراد قدرتمندی همچون قاضی بهتر از دیگر افراد در محاکم گفتمان و مکالمه را در دست می‌گیرند و از ابزارهای زبان‌شناختی خاص برای کنترل و تأثیرگذاری بر مخاطب استفاده می‌کنند. مشخص گردید که قضات از زبان رسمی و استاندارد استفاده بیشتری دارند زیرا به آنها پرستیژ خاصی می‌دهد و آنها را در طبقه و جایگاه بالایی حفظ می‌کند.

سطوح ارتباطی گویشوران در دادگاه شامل ارتباط درون فردی، ارتباط بین فردی و ارتباط عمومی است. پیام‌ها براساس تجارب ذهنی رمزگردانی و رمزگشایی می‌شوند. ما از طریق سه کانال اصلی کلامی، نوشتاری و غیرکلامی با دیگران ارتباط برقرار می‌کنیم. در ارتباط مستقیم گوینده و شنونده فرصت تصحیح یکدیگر را دارند. ارتباط آنها عمیق و تأثیرگذار است و آثار پیام آنها قابل رؤیت خواهد بود.

کاربرد الگوهای تجویزی، توصیفی و آماری در گفتمان قاضی و متهم یکسان نیست و آنها تعابیر مختلفی از کلمات و ابزارها دارند. فاصله اجتماعی برحسب منزلت اجتماعی و رسمیت

بافت موقعیتی مشخص می‌شود، مثلاً افراد با وضعیت و جایگاه اجتماعی بالا بیشتر از جملات امری استفاده می‌کنند. موقعیت اجتماعی منبعی برای قدرت اجتماعی و سیاسی است و ارزش‌های فردی، اعتقادی، اخلاقی و فرهنگی در جامعه به صورت متفاوت بازنمایی می‌شود. ارتباطات مؤثر موجب شکوفایی افراد و بهبود کیفیت زندگی می‌شود، این در حالی است که ارتباطات غیرمؤثر مانع شکوفایی و حتی ابزاری برای سلب آسایش و آرامش روان انسان است. به صراحت می‌توان گفت که یکی از موارد اساسی خوش‌بختی انسان ارتباطات بین‌فردی اوست. در مطالعه و بحث قدرت در گفتمان حقوقی به دنبال یافتن ابعاد مختلف هویت و شدت و ضعف معیارهای مرتبط با آن و تأثیرپذیری از عناصر دیگر بودیم. در پاسخ می‌توان گفت که فاصله اجتماعی، سن، جنسیت، قومیت، مذهب و انواع شبکه‌های اجتماعی ابعاد مختلفی از هویت هستند. اعضای یک گروه اجتماعی از طریق برقراری ارتباط می‌توانند اندیشه‌ها و میراث فرهنگی خود را گسترش دهند و برای حفظ آن بکوشند. زبان عامیانه یا (slang) برای پایه‌ریزی هویت اجتماعی است که بین دوستان صمیمی و درون گروه انجام می‌شود که از زبان ممنوعه (taboo) استفاده می‌کند تا در این نوع گفتمان شخصیت و هویت اجتماعی خود را نشان دهد و ارتباطات قدرت را رد کند. این امر بیشتر برای کم کردن فاصله اجتماعی بین گویشوران کاربرد دارد و نوعی زبان گروهی (language community/group) است. در این نوع زبانی از هنجارهای اجتماعی تخطی می‌کنند و دارای هنجارهای درون‌گروهی (in-group) می‌شوند تا بتوانند به راحتی فرد خارج از گروه را شناسایی کنند. زمانی می‌توان فردی را اجتماعی نامید که از روابط اجتماعی، دلیل و ضرورت آن مطلع باشد، خود را با رعایت موازین اجتماعی و هنجارهای حاکم بر جامعه ملتزم بداند و ضمن اهمیت دادن به ارزش‌های اجتماعی و پایبندی به آنها بتواند مدافع ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای حاکم بر آن باشد (ایمانی، ۱۳۹۱: ۳). اگر نتوانیم یا نخواهیم منظور خود را با صراحت بیان نماییم طرف مقابل به اشتباه می‌افتد و به حدس و گمان متوسل می‌شود و از واقعیت دور می‌گردد. ابهام و بی‌صدقتی در ارتباطات انسانی سرمنشأ بسیاری از مسائل و مشکلات در ارتباطات فردی است. هر جامعه‌ای متناسب با شرایط خود، فرهنگ، رشد و انحطاط فرد، با انواعی از انحرافات و مشکلات روبه‌روست. امروزه شبکه‌های اطلاعاتی و مجازی عملکرد ارتباطی انسان را به شدت تحت تأثیر قرار داده‌است. رابطه فضای مجازی با زندگی فرهنگی، سبک زندگی و الگوی روابط میان فردی باعث پیدایش هویت‌های جدیدی شده‌است. تأثیر فرهنگ، جامعه و

سنت‌های پدید آمده از آن بر فضای مجازی و مناسبات و محتوای درون آن، و نیز، تأثیر فضای مجازی بر فرهنگ، انکارشدنی نیست. افراد از طبقه متوسط یا بالا رمزگان محدود دارند، تجربه آنها از زندگی کم است. بیشتر به سمت مسائل شخصی سوق داده می‌شوند و از تعاملات روزمره دور هستند. آنها نسبت به طایقات پایین‌تر جامعه تجارب اجتماعی اندک‌تری دارند زیرا از کودکی در بطن توده مردم کوچه و بازار رشد نکرده‌اند.

درمورد هر دو پرسش تحقیق باید گفت که هم قاضی و هم متهم از الگوهای توصیفی، تجویزی و آماری به طور متفاوت بهره می‌گیرند و میزان انحراف آنها از چنین هنجارهایی نیز با یکدیگر فرق می‌کند. افراد برحسب میزان روابط قدرت از گفتمان‌های مختلف استفاده می‌کنند تا هویت کسب کنند. صراحت و صادق بودن در گفتمان فرایندی است که در ارتباطات انسانی به شکل نامحسوس اما بسیار مؤثر نقش بازی می‌کند که دو طرف درگیر درارتباط آن را حس می‌کنند. در این دو جلسه دفاعیه، در برخورد قاضی هیچ سوء رفتار یا انحراف از هنجارهای گفتمانی دیده نشد، قاضی با حفظ موقعیت اجتماعی خود قوانین و هنجارهای اجتماعی را رعایت کرد اما متهم در بخشی از پاره‌گفتار خود از قوانین سرپیچی کرد و از هنجارهای اجتماعی منحرف شد. با توجه به یافته‌های تحقیق، هر دو فرضیه پژوهش تأیید می‌شود.

پژوهش حاضر از دستاورد تحقیقات پیشینیان در رسیدن به هدف سودجسته‌است. مسلم است که اساس جستار حاضر بر تحلیل دستوری و واژگانی و بر چارچوب زبان‌شناسی حقوقی استوار است. پس، با توجه به کثرت واژگان و ساختارهای زبان‌ها و گویش‌ها و لهجه‌های مختلف، راه برای تحقیقات بیشتر در آینده باز است و محققان می‌توانند با بررسی بیشتر در حوزه گفتمان حقوقی، به روابط واژگانی و ساختاری جدیدی پی برند و تحقیق نمایند.

منابع

- ایمانی، م. ۱۳۹۱. «جایگاه و نقش پدر و مادر در تربیت فرزند»، *مجله پیوند*: ۳۶۹-۳۷۱.
- حاتمی، ج.، حاتمی، ا. ۱۳۹۱. «فرایندهای یک مفهوم: بررسی تأثیرات احتمالی علم، فناوری و سبک زندگی جدید بر تغییر مفهوم خود(خویشتن)»، *رویش روان‌شناسی*، (۳): ۱-۳.
- فرکلاف، ن. ۱۳۷۹. *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- مدرسی، ی. ۱۳۶۸. *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- محسنی، م. ۱۳۸۰. *جامعه‌شناسی جامعه اطلاعاتی*، تهران: نشر دیدار.
- محسنی، ح.، رضایی‌نژاد، ه. ۱۳۹۱. «دادگستری و پیشرفت فناوری اطلاعات و ارتباطات»، *مجله مطالعات حقوقی*، ۴(۲): ۱۱۷-۱۴۲.
- مک لافین، ج. ۱۳۸۹. *زنان و نظریه‌های اجتماعی و سیاسی*، ترجمه ح. مشیرزاده، تهران: شیرازه.
- مؤمنی، ن. ۱۳۸۹. «زبان‌شناسی قانونی: بررسی شهادت در دادگاه با توجه به ویژگی‌های زبانی»، *مجله کارآگاه*، ۲(۳): ۶۰-۸۳.
- نوروزی، ن. ۱۳۸۶. *تفہیم اتهام در مقررات کیفری ایران، دانش/انتظامی*، ۹(۳): ۱۶۸-۱۷۹.
- یول، ج. ۱۳۸۷. *کاربردشناسی زبان*، ترجمه م. عموزاده مهدیرجی و ه. توانگر، تهران: سمت.
- Hargie, O.S., & Dickson, D. 2004. "Skilled interpersonal communication: Research theory and practice". New York: Routledge.
- Hymes, D. 1972. "Foundations in sociolinguistics: An ethnographic approach." Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Lara, L.F. 1976. "El concepto de norma en linguística." El Colegio de Mexico, Mexico, D.F.
- McMenamin, G. 2002. "Forensic linguistics: Advances in forensic stylistics." London: CRC Press.
- Stern, H. H. 1983. "Fundamental concepts of language teaching." Oxford: Oxford University Press.

تأثیر تلفظی زبان فارسی بر زبان مازندرانی (گونه ساروی)

محسن جعفرزاده کرچنگی^۱ حسین قاسمی^۲
مراد باقرزاده کاسمانی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۹/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۸

چکیده

پژوهش حاضر مطالعه‌ای میدانی از نوع توصیفی-تحلیلی است که ضمن توصیف و تحلیل داده‌ها به بررسی تأثیر آوایی و واجی زبان فارسی و بررسی تأثیر عوامل اجتماعی سن و منطقه جغرافیایی بر مازندرانی پرداخته‌است. در پژوهش حاضر، از ابزار پرسش‌نامه، مصاحبه و ضبط صدا استفاده شده‌است. نمونه آماری از گروه‌های سنی مختلف از بین دختران و پسران ۱۴-۱۸ سال (جوانان)، زنان و مردان بین ۳۰-۴۰ سال (میان‌سالان) و بالای ۵۰ سال (بزرگسالان) هستند که از مناطق شهری و روستایی ساری به روش تصادفی انتخاب شده‌اند. نتایج نشان داده‌است که زبان مازندرانی، با دخالت فرایندهایی چون قیاس و تعمیم افراطی در نسل‌های مختلف روستایی و فارسی در شرف تغییر و فارسی‌شدگی است. تحقیق حاضر افق تحلیلی جدیدی را درباره تحول و تغییرات زبانی بازمی‌نماید و جامعه‌شناسان زبان و برنامه‌ریزان زبان می‌توانند از آن استفاده کنند.

واژگان کلیدی: فارسی، مازندرانی، گونه ساروی، تعمیم افراطی، قیاس

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر، ایران.

✉ hossein_gh53@yahoo.com

۲. استادیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر، ایران. (نویسنده مسؤول)

۳. استادیار زبان انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس، ایران.

۱- مقدمه

اهمیت و نقش زبان معیار در جوامع زبانی بر کسی پوشیده نیست. زبان فارسی، گذشته از نقش ارتباطی، به‌عنوان یادگار کهن پیشینیان، همواره عاملی برای ایجاد وحدت میان اقوام و نژادهای این سرزمین بوده است. همچنان‌که گسترش زبان انگلیسی در عصر جهانی شدن عرصه‌ها را در نوردیده است، استیلا و برتری زبان فارسی بر سایر خرده‌زبان‌ها و گویش‌ها [انیز] تحول و دگرگونی‌هایی در بخشی از فرهنگ و هویت قومی به وجود آورده است (داوری، ۱۳۹۳). زبان‌ها و گویش‌های ایرانی بخشی از فرهنگ و هویت قومی و منعکس‌کننده آداب، رسوم، ارزش‌ها و باورهای قومی‌اند. زبان مازندرانی^(۱) با توجه به نزدیکی مازندران به مرکز کشور، گردشگری بودن منطقه و افزایش نرخ باسوادی، شدیداً تحت تأثیر زبان فارسی است. تحولات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی موجب تغییر تدریجی و نابودی برخی زبان‌ها و گویش‌ها شده و تغییر شیوه زندگی و گسترش ارتباط و رسانه‌های گروهی در کنار سیاست‌های کلی جمهوری اسلامی ایران در زمینه جهانی شدن^(۲) باعث برتری زبان فارسی بر زبان‌ها و خرده‌زبان‌ها شده، ارزش و پایگاه اجتماعی این زبان‌ها را در برابر زبان فارسی کم کرده است. با ادامه وضع موجود بیم آن می‌رود که این زبان‌ها به فراموشی سپرده شود.

مازندرانی زبان رایج اکثر مناطق مازندران است و علاوه بر شهرهای مازندران، در مناطقی از شهمیرزاد، سنگسر، فیروزکوه، دماوند، لواسانات، مناطق شمالی کوه‌های امامزاده داوود و طالقان هم رایج است (جنیدی، ۱۳۶۸، ۶-۷ و هومند، ۱۳۶۹: ۸). گستردگی مازندرانی از شرق تا گرگان و از غرب به شهرهای رامسر و تنکابن است. این گویش لهجه‌هایی متفاوت دارد. برخی (وثوقی، ۱۳۷۱؛ نجف‌زاده بارفروش، ۱۳۶۸: ۳۶ و دهگان، ۱۳۶۷) این لهجه‌ها را به شرقی، مرکزی و غربی تقسیم‌بندی نموده‌اند. از شرقی‌ترین نقطه گستره مازندرانی تا قسمت‌هایی از نوشهر و چالوس تفاوت لهجه‌ای آنقدر نیست که به درک متقابل نینجامد اما گویشوران مناطق غربی استان، یعنی شهرهای تنکابن و رامسر به خاطر تأثیر گیلکی، برای برقراری ارتباط با گویشوران مازندرانی، عمدتاً به فارسی متوسل می‌شوند. در این تحقیق سعی شده تا میزان تأثیر زبان فارسی بر تغییر آواهای واژگان مازندرانی گونه ساروی براساس جغرافیا و سن گویشوران بررسی شود.

تغییرات زبان تصادفی نیست بلکه تابع قوانین و قواعد معینی است. به همین دلیل با وجود دور شدن هر زبانی از صورت اصلی خود، می‌توان رابطه آن را با اصل و زبان‌های منشعب‌شده از آن تشخیص داد. به همین دلیل در دانش نوین زبان‌شناسی، شناخت تغییرات و تحولات زبان

در طول تاریخ و کشف قواعد و قوانین حاکم و ناظر بر تحولات زبانی، از اهداف پژوهش‌های زبانی است (باقری، ۱۳۸۴: ۱۷). زبان مانند یک امر طبیعی، تحول و تکامل می‌یابد. تغییر و تحول اجتماعی طبعا نیازهای جامعه را دگرگون می‌کند و این تحول ناچار در تغییر ابزاری که با نیازهای اجتماعی ارتباط دارد مؤثر است. از اینجاست که در طی زمان الفاظی از میان می‌رود و الفاظی تازه که بر معانی جدید دلالت می‌کند رایج و متداول می‌شود (خانلری، ۱۳۷۷: ۷۶).

مازندران به صورت نوار باریکی در ساحل جنوبی دریای خزر امتداد دارد و از شرق به استان گلستان، از غرب به استان‌های گیلان و قزوین، و از جنوب به تهران و سمنان محدود می‌شود. مازندران دارای ۲۲ شهرستان، ۵۶ بخش، ۵۸ مرکز شهری و ۱۳۱ دهستان و ۳۶۰۹ آبادی است. جمعیت استان در سال ۱۳۹۵، حدود ۳/۲۸۳/۵۸۲ نفر است. تقریباً نیمی از جمعیت استان در روستاها ساکن هستند. ساری، آمل، بابل، قائم‌شهر، بهشهر، بابلسر، نوشهر، چالوس و رامسر از شهرهای مهم این استان هستند (جغرافیای استان، ۱۳۸۴: ۱۵).

دو گونه زبانی که سخنگویان آن فهم متقابل^۱ دارند اما در عین حال بین آن دو گونه تفاوت‌های آوایی، واجی، واژگانی و یا دستوری مشاهده می‌شود، گویش‌های یک زبان‌اند (دبیرمقدم، ۱۳۸۷: ۱۲۰). براساس داده‌های موجود، گونه مازندرانی مناطق شهری تقریباً به راحتی برای گویشوران فارسی قابل فهم است و آن را باید گویش مازندرانی خطاب کرد، اما گونه مازندرانی نواحی روستایی این گونه نیست و با توجه به تفاوت آن با زبان فارسی و نبود درک متقابل با فارسی‌زبانان، باید به آن زبان گفت. در این پژوهش، زبان مازندرانی گونه ساروی ترجیح داده شده است. در مازندرانی واژه‌های بسیاری از فارسی وام گرفته شده است و این وام‌واژه‌ها در گفتار شهرنشینان و تحصیل‌کردگان بیشتر است. این موجب گشته است که زبان آنها برای فارسی‌زبانان تا حدود زیادی قابل فهم باشد. مطمئناً گونه اصیل مازندرانی که هنوز در برخی نقاط کوهستانی و دوردست تکلم می‌شود نه تنها برای فارسی‌زبانان بلکه برای نسل حاضر مازندرانی نیز قابل فهم نیست (بشیرنژاد، ۱۳۹۱: ۲۳).

مازندرانی (تبری)، از خانواده زبان‌های هندواروپایی، از شاخه زبان‌های هندوایرانی و از گروه زبان‌های ایرانی است. از ۱۷۷۵م، ایران‌شناسان اروپایی تحقیقاتی در زبان مازندرانی کرده‌اند که شکری (۱۳۷۴)، خمایی‌زاده در تحشیۀ اثر کریستن سن^۲ (۱۳۷۴) و کلباسی (۱۳۷۶) فهرستی از

1. Mutual Intelligibility

2. K.San

آنها را ذکر کرده‌اند: گملین^۱ گزارشی درباره «گویش‌های کناره جنوبی دریای خزر» منتشر نمود؛ خودزکو (۱۸۴۲)^۲، نمونه‌ای از این زبان را به دست داد که بسیار مغلوپ است؛ گیگر^۳ آلمانی مقاله‌ای مفصل به نام «گویش‌های کناره خزر»^۴ دارد. دو ژاپنی نیز تحقیقاتی در زبان مازندرانی دارند: ناواتا^۵ (۱۹۸۴)، «مازندرانی»؛ و یوشیه^۶ (۱۹۹۶)، «گویش ساری».

نخستین کتاب توصیف زبان مازندرانی نوشته نصرالله هومند (۱۳۶۹) با عنوان «پژوهشی در زبان تبری» است. سپس شکری (۱۳۷۴) «گویش ساروی» را نوشت. وی (۱۳۸۵) در اثر دیگری به توصیف ساخت آوایی، صرفی و نحوی گویش رامسری پرداخت. ایران کلباسی در سال‌های بعد «گویش کلاردشت» را نوشت. کلباسی (۱۳۷۲) و ثمره (۱۳۶۷) نیز به تحلیل ساختاری افعال این زبان پرداخته‌اند. عموزاده (۱۳۸۱: ۱۴۰) به بررسی و تشریح جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی زوال زبان مازندرانی پرداخته و نتیجه گرفته که علاوه بر فرایندهای تجددگرایی، گاهی اعمال برخی سیاست‌های فرهنگی نادرست و قضاوت‌های ارزشی غیرعلمی مردم موجب نابودی زبان‌ها و گویش‌های محلی می‌گردد. گلکار و دیگران (۱۳۹۰) به بررسی وام‌واژه‌های روسی و ویژگی‌های کلی روند وام‌گیری در زبان مازندرانی پرداخته‌اند.

۲- روش تحقیق

این پژوهش میدانی، توصیفی و تحلیلی است و به بررسی تأثیر عوامل اجتماعی به‌عنوان متغیرهای تعدیل‌کننده بر میزان تأثیر بر مازندرانی به‌عنوان یک متغیر وابسته می‌پردازد. برای جمع‌آوری اطلاعات در پژوهش میدانی، از پرسش‌نامه، مصاحبه و ضبط صدا استفاده شده است. چارچوب نظری تحقیق زبان‌شناسی کاربردی انتقادی^۷ است. زبان‌شناسی کاربردی انتقادی نه یک روش یا مجموعه‌ای از مهارت‌ها و نه پیکره ثابتی از دانش است، بلکه رویکردی دائمی متغیر است که زبان را در بافت‌های چندگانه مورد سؤال قرار می‌دهد. برپایه نظر پنی کوک^۸ (۱۹۹۰) مهم‌ترین ویژگی‌های آن به شرح زیر است:

1. Gmelin
2. Chodzko
3. Giger
4. die kaspischen Dialekte
5. T. Nawata
6. S. Yoshie
7. Critical Applied Linguistics
8. P. Cock

الف) زبان‌شناسی کاربردی انتقادی واکنشی بود به زبان‌شناسی کاربردی رایج (پنی کوک، ۲۰۰۱: ۵). به باور مبدع این رویکرد، زبان‌شناسی کاربردی رایج به دلیل ظهور و گسترش در فضای نوگرایی^۱ و سنت حاکم بر فضای علمی، یعنی اثبات‌گرایی یا تحصیل‌گرایی و نیز تأثیرپذیری از زبان‌شناسی نوین سوسوری که سنت ساخت‌گرایی در آن تبلور یافته‌است، رویکردی غیراجتماعی، غیرسیاسی و غیرتاریخی محسوب می‌شود. از دیدگاه پنی کوک، تلقی زبان‌شناسی کاربردی رایج، متأثر از حال و هوای حاکم بر نیمه دوم قرن بیستم، این بوده‌است که الگوها، شیوه‌ها و نظریه‌های تدوین‌شده در خاستگاهش یعنی غرب، در سراسر جهان اعتبار داشته و از این‌رو توجهی به بافت و ویژگی‌های منحصربه‌فرد آن ندارد. پنی کوک این غلبه را به صراحت به‌عنوان هژمونی^۲ تفکر علمی غرب بر دنیای معاصر خوانده‌است که بر زبان‌شناسی کاربردی رایج نیز سایه افکنده. از این‌رو، نگرش وی در این رویکرد انتقادی، بهره‌جویی از اندیشه‌های پسانوگرایی با عنوان پیشنهادی «پسانوگرایی مبتنی بر اصول»^۳ بوده‌است.

ب) در چهره نخستین این رویکرد، مراد از مفهوم انتقادی، تلفیقی از نقد و تحول است. وی نیل به این هدف را در گرو توسل به رویکردی سیاسی و اخلاقی معرفی کرده‌است.

ج) دامنه پیشنهادی اولیه این رویکرد در چهار حوزه زبان‌شناسی انتقادی^۴، جامعه‌شناسی زبان انتقادی^۵، قوم‌نگاری انتقادی^۶ و آموزش انتقادی^۷ خلاصه می‌شود.

اما این چهره نخستین، متأثر از فضای انتقادی نوظهور دهه ۱۹۹۰ با تبیین و بسط پنی کوک (۲۰۰۱ و ۲۰۰۴) همراه شد (داوری، ۱۳۹۴: ۱۳۲-۱۳۳). این رویکرد مدعی است که با به چالش شانیدن مداوم مفروضات و مبانی مطرح در شاخه‌های زبان‌شناسی کاربردی در پی سنجش میزان صحت، تأیید و رد آنهاست. اما نکته قابل تأمل که از امتیازهای این رویکرد است و از سوگیری آن ی‌کاهد، آنکه کلیه مفروضات، ادعاها و اصول مطرح در رویکردهای انتقادی نیز با نگاهی انتقادی به چالش کشیده می‌شوند. به بیان روشن‌تر، به دلیل ویژگی خودانعکاسی و مفهوم خاص انتقادی، از این رویکرد در نقد جهت‌گیری‌های انتقادی نیز می‌توان بهره گرفت.

-
1. Modernism
 2. Hegemony
 3. Principled Postmodernism
 4. Critical Linguistics
 5. Critical Sociolinguistics
 6. Critical Ethnography
 7. Critical Education

از دیدگاه نظریه انتقادی، اندیشه، عنصر اساسی منطق و عقل است و در مفهوم آینه است که هر چیزی را بازتاب می‌دهد. وقتی چیزی را درک می‌کنیم، تصویر آن را منعکس یا بازتاب می‌دهیم. این بازتاب از خودش نیست بلکه چیزی است که در آن لحظه برای ما ظاهر می‌شود (علی احمدی و نهائی، ۱۳۸۶: ۹۲).

نظریه انتقادی همیشه درباره اینکه چگونه اشیا به وجود آمده‌اند، مسیری که در آن هستند و آنچه در آینده ممکن است باشند و حقانیت و اعتبار آن در حال، نظر داشته‌است (کتر، ۱۹۸۲). همان‌طور که مارکوس (۱۹۹۴) می‌گوید: «زمینه واقعی دانش همان حقایق معین‌شده درباره چیزها و همان‌طور که آنها هستند نیست، بلکه ارزیابی انتقادی آنها به‌عنوان پیش‌درآمد، گذشتن و رسیدن به وراى شکل معین‌شده آنهاست» (علی احمدی و نهائی، ۱۳۸۶: ۹۳).

پژوهش حاضر، از حیث ماهیت و روش، توصیفی است و هدف آن، توصیف عینی، واقعی و نظام‌مند خصوصیات زبان مازندرانی گونه ساروی و بررسی برتری زبان فارسی بر این زبان است. سعی کردیم تا آنچه هست را بدون دخالت یا استنتاج ذهنی گزارش کنیم تا ضمن دستیابی به نتایج عینی از میزان تأثیر زبان فارسی بر زبان مازندرانی گونه ساروی، با شناخت بیشتر شرایط موجود، به نتیجه برسیم.

آزمودنی‌ها، دانش‌آموزان دختر و پسر دوره اول و دوم متوسطه در گروه سنی ۱۴-۱۸ و گروه‌های سنی ۳۰-۴۰ و بالای ۵۰ سال بودند که از آنها با عناوین جوانان، میان‌سالان و بزرگ‌سالان نام برده شده‌است. پژوهش در استان مازندران، شهر ساری و مناطق روستایی این شهرستان بود. انتخاب روستاها با توجه به موقعیت جغرافیایی و شرایط فرهنگی-اجتماعی بود. دلیل انتخاب شهرستان ساری مرکزیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، آشنایی نگارندگان با آن و معیار بودن گونه ساروی در مازندران بوده‌است.

۳- یافته‌های تحقیق

هدف عمده در این بخش، صرفاً توصیفی از فرایند تغییر ویژگی‌های آوایی-واجی در واژگان مازندرانی گونه ساروی از دیدگاه تحول زبانی است. تحلیل تحولات زبانی در دو بخش آوایی و واجی با مقایسه گفتار گویشوران شهری و روستایی در گروه‌های سنی مختلف با زبان فارسی معیار و غیرمعیار (محاوره) صورت گرفته‌است.

۳-۱- تغییر و تحولات واجی

برای بررسی رفتار زبانی گویشوران در نواحی شهری و روستایی، محوری را ترسیم نمودیم که در یک طرف آن گویشور فارسی و سمت دیگر آن گویشور بزرگسال روستایی ساروی است. بین این دو قطب، تنوع گوناگونی از زبان مازندرانی گونه ساروی را شاهد بودیم. از آنجا که زبان فارسی در این پیوستار زبانی با موقعیت اجتماعی بالاست، به عنوان زبان معتبر و زبان مازندرانی به عنوان زبانی با اعتبار پایین تر شناخته می شود (شهیدی، ۲۰۰۸: ۵۱). وجه تمایز گویش افراد شهری و روستایی به ویژگی‌های واجی این افراد بستگی دارد.

۳-۲- تفاوت در ساختارهای واجی

مقایسه واجی زبان مازندرانی گونه ساروی بین بزرگسالان روستایی و شهری، تفاوت‌های زیادی نشان می‌دهد که می‌تواند به ضریب نفوذ فارسی منسوب باشد. نظام همخوان‌های مازندرانی گونه ساروی عبارت‌اند از:

جدول شماره ۱- همخوان‌های زبان مازندرانی، برگرفته از آقاگل‌زاده (۱۳۹۴: ۷۸) و اصلاح براساس الفبای آوانگاری بین‌المللی IPA

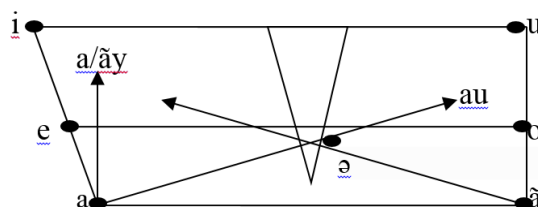
محل تولید نحوه تولید	دوبلی	لب و دندانی	دندانی	لثوی	لثوی ^(۳) - کامی	کامی	ملازی	چاکنایی
انفجاری	p, b		t, d			k, g	q	ʔ
سایشی		f, v		s, z	ʃ, ʒ		x	h
انفجاری-سایشی					tʃ, dʒ			
لرزشی				r				
خیشومی (غنه‌ای)	m			n				
روان				l		y		

این نظام همخوانی، هم برای گویشوران مازندرانی شهری و هم برای فارسی‌زبانان کاربرد دارد به جز /z/ که در بین شهرنشینان مازندرانی گونه ساروی فقط در وام‌واژه‌های فارسی مانند مژده /moʒde/، - به جای مشتقاق /moʃtelaq/ به معنای اخبار خوب - و ژاله /zale/ به معنی «شب‌نم» به کار می‌رود. این آوا با قرض‌گیری اقلام واژگانی از فارسی به نظام واجی شهری وارد شده است. گویش‌های روستایی «ژ» /z/ ندارند و از «ج» /dʒ/ استفاده می‌کنند.

جدول شماره ۲

گونه واژه	مازندرانی روستایی گونه ساروی	مازندرانی شهری گونه ساروی
	/dʒɒpon/	/ʒɒpon/

این برای گویشوران شهری ساروی تا حدود ۴۰ سال مصداق دارد. واژه‌ها در نظام‌های واجی روستایی و شهری مازندرانی گونه ساروی و زبان فارسی یکسان است.



نمودار ۱- واژه‌های ساده و مرکب زبان مازندرانی برگرفته از آقاگل‌زاده (۱۳۹۴: ۷۸)

۳-۳- تفاوت در نمود آوایی

۳-۳-۱- لبی‌شدگی

لبی‌شدگی از گرد شدن و پیش آمدن لب‌ها هنگام تولید همخوانی که جایگاه تولید آن لب‌ها نباشد حاصل می‌شود. لبی‌شدگی را در آوانویسی با [ʷ] می‌نویسند و به همخوانی که دارای این مختصه باشد لبی‌شده گویند (حق شناس، ۱۳۷۶: ۱۱۲-۱۱۳). از تفاوت‌های آوایی همخوان‌های گونه ساروی، ویژگی لبی‌شدگی همخوان‌هاست. $[x, k, g] > [x^w, k^w, g^w]$ نبود لبی‌شدگی در تلفظ شهرنشینان ساروی به دلیل تأثیر فارسی (جدید) است. با مقایسه این ویژگی در گروه‌های سنی و مکان‌های مختلف مشاهده می‌شود که این تغییر تدریجی در شرف وقوع است. جدول ۳ این تغییر را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۳

گونه واژه	فارسی معیار	جوانان و میان‌سالان شهری	بزرگ‌سالان شهری	جوانان روستایی	میان‌سالان روستایی	بزرگ‌سالان روستایی
خشک	xoʃk	xoʃk	xoʃk	x ^w oʃg/ xoʃg	x ^w oʃg	x ^w eʃg
می‌کند	mi-kon-ad	kon-de	kon-de	k ^w on-de/ konde	k ^w on-de	k ^w en-de
کجا	kodʒɒ	kodʒe	kodʒe	k ^w odʒe/ kodʒe	k ^w odʒe	k ^w edʒe
می‌گوید	mi-gu-yad	go-ne	go-ne	g ^w o-ne/ go-ne	g ^w o-ne	g ^w e-ne

حذف لبی‌شدگی در نسل جوان روستایی با اشکال میانه بیان می‌شود که نشانه تغییر تدریجی است. با این توصیف واجگونه‌های $[x^w]$, $[k^w]$, $[g^w]$ در گفتار شهرنشینان ساروی با تأثیر از زبان فارسی ویژگی لبی‌شدگی را از دست می‌دهند. امروزه این آواها در بین گویشوران شهری مازندرانی گونه ساروی، آواهایی روستایی گونه در نظر گرفته می‌شوند.

۳-۲- کشش جبرانی^۲

در آواشناسی، کشش جبرانی زمانی رخ می‌دهد که یک واج به جبران آنچه حذف شده‌است، کشیده شود. بنابراین، به فرایندی از کشش یک واج (بیشتر واکه) اشاره می‌کند که این کشش، پاسخی به فرایند حذف یا کوتاه‌شدگی واج دیگر باشد. در کشش جبرانی، یک واکه، دو همخوان به دنبال دارد و هنگامی که یکی از همخوان‌ها حذف شود، به جبران واج حذف‌شده، واکه پیشین آن کشیده می‌شود. کشش جبرانی معمولاً به صورت قاعده صوری زیر بیان می‌شود (صفری، ۱۳۹۵: ۱۴۷): $VCC \rightarrow V: C$

در گونه مازندرانی روستایی گونه ساروی عموماً همخوان‌های $/h/$ و $/ʔ/$ همانند زبان فارسی دستخوش چنین حذفی می‌شوند که باعث کشش واکه‌ای می‌شود:

جدول شماره ۴

گونه واژه	فارسی معیار	فارسی محاوره‌ای	ساروی شهری	ساروی روستایی	ردیف
سحری	sahari	sa:ri	sa:ri	sa:ri	۱
شهر	fahr	fɑ:r	fɑ:r	fɑ:r	۲
شعر	ʃeʔ:r	ʃe:r	ʃe:r	ʃe:r	۳

حذف همخوان‌های $/h/$ و $/ʔ/$ در گونه‌های شهری و روستایی ساروی، به تبعیت از زبان فارسی، تأثیر مستقیم زبان فارسی بر مازندرانی گونه ساروی را بیان می‌کند. این با قیاس با زبان فارسی (محاوره‌ای) و با لحاظ اصل سهولت زبانی، در زبان مازندرانی گونه ساروی شهری و روستایی روی داده‌است.

1. Allomorphs
2. Compensatory lengthening

کشش جبرانی برای همخوان‌ها نیز روی می‌دهد، بدین صورت که پس از حذف همخوان، همخوان قبل آن مشدد می‌شود. برای نمونه در «دفعه» /dafʔe/ که پس از حذف /ʔ/ به صورت [daffe] بیان می‌شود (کرد زعفرانلو کامبوزیا، ۱۳۹۲: ۲۳۶-۲۳۹).^(۴)

۳-۴- تفاوت‌های واژگانی

برخی واژگان در گفتار شهریان و روستاییان ساروی به دلیل تأثیر زبان فارسی متفاوت ادا می‌شود:

جدول شماره ۵

گونه واژه	فارسی (محاوره‌ای)	ساروی شهری	ساروی روستایی	ردیف
عمو	ʔamu	ʔamu	ʔamɔ	۱
جوان	dʒavun	dʒevun	dʒevɔn	۲
آن	ʔun	ʔun	ʔɔn	۳
شب	ʃab	ʃu	ʃɔ	۴
آب	ʔɔb	ʔu	ʔɔ	۵

این جایگزینی ضروتاً فرایندی مستقیم نیست. واژه‌های ۱، ۲ و ۳ به دلیل تأثیر مستقیم فارسی تغییر کرده‌اند اما واژه‌های ۴ و ۵ با دخالت فرایندهای قیاس و تعمیم افراطی. به عبارتی دیگر، قیاس /ɔ/ مازندرانی گونه ساروی با /u/ در فارسی به مواردی که مناسب نیست تعمیم داده شده‌است.

جدول شماره ۶

گونه واژه	فارسی	ساروی شهری	ساروی روستایی	ردیف
بیدار	bidɔr	bidɔr	be:ɔr	۱
شیرینی	ʃirini	ʃirmi	ʃe:mi	۲
دیو	div	Div	de:b	۳
پیدا	peɪdo	pidɔ	pe:ɔ	۴

در جدول ۶، تغییر واژه [ɛ:] به [i] در سه مثال اول نتیجه تأثیر زبان فارسی است اما در مثال ۴ نتیجه به وضوح به دلیل تعمیم افراطی است.

جدول شماره ۷

گونه / واژه	فارسی	ساروی شهری	ساروی روستایی	ردیف
مطلب	matlab	matleb	-----	۱
فرصت	forsat	forset	-----	۲
پدر	pedar	peder/pi?er	pi?er	۳

گویشوران ساروی، هنگام صحبت به مازندرانی سعی می‌کنند کلمات فارسی را با مازندرانی انطباق دهند. احتمالاً تصویری ضمنی در ذهن گویشوران وجود دارد که واکه فارسی /a/ باید به /e/ تغییر یابد تا واژه به مازندرانی تبدیل شود. این تغییر به این دلیل است که جفت‌واژه‌هایی در فارسی و مازندرانی وجود دارد که تنها فرق آنها در این واکه است. درواقع، کلمات ۱ و ۲ وام‌گرفته از عربی هستند و در مازندرانی روستایی گونه ساروی کاربرد نداشته‌است، اما گویشوران ساروی شهری با این تصور که تغییر واکه /a/ به /e/ این کلمات را به مازندرانی تبدیل می‌کند از آنها استفاده می‌کنند.

اجزای کلام در مازندرانی گونه ساروی به صورت فزاینده‌ای از فارسی قرض گرفته شده‌است. به‌عنوان مثال صفات در مازندرانی قبل از اسم و در فارسی بعد از اسم به کار می‌رود. وقتی صفات قرضی در مازندرانی استفاده می‌شود، معمولاً ترتیب کلمات نیز همانند فارسی دچار تغییر می‌شود. قرض‌گیری صفت، قید و اسم از فارسی سه حالت دارد:

- قرض‌گیری مستقیم از زبان فارسی

- قرض‌گیری با اندکی تغییر آوایی

- تغییرات صفات، قیود و اسامی مشابه در دو زبان

در این بخش، به طور اجمالی، صفات قرض گرفته‌شده که جایگزین صفات مازندرانی شده و انطباق آوایی در آنها صورت گرفته در جدول زیر بررسی می‌شود.

جدول شماره ۸

گونه / واژه	فارسی محاوره‌ای	جوانان / میان‌سالان شهری	بزرگ‌سالان شهری	جوانان / میان‌سالان روستایی	بزرگ‌سالان روستایی	ردیف
کثیف	kasif	kasif	kasif/lat?er	kasif/lat?er	lat?er	۱
قشنگ	Gafang	Gafang/ Gafeng	Gafeng/ Gefang	Gafeng/ Gefang	xovef	۲
یک کمی	yek kam-i	yek kam-i	?at-ke/?atkam-e/ ?atkam-i/yek-kam-i/	d?on-e-kandi/?at-ke /?at-kam-e /?at-kam-i	d?on-e- (۵)kandi	۳
کوچک	kutjik	kutjik	ketjik/xurd/kutjik	xord /ketjik/kutjik	xord	۴

گویشوران ساروی شهری بزرگسال اشکال میانه‌ای تولید می‌کنند که گویشوران روستایی جوان و میان‌سال نیز آن را به کار می‌برند. گویشوران شهری جوان و میان‌سال با این توصیف فقط صفات فارسی را با تغییرات آوایی (مثال ۲۱) یا بدون آن به کار می‌برند.

۳-۵- تأثیرات آوایی زبان فارسی بر نظام فعلی مازندرانی گونه ساروی

گویشوران جوان شهرنشین ساروی گاهی ریشه‌های فعل را با تولید مصدرهای جدیدی که بی‌شک تحت تأثیر زبان فارسی است، تغییر می‌دهند.

جدول شماره ۹

گونه واژه	فارسی	جوانان شهری	میان‌سالان شهری	بزرگ‌سالان روستایی / شهری	ردیف
دوختن	duxtān	ba-duz-en	ba-dut-en	ba-duxt-en	۱
زدن	zad-an	ba-zad-en	ba-zu-ʔen	ba-zu-ʔen	۲
دیدن	did-an	ba-did-en	ba-di-ʔen	ba-di-ʔen	۳
بردن	bord-an	bord-en	ba-verd-en	ba-verd-en	۴

چنانکه می‌بینیم گویشوران شهری جوان مصدر فعلی را در مازندرانی گونه ساروی به وجود می‌آورند که در این زبان وجود ندارد و نتیجه تأثیر فارسی است. این نوآوری‌ها ترکیبی از تکواژهای زبان فارسی و مازندرانی است؛ ریشه فعل فارسی، پیشوند فعلی و شناسه مصدری مازندرانی است. در این موارد، جفت مصدرهای فعلی فارسی و مازندرانی روستایی گونه ساروی از نظر تاریخی مرتبط هستند. دلیل مسلط نبودن گویشوران جوان شهری ساروی به زبان مازندرانی است چراکه زبان اول غالب آنها که در خانواده فراگرفته‌اند فارسی است. جدول زیر میزان تسلط بر فارسی و مازندرانی را به تفکیک گروه سنی نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱۰- درصد فراوانی تسلط بر فارسی و مازندرانی گونه ساروی به تفکیک گروه سنی

زبان سن	فارسی		مازندرانی		جمع فراوانی	χ^2
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی		
۱۴-۱۸	۱۳۰	۸۲/۸	۲۷	۱۷/۲	۱۵۷	۶۷/۵۷
۳۰-۴۰	۹۱	۵۹/۱	۶۳	۴۰/۹	۱۵۴	۲۸
۵۰ به بالا	۴۶	۳۵/۱	۸۵	۶۴/۹	۱۳۱	۱۱/۶۱
جمع	۲۶۷	۶۰/۴	۱۷۵	۳۹/۶	۴۴۲	۱۹/۱۵

در جدول بالا مشاهده می‌شود که افراد مسلط به فارسی بیشتر از افراد مسلط به مازندرانی است و با توجه به عامل سن این میزان به شدت در حال افزایش است؛ در گروه سنی ۱۴-۱۸ سال درصد مسلط‌ها به فارسی تقریباً بیش از چهارونیم برابر مسلط‌ها به مازندرانی است. علاوه بر این، موارد دیگری از تأثیر مستقیم زبان فارسی بر زبان گویشوران شهری بزرگسال وجود دارد؛ جایی که آنها بدون هیچ ارتباط تاریخی نوآوری بین دو مصدر را در دو زبان انجام می‌دهند. جدول زیر این موضوع را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۱۱

ردیف	بزرگسالان روستایی	بزرگسالان شهری	جوانان / میانسالان شهری	فارسی	گونه واژه
۱	x ^w eʃ he-dɒ-ʔen	xoʃ he-dɒ-ʔen/ba-busi-ʔen / matʃ ha-kord-en	ba-busi-ʔen	busid-an	بوسیدن
۲	da-ʃendi-ʔen/ dɒ-kel-ess-en	da-ʃendi-ʔen/da-kel-ess-en/ ba-rixt-en	ba-rixt-en	rixt-an	ریختن

در این مورد فرایند مشابهی همانند مثال قبلی روی می‌دهد؛ پیشوند فعلی و شناسه مصدری به ریشه فعل فارسی افزوده می‌شود. البته مواردی وجود دارد که گویشوران جوان شهری از فرایند تعمیم افراطی همانند نمونه زیر استفاده می‌کنند.

جدول شماره ۱۲

ردیف	بزرگسالان روستایی / شهری	میانسالان شهری	جوانان شهری	فارسی	گونه واژه
۱	be-ʃdoss-en	be-ʃnoss-en	be-ʃness-en	ʃenid-an	شنیدن

تغییر /o/ در be-ʃno- به /e/ در be-ʃne- که جوانان فکر می‌کنند مازندرانی شده است، نمونه‌ای از تعمیم افراطی ریشه فعل است چراکه در بسیاری از موارد گویشوران ساروی جوان کم‌تسلط به مازندرانی، /a/ و /o/ را به /e/ تغییر می‌دهند تا کلمات را به مازندرانی شبیه کنند که یک احتمال نتیجه قیاس با جفت‌واژه‌ها در دو زبان است. احتمال دیگر می‌تواند تأثیر فارسی باشد چراکه ʃenid واژه /e/ دارد.

۳-۶- تأثیرات آوایی زبان فارسی بر ضمائر مازندرانی گونه ساروی

شکری (۱۳۷۴) ضمائر شخصی، اشاره‌ای، پرسشی، نامعین، متقابل و انعکاسی را در مازندرانی ثبت کرده است. در ادامه به برخی ضمائر که دستخوش تغییر یا جایگزینی شده‌اند اشاره می‌شود:

۳-۶-۱- تأثیر آوایی زبان فارسی بر ضمائر شخصی مازندرانی گونه ساروی

در دستور سنتی، ضمائر شخصی در فارسی فاعلی یا مفعولی‌اند. این مبنای تقسیم‌بندی این تحقیق نیز هست. تحولات در ضمائر ممکن است قرض‌گیری مستقیم باشد. گویشوران شهری غالباً از ضمائر فاعلی فارسی به جای ضمائر فاعلی مازندرانی برای تمام اشخاص استفاده می‌کنند. جدول ۱۳ این موضوع را نشان می‌دهد.

جدول شماره ۱۳

گونه واژه	فارسی معیار	فارسی محاوره‌ای	جوانان و میان‌سالان شهری	بزرگسالان شهری	بزرگسالان روستایی
من	man	man	man/men	man/men	men
تو	to	to	te/to	te/to	te
او/ آن	ʔu	ʔun	ve/ ʔun / ʔu	ve	ve
ما	mo	mo	mo/ʔemo	mo/ʔemo	ʔemo
شما	ʃomo	ʃomo	ʃemo/ʃomo	ʃemo/ʃomo	ʃemo
ایشان/ آنها	ʔiʃon/ʔonho	iʃun /ʔunʔ	veʃun/ʔiʃun/ʔunʔ	veʃun/ʔiʃun	veʃon/ veʃono

اگرچه گویشوران شهری هم از ضمائر فارسی محاوره‌ای و هم مازندرانی استفاده می‌کنند اما فراوانی کاربرد ضمائر فارسی در گفتار بسیار بیشتر از مازندرانی است. این تغییرات در ضمائر شخصی مفعولی نیز روی می‌دهد. در ضمیر اول شخص مفرد، گویشوران میان‌سال و جوان شهری دو شکل فارسی محاوره‌ای man «من» و ضمیر فاعلی مازندرانی men «من» را به کار می‌برند. در ضمیر دوم شخص مفرد و سوم شخص جمع، فقط از فارسی محاوره‌ای، و برای سایر اشخاص هم از مازندرانی و هم فارسی استفاده می‌شود.

۳-۶-۲- تأثیر آوایی زبان فارسی بر ضمائر اشاره مازندرانی گونه ساروی

داده‌ها نشان می‌دهد که گویشوران شهری ساروی به جای ضمائر اشاره جمع مازندرانی، از ضمائر اشاره فارسی محاوره‌ای استفاده می‌کنند.

جدول شماره ۱۴

گونه واژه	فارسی معیار	فارسی محاوره‌ای	جوانان و میان‌سالان شهری	بزرگسالان شهری	بزرگسالان روستایی
این	ʔin	ʔin	ʔin	ʔin	ʔin(-to)
آن	ʔon	ʔun	ʔun	ʔun	ʔun(-to)
اینها	ʔinhon	ʔino	ʔino	ʔino	ʔeno(n)
آنها	ʔonho	ʔuno	ʔuno	ʔuno	ʔunon

۴- نتیجه‌گیری

با بررسی داده‌ها و وام‌واژه‌های فارسی در مازندرانی گونه ساروی در حوزه آواشناسی و واج‌شناسی نتایج زیر به دست آمد:

در واج‌شناسی واج /z/ از فارسی با قرض‌گیری اقلام واژگانی به مازندرانی شهری راه یافت (جدول شماره ۲). همخوان‌های لبی شده $[x^w]$, $[g^w]$, $[k^w]$ به‌عنوان نشانه‌هایی برای گونه مازندرانی روستایی فاقد اعتبار شناخته شدند، بدین مفهوم که این ویژگی در کلام گویشوران ساروی شهری به دلیل تأثیر زبان فارسی از بین رفته‌است (جدول شماره ۳). همچنین، کشش واکه‌ای با حذف همخوان‌های /h/ و /ʔ/ در گونه‌های شهری و روستایی ساروی به تبعیت از زبان فارسی، تأثیر مستقیم زبان فارسی بر مازندرانی گونه ساروی را بیان می‌کند. این با قیاس از زبان فارسی (محاوره‌ای) است که به دلیل تأثیر فارسی به وقوع پیوست (بخش ۳-۳-۲). جز تحولات نظام‌مند، مشاهده شد که اقلام واژگانی در مازندرانی شهری گونه ساروی از نظر آوایی تحت تأثیر زبان فارسی، تغییراتی داشته‌اند که حاصل آن ساخت‌هایی از واژگان بود که در فارسی و مازندرانی وجود نداشت و اغلب در نتیجه تعمیم افراطی از فارسی محاوره‌ای به وجود آمده بودند. در بسیاری موارد، گویشوران ساروی با تغییرات آوایی بر روی واژه‌ای از فارسی آن را به جای معادل مازندرانی به کار می‌بردند. این روش به دلیل استنتاج و تحلیل ضمنی گویشور نسبت به مازندرانی بود که اگر واکه یک واژه را در زبان فارسی تغییر دهد آن واژه به مازندرانی تبدیل می‌شود برای مثال تبدیل /a/ به /e/. این موارد تعمیم افراطی سنتی است که ترودگیل (۱۹۸۶: ۶۶) اشاره کرده بود.

در تغییرات و تحولات اجزای کلام، افعال تغییرات بسیاری داشتند. سایر اجزای کلام همچون اسامی، ضمائر، صفات و قیود نیز تحت تأثیر و نفوذ فارسی بودند و این تأثیرات و ورود این کلمات به زبان مازندرانی گونه ساروی نه تنها باعث افزایش لغات در این زبان نشده‌است بلکه باعث از بین رفتن بسیاری از کلمات مازندرانی شده (جدول شماره ۸). با توجه به داده‌ها، بزرگسالان روستایی تقریباً نظام منظمی دارند بدون تغییرپذیری و تأثیرپذیری از فارسی. جوانان و میانسالان روستایی نظام تغییرپذیرتری دارند و ساخت‌های میانه‌ای بین فارسی و مازندرانی گونه ساروی تولید می‌کنند. گویشوران بزرگسال شهری نظم کمتری نسبت به گویشوران بزرگسال روستایی دارند و شناسه‌های خاصی را در بافت‌های جدید، تعمیم افراطی می‌دهند و نسبت به گویشوران جوان و میانسال شهری منظم‌ترند. گویشوران جوان و میانسال

شهری با استفاده از فرایندهای تعمیم افراطی و قیاس سعی می‌کردند نظام زبانی فارسی را با الگوهای موجود در زبان مازندرانی گونه ساروی منطبق کنند.

با نگاه به داده‌ها و نتایج تحولات زبانی درمی‌یابیم که هرچه گویشور جوان‌تر باشد، کاربرد فارسی بیشتر است. هرچه به گروه سنی بالاتر یا از گویشوران شهری به سوی گویشوران روستایی برویم به مقیاس ضمنی^۱ (فسولد، ۱۹۹۱a) برمی‌خوریم، این مقیاس شامل تعدادی از ویژگی‌های مختلف است که در یک رابطه مشخص و معین با یکدیگر قرار می‌گیرند^۲، بدین صورت که هر ویژگی در مراتب بالاتر، شامل ویژگی‌های پایین‌تر از خود نیز هست. بر همین اساس، اگر گویشور بزرگ‌سال روستایی، واجد ویژگی‌ای فارسی یا شبیه فارسی باشد، به صورت خودکار و تلویحی مبین این است که سایر گروه‌های سنی در نواحی دیگر همان ویژگی را دارند. این فرایند دقیقاً از گفتار گویشوران شهری آغاز می‌شود و در عناصری که در دو زبان خیلی به هم شباهت و قرابت دارند ظهور می‌یابد. این، درک مهمی از مسیر و حالت کنونی تغییر از مازندرانی به فارسی را فراهم می‌کند.

در تحلیل واجی و آوایی، مازندرانی گونه ساروی شدیداً تحت تأثیر فارسی، به‌ویژه گونه محاوره-ای فارسی تهرانی است. علت احتمالی این است که اکثر کسانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست سعی می‌کنند تا گونه تهرانی فارسی، که موقعیت اجتماعی بالاتری دارد، را تقلید کنند. بر این پایه، می‌توانیم بگوییم که از بین رفتن زبان مازندرانی گونه ساروی در نواحی شهری به دلیل تغییر تدریجی مازندرانی به زبان با موقعیت و جایگاه اجتماعی بالاتر حتمی است و به دلیل قرابت و نزدیکی مازندرانی با فارسی و ارتباط این دو، سرعت این تغییر بیشتر است.

نقش، کاربرد و جایگاه اجتماعی زبان در جامعه دوزبانه، در حفظ یا تغییر آن مؤثر است. در منظر جامعه زبانی مطالعه‌شده، فارسی زبان اصلی و مازندرانی زبان فرعی است. از طرفی، فارسی زبان معیار و مازندرانی زبان محلی است. فارسی نقش‌های گسترده‌ای چون رسمی، ملی، میانجی، آموزشی و ادبی در کشور دارد اما مازندرانی تنها وظیفه برقراری ارتباط بین اعضای یک گروه قومی در محدوده جغرافیایی مشخص دارد. اگرچه هر زبان نظامی پیچیده و کامل است که از عهده برقراری ارتباط میان گویشوران در محدوده فرهنگی خود به‌خوبی برمی‌آید، اما عامه که درک درستی از نقش و کارکرد زبان ندارند ممکن است به خاطر موقعیت و اعتبار، زبان فارسی را برای کاربرد تمامی حوزه‌ها و حتی برای فراگیری زبان اول فرزندان مناسب‌تر تلقی کنند.

1. Implicational Scale

2. The Concise Oxford Dictionary of Linguistics

پی‌نوشت

۱. برای زبان یا گویش بودن مازندرانی نک. دبیر مقدم، ۱۳۸۷: ۹۵-۱۲۰.
۲. نک. نهاوندیان، ۱۳۸۵ ب: سند پشتیبان ۲-الف-۲.
۳. آقاگل‌زاده از ð به جای [d]، از ʒ به جای [ʒ]، از ʃ به جای [ʃ] و از z به جای [dʒ] استفاده کرده‌است.
۴. نک. فهمیه خداوردی و گلناز مدرسی قوامی، ۱۳۹۶: ۱۹-۳۹.
۵. این واژه در معنای اول به معنای «جان‌کندن» است. در اینجا مقصود گویشور مازندرانی معنای دوم آن بوده‌است (شکری، ۱۳۷۴: ۲۳۶).

منابع

- آقاگل‌زاده، ف. ۱۳۹۴. *زبان مازندرانی (طبری): توصیف زبان شناختی (تحقیق میدانی-اطلس زبانی)*، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- باقری، م. ۱۳۸۴. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: قطره.
- بشیرنژاد، ح. ۱۳۹۱. *مازندرانی، لهجه، گویش یا زبان*، تهران: رسانه نوین.
- ثمره، ی. ۱۳۶۷. «تحلیل ساختاری فعل در گویش گیلکی کلاردشت»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*. ۲۶(۴-۱): ۱۶۹-۱۷۸.
- ثمره، ی. ۱۳۸۳. *آواشناسی زبان فارسی: آواها و ساخت آوایی هجا*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- جغرافیای استان مازندران. ۱۳۷۸. *گروه آموزشی جغرافیای استان مازندران*، تهران: شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران.
- جنیدی، ف. ۱۳۶۸. *سخن آغاز، واژه‌نامه مازندرانی*، تهران: بنیاد نیشابور.
- حجازی کناری، ح. ۱۳۷۲. *پژوهشی در زمینه نام‌های باستانی مازندران*، تهران: روشنگران.
- حجازی کناری، ح. ۱۳۷۴. *واژه‌های مازندرانی و ریشه باستانی آنها*، تهران: بنیاد نیشابور.
- حق‌شناس، ع. ۱۳۷۶. *آواشناسی*، تهران: آگاه.
- خانلری ناتل، پ. ۱۳۷۷. *تاریخ زبان فارسی*، تهران: فردوس.
- خداوردی، ف. و مدرسی قوامی، گ. ۱۳۹۶. «کشش همخوان در زبان فارسی»، *زبان و زبان‌شناسی* ۱۳(۲۶): ۱۹-۳۹.
- خودزکو، ا. ۱۳۸۲. *ترانه‌های محلی ساکنان کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ترجمه ج خمایی‌زاده*، تهران: سروش.

- داوری، ح. ۱۳۹۳. *هژمونی زبان/ انگلیسی: رویکردها، نگرش‌ها و راهبردها*. رساله دکتری، تهران: دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.
- داوری، ح. ۱۳۹۴. «زبان‌شناسی کاربردی انتقادی: رویکرد میان‌رشته‌ای سنجشگر در نقد و ارزیابی شاخه‌های زبان‌شناسی کاربردی»، *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۷(۴): ۱۲۹-۱۵۱.
- دبیرمقدم، م. ۱۳۸۷. «زبان، گونه، گویش و لهجه: کاربردهای بومی و جهانی»، *ادب‌پژوهی*، ۵(۵): ۹۱-۱۲۸.
- دهگان، ر. ۱۳۶۷. «فرهنگ تطبیقی گونه‌های گویش مازندرانی»، *پایان‌نامه کارشناسی/ رشد*، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.
- شکری، گ. ۱۳۷۴. *گویش ساروی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شکری، گ. ۱۳۸۵. *گویش رامسری*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- صفری، ا. ۱۳۹۵. «توصیف و تحلیل فرایندهای واجی گویش گالشی: رویکرد بهینگی». *جستارهای زبانی*. ۷(۲): ۱۴۳-۱۶۳.
- علی‌احمدی، ع؛ وحید سعید نهائی. ۱۳۸۶. *توصیفی جامع از روش‌های تحقیق*، تهران: تولید دانش. عموزاده، م. ۱۳۸۱. «همگرایی و دو زبانگونی در گویش مازندرانی»، *پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۲(۷ و ۸): ۱۴۰-۱۶۰.
- کرد زعفرانلو کامبوزیا، ع. ۱۳۹۲. *واج‌شناسی، رویکردهای قاعده بنیاد*، تهران: سمت.
- کلباسی، ا. ۱۳۷۲. «پیشوندهای تصریفی و اشتقاقی در افعال گویشی مازندرانی کلاردشت». *زبان‌شناسی*. ۱۰(۱): ۸۸-۱۰۶.
- کلباسی، ا. ۱۳۷۶. *گویش کلاردشت*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گلکار، آ. و دیگران. ۱۳۹۰. «بررسی وام‌واژه‌های روسی در گویش مازندرانی»، *پژوهش‌های زبانشناختی در زبان‌های خارجی*، ۱(۲): ۶۷-۷۹.
- متانی، م. ۱۳۸۶. *مبانی روش تحقیق در مدیریت*. قائم‌شهر: مهرالبنی.
- نجف‌زاده بارفروش، م. ۱۳۶۸. *واژه‌نامه مازندرانی*، تهران: بلخ.
- نهادن‌یان، م. ۱۳۸۵. *متن پیشنهادی سیاست‌های ج.ا.ایران در خصوص جهانی شدن به انضمام سند پشتیبان*، تهران: انتشارات مرکز ملی مطالعات جهانی شدن.
- وٹوقی، ح. ۱۳۷۱. *مقالات زبان‌شناسی*، تهران: رهنما.
- هومند، ن. ۱۳۶۹. *پژوهشی در زبان تبری*، آمل: کتابسرای طالب آملی.
- Fasold, R. 1991a. *The Sociolinguistics of Language*. Oxford: Blackwell.
- Fasold, R. 1991b. *The Sociolinguistics of Society*. Oxford: Blackwell.
- Matthews, P.H. 2007. *The Concise Oxford Dictionary of Linguistics* (2 ed.). Oxford: Oxford University Press.

<https://www.oxfordreference.com/view/10.1093/acref/9780199675128.001.0001/acref-9780199675128-e-1568?rskey=Ij3jT4&result=1623>

Nawata , T. 1984. *Mazandarani* . Asian and African Grammatical Manual No.71m. Tokyo : Institute for the study of Languages and Cultures of Asia and Africa, 4891, iii+54p.

Pennycook, A., 2001. *Critical Applied Linguistics: A Critical Introduction*. Mahawah, NI:Lawrence Erlbaum Associates.

Shahidi, Minoo.2008. *A Sociolinguistic study of Language Shift in Mazandarani*. Uppsala Universitet.Sweden.

Trudgill, P.1986. *Dialects in Contact*. Oxford: Blackwell.

Yoshie ,S.1996. *Sari dialect*. Tokyo: Institute for the Languages and Cultures of Asia and Africa. 164pp.

Persian, it demonstrates that the other age groups do certainly use the same features.

This pronunciation analysis proves that Mazandarani is strongly influenced by Tehrani colloquial Persian. A possible cause is that the people whose native language is not Persian try to imitate Persian variety of Tehran that bears a higher social status.

It is predicated that Saravi variety of Mazandarani in urban areas is in the risk of complete disappearance regarding the gradual change of Mazandarani to a higher social status which was also proved through the results of Bashirnezhad(2000),Shahidi(2008). This study can be used by sociolinguists and language planners to open a new analytical perspective on the development and change of the language.

Select Bibliography

- Aghagolzadeh, F. 2015. *Mazandarani Language (Tabari):A Linguistic Description (Field Work-Linguistic Atlas)*. Tehran: Elmi Publishing Center of Tarbiat Modares University,78. [In Persian]
- Dabir Moghaddam, M. 2008. Language, Variety, Dialect and Accent: Indigenous and Global Applications. *Journal of Literary Studies*, No. 5, pp. 128-91. [In Persian]
- Davari, H. 2015. Critical Applied Linguistics: An Interdisciplinary Approach to Critique and Evaluation of the Branches of Applied Linguistics. Tehran: *Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in Humanities*, Volume 7, (No.4): 151-129. [In Persian]
- Fasold, R.1991. *The Sociolinguistics of Language*. Oxford: Blackwell.
- Kordzaferanlo Cambozia, A. 2013. *Phonology of foundation rule approaches*. Tehran: Samt. [In Persian]
- Pennycook, A., 2001. *Critical Applied Linguistics: A Critical Introduction*. Mahawah, NI:Lawrence Erlbaum Associates.
- Safari, A. 2016. Description and analysis of the phonological processes of the Gaelic dialect: an optimization approach. *Linguistic inquiries*". Volume 7, No. 2 (30 consecutive), June and July 2016. P. 147. [In Persian]
- Shahidi, Minoo.2008. *A Sociolinguistic study of Language Shift in Mazandarani*. Uppsala Universitet.Sweden.
- Trudgill, P.1986. *Dialects in Contact*. Oxford: Blackwell.
- Zakeri, M. 2018. Signs of class shift in Mazandarani language and its consequences. *Proceedings of the 10th International Conference on Iranian Linguistics*. Tehran: Allameh Tabatabaei University Press, 303-318. [In Persian]

speech in Mazandarani were increasingly borrowed from Persian. For example, adjectives are used before nouns in Mazandarani and after nouns in Persian. When borrowed adjectives are used in Mazandarani, the order of words usually changes as in Persian.

Young urban Saravi speakers sometimes change verb roots by producing a new infinitive to be under the influence of interference of Persian. The change of /o/ in *be-fno-* 'hear' to /e/ in *be-fne-* which young people think has become Mazandarani, is an example of the overgeneralization of the root of the verb, because in many cases the young Sarvai speakers are less fluent in Mazandarani. They change /a/ and /o/ to /e/ to make the words look like Mazandarani, which is a possible result of comparison with a pair of words in two languages, and another possibility could be the result of the influence of Persian because *fenid* 'heard' has a vowel /e/. Moreover, the urban young and middle aged speakers are doing innovation between the two infinitives in two languages, without any historical connection. In this case, a similar process occurs in which the verb prefix and the identifier are added to the root of the Persian verb. There are some cases where young urban speakers use overgeneralization process such as: /pɛ:db/ in the speech of rural speakers- /pidb/ in the speech of urban speakers and /peidb / in Persian which means 'visible'.

Urban speakers often use Persian subject pronouns instead of Mazandarani subject pronouns for all persons.

The data show that urban speakers used the plural reference pronouns of colloquial Persian rather than Mazandarani subject pronouns.

5. Conclusions & Suggestions

In the field of phonology, /ʒ/, as a result of lexical borrowing items is borrowed from Persian and is added to urban Mazandarani consonants. Labial consonants are recognized as non-prestigious signs of rural Mazandarani variety. In the evolution of the parts of speech, the verbs have undergone several changes. Other parts of speech such as nouns, pronouns, adjectives, and adverbs have also been influenced by Persian so that the effects and the entry of these words have caused many local words of Mazandarani to be disappeared. Rural adults have almost regular system without any variability or any influence of Persian in comparison with other groups. As we compare younger age groups with the older age groups and urban speakers with the rural ones, we face with a scale which implies that if the rural adult speaker, mainly uses a distinguished feature of Persian or semi-

literacy and teaching Persian, media and development of communication and tourism, and the neighborhood of Tehran, Persian impacts on Mazandarani pronunciation of Saravi variety. Two Japanese researchers called Navata (1984) and Yoshie (1996) did surveys titled "Mazandarani" and another as "Sari dialect". The Saravi dialect was written "by Shukri (1995). Another research was done about the structural analysis of Mazandarani verbs by Samare (1988). Amouzadeh (2002) studied and explained the cultural and social aspects that play a role in the decline of the Mazandarani language. Analogy and overgeneralization are the processes that have been studied in this research as influential factors on the Mazandarani language.

2. Theoretical framework

Theoretical framework of this research is Critical Applied Linguistics based on the newfound approach of Cook (1990). The main objective in this study is a description of the process of changing the characteristics of phonetic - phonological of Mazandarani Saravi variety from the perspective of the change of language by comparing urban and rural speakers speech in different age with standard and colloquial of Persian language.

3. Methodology

This research is a field study, data analysis and description of the available facts, it surveyed the effect of pronunciation of Persian on the Mazandarani language as a dependent variable by some social factors as moderating variables. Questionnaire and interview were used to collect data. Participants included girls and boys in the age groups of 14-18 years (youth) and age groups of 30-40 years (middle-aged) and over 50 years (adults) who were randomly selected from urban and rural areas of Sari.

4. Results & Discussion

In the original phonetic system of Mazandarani (Sarvai variety), the number of consonants is 22 and the number of vowels is 7 and the difference with Persian was due to the phoneme /ɜ/. One of the phonetic differences between the urban and rural consonants of Mazandarani is labialization feature of consonants: /x, k, g/ [x^w, k^w, g^w] > [x, k, g]. The lack of labialization feature in pronunciation urban Saravi is due to the influence of Persian. Elimination of this feature in the young rural generation is expressed in moderate forms, which indicates a gradual change. The deletion of /h/ and /ʔ/ consonants has occurred in terms of the ease of Persian language in the urban and rural Saravi variety by analogy. Parts of

The Pronunciation Effect of Persian Language on Mazandarani Language (Saravi Variety)

Mohsen Jafarzadeh¹
Hossein Ghasemi^{2*}
Morad Bagherzade-Kasmani³

Received: 2019/11/29

Accepted: 2020/10/04

Abstract

The study of language in the social context as well as the influence of language on another language has always been of interest to sociolinguistics. In this study, the effect of phonetics and phonology of Persian language on Mazandarani (Saravi variety) has been investigated. The present study is a descriptive-analytical field study that describes and analyzes data to investigate the effect of phonetic and phonology of Persian language as an independent variable (and the effect of social factors of age and geographical area as a moderating variable) on Mazandarani as a dependent variable. In this study, questionnaire, interviews and audio recordings were used and the participants included different age groups of girls and boys ages 14-18 (youth), women and men between 30-40 years (middle age) and over 50 years (adults). They were classified randomly from urban and rural areas of Sari. The results show that the Mazandarani language is about to change and become Persianized by interfering with processes such as analogy and overgeneralization in different rural and urban generations. The present study can be used by sociolinguistics and language planners to provide a new analytical horizon for language development and change.

Keywords: Persian, Mazandarani, Saravi variety, Overgeneralization, Analogy

1. Introduction

The dominance of Persian over other local languages has led to changes in the culture of Mazandarani people. In this study, considering the developments of

1. PhD Student of Linguistics, Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Linguistics, Islamic Azad University, Qaemshahr, Iran
(Corresponding Author)

* Email:hossein_gh53@yahoo.com.

3. Assistant Professor, Department of English Language, Islamic Azad University, Chalous, Iran.

‘What should I do? That’s due to Friendship.’ The defendants’ speech was full of deviations in descriptive norms. Here, Tabari compared himself with the judge and stated that he had friends who could give him the whole Lavasan property as a gift. This power is completely diminished in front of the judge when the judge did not say anything, made a sarcastic smile and only said *čera?* ‘why?’ which indicated the deviation from the standard norm in prescriptive pattern. This can be seen in the words of most of the defendants who believe that they can justify themselves with money, bribes, and so on.

5. Conclusion and Suggestions

The results showed that the use of linguistic and stylistic markers play a decisive role in judges’ and defendants’ individual and social status. Considering power in legal discourse, we studied different dimensions of standard, changes and deviations from the speech norms among the judges and defendants. Members of a social group can expand their ideas and cultural heritage through communication and attempt to preserve it. The defendants used more changed and violated instances than the judges did. Further research is needed to uncover the changes and violations from the lawyers’ speech or interrogators in the courts. Implications of the study for forensic researchers and the students of law could be beneficial. Training centers for judges and lawyers can use linguistic and stylistic markers affecting their speech in Revolution Courts.

Select Bibliography

- Biabani, Gh., & Hadianfar, S, K. 2005. *Descriptive dictionary of criminal sciences*. Tehran: Tavit Publication. [In Persian].
- Hargie, O. S., & Dickson, D. 2004. *Skilled interpersonal communication: Research theory and practice*. New York: Routledge.
- McMenamin, G. 2002. *Forensic linguistics: Advances in forensic stylistics*. London: CRC Press.
- Momeni, N. 2010. Forensic linguistics: the study of testimony in court according to linguistic characteristics. *Detective Magazine*, 3 (10), 60–83. [In Persian].

Water I'm drinking. "can be a change in the norm; however, it is understandable. If the sentence is not comprehensible linguistically (e.g., *drink my water*), it is regarded as the violation in the speech norms.

3. Methodology

The research design of the present study is based on descriptive method and the corpus was 45 sessions in Revolution Courts. The video files were randomly selected among the pool of data that were broadcasted on TV or on the Internet. Two experts in linguistics for the sake of reliability and validity indices prescribed recorded videos. These trials included the outstanding court sessions that are recently performed in Iran. They are the trial of Akbar Tabari (former executive deputy of the Judiciary for receiving bribes), Fazel Khodadad (economic accusation and the embezzler of 123 billion Tomans), Babak Zanjani (embezzlement), Gholamhossein Karbaschi (the former mayor of Tehran accused for embezzlement), etc. For validity of identifying and analyzing the types of discourse patterns and verbal and stylistic markers in judges' and defendants' conversations, two linguists matched the sentences with a video file with 95% validity. There was an agreement on how to implement and identify linguistic and stylistic markers in judges' and defendants' speech. Finally, 2230 sentences of the judges and 2270 sentences of the defendants were analyzed. Descriptive and inferential statistics including means, percentage, frequency, and independent samples t-test were implemented.

4. Results & Discussion

Findings revealed the judges observed descriptive norms more than the defendants concerned with the prescriptive norms. Results indicated that the judges used more socially accepted descriptive patterns. Defendants tried to maintain their social status by using standard language or close to it. The judges frequently asked the defendants through standard linguistic and stylistic norms but the defendants violated or changed the standard norms. For instance, the judge asked, *če rā ān āqā be šomā yek āpārtmān čand milyuni dād?* 'Why did that person give you a multi-billion apartment?' Mr. Tabari as the defendant replies; *čon man ro dus dāšt. šomā dus nadārid?* 'Because this gentleman loved me. Don't you like it?' This can be regarded as the deviation in stylistic norms in terms of power because the defendants thought he was in a position to ask questions in the court. He did not follow the standard speech and continued, *če bāyad man bekonam? in barā dostiye.*

1. Introduction

Verbal and stylistic markers regulate interpersonal relationships (Hargie & Dickson, 2004) and the majority of members within the society adhere to it. According to McMenamin (2002), the patterns of discourse in the court are categorized into three linguistic and stylistic markers including prescriptive, descriptive and statistical norms. These indicators may be violated or performed by judges and defendants in Revolution Courts in Iran. For example, the sentence *loftan haqiqat ra be dâdgâ begin*. 'Please, tell the truth to the court' is considered as standard norm in terms of prescriptive speech style. With respect statistical patterns in the court, up to 85 or 90 percent of speech frequency can be observed in the judges' speech. If the sentence *haqiqat râ begin*. 'tell the truth!' is changed or deviated from *benâl* 'confess!' from the standard norm, it can be assumed that two categories from the standard pattern. If the sentence is changed, the style is informally descriptive. In the sentence, "He beating Mary." the speaker may violate linguistic markers and deviate from the standard norm of "He is beating Mary." The use of "He's beating Mary" could be the change in the standard norm. Deviation from discourse norms is considered prescriptively because it is ungrammatical in the court environment. On the other hand, it is odd the judge says the violated word or sentence with a low percentage (below 5%). The effect of stylistic markers on the observance of verbal norms and deviation from these rules and principles is the goal of this study. The present research also intends to examine judges' and defendants' discourse regarding observing, changing or deviating from prescriptive, descriptive and statistical norms. Comparing the frequency of these changes and deviations (Momeni, 2010) can show the practical nature of discourse in Iranian Revolution Courts (Biabani & Hadianfar, 2005).

2. Theoretical framework

The aim of this study is to investigate judges' and defendants' linguistic and stylistic markers with regard to changing or deviating from speech norms in the Islamic Revolution Courts following McMenamin's (2002) approach. He introduces three verbal patterns including prescriptive, descriptive and statistical norms in terms of standard, variation (i.e., changing) or deviation (i.e., ungrammaticality) and their sub-categories. For example, the phrase "Water am drinking." is considered as a standard variation in terms of observing prescriptive norm. But the statement,"

Analyzing Linguistic and Stylistic Patterns of Forensic Discourse in Revolution Courts

Farangis Abbaszadeh¹

Bahman Gorjian^{2*}

Elkhas Veysi³

Received: 2019/10/21

Accepted: 2021/03/06

Abstract

This study investigated the changes and deviations from linguistic and stylistic patterns of forensic discourse in Revolution Courts of the Islamic Republic of Iran. The research problem focused on the frequency and the percentage of verbal deviations in judges' and the defendants' speech. The research tool was McMenamin's (2002) linguistic and stylistic framework concerning the standard, prescriptive, and descriptive norms and the deviations from these norms in both judges' and defendants' speech. Data were collected through observing 45 court sessions among them 15 sessions were randomly selected based on systematic sampling method. The data were analyzed statistically through descriptive statistics. Data were divided into three categories of verbal norms: standard speech, changes of standard speech, and deviations from the norms. Findings indicated that using the standard and non-standard words have vital role in the defendants' speech. While the judges followed standard norms, the defendants changed or deviated from the norms more significantly than the judges did. The findings of the study suggest that analyzing court speeches can lead to the study of judges and defendants' linguistic and stylistic patterns correlated to their use of discourse.

Keywords: Forensic linguistics, Discourse markers, Style, Speech

1. Ph.D of General Linguistics, Islamic Azad University, Abadan, Iran.

2. Associate Profesor of Applied Linguistics, Department of General Linguistics, Islamic Azad University, Abadan, Iran. (Corresponding Author)

* Email: b.gorjian@iauabadan.ac.ir

3. Associate Professor, Department of Linguistics, Payam-e Noor University, Ahvaz, Iran.

Mamasani Lori. Some prepositions in Mamasani Lori have different allomorphic features that can occur both before and after the noun, as well as the prepositional phrases which are mentioned both before and after the verb.

The Adverb of Manner in Mamasani Lori is mentioned both before and after the verb, which is contrary to the standard Persian. It can finally be concluded that Mamasani Lori is in the process of changing due to the linguistic interfering of Persian as the standard and educational language of Iran. This is a result of importance for the researchers of Iranian languages.

Select Bibliography

- Comrie, B. 1981. *Language universals and Linguistic Typology*. Chicago: University of Chicago Press, 96-108.
- Dabir-Moghaddam, M. 2012. Linguistic Typology: An Iranian perspective. *Journal of Universal Language*, 13(1), 31-70.
- Davari, Sh., & Koukabi, B. 2017. Affix and Clitic Ordering in Mazandarani Dialect: A Relevance Principle Account. *Journal of Iranian Dialects Linguistics*, 1(2), 45-72. [In Persian]
- Dryer, M.S. 1992. The Greenbergian word-order correlations. *Language*, 68, 81-138.
- Faghiri, P & Samvelian, P. 2020. Word order preferences and the effect of phrasal length in SOV languages: evidence from sentence production in Persian. *Glossa: a journal of general linguistics*. 29-43.
- Greenberg, J. 1963. Some universals of grammar with particular reference to the order of meaningful elements. In J. Greenberg, ed. *Universals of Language*. 73-113. Cambridge, MA-164-182.
- Hawkins, J. A. 1983. *Word order Universals*. Academic Press, New York, London, Sydney. *Lingua*, 70(2-3), 191-197.
- Safayi-Asl, E. 2015. A Typological study of word order in Persian language. *Journal of Comparative linguistic studies*. 163-184. [In Persian]
- Sharifi, Sh. 2004. *A typological study of word order description and explanation in Contemporary Farsi*. PhD dissertation. Iran: Ferdowsi university of Mashhad. 36-48. [In Persian]
- Vennemann, T. 1974. Theoretical Word Order Studies: results and problems. *Paper zur lingistik*, 7, 5-25

3. Methodology

The statistical population of this study consist of people aged 32 to 101 years. The face-to-face interviews have been randomly carried out with 45 native people regardless of their gender and literacy in the form of 65 hours (3900 minutes) free speech. There were also 45 related questionnaires distributed. The questionnaire contains 330 sentences adopted from the work of Comrie (1981) to classify and compare the traces of world languages. The aforementioned questionnaire can be downloaded from the website of the Max Planck Leipzig Institute. The data were recorded alternately between the years 2016-2017 by one of the authors who is the resident of Mamasani and consequently were transcribed precisely by IPA (international phonetic alphabet).

4. Results & Discussions

The data show that Mamsani Lori uses prepositions rather than postpositions. One of the postpositions is *ra* which is generally used in the form of a cliticized *=a* attached to the verb stem and the noun so that the other elements follow this clitic. Moreover, prepositions and postpositions can be used alternatively in Mamasani Lori in various positions before or after the verb. In complex sentences and clauses, the noun phrase is generally used before the relative clause and the genitive. Both the GEN-HEAD and the HEAD-GEN are common in Mamasani Lori.

5. Conclusions & Suggestions

The data analysis shows that, regarding constituent order typology, Mamasani Lori cannot be placed in one single type. Rather, Mamasani Lori represents a split-behavior variety. For example, the prepositioned-type shows a great variety in Mamasani Lori, however, postpositions and prepositions are both used. The number of prepositions are much higher than the number of postpositions, and according to the prepositional component, it should be considered as a head initial language. However, despite the nature of prepositions as defined in the typological universals, these prepositions can be placed anywhere in the sentence namely before or after the verb in Mamasani Lori. Such a variable contradicts to the classification of Dryer typology because the head initial languages must have predominantly a preposition and the preposition must be placed after the verb. As for the other components, the position of the relative clause shows the same great variety, but mostly their position is after the verb. Other components of Dryer are predominantly in a more stable position in

1. Introduction

In Language Typology, by examining linguistic similarities, researchers try to establish the universality of languages and, accordingly, provide the possibility of studying the main source of linguistic dispersion. One of the main features which received a considerable attention is the study of constituent order in languages.

The aim of the present study is to describe the ordering categories of structures in Mamasani Lori, a Southwestern branch of Iranian languages in Fars province based on the 24 feature model of Dryer (1992). The purpose is to study the linguistic constructs and the position of the variable and the nucleus in relation to other linguistic features. In this regard, the questions of the present paper are as follows: a. "What kind of relationship does exist between different variables in Mamasani Lori?" and b. "Based on the under-studied typological features, what are the similarities between Persian and Mamasani Lori"?

2. Theoretical framework

Extensive research has been performed on the typology of world languages, however, the initiator of this research field is rooted in the seminal work of Greenberg (1963). Language typology in which linguistic varieties are studied has devoted special attention to the study of prepositions. Dryer (1992), through a typological survey, introduces a new paradigm by encroaching on Greenberg's views, according to which the languages of the world are classified into different head initial and head final languages. So the authors of this study follow Dryer's (1992) variable typology which is a modified and extensive form of Greenberg's (1963) typological universals. Based on this framework and among five main variables, the relevant position of direct object, adjective, preposition, and genitive constructions are explored in this study. Based on Dryer's view, if X and Y present correlation with the verb and direct object they are called paired variables. The pair can be in relation to the verb or the direct object. In head final language, it is observed that postpositions occur predominantly, whereas in head initial languages, prepositions occur predominantly. Dryer believes that there is a significant distinction between VO vs. OV languages. In VO languages, subject and object are usually located after the verb, while in OV they are located before the verb. This general rule is also valid for those languages which present both OV and VO word orders.

An Analysis of The Constituent Order in Mamasani Lori From A Typological Point of View

Maryam Mohammadi¹

Ameneh Zare^{2*}

Mohammad Hossein Sharafzade³

Received: 2021/02/24

Accepted: 2021/05/21

Abstract

Typology of language deals with similarities and differences among different languages in the world. The current research aimed to study the typology of constituent order in Lori dialect of Mamasani as a south branch of Western Iranian languages in Fars province based on the framework of Greenberg (1963) and the revised framework of Dryer (1992). The methodology including qualitative and quantitative data were obtained employing face to face interview with 45 native speakers without considering their gender involving 65 hours of free speech and 45 questionnaires as well. The research shows that Mamasani Lori contains both VO versus OV criteria and manifests strongest type of VO typological properties in Eurasia and world languages. The results also indicated that despite the general similarities of this dialect with standard written Persian, there are some differences in terms of prepositions, structural elements, and the order of verbs and adverb of manner. Furthermore, it was portrayed that some prepositions have different morphemes that can appear both before and after the nouns. The research data also revealed that the prepositions and the adverbs of manner in Mamasani Lori can be located both before and after the verbs, an occupancy behavior which is different from standard written Persian.

Keywords: Constituent Order, Dryer, Language Typology, Mamasani Lori, Typological Criteria

1. Ph.D. Candidate of General Linguistics, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran.

2. Department of Linguistics, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran. (Corresponding Author)

* Email: a86.zare@yahoo.com

3. Department of Linguistics, Islamic Azad University, Marvdasht, Iran.

periods of Persian, are formed on the basis of analogy. It is noteworthy to mention that the meaning of all these constructions refer to quantity enhancement and sequence. Concerning Early New Persian to New Persian, it is observed that there are many words with the construction of reduplication and medial formatives and prepositions. On the basis of construction morphology, we have shown here the unification of the schema of reduplication and the schema of medial adjunct as an example:

reduplication + [medial adjunct]"be"preposition = [X [medial adjunct] "be" preposition X]adv,adj
(4)[X X] ofNs,ADJs,adv

5. Conclusion

We studied about the constructions of reduplication with medial adjuncts in Persian to specify the co-occurrence of word formation patterns in the coining of complex words. To show the starting point of forming such schemas, we had a historical view from Old Persian to New Persian. Our findings showed that these structures are formed in Middle Persian. The medial adjunct was only the preposition /be: to/. Such words transferred only the meanings of enhancement and sequence. However, during the next periods of Persian, other kinds of prepositions were also used in this structure on the basis of analogy.

Select Bibliography

- Asana, J.M. 1992. *Corpus of Pahlavi Texts (transcription, translation by Oryan)*. Tehran: National Library of Iran. [In Persian]
- Booij, G. 2015. Construction Morphology. In A. Hippisley and G. T. Stump (eds.), *The Cambridge Handbook of Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Farahvashi, B. 2001. *Persian Pahlavi Dictionary*. Tehran: Tehran University. [In Persian]
- Kent, R. G. 1953. *Old Persian: Grammar. Texts. Lexicon. (translation by Oryan)*, Tehran: Organization of cultural heritage. [In Persian]
- Keshavaez, K. 2009. *Thousand years of Persian Prose*. Tehran: Elmi and Farhangi Publication. [In Persian]
- Mackenzie, D. N. 1992. *A concise Pahlavi dictionary (translation by MirFakhrai)*, Tehran: Cultural studies and Humanities Sciences Institute. [In Persian]

A new word is formed by replacing the variable x in the schema with a concrete verb. This is the operation of unification. One of the properties of such a schema is embeddability which is interesting for morphological analysis. Given the existence of word formation schemas as abstractions over sets of complex words, such schema can be unified into more complex schema (Booij, 2015).

3. Methodology

The particular constructions studied in this research are extracted from the following corpus:

Grammar, Texts, Lexicon by Kent (2005); Old Persian by Razi (1988); Pahlavi texts by Jamasp (1992); A concise Pahlavi dictionary by Mackenzie (1992); Historical Grammar of Persian by Abolghasemi (2010, 2016); Persian Pahlavi dictionary by Faravashi (2001).

Thousand years of Persian Prose by Keshavarz (2009) (it includes texts from early New Persian from primary centuries to near the end of 7th century).

Through a review over the Old Persian to New Persian, we could verify the appearance of these constructions in Persian. Then we would be able to explain such complex constructions on the basis of abstract schemas described in Construction Morphology.

4. Results & discussion

Regarding Old Persian and since Old Persian is an inflectional language, no structure of reduplication with the medial adjuncts was documented. That is, nouns, adjectives, and pronouns were inflected for gender, number and case and verbs were conjugated. Reviewing the texts of Old Persian, it is observed that the adverb *duveii tā prānām* with the meaning of 'generation after generation' is an inflectional word and the structure reduplication with medial adjuncts is not used for such kinds of concepts. With regards to Middle Persian, the only example for the construction of reduplication with medial adjuncts, was the word *sarāsar*. The medial formative is /ā/ and the meaning of this word is 'throughout'. Other different words with this kind of formative formed through the next periods of Persian bear the structure of reduplication like *gōnag gōnag* with the meaning of 'different'. Besides, in Middle Persian there are some words documented with the structure of reduplication and the preposition *be* meaning 'to' which is the only preposition in this era. The other words with the structure of reduplication and different prepositions in the next

paper, they are formed by the operation of the two reduplication and medial adjuncts processes simultaneously. This flat structure can be explained in Construction Morphology. Construction Morphology is a theory of word structure in which the complex words of a language are analyzed as constructions, that is systematic pairings of form and meaning. Based on this theory, the patterns of word formation in a language are based on abstract schemas. The flat structures are produced through the unification of schema of reduplication and the schema of medial adjuncts simultaneously. In order to specify the starting point of forming such schemas in the mind of Persian speakers we had a historical view over the evolutionary period from Old Persian to New Persian. Our findings demonstrate that these structures are made in Middle Persian. In this regard, the medial adjunct was only the preposition *be* which means ‘to’. The mentioned words transferred only the meanings of enhancement and sequence. However, during the next periods of Persian, other kinds of prepositions were also used in this structure on the basis of analogy.

2. Theoretical framework

Construction Morphology is a word-based perspective in which words are the starting point of morphological analysis (Aronoff, 2007). This is carried out by comparing sets of words like:

- | | |
|---------|---------|
| (1) buy | buyer |
| eat | eater |
| shout | shouter |

Regarding the set of words listed in (1), we discover a formal difference between the words in the left column and those in the right column. This difference correlates systematically with a meaning difference: the words on the right have an additional sequence /-er/ compared to those on the left, and denote the agents of the actions expressed by the verbs on the left. Words like “buy” and “buyer” stand in a paradigmatic relationship, as opposed to the systematic relationship that holds for words combined in a phrase or a sentence. This paradigmatic relationship between pairs of words like /buy/ and /buyer/ can be projected onto the word /buyer/ in the form of word-internal morphological structure:

- (2) [[buy]_v er]_N

In the mind of the English speakers, the set of words listed in (1) may give rise to an abstract schema of the following form:

- (3) [[x]_v er]_N ‘one who Vs’

A Historical View to the Structure of Reduplication with their Medial Adjuncts and their Explanation in the Construction Morphology Approach

Mitra Hoseingholian¹

Received: 2019/09/14

Accepted: 2021/03/31

Abstract

There are many words in Persian that are formed through the two processes of reduplication and medial adjuncts bearing a flat structure. This means that the two processes of reduplication and medial adjuncts are not performed step by step; rather they are formed by the operation of these two processes simultaneously. This flat structure can be explained in Construction Morphology. Construction Morphology is a cognitive and structure-based approach toward the process of word formation. Based on this theory, the patterns of forming new words in a language are based on abstract schemas. These flat structures are produced through the unification of schema of reduplication and the schema of medial adjuncts simultaneously. To show the starting point of forming such schemas in the mind of Persian speakers, we chose a historical view over the evolutionary period from Old Persian to New Persian. Our findings show that these structures are formed in Middle Persian. In this regard, the medial adjunct was merely the preposition /be/ which means 'to'. The mentioned words transferred only the meanings of enhancement and sequence. However, during the next periods of Persian, other kinds of prepositions were also used in this structure on the basis of analogy.

Keywords: Flat structure, Construction morphology, Abstract schema, Schema unification

1. Introduction

Many words in Persian are generated through the two important processes of reduplication and medial adjuncts that are considered as flat structures. flat structures are structures in which the processes of combination are not performed step by step. Regarding the structures in our focus through this

1 . Ph. D student in Linguistics, Linguistics department, Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran.

* Email: hoseingholianmitra@gmail.com

Qur'an-e Quds). These features represent language transmission from Middle Persian to New Persian (Dari). The given translation is not the same as the previous English and Chinese translations and reflects our understanding of its syntax and morphology.

5. Conclusions & Suggestions

The Judeo-Persian letter of DU II which is written approximately in the 9th century in the oasis of Dandān-Uiliq is the second letter of its kind and shows the historical, cultural, financial as well as the political and linguistic environment of the district at the time. From a linguistic point of view, the letter asserts the previous findings, however, it portrays some new features as well.

Select Bibliography

- Boyce, Mary. 1975. *A Reader in Manichaean Middle Persian, and Parthian: Texts with Notes*. Bibliothèque Pahlavi.
- Dehxodā, A. 1998. *Loqat Nāme*. Tehrān: Dānešgāh-e Tehrān. [In Persian].
- Durkin-Meisterernst, Desmond. 2004. *A Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*. Brepols.
- Lazar, Ž. 2014. *Šeklgiri-ye zabān-e Fārsi*. (M. Bahreyni, Motarjem), Tehrān: našr-e Hermes. [In Persian]
- Lurje, Pavel B. 2010. *Personal Names in Sogdian Texts*. ÖAW.
- Paul, Ludwig. 2003. "Early Judaeo-Persian in a Historical Perspective The case of the prepositions be, u, pa(d), and the suffix rā." In *Persian origins, Early Judaeo-Persian and Emergence of New Persian, Collected Papers of the Symposium, Gottingen 1999*, edited by Ludwig Paul, 177-194. Harrassowitz.
- Paul, Ludwig. 2013. *A grammar of early Judaeo-Persian*. Reichert Verlag.
- Utas, Bo. 1968. "The Jewish-Persian Fragment from Dandān-Uiliq." *Orientalia Suecana* 17: 123-136.
- Zhang, Zhan. 2016a. *Between China and Tibet: A Documentary History of Khotan in the Late Eighth and Early Ninth Century*. Harvard University (Doctoral dissertation).
- Zhang, Zhan. 2016b. "The Silk Road: A New History with Documents." In *The Silk Road: A New History with Documents*, edited by Valerie Hansen, 381-382. Oxford University Press.

value in a time when the works and materials reflecting the Iranian culture are not so numerous, and especially regarding the language, when most of the works are written in Arabic or at least in an official form of the Persian not reflecting the local changes as well as the process of transmission of the Middle Persian to the Early New Persian becomes more understandable. In such an environment and in a multicultural district like the Taklamakan, two Judeo-Persian letters written by ink on the papers have been found till now. In addition to their information about the district in the 8th-9th century C.E., the letters show a kind of local dialect which in companion with other few documents from this period, can give the researchers of the Persian language, some samples showing how the Middle Persian have been transmitted to the Early New Persian.

In Dandān-Uiliq, the writer after greetings, starts to count the gifts and the materials he has sent or has given to some officials there. In the last part, he advises that they should behave in a friendly manner towards the daughter of Dihqan and also gives some reports on the war and peace in Kashgar with Tibetans. The letter is not complete and the end part has missed.

2. Theoretical Framework

The theoretical framework of the present paper is based on the common method of the Judeo-Persian studies and Persian language and literature as well as the historical linguistics.

3. Methodology

In this paper, by discussing the previous works on DU II as well as other EJP related texts, the authors tried to find all the available researches, and then by processing the information, emended previous researches and in some cases, they have strengthened and expanded such information. It's noteworthy that everywhere they have found some ambiguities, did their best to make them clear.

4. Results & Discussion

The Judeo-Persian letter of DU II represents some important linguistic features, often in the absence of Persian texts written in Arabic script, e.g. the use of *kū* as a preposition and the ancient subjunctive mood. The letter has been translated in this paper and its ancient linguistic features have been discussed with comparison to the Early New Persian texts (in Perso-Arabic script) and some early Qur'an translations into Persian (especially

The Judeo-Persian letter of Dandān-Uiliq II

Nima Asefi¹ *
Ibrāhīm Šafī'ī²

Received: 2020/04/23

Accepted: 2020/11/18

Abstract

This paper deals with a Judeo-Persian letter named Dandān-Uiliq II (henceforth DU II); which probably dates back to 9th century C.E. In addition to its content, DU II has some important linguistic features, often absent in Persian texts written in Arabic script. Among them the use of “kū” as a preposition and the ancient subjunctive mood can be mentioned. The present paper will present a translation of the letter in addition to a discussion of its ancient linguistic features with comparison to the Early New Persian texts (in Perso-Arabic script) and certain early Quran translations into Persian (especially Qur'an-e Quds). The linguistic features of this early Judeo-Persian letter will represent a definite stage where the language is changing from Middle Persian to New Persian (Dari). Since the evidences related to this stage is relatively rare in the extant texts of Persian, this letter can undoubtedly be used for a more understanding of the period of Persian language evolution. The given translation is not the same as the previous English and Chinese translations and reflects our understanding of its syntax and morphology.

Keywords: Judeo-Persian, Middle Persian, New Persian, Dandān-Uiliq

1. Introduction

Iranian Jewish communities have not settled only in the borders of Iran today, but in neighboring countries. Their works, including unwritten as well as written materials, are not only the best heritages of their presence but also the mirror of Iranian culture, language and daily matters. Their

1. Ph.D. student of Ancient Iranian languages and culture, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

* Email: nima.asefi.ym@gmail.com

2. Ph.D. student of Ancient Iranian languages and culture, University of Tehran, Iran.

meaning of 'reading' is considered as the prototypical meaning, which immediately comes to the mind of the Persian speakers.

5. Conclusions

The main focus of this study was on the verb *xandan* in Persian. Analyzing the separate meanings of this verb based on Fillmore's frame semantics model (1982) in cognitive semantics, it was found that this verb bears the prototypical and primary meaning of 'reading'. The results also showed that this verb, in addition to the prototypical meaning of 'reading' as a semantic frame, portrays five more semantic clusters, namely "mapping, comprehension, education, naming and metaphorical meaning," which are regarded as semantic sub-frames of "*perceptual-visual*". In other words, all distinctive meanings fall under this particular semantic sub-frame.

Select Bibliography

- Begum, R.; Samar, H.; Lakshmi, B. & Dipti, M. 2008. *Developing Verb Frames for Hindi*, Sharma Language Technologies Research Centre, IIIT, Hyderabad, India.
- Fillmore, C. J. & Sue Atkins, B. T. 1992. Toward a frame-based lexicon: the semantics of risk and its neighbors. Adrienne Lehrer and Eva Feder Kittay (eds.). *Frames, fields and contrasts: New essays in semantic and lexical organization*. Hillsdale, NJ: Erlbaum.
- Fillmore, C. J. 1977. *Topics in lexical semantics*, Roger W. Cole (ed.). *Current issues in linguistic theory*, Bloomington: Indiana University Press.
- Fillmore, C. J. 1982. Frame semantics, *Linguistics in the Morning Calm*. In The Linguistic Society of Korea, Seoul: Hanshin Publishing Co.
- Fillmore, C. J. 1985. Frames and the semantics of understanding. *Quaderni di semantica*, 6(2), 222-254.
- Fillmore, C. J. 1987. *A private history of the concept frame*. Rene Dirven and Gunter Radden (eds.) *Concepts of case*. Gunter Narr Verlag
- Fillmore, C. J. 2006. Scenes-and-frames semantics, Antonio Zampolli (ed.). *Linguistic structures processing*. Amsterdam: North-Holland Publishing.
- Geeraerts, D. 2010. *Theories of lexical semantics*. Oxford: Oxford University Press.
- Karimi Dustan, Gh. & Ruhi B., Z. 2017. Semantic Study of the Light Verb *zadan* from Cognitive Perspective, *Language Related Research*. 7(3), 129-148 [In Persian].
- Rasekh Mahand, M. 2011. *An Introduction to Cognitive Linguistics: Theories and Concepts*, Tehran: SAMT publication. [In Persian].

his 1969 paper, Fillmore argues that cases such as agentive, experiencer, instrumental, patient, factive, locative, temporal, source, goal, companion, benefactor, and force are universal and possibly inherent concepts which are formed through the judgments humans make about the events taking place around them. Generally, there are two types of frames called “cognitive frames” and “interactive frames”. Interactive frames are concerned with how to conceptualize what happens between the speaker and the listener or between the writer and the reader. For further explanation, Fillmore describes the “scene” schema of the “transaction” field (Fillmore, 1977) and tries to prove that a large number of English verbs are semantically related in different ways through the same “scene” in the human mind. For example, in the field of transaction, there are certain elements such as ‘buyer’, ‘seller’, ‘goods’, and ‘money’, which through each a scene is highlighted alongside the transaction-related English verbs namely ‘sell’, ‘buy’, ‘pay’, ‘cost’ etc. while the other part shapes the scene background. According to the relationships that govern commercial exchange, the scenes of outside of the world portrays the buyer and the seller as giving money to the seller and giving goods to the buyer in return. Interestingly, while expressing such a single scene in languages of the world bears a certain frame, the four mentioned elements express the same event in the form of a large set of sentences. Fillmore seeks to understand how these language patterns encode the outside world events.

3. Methodology

The methodology of this qualitative research is descriptive-analytic, and the studied corpus contains the prototypical and distinctive meanings of the Persian verb *xandæn* collected from *Farhang-e Bozorg-e Soxan*. In this book, a myriad of distinctive meanings have been considered for *xandæn*. The total samples used in this article are taken from the mentioned book.

4. Results and Discussion

The research findings represent a clear picture of the meanings of the verb *xandæn* ‘reading’ in Persian. In this regard, the explanations presented in this study can be useful in Persian language teaching and can facilitate learning Persian for Persian language learners. Studying the fifteen distinct semantic frames in Persian for the verb *xandæn* ‘reading’ in Persian based on the findings of this article indicate that the analysis of this verb led to finding fifteen distinct semantic frames in Persian among which the

1. Introduction

One of the most important issues in the field of semantics is polysemy occurring at different language levels. The purpose of the present study is to investigate the semantic frames of the verb *xandæn* and to present the different meanings of this verb in Persian based on the Frame Semantics Theory (1982) in cognitive approach. Frames are represented as the lexical units. In other words, lexical units are used to express mental concepts (i.e. frames) so that the semantic differences in a single general concept or a single frame are portrayed through different lexical units. In this regard, Fillmore has investigated the importance of studying the encyclopedic meaning and examining the semantic network of each word. He considers each template to be a single design of the experience that exists in human's long-term memory. Therefore, it is not possible to understand the meaning of a word or a grammatical construction outside of its semantic frame. This frame consists of elements gathered around the experience. Each semantic frame is the knowledge needed to understand the meaning of a particular word or related words. In this article, among different lexical categories, the category of verb has been examined.

2. Theoretical Framework

As the present study aims to investigate the polysemy of the verb *xandan* from the perspective of Frame Semantics model, in the following, the model which was first proposed by Fillmore (1982) will be introduced. The model of Frame Semantics is based on the belief that words are empirical categories influenced by situations which are, in turn, shaped by background knowledge and experience. According to this idea, words are formed only through experiences and situations of human's life, consequently the only possible way to realize how the semantic elements of speech are being served is to understand the experiences and the situations. With respect to the meaning of a word, Frame Semantics is an attempt to understand the motivations of a language community toward the production of a word category. Hence, this approach shows the meaning of a word by classifying these motives. Fillmore's (1982) view of Frame Semantics is a study and research program in empirical semantics as well as providing a descriptive framework for explaining the results of such a study. He also believes that Frame Semantics provides both a specific way to deal with the meanings of words and a way to determine the principles of creating new words, as well as furnishing conditions to add new meanings to words and to accumulate the meanings of the components of a text to understand the whole meaning. In

The Semantic Frames of the Verb *Xandæn* in Persian

Masoud Dehghan^{1*}
Behnaz Vahabian²

Received: 2020/01/08

Accepted: 2020/10/19

Abstract

One of the most important issues in the field of semantics is polysemy occurring at different language levels. The purpose of the present study is to investigate the semantic frames of the verb *xandæn* and to present the different meanings of this verb in Persian based on the Frame Semantics Theory (1982) in cognitive approach. The methodology of this qualitative research is descriptive-analytic, and the studied corpus contains the prototypical and distinctive meanings of the Persian verb *xandæn* collected from *Farhang-e Bozorg-e Soxan*. In the mentioned book, fifteen distinctive meanings have been documented for this verb. The total samples used in the present research are taken from this book. The analysis of the research data revealed that the prototypical meaning of the verb *xandæn* is 'reading'. Moreover, it was showed that, in addition to the prototypical meaning of "reading" as a semantic frame, *xandæn* illustrates five more semantic clusters, namely "mapping, comprehension, education, naming and metaphorical meaning," which are regarded as semantic sub-frames of "*perceptual-visual*". In other words, all distinctive meanings fall under this particular semantic sub-frame. The research findings give a clear picture of the meanings of *xandæn* in Persian. Also, the explanations presented in this study can be useful in Persian language teaching and facilitate learning Persian for Persian language learners.

Keywords: Polysemy, Frame Semantics, *Xandæn*, Persian

1. Assist. Prof. in Linguistics, Department of English Language and Linguistics, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. (Corresponding Author)

* Email: m.dehghan@lit.uok.ac.ir

2. PhD. in Linguistics, Department of Persian Language Teaching and Non-Persian Speakers, Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran.

- Saadi, M. 2015. *Saadi Sonnets*. Edited by Gholam hossein Yousefi. Tehran: Sokhan. [in Persian]
- Sheikh Baha'ie, M. 2003. *Collected Poems*. Introduction by Saeed Nafisi. Tehran: Zarrin. [in Persian]
- Mawlawi, J. 1984. *The Works of Shams of Tabriz*. Edited by Badiozzaman Forouzanfar. Tehran: Amir Kabir. [in Persian]
- Nizami, I. 2007. *Sharafnameh*. Edited by Behrouz Servatian. Vol. 1. Tehran: Amir Kabir. [in Persian]

type of oath is rarely used in the second or third persons, and its meaning is not very clear:

First person singular:

- *xâne*=*ye* *-am* *xarâd-šawad* *agar* *man* *čonin* *harfi* *zade-bâš-am*
- house=of me EXCL.be if I such thing SUBJ-PST.have
ruined-3SG said1SG

- ‘My house may be ruined if I have said such a thing’

First person plural:

- *ensân* *ni-st-im* *agar* *az* *haq=e* *-mân* *pas- be-keš-im*
- human NEG-DECL- if from right=of -us SUBJ-
PRS.be-1PL PRS.relinquish-1PL

- ‘We are not human if we relinquish our right’

5. Conclusion and Suggestions

The present paper illustrated that oath in Persian is not limited to the major common construction rather it has long been encoded through conditionals on special occasions. The conditional construction of swearing in Persian is used for any subject in all three tenses of the past, present, and future, with slight differences in the first-, second- and third-person forms. The main clause in this type of oath expression is always in negative form and can be expressed in declarative, imperative, or exclamatory forms. Rhetorically, this type of oath is used widely in situations where the speaker emphasizes the subject in question and tends to reassure the audience about the subject by removing any doubts.

Uncommon abbreviations:

SUBJ = subjunctive; DECL = declarative; EXCL = exclamatory; IMPE = imperative; PRS = present; PST = past; FUT = future; PL = plural; SG = single.

Select Bibliography

- Akhavan Sales, M. 1995. *Three Books*. Tehran: Winter. [in Persian]
- Stroll, A. 2013. *Analytical Philosophy in the Twentieth Century*. Translated by Fereydoun Fatemi. Tehran: Markaz. [in Persian]
- Aminpour, Q. 2009. *Mirrors Suddenly*. Tehran: Ofogh. [in Persian]
- Hafez, Sh. 1983. *Poetical Works*. Edited by Parviz Natel Khanlari. Vol. 1. Tehran: Kharazmi. [in Persian]
- Khaqani, A. 1994. *Poetical Works of Khaqani*. Edited by Ziaeddin Sajadi. Tehran: Zavar. [in Persian]
- Searle, J. 2008. *Speech Acts*. Translated by Mohammad Ali Abdollahi. Qom: Research Institute of Islamic Sciences and Culture. [in Persian]

Past:

- *šeor=e -am harâm- agar joz bâ tanin=e nâm=e to šeori sorude-am*
bâd
- poetry=of me EXCL.be If except with echo=of name=of you poem DECL-
ill-gotten- PST.write-
3SG 1SG
- ‘May my poetry be ill-gotten if I had written only a poem in my life
except with the echo of your name’

Future:

- *az sag bad-tar bâš-am agar čo sag andar qafâ=ye nân be-daw-am*
 - from dog worse SUBJ- if like dog at after=of bread SUBJ-FUT.run-
FUT.be-1SG 1SG
 - ‘I would be worse than a dog if I run after bread/sustenance like a dog’
- The main clause can be expressed in three forms: ‘declarative’, ‘imperative’ and ‘exclamatory’, each of which can be converted into other forms. The possibility of converting these forms into one another form implies that the speaker feels free to express a story with three different constructions according to the situation:

Main clause in the form of a declarative sentence:

- *nâkes hast-am agar be šekâyat su-ye bigâne raw-am*
- ignoble DECL- if with complain to stranger SUBJ-
PRS.be-1SG FUT.go-1SG
- ‘I am ignoble if I go with a complain to a stranger’

Main clause in the form of an exclamatory sentence:

- *halâl=e xodâ bar man harâm-bâd agar az may âlude šode-am*
- lawful=of God to me EXCL.be if by wine contaminate DECL-
unlawful- PST.have
3SG been-1SG
- ‘If I have been contaminated by the wine so far, may God’s lawful be
unlawful to me!’

Main clause in the form of an imperative sentence:

- *xodâ ma-râ jahud be-mirân agar qabâle=ye man dorost ni-st*
- god me Jew IMPE- if deed=of mine true NEG-DECL-
PRS.make die- PRS.be-3SG
2SG
- ‘If this deed of mine is not true, make me die a Jew God’

Although the expression of an oath through the conditional construction is possible in all three grammatical persons, i.e. first, second and third person, in both ‘singular’ and ‘plural’ forms, it is widely used in the first person (singular and plural) and its meaning is clearer in this form. This

3. Methodology

In this article, the nature and the status of the conditional construction of oath is examined with examples of classical and contemporary Persian literary works. To do this, with a comprehensive plan and a practical approach, we will examine the conditional construction of oath to understand how the components of this syntactic construction may change to encode a different meaning at different tenses and for first-person, second-person and third-person forms.

4. Results and Discussion

What is needed to know about this type of oath is to answer the following two questions: 1- What is its syntactic form and what are its components? 2- How does each of the syntactic components of this type of swearing change, and in what ways can it be plotted? In other words, in different practical situations, what structural changes might occur in conditional oath constructions to produce different forms of this type of oath? The nature of the conditional type of oath is best revealed when comparing the following examples, which expresses the same subject in both types of oath:

The common construction of swearing:

- *be Marg=e xodam sawgand ke paymân na-mi-šekan-am*
- by life=of me DECL-PRS.swear-1SG that covenant NEG-DECL-FUT.break-1SG

- ‘I swear by my life that I will not break my covenant’

Conditional swearing:

- *šekaste-bâdâ pošt va jân Agar paymân be-škan-am*
- EXCL.broken be-3SG back and soul if covenant SUBJ-PRS.break-1SG
- ‘Broken be my back and my soul! If I break my covenant’

The meaning of both sentences is the same, but the way they are expressed is syntactically different. In the conditional construction, the speaker considers breaking the covenant as a curse upon themselves to show that they do not break the covenant.

In this syntactic construction of swearing, the dependent clause in which the subject of the oath is raised is not limited in terms of tense: it is used for any subject in all three present, past and future tenses:

Present:

- *xatâ-nasl -am agar joz in xatâ=ye digari dâr-am*
- base-born DECL- If except this mistake=of other DECL-PRS.to have-1SG
- ‘May I be a base-born if I have any other mistake than this’

- ‘I swear by the dust of your feet that I wish to die at your feet’

Apart from the main form mentioned above, the expression of an oath in Persian represents another form through a conditional construction. In a conditional swearing, the subject of the oath (i.e. what the oath is taken for) is stated in the dependent clause, and the act of swearing (i.e. what the oath is taken by) is included in the main clause.

2. Theoretical Framework

John Austin’s theory of “speech acts” suggests that, in the human language system, the speech inherently represents the performance of an act. In other words, the expression of words in itself is the doing of the action. Austin calls such speech ‘speech act’, i.e. the speech that carries an action. He argues that when a speaker utters a sentence, three levels of speech acts occur simultaneously: Locutionary act, Illocutionary act, and Perlocutionary act. Locutionary act is the meaningful phrases and sentences that are expressed. In illocutionary act, the speaker expresses phrases and sentences to encode a specific meaning. In the perlocutionary act, the speaker influences the audience through the speech. Austin divides the second speech act, i.e. illocutionary act, into five categories:

1. Verdictive: Acts that emphasize the speaker’s commitment to the truth of a proposition, such as ‘express’ and ‘estimate’ verbs.
2. Exercitive: Acts that indicate the exercise of power, right, sovereignty, will and influence and are expressed through such verbs as ‘choose’, ‘advise’, ‘order’, ‘appoint’ and ‘plead’.
3. Commissive: Acts that indicate the speaker’s commitment to do something and, by expressing them, the speaker obliges oneself to do things. The verbs ‘promise’, ‘commit’ and ‘swear’ fall into this category.
4. Behabitve: Acts that show the types of social behaviors of language speakers, such as the verbs ‘apologize’, ‘thank’, ‘sympathize’, ‘insult’, ‘humiliate’, etc.
5. Expositive: Acts that deal with how words are used in language and describe how speech is organized in the conversational process. This type of act includes the following verbs: ‘Argue’, ‘answer’, ‘assume’, ‘accept’ and ‘explain’.

Taking of an oath or oath, which is the subject of this inquiry, belongs to the category of commissive acts in which the speaker takes an oath to express their commitment to an issue. Thus, from the point of view of the theory of speech acts, ‘swearing’ is an act that the speaker does with speech. The pragmatics and semantics of the syntactic construction in question confirm that although the form of speech is conditional, it is used for a certain act, which is the expression of an oath.

A Form of Oath with Conditional Construction in Persian

Farhad Mohammadi¹

Received: 2020/06/22

Accepted: 2020/11/08

Abstract

In addition to the main construction of oath in which one swears to someone or something, it has another form in Persian language. This kind of oath is a conditional construction which, at its first part, is provided with the subject of oath and at the second part, with the act of oath.

In this paper, using the "speech act" theory in John Austin's point of view as a theoretical basis and by mentioning examples of literary works as well as examples of slang register, we will specify the conditional construction of oath. The results of the present research show that the form of conditional oath, in comparison with the main form, bears more emphasis and thus is further used in occasions that the addresser tends to emphasize on the subject.

Keywords: Persian language, Swearing, conditional construction, Speech act, Emphasis

1. Introduction

Oath in Persian has always had a special syntactic construction that has changed over time. The basic complete construction of swearing consists of the following components:

be esm feøl=e morakab=e sawgand-xordan ke jomle
by noun verb=of compound=of to swear that sentence

In this construction, the 'noun' is what is sworn by. The 'sentence' is subject of the oath, i.e. what the oath is taken for, such as:

- *be xâk=e pâ=ye to sawgand ke ârezu-mand-am*
- by dust=of feet=of you IMPF-PRS.swear-1SG that DECL-PRS.wish-1SG
- dar pâ-ye to be-mir-am*
- at feet=of your IMPF-PRS.die-1SG

1. Assistant professor of Kurdish language and literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran.

* Email: f.mohammadi@uok.ac.ir

- Holder, R.W. 1994. *How to Say What You Mean: A Dictionary of Euphemisms*. Third Edition. Oxford: Oxford University Press.
- Kashani, A. 2017. The Interview. In: Iranian constitutionalism and Persian novels. Masood Kohestani najad (ed.). First volume. Tehran: Donyaye Eghtesad. [In Persian]
- Kohestani najad, M. 2017. *Iranian constitutionalism and Persian novels*. First & Fourth volume. Tehran: Donyaye Eghtesad. [In Persian]
- Mc Whorter, J. 2016. *Euphemise this*. In aeon.co.
- Moeen, M. 2001. *Persian Dictionary*. Tehran: Sorayesh. [In Persian]
- Rawson, H. 1981. *A Dictionary of Euphemisms and Other Doubletalk*. New, York: Crown Publishers, Inc.
- Wardhaugh, R. 2014. *An Introduction to Sociolinguistics*. Translated by Amini, R. Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian]
- Warren, B. 1992. What Euphemisms Tell Us about the Interpretation of Words-*Studia Linguistica*, 46(2), 128-172.

expressions, metaphors, and repudiation questions which were used in the form of complex words bearing a single meaning were considered as euphemism.

4. Results & Discussion

According to the present study, euphemisms were verifiable in three categories namely historical – social, emotional – ideological, and complimenting words against taboo words. Historical – social euphemisms used by native speakers emerge according to the social conditions and characteristics and also the historical period. Emotional – ideological euphemisms contain the emotions, feelings and ideology of the language and can express people's approach to a particular issue. Next to these two groups are euphemisms that are used in contrast to taboo words. The mentioned types of euphemism can be transformed crossing a historical era or stay the same. It can be said that the evolution of words depends on the social and cultural evolution of the target society.

5. Conclusions & Suggestions

Based on this study, it was argued that euphemisms are tools of significance which provide the writer with a variety of expressive possibilities. In this regard, it can be observed that using this tool by the writer accurately and intelligently and in order to express social, cultural and moral ugliness in an aura of ambiguity, can have a deeper impact on the audience. In other words, if the authors of the novels under survey in this research did not use euphemism, they could not express their personal opinions. Euphemisms in addition to the semantic load, bear historical noteworthiness and carry social, cultural, ethical, emotional, or ideological burdens. Therefore, it can be claimed that they represent the features of social attitude, historical development, and the way culture and ethics flow in society. Moreover, they include the author's personal feelings and emotions and can convey these feelings and emotions to the audience so that they can have a deeper impact on the audience than what the neutral words may have.

Select Bibliography

- Allan, K. & K. Burridge. 1991. *Euphemism and Dysphemism: Language Used as Shield and Weapon*. New York: Oxford University Press.
 Dad, S. 1999. *Dictionary of Literary Terms*. Tehran: Morvarid. [In Persian]

1. Introduction

In this research, three novels namely “The orphans’ story”, “The interview”, and “The black trick” that belong to the Constitutional period were carefully studied. Euphemisms are words that have certain semantic load and can convey the author's intentions through specifically semantic, emotional, sentimental, and even ideological burden. Euphemism is the best word that can, to the best form, convey the author's intent. The most important criterion in choosing euphemism is the amount of knowledge and awareness of the audience. In this regard, the author, according to the collective and ideological consciousness of the target community, tries to use the best words to express her/his intention. This choice, if done correctly and accurately; at first, attracts the audience’s attention to the story; and then will be able to influence her/his social, cultural and moral bias. According to this, euphemisms are categorized in three categories namely historical-social, emotional-ideological, and complimenting words against taboo words.

2. Theoretical framework

Euphemism is the use of polite and respectful instead of unpleasant or offensive words or phrases. Euphemism can be considered as “a purely lexical phenomenon which is used to replace taboo words and expressions for polite language applications” (Mousavi and Badakhshan, 1395: 56). The use of euphemisms causes explicit and unpleasant meanings to appear in a new pleasant format. In this new context, words will be more engaging and effective. Therefore, we can assume Euphemism as “a form of creation, literary invention, or even semantic aberration” (Norouzi and Abbaszadeh, 1389: 152). It is noteworthy that we can claim “This is euphemism” only when the audience understand the indirect use of words or phrases which are indicating the speaker's desire to refer to an implicit meaning in a polite manner. Therefore, the meaning of the words will be determined by the context (Warren, 1992: 132).

3. Methodology

In order to study the Euphemism, three novels belonging to the Constitutional period namely “The orphans’ story”, “The interview”, and “The black trick” were selected. To cultivate theoretical foundations, the library method was used. In this article, the study of euphemism was performed within the framework of lexical approach and was limited to the level of lexical items. Ironic expressions, descriptive or additional

The Mechanisms of Euphemization in the Novels of the Constitutional Period A Case Study on: “The Orphans’ story”, “The Interview”, and “The Black trick”

Bahare Refahi^{1*}
Moharram Rezayati Kische-Khaleh²

Received: 2021/03/08

Accepted: 2021/06/21

Abstract

In this research, the main objective was to enumerate the types of euphemism in the novels of the Constitutional period and to compare them with the literary works, and cultural and social situations in addition to analyzing their evaluation through time. For this target, three novels “The orphan’s story”, “The interview”, and “The black trick”, which are considered as social novels of the Constitutional period, have been studied. In this research, the words based on the context, the narrative situation, and the concept they contain were examined and consequently were analyzed regarding the euphemism construction mechanism. Based on this study, it is argued that euphemisms, in addition to their main concept, include certain implicit meanings. These implications can be constructed in a particular community, or in a historical period and can also carry a certain emotion and ideology. Moreover, they can be used for taboo words and concepts. In this article, it has been shown how novels express social, cultural and moral concepts of the Constitutional period through euphemisms. The mechanisms of euphemism are verbiage, brevity, metonymy, metaphor, irony, descriptive phrase, adduct, use of non-Persian words, use of ancient Persian words, and repudiation questions.

Keywords: Euphemism, Constitutional novel, Orphans’ story, Interview, Black Trick

1. PhD student in Persian language and literature, University of Guilan, Rahst. Iran. (Corresponding Author)

* Email: refahibahare@gmail.com

2. Professor of Persian Language and Literature, University of Guilan, Rahst. Iran.

- Firoozabadi, M. Undated. Dictionary of the environment. Qahere: Al-Saada. [in Arabic]
- Ibn Sina, H. 1996. *The soul from the book of healing*. Researched by Hassan Hassanzadeh. Qom: Altabe le maktab aelam eslami. [in Arabic]
- Jahez, A. 1948 *Statement and explanation*. Investigation of Abdul Salam Haroon. Beirut: Dar al-Fikr. [in Arabic]
- Jahez, A. 1965. *The book of the animal*. Investigation of Abdul Salam Haroon. Qahere:Majtaba Al-Halabi. [in Arabic]
- Khāqāni Sharvāni, A. 2008. *Divān-e Khāqāni Sharvāni*, Corrected by Ali Abd-o-rasuli, Tehran: Sanāei. [in Persian]
- Khāqāni Sharvāni, A. 2009. *Divān-e Khāqāni Sharvāni*. Corrected by Ziauddin Sajjadi. Tehran: Zavar. [in Persian]
- Qazvini, Z. 1989. Wonders of Creatures and Strangers of Creatures. Beirut: Darahiyah Al-Tarath Al-Arabi. [in Arabic]
- Tusi, M. 1965. *Wonders of Creatures*. To Manouchehr Sotoudeh. Tehran: Bongahe nashr o tarjome. [in Persian]

other versions, especially to the London edition. However, Sajjadi, in order to illustrate the new aspects of the Divan in his publication along with putting confidence on London version has marginalized the exact words of Tehran correction in many instances which is believed to be whimsical and unusual in particular cases, will be mentioned with poetic and non-poetical reasons. In this study, it was found that the words *noh xarās* 'nine mills', *volūgh* 'dogs drink water', *nadab* 'gage', *moqri-e Misr* 'egyptian quran reader', *zafar* 'victory', *morgh-e nāme-āvar* 'letter chicken', *shāye* 'fruit', *āyene* 'mirror', *anghā* 'phoenix', *bayān* 'expression', *deyhīm wa gargar* 'throne and crown', *golbām* 'morning sound', *Mašghūf* 'very happy', *noghte-ye nūn* 'point of noon', *šīrxhār* "infant", *šekvā* 'complaint' and *bāghhā* 'gardens' that are mentioned in the Tehran version are correct. In most versions and natures, the wrong aspects of *noh havās* 'nine senses', *hozūr* 'presence', *diat* 'blood money', *masrū* 'epileptic', *sāye* 'shadow', *ābele* 'smallpox', *falak* 'the sky', *jenān* 'paradise', *takht* 'bed', *golbāng* 'loud', *maš'ūf* 'happy', *xūn* 'blood', *rūzedār* 'fasting', *šokrī* 'thanksgiving' and *bā-dahā* or *bādhā* 'cleverly' or 'wines' have been mentioned. Another result of the present study is highlighting the necessity of paying attention to the Tehran version while describing Khaghani's poems. However, this latter result does not support the complete correctness of the Tehran version, but it does indicate that the reading of Abdolrasouli's edition should also be considered in reading Khaghani's Divan.

5. Conclusions & Suggestions

In order to more accurately understand Khaghani's poems, it is necessary to pay attention to all the copies of Khaghani's Divan. The Tehran edition (published by Abdolrasouli) is one of the editions that can make it easier to understand Khaghani's poetry. Using this version and comparing the disputed cases with other versions, it is observed that the Tehran version occasionally offers the most correct case.

Select Bibliography

- Abolfaraj Isfahani, A. 1993. *Songs*. Beirut: Dar al ehya al-torath arabi. [in Arabic]
- Abu Nu'aym Isfahāni, H. 1995. *Hilyat al-awliyā' wa-ṭabaqāt al-ašfiyā'*, Qahere: Dar omol gora. [in Arabic]

imagination. A commentary on Khaghani's poems has been written since ancient times. These old explanations express the difficulty and the importance of Khaghani's poetry. In the contemporary era, certain corrections have been made to Khaghani's Divan as well. One of these corrections is the correction of Abdolrasouli namely Tehran correction. He has used several versions for his correction. Later, Sajjadi and Mansour also corrected Khaghani's Divan. Evaluating items recorded in different versions shows that Abdolrasooli's correction portrays the most accurate correction.

2. Theoretical framework

One of the editions of Khaghani's poems is the edition of Abdolrasouli namely Tehran version. This edition, which is one of the first scientific examples, has been made through several copies whose exact identities are not very clear. Abdolrasouli's printing has been somewhat marginalized after Sajjadi's correction. According to the items mentioned in the Tehran version, it is clear that the Tehran edition has given correct items that are not in other versions. The importance of the Tehran version will be revealed by carefully examining the items recorded in Abdolrasouli's edition and comparing them with the items recorded in other copies. This research shows that the Abdolrasouli's version is very valuable and is necessary to read Khaghani's Divan and researchers of Khaghani's poems need other corrections in addition to Sajjadi.

3. Methodology

The research method in this research is analytical-descriptive. First, the items recorded in the Tehran printing press, which are different from other versions, have been identified. Subsequently, by examining and comparing the cases recorded in the Tehran version and other copies, additional research was performed. Finally, the research confirmed the importance and accuracy of the items recorded in the Tehran version. That is, by analyzing the cases in the manuscript through the ancillary sciences as well as the poetic and textual reasons, the reason for the accuracy of the case in the Tehran version was revealed. The semantic description and the analysis of the bit at the end of each entry was the final path of the research.

4. Results & Discussion

Although after Abdolrasoli, Sajjadi published more Khagani's lyric poems than Abdolrasoli, in specific cases, the version of Tehran is superior to

The Advantages of “Tehran” Version in reading Khaghani's Divan

Amir Soltan-Mohamadi^{1*}
Mansoor Sadat-Ebrahimi²

Received: 2019/02/01

Accepted: 2020/11/07

Abstract

Khaghani is one of the most fanciful Persian poets. The difficulty of Khaghani's poems is related to fantasy, elegance, and its utilization of science. This perplexity led descriptions from the oldest times, such as Shadi Abadi on Khaqani's poetry to be written. These efforts continued until the age of printing. The complexity of Khaqani's poetry has caused all the works written about him not to be free from defects. These defects are also included in Khaghani's poetry corrections, so that all versions and corrections are flawed. Among the corrections was Abdolrasouli's correction which is also known as the Tehran edition. Moreover, Sajjadi, based on the London version and other copies in the book of Tehran, published Khaghani's poetry as well. Although Sajjadi published more Khagani's lyric poems than Abdolrasoli in certain cases, the version of Tehran (the corrected version by Abdolrasooli) is superior to other versions, especially to the London edition. However, Sajjadi in order to illustrate the new aspects of the Divan in his publication along with putting confidence on London version has marginalized the exact words of Tehran correction in many instances. In the present paper, the version of Tahrān which is oftentimes regarded whimsical and unusual will be mentioned with regards to poetic and non-poetical reasons.

Keywords: Khaghani, Divan, Correction, Copy of Tehran

1. Introduction

Khaghani Shervani is one of the greatest and the most difficult poets of Persian language and literature among Persian poets. The reasons for the difficulty of Khaghani's poems is both the use of different sciences and the

1. Ph.D. of Persian Language and Literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran. (Corresponding Author)

* Email: amirsoltanmohamadi6@gmail

2. Ph.D. of Persian Language and Literature, University of Isfahan, Isfahan, Iran.

Select Bibliography

- Louis, F. 2004. *Rumi: Yesterday and Today, East and West*, translated by F. Farahmandfar, Tehran: Nashre Sales Publications. [In Persian]
- Mir Afzali, S. 2015. *Jong Robaeiyyat: Recovery and Correcting Ancient Persian Quatrains*, Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
- Mir Afzali, S. 1997. "Morvarid-e Kermani and Wandering *Quatrains*", *Maaref Journal*, (14). 24-36. [In Persian]
- Moradi, A., Vafaei, M. 2016. *Safineye Kohan Robaeiyyat (The ancient book of quatrains)*, Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
- Mushtaq Mehr, R. 2017. "References of Persian poems of Rumi's writings and its completion", *Kohannameye Adab Parsi, (Classical Persian Literature)*, (8). 77-106. [In Persian]
- Rumi, J. 1984. *Kolliyat Shams or Divan-e Kabir*, vol. 8, with corrections and margins B. Forouzanfar, Tehran: University of Tehran Publications. [In Persian]
- Sanai Ghaznavi, M. 2009. *Divan*, With introduction, margins and list by M. Modarres Razavi, Tehran: Sanai Publications. [In Persian]
- Seifi Neyshabouri, A. 2020. *Resa'il al-oshag and Wasa'il al-Mushtaq*, by the effort of J. Bashari, Tehran: Collection of historical and literary publications of Dr. Mahmoud Afshar. [In Persian]
- Shafi'i Kadkani, M. 2008. *Ghazaliyat-e Shams Tabriz*, Tehran: Sokhan Publications. [In Persian]
- Shervani, J. 1996. *Nozhat Al-Majalis*, corrected and researched by Dr. M. Riahi, Tehran: Elmi Publications. [In Persian]

Divans of early Poets that, in most cases, the poet of these quatrains cannot be determined with certainty, so in addition to examining the printed Divan and the most important manuscripts of the Sanai's Divan, other works of earlier poets and writers, Rumi was also examined in order to obtain more accurate results.

4. Results & Discussion

The study of the common quatrains of Divan-e Kabir and the Sanai's quatrains shows that Rumi, with his own style, often uttered the Sanai's quatrains with changes, so that 35 common and similar quatrains of these two poets can be divided into five following categories:

1. Four quatrains of the Divan-e Kabir in all four lines are completely similar to the Sanai's quatrains.
2. Sixteen quatrains from the Divan-e Kabir, while being similar to the Sanai's quatrains in all four lines, show some differences.
3. Four quatrains of the common quatrains of the Divan-e Kabir and Sanai's quatrains are similar in three lines.
4. Seven quatrains of the Divan-e Kabir are similar to the quatrains of the Sanai's Divan in only two lines.
5. Four quatrains of the Divan-e Kabir are similar to the quatrains of the Sanai's Divan in only one line.

5. Conclusions and Suggetions

After examining the quatrains of the "Nozhat Al-Majalis" collection and four manuscripts of Sanai's Divan, another 9 quatrains were added to the common and similar quatrains of Rumi's Divan-e Kabir and Sanai's printed Divan, and based on this, the number of common and similar quatrains of the two poets reached 35 quatrains. According to the present study, 24 quatrains from the Divan-e Kabir, based on two ancient manuscripts from the Sanai's Divan, as well as the collection of quatrains, "Nozhat Al-Majalis" and certain earlier prose texts, are definitely from Sanai, or have been guaranteed and adapted from his quatrains. The 8 common quatrains are most likely to belong to Sanai, based on the recent manuscripts of the Sanai's Divan and some stylistic features. The other three common quatrains are probably by Sanai, or another poet. In other words, these quatrains, in addition to Sanai, are also attributed to one or more other early poets.

quatrains are attributed to him. In this work, traces of several quatrains can be found that belong to Sufi and non-Sufi poets before Rumi. One of the poets whose quatrains can be traced in various forms among the quatrains of Rumi's *Divan-e Kabir* is Sanai. Rumi's poetic thought and style of expression, in his quatrains, like his other poems, has been influenced by Sanai's poetic thought and style of expression. The important point about the common quatrains of the Sanai's *Divan* and Rumi's *Divan-e Kabir* is that Rumi is not only the narrator of the Sanai's quatrains, in the form of direct and unchangeable quotations, but in most cases these quatrains in the *Divan-e Kabir* are accompanied by changes.

2. Theoretical framework

Several researchers such as Franklin D. Lewis, Badi-ol-Zaman Forouzanfar, Mohammad Amin Riahi, and also the prominent researcher of Persian quatrains, Sayyid Ali Mirafzali, have mentioned the existence of quatrains from other earlier poets among the quatrains of the Rumi's *Divan-e Kabir*. However, the only research that has been written in this field is an article entitled "Recognition of the source of 38 quatrains attributed to Rumi in literary and historical texts." In this research, in most cases, the quatrains have been investigated which are mentioned in earlier prose texts from previous poets. However, studying the common quatrains of Rumi's *Divan-e Kabir* cannot be performed in such a generalized study. Conducting more specialized research, the subject can be studied better and more accurately so that more new results can be achieved. In this study, by examining the Sanai's quatrains and comparing it with Rumi's quatrains, in addition to examining other earlier works, it has been tried to investigate the traces of the Sanai's quatrains in the *Divan-e Kabir* more carefully.

3. Methodology

The most famous correction of the Sanai's *Divan* is the correction of the Modarres Razavi, however, none of the editions of the Sanai's *Divan* encompass all his quatrains. Therefore, in this article, we have also referred to the authentic manuscripts of Sanai's *Divan*. We argue that through finding all the common and similar quatrains of Sanai and Rumi, an accurate analysis in attributing the common quatrains according to the date of writing of this manuscripts can be achieved. Of course, in order to search for Sanai's quatrains among Rumi's quatrains, we did not just suffice to the Sanai's printed *divan* and the manuscripts of his *divan*. Because many wandering quatrains have been repeated many times in the

Tracing of 35 Quatrains Attributed to Rumi in the Manuscripts and the Printed Versions of the Sanai's Divan and Older Texts

Mahnaz Nezami- anbaran^{1*}
Rahman Moshtaqmeh²
Yadollah Nasrollahy³

Received: 2020/08/11

Accepted: 2021/06/06

Abstract

One of the poets whose quatrains can be traced in various forms among the quatrains of Rumi's Divan-e Kabir is Sana'i. After reviewing "Nozha Al-Majalis" and several valid manuscripts from Sanai's Divan, the number of common and similar quatrains to Sanai's Divan corrected by Modarres Razavi and Rumi's Divan-e Kabir corrected by Forouzanfar increased from 26 quatrains to 35 quatrains. In order to perform an accurate attribution analysis in the field of common and similar quatrains of these two poets, the works of poetry and prose of other poets and writers before Rumi, in addition to the mentioned sources, were also investigated. Out of a total of 35 common and similar quatrains, 24 quatrains from the Divan-e Kabir definitely belong to Sanai, or are guaranteed and adapted from his quatrains. 8 quatrains are most likely from Sanai, and the other 3 quatrains have been attributed to other poets in addition to Sanai. Of the Sana'i quatrains, only four quatrains are mentioned in complete and unchanged form in the Divan-e Kabir. In other cases, the quatrains are accompanied by changes that vary from a change in a few words to a change in three lines.

Keywords: Sanai's Divan, Divan-e Kabir, Common Quatrains, Manuscripts, Older texts

1. Introduction

One of the Rumi's most important works in Persian literature is his quatrains. In Badi-ol-Zaman Forouzanfar's edition of Rumi's Divan, 1983

1. Phd in Persian language and literature - mystical literature, Azarbaijan Shahid Madni University, Tabriz, Iran. (Corresponding Author)

* Email: mahnaznezami10@yahoo.com

2. Professor of Persian language and literature, Azarbaijan Shahid Madni University, Tabriz, Iran.

3. Associate Professor of Persian language and literature, Azarbaijan Shahid Madni University, Tabriz, Iran.

NEG	Negative
3SG	Third person singular
PROG	Progressive
PRES	Present
PL	Plural
PP	Past Participle
RC	Relative clause
SUBJ	Subjunctive

construction components. The results also show that pre-nominal modifiers display three different behaviors in occurrence with RCs:

1. Compared to all other quantifiers, the quantifier *hær* ‘any, every’ is more used with RC in a way that all the RC occurrence with other quantifiers is less than *hær* ‘any, every’ occurrence with RC.
2. In *xeili æz* ‘many of’ construction, RC is more frequently used compared to any of other post modifiers.
3. In *hitf* ‘no, none’ and *yeki æz* ‘one of’ constructions RC occurred less than other post modifiers such as genitive and descriptive modifiers. It is recommended that the co-occurrence of quantifiers with RC be investigated cognitively in language laboratories.

Select Bibliography

- Bybee, J. 2013. Usage-based Theory and Exemplar Representations of Constructions, In: Thomas Hoffmann and Graeme Trousdale (eds.). *The Oxford Handbook of Construction Grammar*, Oxford: Oxford University Press.
- Croft, W. 1983. Quantifier Scopep Ambiguity and Definiteness. *Proceedings of the Ninth Annual Meeting of the Berkeley Linguist Society*, 25-36.
- Goldberg, A. 2006. *Constructions at work: The Nature of Generalization in Language*. Oxford: Oxford University Press.
- Haspelmath, M. 1997. *Indefinite Pronouns*, Oxford Studies in Typology and Linguistic Theory Oxford: Clarendon Press.
- Hawkins, J. A. 2004. *Efficiency and Complexity in Grammars*. Oxford: Oxford University Press.
- Mowlaei Kuhbanani H., Alizadeh, A., & Sharifi,sh. 2018. The role of typological features of relative structure on determining Persian Word Order, *Journal of Language Research* , 28, 87-114. [In Persian]
- Rasekh Mahand, M., Alizadeh sahraie, M., Izadifar, R.& Ghiasvand, M, 2012, The functional explanation of relative clause extraposition in Persian , *Researches in Linguistics*, 6, 21-40. [In Persian]
- Wiechmann D. 2015. *Understanding Relative Clauses: A usage-based view on the processing of complex constructions*, Berlin: Walter de Gruyter GmbH & Co KG.

Abbreviations:

3SG	Third person singular
MC	Main clause

4. Results & Discussion

Prenominal modifiers behave differently in co-occurrence with RCs. The difference is displayed in the following hierarchy:

hær ‘every, any’ 90.21% > *xeili æz* ‘many of’ 45.16% > *hæme* ‘all’ 30.20% > *yeki æz* ‘one of’ 27.88% > *hitf* ‘no none’ 21.05%

The results indicate that Persian quantifiers are of different characteristics. *hær* ‘every, any’ refers to a singular head and it is used in conditional constructions to indicate general propositions. In fact, after some heads such as *hær kæs* ‘every one, any one’, *hær tfiz* ‘every thing, anything’ RC is more predictable to happen and easier to process. In the present paper, 3 constructions were introduced which included a nominal head modified with a quantifier:

1. RC construction with a nominal head modified with “*hær*” implying a conditional proposition. ***hær* ‘every, any’ + head + RC + MC.**

hær kæs kar næ-kon-e be sælamæti=e xod-ef asib mi- zæn-e.

any one work (exercise) NEG- SUBJ. do- 3SG. to health =of self-3SG.CL
damage PROG-PRES.hit. - 3SG.

‘Anyone who doesn’t exercise will damage his own health’

2. An extraposed RC with some nominal head modified with quantifier *xeili æz* ‘many of’. in these constructions the verb is copular:

xeili æz pezešk-a hæst-æn ?æslæn did-e ne-mi-f-æn

many of doctor-PL PRES.be- 3PL never see- PP. NEG- PRES- be- 3 PL

‘There are many doctors who are never seen’

3. An extraposed RC with an indefinite quantifier *hitf* ‘nothing’

According to exemplar-based theory, different components affect each other’s occurrence. Frequent use of these components leads to a pre-defined and entrenched construction which in turn increases RC usage in related contexts.

5. Conclusion & Suggestions

As indicated in section 4, we introduced some intermediate levels of RC in Persian. These findings are in line with exemplar theory principles. In exemplar theory, different components of a construction affect each other’s presence. Frequent occurrence of these components leads to construction entrenchment in the speaker’s mind helping to predict next

can have certain influence on post- modifiers occurrence. It seems that indefinite pronouns occur with RCs more than any other prenominal modifier. Wiechmann believes that the more general the term, the greater the need (and hence the likelihood) for the additional material that enables the hearer to identify the intended referent of the complex. In this way, RC as a clausal post modifier is a good alternative for post modification of the expressions in the following list:

anyone, anything, best everybody all, anybody, everybody, that thing, things, those, time, two, uncle, way, what, woman, women.

Accordingly, in the present paper we are going to investigate the co-occurrence of quantifiers in expressions such as *hær* 'any, every' *kæs* 'one, body' ; *hær* 'any, every' , *tʃiz* 'thing',... and relative clauses in Persian.

2. Theoretical framework

In cognitive construction grammar, a relative clause is unified as a language sign which its processing procedure is highly the same as the lexicon's. Linguistic signs are of different intermediate levels that have both fixed and variable parts. A complete characterization of a high level construction, such as an English RC, will have to take into account its constitutive constructions and their properties. That is to say, an actual utterance of an RC always instantiates a number of lower level construction simultaneously.

Each grammatical unit is a routine process which speakers master it over repetition and they activate it as a predetermined assembly. Every experienced exemplar of an RC is involved in its cognitive representation. An exemplar-based representation indicates a list of words happening in a certain slot. When uttering a construction, we do not refer to a set of general features but analogically we refer to the memories of lexical items which have happened in that slot in previous exposures.

3. Methodology

The present paper is a descriptive - analytical research about RCs in spoken Persian. We analyzed each quantifier co-occurrence with RC and other post modifiers. Data for the current paper has been collected from 30 hours of conversations on TV and radio programs. 1200 relative clauses were extracted in addition to 500 sentences with a nominal head modified by other post modifiers to find out the difference between relative clause and other post - nominal modifiers.

The role of Quantifiers in Relative Clause Occurrence in Spoken Persian

Nasrin Azhideh^{1*}

Mehrdad Naghzguy-Kohan²

Received: 2019/08/31

Accepted: 2021/05/23

Abstract

In addition to the grammatical weight and the nominal head thematic role effects on the processing of a relative clause, which has been dealt with extensively in previous studies, other factors influence the processing of the relative clause. In the present paper, the research data has been collected from TV and radio programs and the quantifier's role on relative clauses occurrence has been investigated based on Wiechmann approaches (2015). Wiechmann believes that each component in a relative construction can affect other components occurrence. Results show that ambiguity and generality in the meaning of the modified head, and occurring in special constructions affect the relative clause presence. This is compatible with exemplar-based theory in that components of a structure affect each other's occurrence. The result of this study can be used in determining the degree of ambiguity among Persian quantifiers and can explain how relative clauses are processed.

Keywords: Relative clause, Exemplar- based Approach, Pre-nominal modifiers, Post- nominal modifiers

1. Introduction

A relative clause is a construction consisting of a nominal and a subordinate clause attributively modifying it. The nominal is called the head and the subordinate clause is called relative clause (henceforth RC). The attributive relation between head and RC is such that the head is involved in what is stated in the clause. As prenominal modifiers precede post modifiers, they

1. PhD. Candidate of General Linguistics, BuAli Sina University, Hamadan, Iran. (Corresponding Author)

* Email: azhidehn@gmail.com

2. Associate Professor of General Linguistics, Bu-Ali Sina University, Hamadan, Iran.

grammaticalization of *be-* in the same position is observed in a wide range of Iranian varieties. The author believes that the most plausible explanation for these two linguistic phenomena (historical behavior of *be-* and its today's behavior) is that the grammaticalization of *be-* for perfective aspect marking began since Early New Persian period (or possibly even Middle period), but Persian stopped this process gradually for some external reasons (contact with varieties without *be-*) or internal reasons (establishment of *mi-* as imperfective marker), while the process continued in some Iranian varieties to the current level.

Select Bibliography

- Brunner, C. J. 1977. *A syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.
- Bybee, J. et al. 1994. *The evolution of grammar: Tense, aspect, and modality in the languages of the world*. Chicago/London: The University of Chicago Press.
- Dahl, Ö. & Velupillai, V. 2013. Perfective/imperfective aspect, in Dryer, M. S. & Haspelmath, M. (eds), *The world atlas of language structures online*. Leipzig: Max Planck Institute for Evolutionary Anthropology. <http://wals.info/chapter/65>.
- Dahl, Ö. 1985. *Tense and aspect systems*. New York: Basil Blackwell.
- Kalbasi, I. 2009. *A descriptive dictionary of linguistic varieties in Iran*. Tehran: Institute for Humanities. [In Persian].
- MacKinnon, C. 1977. The New Persian preverb *bi-*. *Journal of the American Oriental Society*, 97(1), 8-26.
- Mofidi, R. 2017. The development of aspect and mood morphology in New Persian. *Grammar (Journal of the Academy of Persian Language & Literature)*, 12, 3-68. [In Persian].
- Traugott, E. C. & Dasher, R. B. 2001. *Regularity in semantic change*. Cambridge: University Press Cambridge.
- Windfuhr, G. (ed). 2009. *The Iranian languages*. London/New York: Routledge.
- Windfuhr, G. 1979. *Persian grammar: History and state of its study*. The Hague: Mouton Publishers.

verbs with *be-* in the whole period (142 verbs, non-repeatedly) shows its high productivity, hence its inflectional nature, rejecting the derivational function hypothesis.

On the other side, according to several researches in dialectology, a very high level of grammaticalization of *be-* in the same position has been reported in a wide range of Iranian varieties. At least in Mazandarani, Gilaki, Tati, Khorasani, Central Iranian, and Talishi, there are several language varieties with this marker in the same position, and in many of them, *be-* is nearly fully-productive with simple verbs. Furthermore, complex predicates and some past forms (present perfect, past perfect, and past subjunctive) are used with *be-* in some Iranian varieties.

If we suppose that in early centuries the grammaticalization process of *be-* was in progress in some regions of the geography of Iranian languages, then, it may be hypothesized that since 14th century the production of Persian texts and the standardization of written language was affected by the varieties which lacked this function of *be-*, and this function was stopped gradually, but the varieties which had the marker (previously having more influence on the production of Persian texts) continued grammaticalizing it to the current level. By contrast, if we suppose that the grammaticalization of *be-* was only going on in New Persian, and after being stopped, it started again in some regions of the geography of Iranian languages, then, firstly, it would be difficult to account for the relatively short time spent for such a high level of grammaticalization of *be-* in today's varieties, and secondly, on this assumption, the connection between perfective function and subjunctive-imperative function would be broken off, and restarting grammaticalization for perfective aspect would require theoretical justification.

The author believes that it is more plausible to consider the grammaticalization of *be-* in the grammars of West Iranian languages as a single phenomenon. In other words, there has been a single path of grammaticalization of *be-* (for perfective aspect) in progress in New West Iranian languages which was gradually stopped in New Persian since 14th century, and was continued in some Iranian varieties. The consequence of such an integrated approach to the phenomenon will be that we can also consider *be-* in Classical Persian as a perfective marker.

5. Conclusions & Suggestions

The statistics of this research show that 22% of simple perfective verbs in 10th to 13th centuries had *be-*. On the other hand, now, a very high level of

today's Iranian varieties. The issue of the grammatical function of *be-* in this position has always been controversial, and grammarians and linguists have proposed functions such as decorative, redundant, emphatic, and perfective aspect for it. With a statistical approach, this research is concerned with this controversial issue, considering the status of perfective aspect marker in the current linguistic atlas (of West Iranian varieties), suggesting the hypothesis that the grammaticalization of *be-* as the perfective aspect marker had begun in some regions in the historical linguistic atlas.

2. Theoretical Framework

A common phenomenon in grammars is the grammaticalization of the speaker's viewpoint towards the event: seeing it as a whole completed event, or looking from inside as an uncompleted one. This opposition, called perfective and imperfective aspect, respectively, is the main distinction in the grammatical aspect domain. In simpler words, the grammatical category of aspect is the result of grammaticalization of the speaker's viewpoint. In this domain, there may be a grammaticalized morpheme for each opposition (perfective and imperfective); or just marking one the oppositions overtly, with no marker for the other one.

3. Methodology

The historical corpus of this research includes 77 thousand verbs, extracted from 55 texts from 10th to 20th centuries. To this aim, five texts from each century were selected, and then, two pieces of each text were taken randomly as the sampled data, each one including 700 verbs (1400 verbs from each text, altogether).

4. Results & Discussion

According to the statistics, *be-* in the grammatical function under discussion generally appears with positive verbs of simple structure (non-prefixed and non-complex), and its highest rate of usage is in 10th and 11th centuries. In these two centuries, on average, out of every four simple verbs in perfective aspect, one verb (and a bit more) takes *be-* (26.7%). In 12th and 13th centuries, the frequency of *be-* shows decrease (19%), and then, in the 14th, the statistics is reduced to less than half (8.1%), gradually disappearing in the following centuries. Furthermore, in 10th to 13th centuries, there are 17 texts from various geographical regions, having a rate higher than 10%, which shows that *be-* was being used in all centers of text production in the cultural territory of Persian. Also, the number of

The Beginning Stages of a Perfective Aspect Marker Development in a Period of New Persian: An Approach from Current Linguistic Atlas to the Historical Atlas

Roohollah Mofidi¹

Received: 2020/06/13

Accepted: 2020/10/14

Abstract

The article tries to make a link between grammatical function of the prefix *be-* with past verbs in the current atlas of New West Iranian and the historical atlas of New Persian, and to interpret this marker's historical statistics with respect to its behavior in today's Iranian varieties. In the historical sampling of this research, 22% of past verbs of simple morphological structure (non-prefixed and non-complex) in 4th to 7th centuries had the prefix *be-*, but in the following centuries, its frequency decreased gradually, and eventually it disappeared. On the other hand, in the contemporary century, a very high level of grammaticalization of *be-* in the same position is observed in a wide variety of Iranian languages and dialects. The author looks at these two phenomena (the historical behavior of *be-* and its today's behavior) in the same line, and believes that there has been a single path of grammaticalization of *be-* in progress in New West Iranian languages, but the written/standard variety of New Persian stopped this process for some external or internal reasons (contact with varieties without *be-*, and development of *mi-* as imperfective marker, respectively), while the process continued in some Iranian varieties to the current level.

Keywords: Grammaticalization, Linguistic atlas, New Persian, New West Iranian varieties, Perfective aspect

1. Introduction

This paper attempts to make a link between the grammatical function of the prefix *be-* with past tense verbs in the current atlas of New West Iranian and the historical atlas of New Persian, and to interpret the marker's statistical behavior in old texts with respect to its behavior in

1. Assistant professor of linguistics, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran.

*Email: mofidi@hum.ikiu.ac.ir



University of Guilan

Semiannual Persian Language and Iranian Dialects

**5st Year, Vol. 2, No.10 (Tome 10)
Fall 2020 & Winter 2021**

Extended Abstract

The Beginning Stages of a Perfective Aspect Marker Development in a Period of New Persian: An Approach from Current Linguistic Atlas to the Historical Atlas	2-5
R. Mofidi	
The role of Quantifiers in Relative Clause Occurrence in Spoken Persian	6-10
N. Azhideh, M. Naghzguy-Kohan	
Tracing of 35 Quatrains Attributed to Rumi in the Manuscripts and the Printed Versions of the Sanai's Divan and Older Texts	11-14
M. Nezami- anbaran, R. Moshtaghmehr, Y. Nasrollahy	
The Advantages of "Tehran" Version in reading Khaghani's Divan	15-18
A. Soltan-Mohamadi, M. Sadat-Ebrahimi	
The Mechanisms of Euphemization in the Novels of the Constitutional Period A Case Study on: "The Orphans' story", "The Interview", and "The Black trick"	19-22
B. Refahi, M. Rezayati Kische-Khaleh	
A Form of Oath with Conditional Construction in Persian	23-28
F. Mohammadi	
The Semantic Frames of the Verb <i>Xandaen</i> in Persian	29-32
M. Dehghan, B. Vahabian	
The Judeo-Persian letter of Dandān-Uiliq II	33-35
N. Asefi, I. Šafi'ī	
A Historical View to the Structure of Reduplication with their Medial Adjuncts and their Explanation in the Construction Morphology Approach	36-39
M. Hoseingholian	
An Analysis of The Constituent Order in Mamasani Lori From A Typological Point of View	40-43
M. Mohammadi, A. Zare, M. Hossein Sharafzade	
Analyzing Linguistic and Stylistic Patterns of Forensic Discourse in Revolution Courts	44-47
F. Abbaszadeh, B. Gorjian, E. Veysi	
The Pronunciation Effect of Persian Language on Mazandarani Language (Saravi Variety)	48-51
M. Jafarzadeh, H. Ghasemi, M. Bagherzade-Kasmani	



University of Guilan

Semiannual
**Persian Language
and
Iranian Dialects**
(Former Adab Pazhuhi)

5st Year, Vol. 2, No.10 (Tome 10)
Fall 2020 & Winter 2021

Concessionaire: University of Guilan

Managing Director: Dr. Firooz Fazeli

Editor –in-Chief: Dr. Moharram Rezayati Kishekhaleh

Editorial Board:

Associate Professor, Behzad Barekat, University of Guilan
Professor, Mahmood Ja'fari Dehaghi, University of Tehran
Associate Professor, Abbas Khaefi, University of Guilan
Associate Professor, Maryam Danaye Tous, University of Guilan
Professor, Mohammad Rasekh Mahand, Bu-Ali Sina University
Professor, Moharram Rezayati Kishekhaleh, University of Guilan
Professor, Hasan Rezayi Baghbidi, University of Tehran
Professor, Ali Ashraf Sadeghi, University of Tehran
Associate Professor, Firooz Fazeli, University of Guilan
Professor, Gholamhosein Karimi Doostan, University of Tehran
Associate Professor, Mojaba Monshizadeh, Allameh Tabataba'i University

The journal *Persian Language and Iranian Dialects* is published according to the authorization no 79387 dated 18/2/1396 (8.5.2018) issued by the Ministry of Culture and Islamic Guidance and also according to the letter no 3/18/28751 dated 17/2/1396 (7.5.2017) from the State Inspection Committee of Academic Journals, is rated as a scientific- research journal from the first issue.

Internal Director: Dr. Ma'soomeh Ghayoori
Scientific Editor: Dr. Ali Nosrati Siyahmazgi
English Editor: Dr. Shadi Davari
Typesetting and Layout: Hamideh Shajari
Publisher: University of Guilan
Circulation: 200

Website: <http://zaban.guilan.ac.ir>
Email: zaban@guilan.ac.ir
zabanmag1395@gmail.com
Address: Faculty of Literature and
Humanities, University of Guilan,
Rasht, P.O.Box: 41635-3988
Tel & Fax: (+98) 031 33690590

This Periodical will be indexed in the following informational centers:

- | | |
|----------------|-----------------|
| 1. Isc.gov.ir | 2. ricest.ac.ir |
| 3. noormags.ir | 4. magiran.com |
| 5. ensani.ir | 6. sid.ir |

Persian Language Semiannual **and** Iranian Dialects

10

ISSN: 2476 - 6585

- The Beginning Stages of a Perfective Aspect Marker Development in a Period of New Persian: An Approach from Current Linguistic Atlas to the Historical Atlas 2-5
R. Mofidi
- The role of Quantifiers in Relative Clause Occurrence in Spoken Persian6-10
N. Azhideh, M. Naghzguy-Kohan
- Tracing of 35 Quatrains Attributed to Rumi in the Manuscripts and the Printed Versions of the Sanai's Divan and Older Texts 11-14
M. Nezami- anbaran, R. Moshtaqmeh, Y. Nasrollahy
- The Advantages of “Tehran” Version in reading Khaghani's Divan 15-18
A. Soltan-Mohamadi, M. Sadat-Ebrahimi
- The Mechanisms of Euphemization in the Novels of the Constitutional Period A Case Study on: “The Orphans’ story”, “The Interview”, and “The Black trick” 19-22
B. Refahi, M. Rezayati Kische-Khaleh
- A Form of Oath with Conditional Construction in Persian 23-28
F. Mohammadi
- The Semantic Frames of the Verb *Xandaen* in Persian 29-32
M. Dehghan, B. Vahabian
- The Judeo-Persian letter of Dandān-Uiliq II33-35
N. Asefi, I. Šafi’i
- A Historical View to the Structure of Reduplication with their Medial Adjuncts and their Explanation in the Construction Morphology Approach36-39
M. Hoseingholian
- An Analysis of The Constituent Order in Mamasani Lori From A Typological Point of View40-43
M. Mohammadi, A. Zare, M. Hossein Sharafzade
- Analyzing Linguistic and Stylistic Patterns of Forensic Discourse in Revolution Courts44-47
F. Abbaszadeh, B. Gorjian, E. Veysi
- The Pronunciation Effect of Persian Language on Mazandarani Language (Saravi Variety)48-51
M. Jafarzadeh, H. Ghasemi, M. Bagherzade-Kasmani